خلاصه

عبقات الانوار

حدیث نور

تألیف

علامه میر حامد حسین [illegible]

تلخیص و تعریب از

[illegible]

ترجمه دکتر سید حسن افتخارزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه عبقات الانوار : حدیث نور

نویسنده:

میر حامدحسین هندی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

خلاصه عبقات الانوار : حدیث نور ----- ۲۰

مشخصات کتاب ----- ۲۰

اشاره ----- ۲۱

سخن مؤلّف ----- ۲۵

[درباره] این کتاب ----- ۲۶

اشاره ----- ۲۶

[دلالت صریح و التزامی حدیث نور بر امامت حضرت علی علیه السلام] ----- ۲۶

۱ - دلالت بر امامت به نصّ ----- ۲۶

۲ - دلالت التزامی حدیث بر امامت ----- ۲۷

۳ - سند حدیث ----- ۲۸

اعتراض دهلوی به حدیث نور ----- ۲۹

اشاره ----- ۲۹

پاسخ اجمالی به کلام دهلوی ----- ۳۰

سند حدیث نور ----- ۳۳

اشاره ----- ۳۳

الف - صحابه : ----- ۳۳

ب - اسامی راویان حدیث «نور» از تابعین ----- ۳۴

ج - راویان حدیث نور از دانشمندان، حافظان و ائمه حدیث: ----- ۳۴

نصّ روایات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنّت ----- ۴۲

اشاره ----- ۴۲

۱ - روایت احمدبن حنبل ----- ۴۲

اشاره ----- ۴۲

رجال و ناقلان این حدیث ----- ۴۳

اشاره ۴۳
عبدالرزّاق صنعانی ۴۳
معمّربن راشد ۴۴
زهری ۴۵
خالدبن معدان ۴۵
زاذان کندی ۴۶
سلمان فارسی ۴۶
شرح حال احمدبن حنبل ۴۹
روایت احمد دلیل بر صحّت حدیث است ۶۰
پاسخ سبط ابن جوزی به تضعیف حدیث نور ۶۲
شرح حال سبط ابن جوزی ۶۳
شرح حال ابن خلّکان ۶۳
آشنایی با یونینی ۶۵
شرح حال ابوالفداء ۶۵
شرح حال ابن الوردی ۶۶
اشکال ذهبی و صفدی در مورد سبط ابن جوزی ۶۸
دفاع از سبط ۶۸
اهل سنّت به گفتار سبط ابن جوزی در مسائل مورد اختلاف استناد می کنند ۶۹
تألیفات وآثار سبط ابن جوزی ۷۰
اعتماد دانشمندان بر کتاب های سبط ابن جوزی ۷۱
۲ - روایت ابی حاتم رازی ۷۲
اشاره ۷۲
شرح حال او ۷۳
۳ - روایت عبداللّه بن احمد ۷۳
اشاره ۷۳
شرح حال او ۷۴

۴ - روایت ابن مردویه ----- ۷۶
اشاره ----- ۷۶
شرح حال او ----- ۷۶
۵ - روایت ابن عبدالبرّ ----- ۷۶
اشاره ----- ۷۶
شرح حال او ----- ۷۷
۶ - روایت خطیب بغدادی ----- ۷۷
اشاره ----- ۷۷
شرح حال او ----- ۷۸
۷ - روایت ابن مغازلی ----- ۷۹
اشاره ----- ۷۹
شرح حال او ----- ۸۳
۸ - روایت شیرویه دیلمی ----- ۸۳
اشاره ----- ۸۳
شرح حال او ----- ۸۴
۹- روایت عاصمی ----- ۸۴
۱۰ - روایت ابوالفتح نطنزی ----- ۸۷
اشاره ----- ۸۷
شرح حال او ----- ۸۸
۱۱ - روایت شهردار دیلمی ----- ۸۸
اشاره ----- ۸۸
شرح حال او ----- ۸۹
۱۲ - روایت خوارزمی ----- ۸۹
اشاره ----- ۸۹
شرح حال او ----- ۹۱
۱۳ - روایت ابن عساکر ----- ۹۱

اشاره ----- ۹۱
شرح حال او ----- ۹۲
۱۴ - روایت نور صالحانی ----- ۹۲
۱۵ - روایت ابوالفتح ناصر مطرزی ----- ۹۳
۱۶ - روایت صدرالافاضل خوارزمی ----- ۹۳
اشاره ----- ۹۳
شرح حال او ----- ۹۴
۱۷ - روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی ----- ۹۵
اشاره ----- ۹۵
شرح حال او ----- ۹۶
۱۸ - اثبات شیخ فریدالدّین عطّار ----- ۹۶
اشاره ----- ۹۶
شرح حال او ----- ۹۶
۱۹ - روایت ابوالربیع ابن سبع کلاعی ----- ۹۷
اشاره ----- ۹۷
شرح حال او ----- ۹۷
۲۰ - روایت گنجی ----- ۹۹
اشاره ----- ۹۹
گنجی و کتابش ----- ۱۰۲
کلمه ی «الحافظ» در اصطلاح ----- ۱۰۳
کلمه ی «شیخ» در اصطلاح ----- ۱۰۴
۲۱- روایت محبّ طبری ----- ۱۰۴
اشاره ----- ۱۰۴
شرح حال او ----- ۱۰۴
۲۲- روایت حموینی ----- ۱۰۵
۲۳ - روایت شرف الدّین دَرْگزینی طالبی قرشی ----- ۱۰۶

اشاره ----- ۱۰۶
شرح حال او ----- ۱۰۷
۲۴ - روایت جمال الدّین مدنی زرندی ----- ۱۰۷
اشاره ----- ۱۰۷
کتاب نظم دررالسمطین ----- ۱۰۸
کتاب معارج الوصول ----- ۱۰۸
شرح حال او ----- ۱۰۹
۲۵ - روایت سیّد محمّد دهلوی معروف به گیسودراز ----- ۱۱۱
اشاره ----- ۱۱۱
شرح حال او ----- ۱۱۲
۲۶ - روایت سیّد محمّدبن جعفر مکّی ----- ۱۱۲
اشاره ----- ۱۱۲
شرح حال او ----- ۱۱۲
۲۷ - روایت جلال بخاری ----- ۱۱۳
اشاره ----- ۱۱۳
شرح حال او ----- ۱۱۳
۲۸ - روایت سیّد علی همدانی ----- ۱۱۳
اشاره ----- ۱۱۳
شرح حال او ----- ۱۱۴
گفتار همدانی در باره ی کتاب «روضهالفردوس»: ----- ۱۱۶
۲۹ - روایت جلال خجندی ----- ۱۱۷
اشاره ----- ۱۱۷
شرح حال او ----- ۱۱۷
۳۰ - روایت سیّد شهاب الدّین احمد ----- ۱۱۸
۳۱ - روایت شهاب دولت آبادی ----- ۱۱۹
اشاره ----- ۱۱۹

شرح حال او ---------- ۱۲۱
۳۲ - روایت ابن حجر عسقلانی ---------- ۱۲۲
اشاره ---------- ۱۲۲
شرح حال او ---------- ۱۲۳
۳۳ - روایت حافی حسینی شافعی ---------- ۱۲۳
۳۴ - روایت وصابی یمینی شافعی ---------- ۱۲۴
۳۵ - روایت جمال محدّث شیرازی ---------- ۱۲۴
اشاره ---------- ۱۲۴
کتاب «الأربعین» ---------- ۱۲۵
شرح حال او ---------- ۱۲۶
۳۶ - روایت جُفری ---------- ۱۲۶
اشاره ---------- ۱۲۶
شرح حال او ---------- ۱۲۶
۳۷ - روایت واعظ هروی ---------- ۱۲۷
۳۸ - روایت احمدبن ابراهیم ---------- ۱۲۷
۳۹ - روایت سیّد محمّد ماه عالم ---------- ۱۲۷
۴۰ - روایت محمّد صدر عالم ---------- ۱۲۸
اشاره ---------- ۱۲۸
شرح حال او ---------- ۱۲۸
۴۱ - روایت غلام علی آزاد بلگرامی ---------- ۱۲۹
اشاره ---------- ۱۲۹
شرح حال او ---------- ۱۲۹
شواهد و مؤیّدات حدیث نور ---------- ۱۳۰
اشاره ---------- ۱۳۰
حدیث اوّل ---------- ۱۳۰
حدیث شجره ---------- ۱۳۰

اشاره ----- ۱۳۰
۱ - روایت حاکم ----- ۱۳۱
۲ - روایت ابن مغازلی ----- ۱۳۱
۳ - روایت دیلمی ----- ۱۳۱
۴ - روایت خوارزمی ----- ۱۳۲
۵ - روایت زرندی ----- ۱۳۲
۶ - روایت شهاب احمد ----- ۱۳۲
۷ - روایت نور بدخشی لاهیجی ----- ۱۳۲
۸ - میبدی ----- ۱۳۳
۹ - روایت سیوطی ----- ۱۳۳
۱۰ - روایت متّقی ----- ۱۳۳
۱۱ - روایت وصابی ----- ۱۳۳
۱۲ - روایت جمال الدّین محدّث ----- ۱۳۳
۱۳ - روایت مناوی ----- ۱۳۳
۱۴ - روایت جُفری ----- ۱۳۴
۱۵ - روایت بدخشی ----- ۱۳۴
۱۶ - روایت صدر عالم ----- ۱۳۴
۱۷ - روایت دهلوی ----- ۱۳۴
۱۸ - روایت لکهنوی ----- ۱۳۴
حدیث دوم ----- ۱۳۵
حدیث شجره با عبارتی دیگر ----- ۱۳۵
اشاره ----- ۱۳۵
۱ - روایت عبداللّه بن احمد ----- ۱۳۵
۲ - روایت ابی نعیم ----- ۱۳۵
۳ - روایت ابن مغازلی ----- ۱۳۶
۴ - روایت گنجی ----- ۱۳۷

۵ - روایت ملک العلماء هندی ---------- ۱۴۰
۶ - روایت شهاب احمد ---------- ۱۴۱
حدیث سوم ---------- ۱۴۱
حدیث چهارم ---------- ۱۴۳
حدیث پنجم ---------- ۱۴۳
حدیث ششم ---------- ۱۴۳
اشاره ---------- ۱۴۳
سخن میرحامد حسین ---------- ۱۴۳
حدیث نور در نزد شیعیان ---------- ۱۴۶
مقدّمه ---------- ۱۴۶
برخی از بزرگان دانشمندان شیعه که این حدیث را نقل کرده اند ---------- ۱۴۷
۱ - ابوجعفر محمّدبن یعقوب کلینی ---------- ۱۴۷
۲ - ابن ماهیار ---------- ۱۵۰
۳ - فرات بن ابراهیم ---------- ۱۵۰
۴ - شیخ صدوق ---------- ۱۵۱
۵ - محدّث بحرانی ---------- ۱۵۳
۶ - شیخ مفید ---------- ۱۵۳
۷ - شیخ طوسی ---------- ۱۵۴
۸ - قطب راوندی ---------- ۱۵۶
۹ - حضینی ---------- ۱۵۷
۱۰ - علّامه حلّی ---------- ۱۵۸
۱۱ - حسن بن محمّد دیلمی ---------- ۱۵۹
۱۲ - محمّدبن علی بن احمد فارسی ---------- ۱۵۹
۱۳ - شرف الدّین بن علی نجفی ---------- ۱۵۹
۱۴ - شیخ محمّدباقر مجلسی ---------- ۱۶۱
پاسخ به اشکال ها در مورد سند حدیث نور ---------- ۱۶۸

اشکال اوّل ---------- ۱۶۸
اشاره ---------- ۱۶۸
اصل و ریشه ی این ادّعا ---------- ۱۶۹
ملاک تضعیف حدیث چیست؟! ---------- ۱۶۹
ادّعای اجماع در این مورد دروغ محض است ---------- ۱۷۰
شرح حال ابن حزم ---------- ۱۷۰
اشکال دوم ---------- ۱۷۲
اشاره ---------- ۱۷۲
منشأ اشتباه ---------- ۱۷۳
عبارت «ابن جوزی» و تصرّفاتی که در آن کرده اند ---------- ۱۷۴
ره آورد عبارات فوق ---------- ۱۷۵
نگرشی به کلام ابن جوزی ---------- ۱۷۶
سمعانی «مروزی» را راست گو می داند ---------- ۱۷۷
نظر خطیب بغدادی و دارقطنی در مورد مروزی ---------- ۱۷۷
خطیب و ابن عساکر، حدیث «مروزی» را نقل کرده اند و گنجی گوید: «حدیث حسن»است ---------- ۱۷۸
پاسخ به معارضه با حدیث شافعی در فضیلت خلفا ---------- ۱۸۰
اشاره ---------- ۱۸۰
۱ - تعبیر «فی الجمله» ---------- ۱۸۰
۲ - حدیثِ بی سند، با حدیثی که پیشوایان حدیث روایت کرده اند، توان معارضه ندارد ---------- ۱۸۱
۳ - تصریح و نصّ برخی از بزرگان بر ضعف آن حدیث ---------- ۱۸۱
۴ - استدلال دهلوی به این حدیث، با آن چه که خود ملتزم به آن است، مخالفت دارد ---------- ۱۸۱
۵ - روایتی که سندی نداشته باشد، توجّهی به آن نمی شود ---------- ۱۸۲
۶ - احتجاج به آن جایز نیست ---------- ۱۸۲
۷ - الزام مخالف به این حدیث صحیح نیست ---------- ۱۸۳
۸ - ردّکردن آن، هرچند مستند باشد، جایز است ---------- ۱۸۳
۹ - نصّ کامل این حدیث ---------- ۱۸۳

۱۰ - از جمله سخنان ناروا که در این مورد گفته اند ----- ۱۸۷

۱۱ - نگرشی در وثاقت شافعی ----- ۱۸۸

۱۲ - نشانه های ساختگی بودن بر این حدیث آشکار است ----- ۲۰۰

۱۳ - حدیثِ ساختگیِ دیگری در فضیلت شیخین ----- ۲۰۱

ابطال تأیید حدیث شافعی به حدیث دیگر ----- ۲۰۲

اشاره ----- ۲۰۲

۱ - کابلی این تأیید را ادّعا نکرده است ----- ۲۰۲

۲ - معنای حدیث بطلان این ادّعا را روشن می کند ----- ۲۰۳

۳ - عمر، پیش از آن که مسلمان شود، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت گیر بود ----- ۲۰۴

دلالت حدیث نور ----- ۲۰۸

اشاره ----- ۲۰۸

۱ - تصریح به خلافت حضرت علی در این حدیث ----- ۲۰۸

۲ - تصریح به وصایت حضرت علی علیه السلام در این حدیث ----- ۲۰۹

۳ - فرشتگان و دیگر موجودات، از آن نور، تسبیح پروردگار را آموختند ----- ۲۰۹

۴ - اگر این پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی آفرید ----- ۲۱۵

۵- علی علیه السلام از آدم افضل است ----- ۲۱۶

۶ - روزگاران به وجود پیامبر و امیرالمؤمنین مباهات می کند ----- ۲۱۷

اشاره ----- ۲۱۷

بوصیری و قصیده ی همزیّه ی او ----- ۲۲۴

۷ - هر فضیلتی که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز ثابت است ----- ۲۲۶

۸ - علی علیه السلام بعد از پیامبر برترین خلایق است ----- ۲۳۰

۹ - کمالات پیامبران از پرتو نور چراغ پیامبر و علی گرفته شده است ----- ۲۳۲

۱۰ - تقدّم در آفرینش، از دلایل افضلیّت است ----- ۲۳۴

۱۱ - احادیث روشنی که برافضلیّت پیامبربه خاطر تقدّم آن حضرت در آفرینش دلالت دارد ----- ۲۳۶

۱۲ - دلالت احادیث بر افضلیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر آن که اسمش بر عرش ----- ۲۴۲

۱۳ - استدلال حضرت آدم علیه السلام بر افضلیّت پیامبر ما، بر این که اسم آن حضرت، همراه اسم خداوند است. ----- ۲۴۳

۱۴ - در پیشگاه خداوند متعال بعد از رسول خدا کسی ارزنده تر از علی نیست، زیرا نام او همراه اسم آن دو است ----- ۲۴۶
اشاره ----- ۲۴۶
یکم - اسم علی بر روی عرش مکتوب است: ----- ۲۴۶
دوم - اسم علی علیه السلام با اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در چندین جا همراه است ----- ۲۴۹
سوم - اسم حضرت علی، بر درِ بهشت نوشته شده است ----- ۲۴۹
چهارم - «علی ولی اللّه» بر درهای بهشت نوشته شده است ----- ۲۵۰
پنجم - عبارت «علی ولی اللّه» با طلا بر در بهشت نوشته شده است ----- ۲۵۴
ششم - بر در بهشت نوشته شده است: «علی حبیب اللّه» ----- ۲۵۵
هفتم - بر عرش نوشته شده است: «علی مقیم الحجّه» ----- ۲۵۵
هشتم - بر بال جبرئیل نوشته شده است: «علی ولیّ اللّه» ----- ۲۵۶
نهم - بین دو دست صرصائیل نوشته شده است: «علی بن ابی طالب مقیم الحجّه» ----- ۲۵۷
دهم - برپیشانی فرشته نوشته شده است:خداوند محمّد را به علی تأیید و پشتیبانی فرماید ----- ۲۵۸
یازدهم - بر لواء حمد نوشته شده است: «علی ولی اللّه» ----- ۲۵۸
دوازدهم - بر پرچم نور نوشته شده است: «آل محمّد خیر البریّه» ----- ۲۵۹
سیزدهم - بر روی گوهری تابناک یا برگی سبز نوشته شده است: «محمّد رسول اللّه نصرته بعلی» ----- ۲۵۹
چهاردهم - تقدّم نبوّت دلیل افضلیت است و آن متفرع بر تقدّم نوری است که علی از آن ----- ۲۶۰
نمونه ای از احادیث تقدّم نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ----- ۲۶۱
۱۵ - گرفتن میثاق نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دلیل برتری آن حضرت است و او دلیل ----- ۲۶۹
اشاره ----- ۲۶۹
نمونه ای از احادیث اخذ میثاق متفرّع بر تقدّم خلقت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم : ----- ۲۶۹
نمونه ای از احادیث افضلیّت حضرت رسول بر پیامبران، به خاطر گرفتن میثاق از آنان ----- ۲۷۰
اشاره ----- ۲۷۰
یکم - حدیث بعثت پیامبران بر ولایت علی علیه السلام ----- ۲۷۴
دوم - حدیث عرض ولایت علی علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام ----- ۲۷۷
سوم - حدیث، میثاق گرفتن خداوند از فرشتگان بر فرمان روایی علی علیه السلام ----- ۲۷۸
چهارم - حدیث اخذ میثاق حضرت رسول بر وصایت حضرت علی، از صحابه و یارانش ----- ۲۸۰

۱۶ - احادیثی درفضیلت علی علیه السلام که امامت او را ثابت می کند و مؤیّد حدیث نور است ----- ۲۸۱
سخنان دانشمندان وعارفان بزرگ اهل سنّت درفضیلت علی علیه السلام و معنای حدیث نور ----- ۲۹۰
اشاره ----- ۲۹۰
۱- شیخ ابن عربی ----- ۲۹۰
اشاره ----- ۲۹۰
شرح حال ابن عربی ----- ۲۹۵
۲- شیخ عبدالوهاب شعرانی ----- ۲۹۸
اشاره ----- ۲۹۸
شرح حال شعرانی ----- ۳۰۱
۳- شمس الدین فنّاری ----- ۳۰۳
اشاره ----- ۳۰۳
شرح حال فنّاری ----- ۳۰۵
۴- سید محمّد گیسو دراز ----- ۳۰۶
۵- قسطلانی ----- ۳۰۷
۶- دولت آبادی ----- ۳۰۹
۷- همدانی ----- ۳۱۰
۸- سهروردی ----- ۳۱۲
۹- ابونعیم اصفهانی ----- ۳۱۵
۱۰- شاه ولی اللّه دهلوی ----- ۳۲۲
۱۱- یازدهم - محمّد صدر عالم ----- ۳۲۴
پاسخ به دیگر سخنان دهلوی در مورد دلالت حدیث نور بر امامت ----- ۳۳۲
اشاره ----- ۳۳۲
۱ - دهلوی گوید: ----- ۳۳۲
۲ - دهلوی گوید: ----- ۳۳۳
۳ - دهلوی گوید: آسان تر از اثبات این مطلب، خرط القتاد است. ----- ۳۳۳
۴ - دهلوی گوید: در نزدیکی نسب حضرت امیر با پیامبر سخنی نیست. ----- ۳۳۴

وجوه صحت استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل ----- ۳۳۶
اشاره ----- ۳۳۶
۱ - احادیث اصطفاء و گزینش بنی هاشم ----- ۳۳۶
اشاره ----- ۳۳۶
گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث: ----- ۳۴۲
۲ - رسول خدا از بنی هاشم بود، امام نیز از آنان خواهد بود ----- ۳۴۶
۳ - سخنان ابوبکر در سقیفه ----- ۳۴۷
۴ - سخنان ابوبکر به نقلی دیگر ----- ۳۵۰
۵ - احتجاج حضرت علی علیه السلام در مقابل ابوبکر ----- ۳۵۲
۶ - احتجاج علی در روز شوری ----- ۳۵۴
۷ - اعتراف طلحه و زبیر و مسلمان ها به این که آن حضرت به خاطر نزدیکتر بودن به ----- ۳۵۵
۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی را از دلایل امامت برشمرده اند ----- ۳۵۷
۹ - پیامبر و جانشین او، می بایست از یک نسل و تبار باشند ----- ۳۵۸
۱۰ - سخنان فخر رازی در مناقب و فضائل امام شافعی ----- ۳۶۰
عبّاس شایسته تر از علی و نزدیک تر از او به پیامبر نیست ----- ۳۶۲
اشاره ----- ۳۶۲
۱ - عبّاس عموی پدریِ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است ----- ۳۶۲
۲ - برادر نزدیک تر از عمو است ----- ۳۶۳
۳ - آیه ی «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ » ----- ۳۶۴
۴ - اولویت علی علیه السلام در گفتار عبّاس ----- ۳۶۶
۵ - عذرخواهی و امتناع عبّاس از پذیرش وصیّت پیامبر ----- ۳۶۸
۶ - حدیث یوم الدار ----- ۳۶۹
۷ - اجماع بر عدم خلافت عبّاس است ----- ۳۷۰
۸ - خلافت در مهاجران است ----- ۳۷۰
۹ - خلیفه می بایست از کسانی باشد که در بیعت شجره، با پیامبر بیعت کرده است ----- ۳۷۱
۱۰ - خلافت برای آزادشدگان جایز نیست ----- ۳۷۱

شبهه ی اولویت حسنین علیهما السلام برای امامت بعدازپیامبرنسبت به علی علیه السلام چگونه نقض وباطل می شود؟ ----- ۳۷۴
اشاره ----- ۳۷۴
۱ - برتری مدار امامت است ----- ۳۷۴
۲ - نور پیامبر به حسنین منتقل نشده است ----- ۳۷۵
۳ - در هر یک از آن دو بزرگوار، یک چهارم اصل نور است ----- ۳۷۵
۴ - هر کس که نورش قوی تر است، برتر است ----- ۳۷۵
۵ - این سخن مستلزم آن است که نور فاطمه علیها السلام از نور علی علیه السلام قوی تر باشد ----- ۳۷۵
۶ - علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است ----- ۳۷۶
۷ - آفرینش علی علیه السلام از نور خدا است ----- ۳۷۶
۸ - مقصود از کثرت نور چیست؟ ----- ۳۷۷
۹ - بر اساس این سخن لازم می آید که نور حسنین از نور پیامبر بیشتر باشد ----- ۳۷۷
۱۰ - چه دلیل داریم بر این که حسنین بین دو نور را جمع کرده اند؟ ----- ۳۷۷
ملحقات سند حدیث نور ----- ۳۸۰
اشاره ----- ۳۸۰
۱ - سلیمان اعمش ----- ۳۸۰
۲ - فضیل بن عیاض ----- ۳۸۱
۳ - محمّدبن مثنی ----- ۳۸۱
۴ - احمدبن مقدام ----- ۳۸۱
۵ - ابوعلی بردعی ----- ۳۸۲
۶ - ابوبکر نصیبی ----- ۳۸۲
۷ - ابوعلی عطشی ----- ۳۸۳
۸ - ابوالحسن فارسی ----- ۳۸۳
۹ - ابوالحسین معدل ----- ۳۸۳
۱۰ - ابومحمّد جوهری ----- ۳۸۴
۱۱ - ابوغالب نحوی ----- ۳۸۴
۱۲ - ابوالحسین واحدی ----- ۳۸۴

۱۳ - ابوعلی حدّاد ---- ۳۸۵

۱۴ - ابوالقاسم شروطی ---- ۳۸۵

۱۵ - ابوالفضل سلامی ---- ۳۸۶

۱۶ - ابومحمّد جیلی ---- ۳۸۶

۱۷ - ابواسحاق خشوعی ---- ۳۸۶

۱۸ - ابن نجار بغدادی ---- ۳۸۷

۱۹ - ابن مقیر بغدادی ---- ۳۸۷

۲۰ - ابوالیمن دمشقی ---- ۳۸۷

درباره مرکز ---- ۳۸۹

خلاصه عبقات الانوار : حدیث نور

مشخصات کتاب

سرشناسه:میرحامدحسین کنتوری، ۱۸۳۰ - ۱۸۸۸م.

عنوان قراردادی:عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور:خلاصه عبقات الانوار: حدیث نور / تالیف میر حامدحسین هندی؛ تلخیص و تعریب از علی میلانی؛ ترجمه حسن افتخارزاده؛ ویرایش عبدالحسین طالعی.

مشخصات نشر:تهران: نبا، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۳۷۴ ص.

شابک:۵۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۶۸-۹

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع:امامت

موضوع:احادیث خاص (نور)

شناسه افزوده:میلانی، سیدعلی، ۱۳۲۹ -

شناسه افزوده:افتخارزاده، سیدحسن، ۱۳۱۵ -، مترجم

شناسه افزوده:طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ -، ویراستار

رده بندی کنگره:BP۲۲۳ /ک۹ع۲۰۴۲۱۷ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی:۱۵۱۸۱۳۹

اشاره

سخن مؤلّف

امام علیّ بن ابی طالب هیچ گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جدا نبوده، نه پیش از آفرینش این جهان و نه در این عالم و نه بعد از رفتن از این جهان.

امّیا پیش از این عالم... چون حضرتش از نور خلق شده است... همان نوری که پیامبر ذاتاً از آن آفریده شده بود، هر دو بزرگوار از یک نور خلق شده اند. آن نور در پیشگاه پروردگار به پرستش و سجود و رکوع و تسبیح و تقدیس ذات خداوندی مشغول بود و فرشتگان با تسبیح او خدای را می ستودند و می پرستیدند.

آن نور هزاران سال پیش از آفرینش حضرت آدم و دیگر آفریده ها وجود داشت. خداوند، آدم را آفرید تا آن نور را در او قرار دهد، از مسیر او در اصلاب و ارحام بگذراند و بدین جهت به فرشتگان دستور داد تا بر آدم سجده کنند.

نام علی در هیچ جای آن عالم، از نام پیامبر جدا نبود. بر عرش نوشته بود: «لا إله إلا اللّه، محمّد رسول اللّه، ایَّدتُه بعلیّ» . بر در بهشت نوشته شده بود: «محمّد رسول اللّه، علیّ بن ابی طالب اخو رسول اللّه» و هم چنین...

و امّا در این عالم... همگان می دانند که او با آن حضرت بود. بعد از آن که به همراه آن حضرت در پشت پدران بزرگوار و رَحِمِ مادران پاک دامن بود، از آن زمان که دیده به جهان گشود و در دامن آن حضرت تربیت یافت و همه چیز را از او فرا گرفت. با او در همه جا بود و شب و روز، در سفر و حضر، در دشت و کوهساران از او جدا نشد و همراه او بود، بلکه جان او بود.

بعد از این جهان نیز، در جایگاه و درجه ی او با او است. نزدیکترین مردم به او

است، لواء و پرچم او را به دست دارد و ساقی حوضِ کوثرِ او است، و افراد وارد بر او را سیراب می سازد.

این ها همه حقایقی است که پیامبر راستگوی امین از آن ها خبر داده است، همان بزرگ مردی که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و هر چه بگوید، از سوی پروردگار جهانیان به او وحی شده است.

آیا می شود با آن حضرت کسانی را مقایسه کرد و سنجید که در تاریکی شرک آفریده شده، بسیاری از عمر خود را در بت پرستی گذرانیده، در تاریکستانِ کفر و نادانی مُرده، به نیاکان خود برگشته، در آخرت از کنار حوض به دور رانده شده و به دوزخ کشانده می شوند؟

[درباره] این کتاب

اشاره

این کتاب پنجمین بخش از کتاب ما است تحت عنوان «خلاصه ی عبقات الأنوار» که موضوع آن، «حدیث نور» است. شهرت این حدیث نسبت به دیگر احادیث مربوط به مسأله ی امامت کمتر است و چندان مورد استدلال قرار نگرفته؛ لکن دلالت و موقعیّتش کمتر از آن ها نیست، بلکه هم از جهت دلالت صریح و هم دلالت التزامی بر امامت حضرت علی علیه السلام از دیگر احادیث امتیاز بیشتری دارد.

[دلالت صریح و التزامی حدیث نور بر امامت حضرت علی علیه السلام]

۱ – دلالت بر امامت به نصّ

در بعضی از اسناد حدیث نور، برخلافت و جانشینی حضرت علی نسبت به رسول خدا و امامت بعد از آن حضرت تصریح شده است.... به طوری که در بعضی از آن ها نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمود: «نبوّت در من و خلافت در علی است.»

و در برخی از اسناد دیگر فرمود: «مرا به صورت پیامبر و علی را به عنوان جانشین بیرون آورد.»

۲ – دلالت التزامی حدیث بر امامت

حدیث نور بر اعلمیّت حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد؛ زیرا فرشتگان تقدیس و تحمید و تسبیح و تهلیل خداوند را از آن دو فرا گرفتند (چنان که در بخشی از الفاظ و کلمات حدیث آمده است) و پیامبران نیز همگی از همین نوری دانش آموخته که آن دو بزرگوار از آن آفریده شده اند چنان که برخی از شارحان قصیده ی برده ی «بوصیری» در شرح این بیت او: و کلّهم من رسول اللّه ملتمس غُرُفاً من البحر او رشفاً من الدیم (۱)

بر این مطلب تصریح کرده اند.

حدیث نور می رساند که حضرت علی بعد از پیامبر اسلام، بر حضرت آدم و دیگر پیامبران برتری دارد؛ زیرا آن کسی که هدف آفرینش آنان و مصدر علوم و انوار و کرامات آنان است، افضل از آنان و مقدّم بر آن ها خواهد بود.

حدیث نور دلیل بر عصمت آن حضرت است؛ چون در برخی از الفاظ و عباراتش چنین آمده است:

«سرّک سرّی و علانیتک علانیتی و سریره صدرک کسریره صدری»

«سرّ تو سرّ من و آشکار تو آشکارای من و راز درون سینه ات بسان راز نهفته در سینه ی من است.»

در بعضی از اسناد بدین عبارات آمده است:

«فعلیّ منّی و أنا منه، لحمه لحمی و دمه دمی، فمن أحبّه فبحبّی أحبّه و من أبغضه فببغضی أبغضه»

«علی از من است و من از اویم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست داشته باشد به دوستیِ من، او را دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد به دشمنی با من، او را دشمن داشته است.»

۱- ۱) . همگی آنان از حضرت رسول، خواهان جرعه ای از دریا و یا نمی از باران وجود اویند.

۳ – سند حدیث

این حدیث از قول عدّه ای از صحابه نقل شده که در رأس همه ی آن ها، مولای ما حضرت علی علیه السلام است که عدّه ای از بزرگان اهل سنّت آن را نقل کرده انـد.. مهمترین آن ها عبارتنـد از: عبـدالرزّاق بن همام صـنعانی، احمـدبن حنبل، ابوحاتم رازی، ابن مردویه، ابو نُعیم، خطیب بغدادی، ابن عساکر، ابن حجر عسقلانی.... با اسناد گوناگون و طرق معتبر.

این گفتاری مختصر درباره ی موضوع این بخش از کتاب است. خواننده ی گرامی تفصـیل این مطلب را در این کتاب خواهد دید، و «حدیث نور» را ار روشن ترین دلائل از سنّت حضـرت رسول و قوی ترین حدیث و محکم ترین سـند در باب فضائل و مناقب خانـدان پیامبر خواهد یافت. بدین وسـیله، انسان منصف می تواند حق را بیابد و از آن پیروی کند و اعتراف نماید به آن چه که طرفـداران حق و راست بـاوران یعنی شـیعیان می گوینـد و نیز بر مبنـای حـدیث نور بر امـامت امیرالمؤمنین علیه السـلام استدلال می کنند، و به دنبالش همان سخنی را گوید که می بایست درباره ی مکذّبان و منکران این حدیث گفته شود.

این است موضوع این قسـمت از کتاب که در شاخه ها و اطرافش مباحثی علمی و تحقیقاتی گرانقدر و ارزشـمند نیز نهاده شده است.

از خداوند متعال می خواهم که ما را برای شناخت حق و پیروی از آن موفّق بدارد، و به راه راست هدایت فرماید و اعمال ما را خالصانه برای خود قرار دهد، که او شنوا و اجابت کننده است.

علی حسینی میلانی

ص:۸

اعتراض دهلوی به حدیث نور

اشاره

دهلوی در باب هفتم کتاب تحفه ی اثنا عشریه در مورد حدیث نور گوید:

حدیث هشتم: روایتی است که از رسول خدا نقل کرده اند که فرموده است:

«کنت أنا و علیّ بن ابی طالب نوراً بین یدی اللّه، قبل أن یخلق آدم باربعه آلاف سنه. فلمّا خلق اللّه آدم قسم ذالک النور جزئین: فجزء أنا و جزء علیّ بن ابی طالب.»

به اجماع اهل سنّت، این حدیث جعلی و ساختگی است. در اسناد این حدیث «محمّدبن خلف مروزی» است که یحیی بن معین در باره ی او گفته: او کذّاب است. و دارقطنی گوید که او متروک است و کسی درباره ی دروغ گو بودن او اختلاف ندارد.

این حدیث، از طریق دیگری نیز روایت شده است که در آن طریق، جعفربن احمد وجود دارد. وی رافضی، غلوّکننده، دروغ گو و جاعل حدیث است.

بیشترین روایتی که جعل کرده، در نکوهش و ناسزاگویی نسبت به صحابه است.

بر فرض که این حدیث صحیح باشد، با روایتی که در مجموع از آن صحیح تر است، تعارض دارد. در اسناد آن حدیث، فرد متّهم به دروغ گفتن وجود ندارد. آن روایت چنین است: شافعی با اسنادش روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و ابوبکر و عمر و عثمان و علی در پیشگاه خداوند، هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم بودیم. بعد از آن که آدم را آفرید، ما را در صُلب او جای داد. ما پیوسته در اصلاب پاک جا به جا می شدیم تا این که خداوند، مرا به صلب عبداللّه، ابوبکر را به صلب ابوقحافه، عمر را به صلب خطاب، عثمان را به صلب عفان و علی را به صلب ابوطالب منتقل کرد.

مؤیّد روایت اخیر، حدیث مشهوری است که فرمود: ارواح، لشکریان آماده ای هستند. هر کدام که با یک دیگر قبلاً آشنا بوده اند، در این جا با هم الفت می گیرند و هر کدام که با یک دیگر آشنایی نداشته اند، اختلاف می یابند.

به هر حال این حدیث دلالتی بر ادّعای شیعه ندارد و نمی تواند خلافت بلافصل

علی را اثبات کند؛ زیرا شریک بودنِ آقای ما حضرت علی با نور رسول خدا مستلزم امامت بلافصل آن حضرت نیست. کسی که مدّعی این دلالت است، می بایست تلازم بین شرکت در خلقت نوری با امامت بلافصل را اثبات کند که اثبات چنین ملازمه ای کاری ناشدنی و دشوار است.

در این که حضرت امیر با رسول خدا خویشاوندی و قرابت داشته، بحثی نیست.

اشکال در این است که خویشاوندیِ نزدیک، بر امامت بلافصل دلالت ندارد. و اگر صِرف خویشاوندی مستلزم امامت می بود، عبّاس عموی آن حضرت از او شایسته تر و مقدّم بود؛ زیرا عموی او و همتای پدرش بود و عمو شرعاً و عرفاً از پسرعمو نزدیک تر است.

ممکن است کسی بگوید: علّت محروم بودن عبّاس از مقام امامت، آن بوده که چیزی از نور عبدالمطّلب به او نرسیده است؛ زیرا از او به عبداللّه و ابوطالب منتقل شده و به دیگر فرزندانش نرسیده است.

در جواب می گوییم: اگر امامت به شدّت و کثرت نور وابسته است، می بایست حسنین، از علی به امامت بعد از پیامبر، اولی و اقدم باشند؛ زیرا نور عبداللّه و ابوطالب در آن ها جمع شده است، در صورتی که نور دیگری به علی غیر از نور پدرش منتقل نشده است، چنان که بدیهی است که نور پیامبر، از نور علی قوی تر است و آن دو نور، در حسنین جمع است. (۱)

پاسخ اجمالی به کلام دهلوی

نویسنده می گوید: دهلوی روایت حدیث نور را فقط به امامیّه نسبت داده و ادّعا کرده که اهل سنّت بر ساختگی بودن آن اجماع دارند. ما از این ادّعاهای دروغین و تعصّب چنین مدّعیانی پرده برداشته و عناد و لج بازی آنان را با حق اثبات می کنیم، چنان که همین روش را در دیگر مطالب این کتاب نیز داشته ایم و به زودی برای هر

۱- ۱) . تحفه اثناعشریّه: ۲۱۵- ۲۱۶.

انسان منصفی که بر گفته های دهلوی آگاه شده باشد، این حقیقت آشکار خواهد شد.

ابتدا به طور مختصر به اشکالات گفتار دهلوی اشاره کرده و می گوییم:

۱. نسبت دادن نقل حدیث «نور» فقط به امامیّه چنان که ظاهر گفتار او بود:

این حدیث را از دانشمندان مشهور و سرشناس و مورد وثوق اهل سنّت و شخصیت های برجسته و مورد اعتماد اهل حدیث در نزد آنان روایت می کنیم تا پژوهشگران و دانشمندان بدانند که در بین اهل سنّت، افراد متعصّبی پیدا می شود که حتّی میل ندارند اقرار کنند به آن چه که دانشمندان خودشان درباره ی فضائل اهل البیت نقل کرده اند. ما برای آن که استدلال به این حدیث برایمان تمام باشد و بهتر بتوانیم مخالفان خود را قانع کنیم، حدیث را از قول آنان می آوریم؛ وگرنه در کتب شیعه امامیّه این حدیث در حدّ تواتر و از طرق معتبره هم چون دیگر احادیث وارده در شأن خاندان پاک پیامبر نقل شده است.

۲. مناقشه و اشکال در سند این حدیث و عقیده به جعلی بودن آن بر اساس اجماع اهل سنّت، متوقّف بر آن است که ادّعای انحصار روایت به دو طریقی که ذکر کرده، تمام باشد. آن گاه آن دو طریق را بدان گونه که پنداشته بود، ضعیف بدانیم. ولی، این ادّعای انحصار و آن تضعیفی را که دهلوی پنداشته، باطل خواهیم ساخت و اثبات خواهیم کرد که نقل روایت، منحصر به آن دو طریق نیست.

۳. معارض بودن حدیث با روایت شافعی: با اثبات بطلان آن خبر از نظر روایت و درایت، آن معارضه از بین می رود. بلکه متن خود آن حدیث، ساختگی بودنِ آن را نشان می دهد. کسانی که در حالت کفر از دنیا رفته و یا بیشتر عمر خود و یا بخشی از دوران زندگی خود را با کفر به سر برده اند، چه تناسبی دارند با عالم نور و نوری که پیامبر اکرم از آن آفریده شده است؟!

۴. دلالت حدیث... در دلالت آن بر خلافت و امامت بلافصل آن حضرت کسی شک و تردید به خود راه نمی دهد، جز افرادی که دلی بیمار و یا دیده ای نابینا داشته باشند؛ زیرا حدیث صراحت دارد در این مطلب که پیامبر از نور آفریده شده و خداوند، او را به صورت پیامبر خلق کرده و علی نیز از همان نور آفریده شده و خداوند او را به

صورت وصی و جانشین از آن نور خلق کرده است. پس همان گونه که نبوّت پیامبر متفرّع بر خلقت نوری او است، وصایت و خلافت علی علیه السلام نیز متفرّع بر خلقت نوری او است. و هم چنین صریح است در افضلیّت و برتریِ علی علیه السلام بر تمام آفریدگان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ، از پیامبران و فرشتگان گرفته تا دیگران...

و کیست که شکّ کند در این که فرد افضل و برتر برای امامت و خلافت بعد از پیامبر، متعیّن است؟!

آری... به زودی از پندارهای دروغین «دهلوی» پرده برمی داریم و یکی بعد از دیگری بطلان آن ها را ثابت خواهیم کرد. آن گاه برای خوانندگان محترم به خوبی ظاهر و آشکار خواهد شد که این مرد، اساس کار خود را بر پرتگاهی لرزان بنا نهاده که او را به آتش دوزخ فرو خواهد افکند... و یاری را، تنها از خدا می خواهیم.

ص:۱۲

سند حدیث نور

اشاره

پژوهش ما، در باره ی سند حدیث نور، برای اثبات تواتر این حدیث شریف است تا چه رسد به صحت آن، از این طریق که در هر طبقه ای از طبقات، تعداد راویان به اندازه ای است که قطع و یقین به صدور این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می رساند.

در آغاز، اسامی راویان این حدیث را به ترتیب، از صحابه، تابعین و دانشمندانی که این حدیث را نقل کرده اند، می آوریم:

الف – صحابه :

۱ – امیرالمؤمنین حضرت علیّ بن ابی طالب علیه الصّلاه والسّلام.

حدیث آن حضرت را دانشمندان ذیل نقل کرده اند:

صالحانی، کلاعی، محمّدبن جعفر، وصابی، واعظ هروی، محمّد صدر عالم.

۲ – حضرت ابوعبداللّه حسین بن علی علیه السلام .

حدیث آن حضرت را، این عدّه نقل کرده اند:

عاصمی، خوارزمی، مطرزی، شهاب الدّین احمد.

۳ – جناب سلمان رضوان اللّه علیه.

حدیث آن بزرگوار را اینان آورده اند:

احمدبن حنبل، عبداللّه بن احمد، ابن مغازلی، شیرویه دیلمی، نطنزی، شهردار دیلمی، خطیب خوارزمی، ابن عساکر، حموینی، طالبی، همدانی، گنجی، طبری، وصابی،

هروی، محمّدصدرعالم.

۴ - ابوذر غفاری، حدیث او را ابن مغازلی نقل کرده است.

۵ - جابربن عبداللّه انصاری، حدیثش را ابن مغازلی آورده است.

۶ - عبداللّه بن عبّاس، حدیث او را دانشمندان ذیل نقل کرده اند:

ابن حبیب بغدادی، نطنزی، گنجی، حموینی، زرندی، شهاب الدّین احمد، جمال محدّث.

۷ - ابوهریره. حدیثش را حموینی آورده است.

۸ - انس بن مالک. حدیث او را عاصمی نقل کرده است.

ب - اسامی راویان حدیث «نور» از تابعین

۱. حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام

بر طبق اصطلاح اهل سنّت، اسم حضرت را جزء تابعین آوردیم.

۲. زادان، ابوعمر کندی، متوفّای سال ۸۲.

۳. ابوعثمان نهدی.

۴. سالم بن ابن الجعد اشجعی، متوفّای سال ۹۷ یا ۹۸ یا ۱۰۰.

۵. ابوالزّبیر، محمّدبن مسلم بن تدرس اسدی مکّی، متوفّای سال ۱۲۶.

۶. عکرمه بن عبداللّه بربری مولای ابن عبّاس متوفّای سال ۱۰۷.

۷. عبدالرّحمان بن یعقوب جهنی مدنی.

۸. ابوعبید، حمیدبن ابی حمید طویل بصری متوفّاس سال ۲۴ یا ۴۳.

ج - راویان حدیث نور از دانشمندان، حافظان و ائمّه حدیث:

۱. احمدبن حنبل شیبانی (۲۴۱).

۲. ابوحاتم محمّدبن ادریس رازی (۲۷۷).

۳. عبداللّه بن احمدبن حنبل (۲۹۰).

۴. ابن مردویه ابوبکر احمدبن موسی اصفهانی (۲۹۰).

ص:۱۴

۵. ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی (۴۳۰). (۱)

۶. ابن عبدالبرّ یوسف بن عبداللّه بن نمری قرطبی (۴۶۳).

۷. خطیب بغدادی، احمدبن علی بن ثابت (۴۶۳).

۸. ابن مغازلی، ابوالحسن علیّ بن معمّربن طیب جلابی (۴۸۳).

۹. ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۵۰۹).

۱۰. ابومحمّد عاصمی صاحب کتاب «زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی».

۱۱. ابوالفتح محمّدبن علی نطنزی (حدود سال ۵۵۰).

۱۲. ابومنصور شهرداربن شیرویه دیلمی (۵۵۸).

۱۳. خطیب خوارزمی، ابوالمویّد موفّق بن احمد مکّی (۵۶۸).

۱۴. ابن عساکر،ابوالقاسم علی بن الحسن دمشقی (۵۷۱).

۱۵. صالحانی، نورالدّین ابوحامد محمودبن محمّد.

۱۶. مطرزی، ابوالفتح ناصربن عبدالسیّد (۶۱۰).

۱۷. ابومحمّد قاسم بن حسین خوارزمی (۶۱۷).

۱۸. عبدالکریم رافعی قزوینی (۶۲۴).

۱۹. کلاعی، ابوالربیع سلیمان بن موسی بلنسی، معروف به ابن السبع (۶۳۴).

۲۰. گنجی، محمّدبن یوسف شافعی (۶۵۸).

۲۱. محبّ طبری، ابوالعبّاس احمدبن عبداللّه (۶۹۶).

۲۲. حموینی، ابوالمؤیّد، ابراهیم بن محمّد (۷۲۲).

۲۳. شرف الدّین درگزینی طالبی قرشی (۷۴۳).

۲۴. زرندی، محمّدبن یوسف (حدود ۷۵۰).

۲۵. محمّدبن یوسف حسینی معروف به گیسودراز (۸۲۵).

۲۶. سیّدمحمد بن جعفر مکّی.

۱- ۱) . روایت او از کتاب خصائص العلویه تألیف نطنزی دانسته می شود، چنان که به زودی در جای خود خواهد آمد.

۲۷. جلال بخاری (۷۸۵).

۲۸. سیّدعلی همدانی.

۲۹. جلال الدّین احمد خجندی.

۳۰. سیّدشهاب الدّین احمد، صاحب توضیح الدّلائل.

۳۱. شهاب دولت آبادی ملقّب به ملک العلماء (۸۴۹).

۳۲. شهاب الدّین احمدبن علی بن محمّد معروف به ابن حجر عسقلانی (۸۵۲).

۳۳. احمدبن محمّد حافی حسینی.

۳۴. وصابی، ابراهیم بن عبداللّه یمنی شافعی.

۳۵. جمال الدّین، عطاءاللّه بن فضل اللّه شیرازی (۱۰۰۰). (۱)

۳۶. شیخ بن علی علوی جفری.

۳۷. واعظ هروی، شیخ محمّد.

۳۸. احمدبن ابراهیم.

۳۹. سیّدمحمّد ماه عالم.

۴۰. محمّد صدر عالم.

۴۱. حسان الهند غلام علی آزاد (۱۱۵۴).

حدیث نور متواتر است

به این نکته باید توجّه داشته باشیم که روایت حضرت علی علیه السلام به تنهایی خود بهترین دلیل بر صحّت این حدیث و ثبوت آن است؛ زیرا آن حضرت همان گونه که «دهلوی» و پدرش بدان تصریح کرده اند معصوم است (نه دروغ می گوید و نه اشتباه می کند). لذا در مقام بحث و استدلال می توان به همان یک حدیث اکتفا کرد. افزون بر آن، حدیث نور متواتر است؛ زیرا غیر از آن حضرت، هفت نفر دیگر از صحابه آن را نقل کرده اند.

۱- ۱) . در نسخه ی اصل بدین صورت آمده، ولی صحیحش (۹۲۶) است (مؤلّف).

ابن حجر درباره ی حدیث منسوب به رسول خدا که حضرت فرموده است: «به ابوبکر دستور دهید بر مردم نماز بخواند» چنین می گوید:

بدان که این حدیث متواتر است؛ زیرا از قول عایشه و ابن مسعود و ابن عبّاس و ابن عمر و عبداللّه بن زمعه و ابوسعید و علیّ بن ابی طالب و حفصه نقل شده است. (۱)

بلکه ابن حزم در مسأله ی عدم جواز فروش آب «با نقل چهار نفر از صحابه» مدّعی تواتر شده و چنین می گوید: اینان چهار نفر از صحابه رضی اللّه عنهم می باشند و این نقل تواتر است که مخالفت با آن جایز نیست. (۲)

دهلوی به هنگام پاسخ از مطاعن ابوبکر گوید: «و آن چه گفته شده است که وی در جواب به فاطمه علیها السلام حدیثی را نقل کرد که غیر از او کسی آن را روایت نکرده است، کذب محض است؛ زیرا این حدیث در کتب اهل سنّت به صورت حدیث صحیح از قول حذیفهبن الیمان، زبیربن العوام، ابودرداء، ابوهریره، عبّاس، علی، عثمان، عبدالرّحمان بن عوف و سعدبن ابی الوقّاص نقل شده است. اینان از بزرگان صحابه بوده و در بین آنان افرادی هستند که بشارت بهشت به آنان داده شده است. ملاّ عبداللّه مشهدی در کتاب «اظهار الحق» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره ی حذیفه نقل کرده است که حضرت رسول فرموده است: «هر آن چه را که حذیفه برایتان حدیث کرد، او را تصدیق کنید.» و در بین آنان مرتضی علی علیه السلام است که به اجماع شیعه معصوم و به اجماع اهل سنّت ثقه است و در این مقام، به حدیث عایشه و ابوبکر و عمر نمی توان تکیه کرد و اعتباری در این جا ندارد.

بخاری از مالك بن اوس بن حدثان نصری روایت می کند که عمربن خطاب در حضور عدّه ای از صحابه که در بین آنان علی، عبّاس، عثمان، عبدالرّحمان بن عوف، زبیربن عوام و سعدبن ابی الوقاص بودند چنین گفت: شما را به خداوندی سوگند می دهم که به اجازه او آسمان و زمین پا برجاست : آیا می دانید که رسول خدا صلی اللّه علیه(و

۱- ۱) . الصواعق المحرّقه، فصل سوم از باب اوّل / ۱۳.

۲- ۲) . المحلی، کتاب البیوع.

آله)وسلم فرموده است که: «ما ارث نمی گذاریم، هرچه که از ما به جای ماند، صدقه است.»؟ گفتند: خدا را، بلی. بعد روی به علی و عبّاس کرد و گفت: شما را به خداوند سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا چنین فرموده است؟ گفت: بار پروردگارا! آری.

پس ثابت شد که این حدیث هم چون آیه ی قرآن قطعی الصّدور است؛ زیرا روایت یکی از این چند نفری که اسامی آنان را ذکر کردم، یقین آور است تا چه رسد به این جمع، مخصوصاً علیّ مرتضی که در نزد شیعه معصوم است و روایت معصوم در نزد آنان در افاده ی یقین بسان قرآن مجید است. (۱)

ما می توانیم به همین عباراتی که از دهلوی نقل کردیم (و پاسخ مفصّل آن در کتاب «تشیید المطاعن» (۲) بیان شده است) از چندین جهت بر صحّت حدیث نور استدلال کنیم:

۱ - دهلوی در این عبارات تصریح کرده که روایت یکی از این صحابه که نام برده - مانند ابوهریره - هم چون آیه ی قرآن، یقین را می رساند. و از آن جهت که ابوهریره نیز از راویان این حدیث شریف است، در این صورت حدیث نور - بسان آیه ی قرآن - یقین را می رساند.

۲ - تمام وجوهی که دهلوی برای روایت افرادی هم چون زبیر و عبدالرّحمان و سعد و ابودرداء و امثال آن ها ذکر کرده که یقین آور می باشند، همگی بلکه قوی تر از آن ها در حدیث نور موجود است؛ لذا به خاطر نقل این عدّه از صحابه، حدیث شریف نور مسلّم الصدور است.

۳ - حدیث نور را حضرت علی علیه السلام نقل کرده و از عبارات دهلوی چنین استفاده می شد که هر حدیثی را که آن حضرت نقل کند، صحیح و مسلّم و مساوی با قرآن مجید

۱- ۱) . تحفهاثنا عشریه، باب دهم.

۲- ۲) . کتاب «تشیید المطاعن»، از آثار گران قدر علّامه سید محمّد قلی لکهنوی پدر بزرگوار مرحوم سید حامدحسین است که به چاپ سنگی رسیده است. (ویراستار)

است. بنابر این حدیث نور مساوی با قرآن مجید است.

۴ - عبارات دهلوی صراحت داشت در این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگر صحابه مزیّت و برتری دارد و روایتش قطع و یقین می آورد. از سوی دیگر، سخن دهلوی که می گوید: «آن حضرت در نزد شیعیان معصوم است» چندان درست نیست؛ زیرا عدّه ی زیادی از اهل سنّت به عصمت آن حضرت تصریح کرده اند که از آن جمله پدر خود دهلوی است، چنان که این مطلب از کتاب «تحفه اثنی عشریه» و «تفسیر» او ثابت می شود. بنابر این اعتقاد به معصوم بودن آن حضرت، نزد هر دو گروه (شیعه و سنّی) ثابت و مسلّم است.

۵ - ظاهر کلام او این بود که روایت این عدّه از صحابه - که در بین آنان علی و ابوهریره بودند - از روایت ابوبکر و عمر و عایشه قوی تر است. بنابراین حدیث نور را - که آن عدّه، که در بینشان علی و ابوهریره بودند، نقل کرده اند - قوی تر است از آن چه که آن ها روایت کرده اند.

نصّ روایات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنّت

اشاره

در این جا به تفصیل، عین عبارات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنّت را درباره ی حدیث نور می آوریم.

۱ - روایت احمدبن حنبل

اشاره

در کتاب «تذکره الخواص» این عبارت آمده است:

حدیثی است در مورد آن چه که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن آفریده شده است.

احمد در فضائل گوید: حدیث کرد ما را عبدالرزّاق از معمّر از زهری از خالدبن معدان از زاذان از سلمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علیّ بن ابی طالب نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهار هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافرینند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد، بخشی من و بخشی علی شد.»

و در روایتی دیگر آمده است که:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم.» (۱)

رجال و ناقلان این حدیث

اشاره

تمامی رجال این حدیث،ثقه وازرجال صحاح می باشند.ایراد درمورد یکی از آنان، مساوی با ایراد برکتب صحاح به ویژه صحیحین است.مگراین که کسی بگوید روایات این افراد، در همه جا اعتبار دارد به جز در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام که در این صورت، مدائح و تعریفات تبدیل به نکوهش ها و عیب گیری ها شده و توثیق ها خلاف توثیق می گردد.

و لا حول و لا قوّه إلّاباللّه. (اکنون در مورد یک یکِ این راویان سخن می گوییم).

عبدالرزّاق صنعانی

در جلد مربوط به حدیث «تشبیه»، شرح حال او و موقعیّت و عظمت شخصیّت او را در نزد اهل سنّت و نویسندگان کتب صحاح آوردیم. (۲) وی همان شخصیّتی است که در حق او گفته شده: «بعد از رسول خدا، مردم نزد هیچ کس کوچ نکردند، بدان گونه که به سوی عبدالرزّاق صنعانی کوچ کردند.» (۳)

مقدّسی از یحیی بن معین نقل می کند که وی گفته است: اگر عبدالرزّاق از اسلام برگردد، باز هم ما حدیث او را ترک نخواهیم کرد.

مقدّسی گوید: «و احمدبن صالح گفت: به احمدبن حنبل گفتم: آیا کسی را که به حدیثش بهتر از عبدالرزّاق باشد دیده ای؟ گفت: نه. ابوزرعه گوید: عبدالرزّاق یکی از کسانی است که حدیثش ثابت و مسلّم است. (۴)

۱- ۱) . تذکره خواصّ الامّه: ۴۶.

۲- ۲) . بنگرید، مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه فارسی، ص ۳۱- ۳۷. (ویراستار)

۳- ۳) . این مطلب در «مرآه الجنان حوادث سال ۲۱۱» و الانساب - الصنعانی و الکمال مخطوط آمده است.

۴- ۴) . الکمال مخطوط.

سبکی هنگامی که می خواهد «موسی بن هلال» را توثیق کند و گفتار ابن تیمیّه را در این مورد پاسخ گوید، در ضمن بحثی طولانی چنین گوید: احمد رحمه اللّه جز از افراد ثقه روایت نمی کند. به این مطلب، خود ابن تیمیّه در کتابی که بر ردّ بکری نوشته، در بخش های بعد از فصل دهم تصریح کرده و گوید: دانشمندان نقّاد و جرح و تعدیل کننده راویان دو گروهند: برخی جز از افرادی که در نزد آنان ثقه باشند روایت نمی کنند، هم چون مالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبدالرّحمان بن مهدی و احمدبن حنبل که بخاری و امثال او این گونه اند. برای ما در مقام پاسخ به اشکالات ابن تیمیه، همین مقدار کفایت می کند که احمد جز از افراد ثقه روایت نمی کند. بدین سان دیگر ابن تیمیه نمی تواند ایرادی بر ابن حنبل بگیرد. (۱)

معمّربن راشد

شرح حال او را نیز در همان جلد مربوط به حدیث تشبیه آورده ایم. (۲) در این جا به گفتار «ذهبی» درباره ی او اکتفا می کنیم: معمّربن راشد، ابوعروه ازدی، هم پیمان قبیله ی ازد، از زهری و همام نقل شده که وی عالم و دانشمند یمن است.

غندر و ابن مبارک و عبدالرزّاق از او حدیث نقل کرده اند. معمّر گوید: در چهارده سالگی یعنی در سال فوت حسن بصری به دنبال تحصیل علم رفتم. احمد درباره ی او گوید: معمّر را به هیچ کس ضمیمه نمی کنی مگر این که او را بر آن کس مقدّم و جلوتر می یابی. وی نسبت به تمام افراد هم زمان خود، از همه بیشتر طالب علم بود، عبدالرزّاق گوید: ده هزار حدیث از او شنیدم. وی در ماه رمضان سال یک صد و پنجاه و سه در یمن از دنیا رفت. (۳)

۱- ۱) . شفاء الأسقام فی زیاره خیرالأنام: ۱۰- ۱۱.

۲- ۲) . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص ۳۷- ۳۹. (ویراستار)

۳- ۳) . الکاشف ۳: ۱۶۴ بنگرید: تهذیب التّهذیب ۱۰ : ۲۴۳ - ۲۴۶، ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابوداود حدیث او را نیز نقل کرده اند.

زهری

زهری را نیز در همان کتاب اسم بردیم و شرح حال او را در آن جا نوشتیم، (1)ابن حجر درباره ی او گفته است: «محمّدبن مسلم بن عبیداللّه...زهری، کنیه اش ابوبکر، فقیه حافظ. جلالت و متقن بودن او در حدیث مورد اتّفاق است. وی از سران و رؤسای طبقه ی چهارم است. وفات او سال [یکصد و]بیست و پنج است. یک سال یا دو سال جلوتر از آن نیز گفته شده است. ع » (2)

خالدبن معدان

به برخی از عباراتی که در شأن خالدبن معدان گفته شده، اشاره می کنیم:

۱ - ابن حبان: «وی از ابوامامه و مقدام بن معدی کرب روایت می کند، و هفتاد نفر از صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کرده است. کنیه اش ابوعبداللّه است و از بهترین بندگان خداوند متعال می باشد... در سال ۱۰۴ وفات کرده است. سال فوت او را سال ۱۰۸ و سال ۱۰۳ نیز گفته اند.» (3)

۲ - ذهبی: «فقیهی بزرگ، ثَبت (نویسنده و تثبیت کننده ی حدیث)، با هیبت و با اخلاص است، گفته اند که وی در هر روزی چهل هزار مرتبه تسبیح خداوند می گفته است، در سال ۱۰۴ درگذشته و از بزرگان به طور مرسل حدیث نقل می کرده است.» (4)

۳ - ابن حجر: «وی از طبقه سوم از فقهای شام بعد از صحابه به حساب می آید.

عجلی گفته است: وی اهل شام و تابعی ثقه است. یعقوب بن شیبه و محمّدبن سعد و ابن جریر و نَسائی او را ثقه می دانند. ابومسهر از اسماعیل بن عیاش نقل کند که وی از عبده دختر خالدبن معدان و ام الضحّاک دختر راشد نقل کند که خالدبن معدان گفته است که من هفتاد نفر از صحابه ی پیامبر را دیده ام.» (5)

۱- ۱) . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص ۴۰- ۴۲. (ویراستار)

۲- ۲) . تقریب التّهذیب ۲: ۲۰۷. «ع» رمزی است برای روایت اصحاب صحاح از او.

۳- ۳) . الثقات ۵: ۳۴۹.

۴- ۴) . الکاشف ۱: ۲۴۷.

۵- ۵) . تقریب التّهذیب ۱: ۲۱۸، تهذیب التّهذیب ۳: ۱۱۸.

زاذان کندی

زاذان، از مشاهیر تابعین است. مسلم، ابوداوود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه در صحاح خود از او حدیث نقل کرده اند.

ذهبی در «الکاشف» گوید: «ع - زاذان، ابوعمرو کندی (هم پیمان با قبیله ی کِند) بزاز نابینا بود. وی از علی و ابن مسعود و ابن عمر روایت کرده است و گفته اند که از عمر نیز حدیث شنیده است. عمربن مرّه و منهال بن عمرو از او حدیث نقل کرده اند. وی ثقه است و در سال ۱۰۸ وفات یافت.»

ابن قیسرانی مقدّسی در «اسماء رجال الصحیحین» خود، نام او را چند بار در ضمن رجال صحیح مسلم آورده است. وی در مقدّمه ی همان کتابش اتّفاق حافظان حدیث مانند ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و دیگر از گذشتگان و پیوستگان به آن ها از متأخّرین را یاد کرده که گفته اند: هر کس که از او در صحیحین روایت نقل شده باشد، ثقه و حجّت است. بنابراین «زاذان» ثقه و حجّت است در نزد حفّاظ و پیشوایان حدیث و غیر آنان.

سلمان فارسی

و امّا سلمان، این صحابی بزرگوار، بی نیاز از معرّفی و نوشتن شرح حال است. در تمامی کتب مربوط به شرح حال صحابه، زندگی نامه و حالات او آمده است... به «اسدالغابه» و «الاستیعاب» و دیگر کتب مربوطه مراجعه کنید.

شمّه ای از آن چه را که ابن عبدالبرّ درباره ی آن جناب گفته است، برایتان باز می گوییم: «سلمان فارسی، ابوعبداللّه، گفته اند که وی غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و به سلمان الخیر معروف است... وی فردی نیکوکار، بافضیلت، اندیشمند، عادل، پارسا و پای بند به امور دینی و دستورات الاهی بود. هشام بن حسان از حسن نقل می کند که وی گفته است: سهمیه ی سلمان پنج هزار بود. هرگاه سهمیه اش مشخّص می شد و به او می دادند، او تمام آن را در راه خدا به فقیران می داد و از دست رنج خود زندگی اش را می گذرانید، عبایی داشت که قسمتی از آن را بستر خود قرار داده بود و قسمتی

دیگر را می پوشید.

ابن وهب بن نـافع از مالـک نقـل می کنـد که سـلمان بـا دست خود از برگ خرما حصـیر می بافت و از آن راه زنـد گی را می گذرانیـد و از هیـچ کس چیزی نمی پذیرفت. خانه ای نداشت و روی زمین می خوابید و از سایه ی درختان اسـتفاده می کرد. شخصی به او گفت: آیا خانه ای برایت نسازم که در آن سکونت کنی؟ گفت: من نیازی به خانه ندارم.

آن شخص اصرار زیادی کرده و گفت: من می دانم چه گونه خانه ای برایت بسازم. گفت:

چه خـانه ای؟ خصوصـیاتش را بگو. گفت: خانه ای برایت می سازم که هرگاه از جا حرکت کنی، سـرت به سـقفش بخورد و اگر پاهایت را دراز کنی به دیوارهایش برخورد کنـد. گفت: آری بایـد همین گونه باشـد. بعد آن شـخص به همین گونه خانه ای برایش ساخت.

از طرق مختلف و به اسـناد گوناگون از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت شده است که آن حضـرت فرمود: «اگر دین در سـتاره ی ثریّا باشـد، سـلمان به آن دسترسـی خواهد داشت.» و در روایتی دیگر آمده است که: مردانی از فارس به آن خواهند رسـید. از عایشه روایت شده است که گفت: سـلمان فارسـی مجالسـی اختصاصـی با رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلـم داشت که بیشـتر شـبها بـا آن حضـرت به سـر می برد، به طوری که می توانسـتیم گفت که بیش تر از مـا در خـدمت آن حضرت باشد.

پسر «بُریده» از پدرش نقل می کند که پیامبر فرمود:

«پروردگارم به من دسـتور داد چهار نفر را دوست داشـته باشم و به من فرمود که او خود آنان را دوست می دارد: علی و ابوذر غفاری و مقداد و سلمان.»

قتاده از خثیمه از ابوهریره روایت کند که گفت: سلمان دارای دو کتاب است.

قتـاده گویـد: یعنی قرآن و انجیـل. خلـف بن قـاسم از ابن المفسّـِر از احمـدبن علی بن سـعید از عثمـان بن ابی شـیبه از جریر از اعمش از عمروبن مرّه از ابوالبختری روایت کنند که از علی علیه السـلام درباره ی سلمان پرسیده شد. پاسخ داد: «او علم اوّل و آخر را می دانست، او دریـای بی پایان و از ما اهل بیت است.» این روایت ابوالبختری از علی علیه السـلام بود. در روایت زاذان از آن حضرت آمده است که فرمود: «سلمان فارسی مثل لقمان حکیم است.»

ص:۲۴

سپس مانند سخن ابوالبختری را روایت می کند. کعب الاحبار گوید: سلمان از علم و حکمت پر است.

مسلم گوید: حدیث کرد ما را بهز، از حمادبن سلمه، از ثابت، از معاویهبن قرّه از عائذبن عمرو که ابوسفیان را به همراه عدّه ای نزد سلمان و صهیب و بلال آوردند. آنان گفتند: شمشیرهای خداوند از گردن دشمن خدا برداشته نشد. ابوبکر گفت: این بزرگ و رئیس قریش است. خبر به رسول خدا رسید، حضرت به ابوبکر روی کرده و فرمود:

«گویا این که تو آنان را ناراحت کرده و به خشم درآورده ای و اگر آنان را ناراحت کرده باشی خداوند را به خشم در آورده ای؛» ابوبکر نزد آنان رفت و گفت: ای برادران، آیا من شما را به خشم درآورده ام؟ گفتند: نه، ای ابوبکر! خداوند تو را بیامرزد. (۱)

او را داستان های نیکو، روایات حسنه و فضائل فراوانی است. رضوان اللّه علیه

سلمان در اواخر دوران خلافت عثمان در سال سی و پنج وفات کرد، بلکه در اوایل سال سی و شش نیز گفته اند. قولی دیگر نقل شده که در دوران خلافت عمر بوده است. قول اوّل بیشتر گفته شده است و اللّه اعلم، شعبی گوید: سلمان در بالاخانه ابی قرّه کندی در مدائن، دیده از جهان فرو بست.

افرادی از صحابه هم چون ابن عمر، ابن عبّاس، انس بن مالک و ابوالطفیل، از او روایت کرده اند.

(پس از بررسی رجال و راویان حدیث نور می گوییم): سپاس خداوند را بر آشکارشدن بطلان یاوه سرایان و ثبوت صحت حدیث شریف نور، که به سان نور

ص:۲۵

۱- ۱) . پوشیده نباشد که در اصل صحیح مسلم در باب فضائل سلمان و بلال، این فراز عبارت بدین گونه نقل شده است که گفتند: «لایغفراللّه لک یا اخی».ابن عبدالبر مصلحت دیده است که لفظ «یا ابوبکر» را در بعد کلمه ی «لا» اضافه کند تا این که کلمه ی «لا» به «یَغْفِرُ» مربوط نشود و کلمه ی «یا أخی» را حذف کرده تا تکراری نامتناسب لازم نیاید. حال چرا این تحریف از او صادر شده است؟! آیا به خاطر این بوده که این حدیث صراحت دارد در این که ابوبکر با ناراحت کردن سلمان، خداوند را به خشم در آورده است؟!... بنگرید به همین کتاب (نفحات الازهار) ۷: ۱۷۳.

درخشان بر فراز قلّه ی طور روشن است، لکن کسی را که خداوند نوری برایش قرار نداده نوری نخواهد بود تا حدیث نور را تصدیق کند، و این خداوند است که به راستی و درستی فرموده است که: «دیدگان کور نمی شوند، لکن دیده قلب هایی که در سینه هاست، نابینا می گردند.» (۱)

شرح حال احمدبن حنبل

و امّا احمدبن حنبل، او امام بزرگ و رکن استوار در نزد اهل سنّت، یکی از بزرگان اسلام و شیوخ حدیث است. بخشی از کلمات و عبارات بزرگان آنان را درباره ی وی قبلاً آورده و در حدیث «تشبیه» پاره ای از آن ها را از مدارک مهمّ و تألیفات مشهور آنان مانند کتب ذیل ذکر کرده ایم. (۲)

الثّقات تألیف ابن حبّان، حلیه الأولیاء از ابونعیم اصفهانی، اکمال از امیرابن ماکولا، الأنساب ابی سعد سمعانی، وفیات الأعیان از ابن خلّکان، تهذیب الاسماء و اللغات از نووی، المختصر فی اخبار البشر از ابوالفداء ایّوبی، تذکره الحفاظ، العبر فی خبر من غبر از ذهبی، مرآه الجنان از یافعی، تتمه المختصر فی اخبار البشر از ابن الوردی، رجال المشکاه از خطیب تبریزی، تهذیب التّهذیب و تقریب التّهذیب از ابن حجر عسقلانی،طبقات الشافعیّه ازسبکی،طبقات الحفاظ از جلال الدّین سیوطی، شرح المواهب اللدنیّه از زرقانی ودیگرمعاجم رجال وکتب معتبره حدیث درنزداهل سنّت.

شاید آشکارترین مدح وی، عبارت نووی و عبدالحق دهلوی باشد. نووی از ابراهیم بن حارث - که از اولاد عبادهبن صامت است - نقل می کند که به بشرحافی گفته شد: چه خوب بود تو هم مانند احمد قیام می کردی و هم چون او سخن می گفتی؟ بشر پاسخ داد: من توان این کار را ندارم، احمد بر جایگاه پیامبران ایستاده است. (۳)

ص:۲۶

۱- ۱) . حج (۲۲): ۴۶.

۲- ۲) . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص ۷۰- ۸۲. (ویراستار)

۳- ۳) . تهذیب الاسماء و اللغات ۱: ۱۱۰.

عبدالحق دهلوی از میمونی نقل کند که ابن المدینی در بصره بعد از رویداد «محنه» به من گفت: ای میمونی در اسلام هیچ کس به مانند احمد قیام نکرد. من از این گفته ی او به شگفت آمدم، زیرا ابوبکر در مقابل اهل ردّه قیام کرده بود. گفتم: به چه دلیل و در چه مورد؟ گفت: ابوبکر یارانی داشت، ولی احمد یار و یاوری نداشت. در عین حال قیام کرد. (۱)

آیا از این عبارات، برتری او را نسبت به ابوبکر نمی توانیم به دست آوریم؟!

و اینک نمونه ای از آن چه که در کتاب «سیراعلام النبلاء» درباره ی او آمده است:

امام احمدبن حنبل، او بحقّ، امام است و به راستی شیخ الاسلام....یکی از پیشوایان بزرگ... عبداللّه بن احمد خبر داده است که سفیان بن وکیع به او می گفت: از پدرت حدود چهل سال قبل مسأله ای را درباره ی طلاق پیش از ازدواج به یاد دارم که گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه(وآله)وسلم و از علی و ابن عبّاس و بیش از بیست نفر از تابعین روایت شده است که این کار اشکالی ندارد. من از پدرم این مطلب را سؤال کردم.

گفت: درست است. آری من این چنین گفته ام.

نیز گوید که به یاد دارم که از ابوبکربن حمّاد شنیدم که می گفت: از ابوبکربن شیبه شنیدم که می گفت: نباید به احمدبن حنبل گفته شود که از کجا می گویی؟

از ابواسماعیل ترمذی شنیدم که از ابن نمیر یاد می کرد که می گفت: در نزد وکیع بودم. مردی یا گروهی از شاگردان و طرف داران ابوحنیفه نزد او آمده و گفتند: در شهر ما مردی از بغداد آمده و درباره ی برخی از کوفیین سخنانی می گوید. وکیع او را نشناخت.

در این هنگام احمد از راه رسید، گفتند: این همان مرد بغدادی است. وکیع روی به احمد کرده و گفت: یا ابا عبداللّه شما کجا و این جا؟ بعد روی به حاضران کرده و گفت: جای دهید و راه بگشایید. شروع کردند به استفاده علمی و پرسش های مختلف از همان کسی که قبلاً او را نمی شناختند و او هم به احادیثی از رسول خدا استدلال می کرد، به وکیع گفتند: این شخص در حضور تو جرأت می کند این مطالب را بگوید!! گفت: مردی که از

۱- ۱) . رجال المشکاه شرح حال او.

قول رسول خدا صلی اللّه علیه(وآله)وسلم حدیث نقل می کند، من چه بگویم؟ بعد به او گفت:

سخن، جز همان چه که تو می گویی نیست. آنان به وکیع گفتند: به خدا سوگند این بغدادی تو را هم فریب داده است.

ابراهیم حربی گوید: ابوعبداللّه احمدبن حنبل را دیدم به گونه ای که گویا خداوند، علم اوّلین و آخرین را در او جمع کرده بود.

از دیگری نقل شده است که گفت: من کسی را آگاه تر از احمد به فقه و معانی حدیث ندیدم.

احمدبن سلمه گوید: از ابن راهویه شنیدم که می گفت: من با احمد و ابن معین جلساتی داشتم و با هم دیگر مباحثه و مذاکره ی علمی می کردیم. من درباره ی فقه و تفسیر سخن می گفتم. همگی ساکت می شدند غیر از احمد.

ابوبکر خلال گوید: احمد کتاب های مربوط به آرای دیگران را می نوشت و آنان را حفظ می کرد و بعد به آن ها توجّهی نمی نمود.

ابراهیم بن شماس گوید: از وکیع درباره ی خارجهبن مصعب پرسیدیم، گفت:

احمد مرا نهی کرده از این که از او حدیثی نقل کنم. عبّاس بن محمّد خلال گوید:

ابراهیم بن شماس گوید: از وکیع و حفص بن غیاث شنیدم که می گفتند: کسی به سان این جوان وارد کوفه نشده است. و مقصودشان احمدبن حنبل بود.

گفته اند که احمد نزد حسین جعفی به همراه نامه ای بلند بالا آمد تا درباره ی او شفاعت کند. حسین به احمد گفت: ای ابوعبداللّه! بین من و خودت واسطه ای قرار مده، زیرا هیچ کس که از خود تو بزرگ تر باشد، وجود ندارد.

خلال، از مروزی نقل کند که در طرسوس به خضر مروزی گفت که از ابن راهویه شنیدم که از یحیی بن آدم نقل می کرد که می گفت: احمدبن حنبل امام ما است.

خلال،ازمحمّدبن علی،ازاثرم نقل می کندکه برخی کسانی که به همراه ابوعبداللّه نزد یحیی بن آدم جمع شده و شاهد مناظره احمد با او بودند، می دیدند که چگونه سروصدای آنان بلند می شود با این که یحیی یکی از افراد کم نظیر زمان خودش در فقه بود.

خلال، از مروزی، از محمّدبن یحیی قطان روایت کند که دیدم پدرم را که احمدبن حنبل را خیلی احترام می کرد. کتاب هایش را به او بخشید، (و یا گفت که حدیثش را به او داد).

قواریری از یحیی قطّان نقل کند که گفت: بر ما کسی هم چون این دو نفر - احمدبن حنبل و یحیی بن معین وارد نشد. و به بغداد کسی نیامد که نزد من محبوب تر از احمدبن حنبل باشد.

عبداللّه بن احمد گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: روزی که من از بصره بیرون آمدم، بر یحیی بن سعید خیلی سخت گذشت و خروج من برای او دشوار بود.

عمروبن عبّاس گوید: از عبدالرّحمان بن مهدی شنیدم که اصحاب حدیث را یاد می کرد و می گفت: اعلم آنان به حدیث ثوری، احمدبن حنبل است. و می گفت: روزی که احمد وارد شد، ابن اسدی گفت: هر کس می خواهد به مابین دو شانه ثوری بنگرد، به این شخص نگاه کند.

مروزی گوید: احمد گفت: من به حدیث سفیان توجّه کردم تا این که آن را از قول دو نفر نوشتم تا وقتی که یحیی بن آدم و بعد از او اشجعی بر ایمان سخن گفت و نوشته ها نزد ما می آمد و ما بدون این که بشنویم حدیث را می نوشتیم.

از ابن مهدی نقل شده است که گفت: به احمد نظر نیفکندم مگر این که به یاد سفیان افتادم.

عبداللّه بن احمد گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: وکیع با ابن مهدی در مورد در حدود شصت حدیث از احادیث سفیان مخالفت کرده است. من این مطلب را به وکیع گفتم و او از من پنهان می داشت.

عبّاس دوری گوید: از ابوعاصم شنیدم که می گفت: شما چه کسی را از اصحاب حدیث می دانید؟ این مرد بغدادی است. گفت: در نزد ما احمدبن حنبل و یحیی بن معین و ابوخثیمه و عیطی و سویدی هستند تا این که جماعتی را نیز در کوفه و بصره برای او شمرد. ابوعاصم گفت: من همه ی کسانی را که اسم بردی دیده ام و نزد من آمده اند، ولی هیچ یک را به مانند همین جوان ندیدم، مقصودش احمدبن حنبل بود.

از سلیمان بن حرب نقل شده که به شخصی گفت: از احمدبن حنبل در باره ی فلان مسأله بپرس که او در نزد ما امام است.

عبدالرزّاق گوید: کسی را فقیه تر و پرهیزکارتر از احمدبن حنبل ندیدم.

ذهبی گوید: من می گویم: این سخن را عبدالرزّاق در حالی می گوید که افرادی هم چون ثوری و مالک و ابن جریح را دیده است.

حفص بن غیاث گوید: کسی مانند احمد وارد کوفه نشده است.

هیثم بن جمیل حافظ گوید:اگراحمد زنده می ماند،براهل زمان خودحجّت می شد.

قتیبه گوید: بهترین اشخاص زمان ما ابن مبارك است و بعد این جوان، یعنی احمدبن حنبل. هرگاه کسی را می بینم که احمد را دوست دارد، می دانم که او طرفدار و صاحب سنّت است. و اگر زمان ثوری و اوزاعی و لیث را درك می کرد، بر آنان مقدّم بود.

به قتیبه گفته شد: تو احمد را به تابعین ضمیمه می کنی و در کنار آن ها می گذاری؟ پاسخ داد: در کنار بزرگان تابعین.

مزنی گوید: شافعی به من گفت: در بغداد جوانی را دیدم که هرگاه می گفت «خبر داد»، همه ی مردم می گفتند: راست می گوید. گفتم: او که بود؟ گفت: احمدبن حنبل.

حرمله گوید:ازشافعی شنیدم که می گفت: از بغداد خارج شدم درحالی که شخصی را برتر و داناتر و فقیه تر و پرهیزکارتر از احمدبن حنبل به جانشینی نگذاشتم.

زعفرانی گوید: شافعی به من گفت: عاقل تر از احمد و سلیمان داود هاشمی ندیدم.

محمّدبن اسحاق بن راهویه گوید: پدرم به من گفت که احمد به من گفت: بیا تا به تو بنمایانم چیزی را که مثلش را ندیده باشی. مرا نزد شافعی برد. پدرم به من گفت:

شافعی کسی هم چون احمدبن حنبل ندیده بود و اگر احمد و جان فشانیِ او نبود، اسلام از بین رفته بود. مقصودش رویداد محنت بود. (۱)

۱- ۱) . طبری گوید: در سال ۲۱۸ مأمون به اسحاق بن ابراهیم نامه ای نوشته و دستور داد از همه ی قضاه و محدّثین امتحان به عمل آورد و کسانی که به عقاید خود در مورد قدیم بودن و غیرمخلوق بودن قرآن پای بند می باشند، گرفته و زندان و تبعید کند. از جمله محدّثانی که تا آخرین لحظه مقاومت کردند، احمدبن حنبل بود که دست و پایش را به زنجیر بسته و بعد او را

به طرسوس و رقّه تبعید کردند. این سال را سال محنه گفتند. (مترجم)

از اسحاق بن راهویه روایت شده که وی گفته است: احمد بین خدا و خلقش حجّت است.

محمّدبن عبدویه گوید: از علیّ بن مدینی شنیدم که می گفت: احمد در نزد من، از سعیدبن جبیر در زمان خودش افضل است؛ زیرا سعید افرادی هم چون خود داشت.

از ابن مدینی نقل شده است که گفت: خداوند دین را به ابوبکر در جنگ با مرتدّین و به احمد در سال محنت، عزّت بخشید.

ابوعبید گوید: علم به چهار نفر پایان یافت: یکی از آن ها احمدبن حنبل که فقیه ترین آنان بود. و بعد داستان را ذکر می کند.

نیز او گوید: من با یادآوری از احمدبن حنبل خود را می آرایم، و کسی را داناتر از او به سنّت ندیدم.

حسن بن ربیع گوید: احمدبن حنبل را جز به ابن مبارک در شخصیّت و تقوایش تشبیه نکردم.

طبرانی، از محمّدبن حسن انماطی نقل کند که در مجلسی بودیم که یحیی بن معین و ابوخیثمه نیز در آن جا بودند. شروع کردند به تعریف و ستایش از احمدبن حنبل.

شخصی در آن جا گفت: بعضی از این ویژگی ها در او هست. یحیی در پاسخ او گفت: تو ستایشِ بسیار بر احمد را خوش نمی داری. اگر برای ستایش از او بنشینیم و مجلسی تشکیل دهیم، نمی توانیم تمامی فضایل او را بازگوییم. عبّاس از ابن معین روایت کرده است که گوید: من کسی را به مانند احمدبن حنبل ندیده ام.

نفیلی گوید: احمدبن حنبل از بزرگان دین است. مروزی گوید: نزد ابوثور بودم، مسأله ای از اوپرسیدند. درپاسخ گفت: ابوعبداللّه احمدبن حنبل - که شیخ وامام ما است - در این مسأله چنین گفته است.

ابن معین گوید: ندیدم کسی را که به خاطر خدا حدیث گوید مگر سه نفر را:

یعلی بن عبید و عینی و احمدبن حنبل.

ابن معین گوید: مردم می خواهند من مثل احمد باشم. به خدا سوگند من هیچ گاه مثل او نمی توانم باشم.

ابو خیثمه گوید: مانند احمد کسی را ندیدم و استواردل تر از او کسی را نمی شناسم.

علی بن خشرم گوید: از بشربن حارث شنیدم که می گفت: از من درباره ی احمدبن حنبل می پرسند. او به کوره ی گداخته وارد شد و طلای سرخ بیرون آمد.

عبدالله بن احمد گوید: به هنگامی که پدرم کتک می خورد، اصحاب بشر حافی به او گفتند: خوب است تو بیرون روی و بگویی من با احمدبن حنبل هم عقیده ام. پاسخ داد:

آیا می خواهید من در جای پیامبران قرار گیرم؟

قاسم بن محمّد صائغ گوید: از مروزی شنیدم که می گفت: به دیدن ذوالنون به زندان رفتم و ما در محلّه ی نظامیان بودیم. گفت: حال آقای ما چه طور است؟ مقصودش احمدبن حنبل بود.

محمّدبن حماد طهرانی گوید: از ابوثور فقیه شنیدم که می گفت: احمدبن حنبل از ثوری اعلم و افقه است.

نصربن علی جهضمی گوید: احمد افضل اهل زمان خودش بود.

صالح بن علی حلبی گوید: از ابوهمام سکونی شنیدم که می گفت: کسی را به مانند احمدبن حنبل ندیدم و او خود کسی را هم چون خود ندیده است. از حجّاج بن شاعر نقل شده است که گوید: من کسی را افضل از احمدبن حنبل ندیدم و دوست ندارم پیش از آن که به احمد برسم در راه خدا کشته شوم. به خدا سوگند وی در امامت به مقامی رسیده بود که سفیان و مالک نرسیده بودند.

عمروناقد گوید: هر گاه احمدبن حنبل در حدیثی با من موافقت می کرد، از مخالفت دیگران باکی نداشتم.

ابن ابی حاتم گوید: از پدرم درباره ی علی بن مدینی و احمدبن حنبل پرسیدم که

کدام یک از آن دو حافظترند؟ گفت: هر دو در حفظ حدیث به هم نزدیکند، ولی احمد افقه از او است. هرگاه کسی را دیدی که احمد را دوست می دارد، بدان که او صاحب سنّت است.

ابوزرعه گوید: احمدبن حنبل از اسحاق بزرگ تر و فقیه تر است، کسی را کامل تر از احمد ندیدم.

محمّدبن یحیی ذهلی گوید: احمد را بین خود و خداوند متعال، امام و پیشوا قرار دادم.

محمّدبن مهران حمّال گوید: غیر از احمد کسی باقی نمانده است.

امام الأئمه ابن خزیمه گوید: از محمّدبن سحنویه شنیدم که می گفت: از ابوعمیربن نحّاس رملی شنیدم که سخن از احمدبن حنبل به میان آمد. گفت: خداوند او را رحمت کند. چه قدر در دنیا صابر و پایدار بود. چه قدر شبیه و همانند گذشتگان بود و به صالحان چه قدر وابسته بود. دنیا بر او عرضه شد که از پذیرش آن خودداری کرد و بدعت ها بر او عرضه شد که آن ها را نفی کرد و نادیده گرفت.

ابوحاتم گوید: ابوعمیر که از مسلمانانِ عابد بود، به من گفت: از احمدبن حنبل چیزی برایم املا کن.

از ابوعبداللّه بوشنجی روایت شده است که گفت: جامع تر در همه چیز و عاقل تر از احمدبن حنبل ندیدم.

ابن واره گوید که احمد صاحب فقه، صاحب حفظ و صاحب معرفت بود.

نسائی گوید: احمدبن حنبل معرفت و آشنایی به حدیث و فقه را با پرهیزکاری و زهد و صبر جمع کرده بود.

از عبدالوهّاب ورّاق روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه(وآله)وسلّم فرمود: «(مطلب را) به عالم و دانای آن برگردانید.» ما به احمدبن حنبل برگردانیدیم که اعلم اهل زمان خودش بود.

ابوداوود گوید: مجالس احمد مجالس آخرت بود، از امور دنیا سخنی به میان نمی آمد، هیچ گاه ندیدم که سخنی از دنیا به میان آورد.

صالح بن محمّد جزره گوید: فقیه ترین کسی را که در حدیث درک کردم احمدبن حنبل بود.

علی بن خلف گوید: از حمیدی شنیدم که می گفت: تا وقتی که من در حجاز بودم و احمد در عراق و ابن راهویه در خراسان، هیچ کس بر ما غلبه نکرد.

خلال گوید: محمّدبن یاسین بلدی به ما گفت که وقتی به ابن ابی ادریس گفته شد اصحاب حدیث از بین رفته اند، گفت: تا وقتی که خداوند احمدبن حنبل را نگه داشته است، اصحاب حدیث از بین نرفته اند.

از ابن المدینی نقل شده است که گفت: آقایم احمدبن حنبل به من دستور داد که جز از کتاب حسین بن حسن روایت نکنم.

ابومعین رازی گوید: از ابن المدینی شنیدم که می گفت: در بین اصحاب ما کسی حافظتر از احمد نیست و به من رسیده است که او جز از روی کتابی حدیث نمی گفت و او برای من سرمشق است.

و از او نقل شده است که گوید: احمد، امروز حجّت خداوند بر آفریدگان اوست.

عمربن عبدالمنعم از ابی الیمین کندی از عبدالملک بن ابی القاسم از ابواسماعیل انصاری از ابویعقوب قراب از محمّدبن عبداللّه جوزقی از ابوحامد شرقی از احمدبن سلمه از احمدبن عاصم از ابوعبید قاسم بن سلام نقل کند که گفت: علم به چهار نفر پایان یافت: احمدبن حنبل که افقه آنان است، ابن ابی شیبه که حافظترین آن ها است، علیّ بن مدینی که عامل ترین آنان به آن است و یحیی بن معین که نویسنده ترین آنان است.

اسحاق منجنیقی از قاسم بن محمّد مودّب از محمّدبن ابی بشر روایت کند که گفت:

در مسأله ای به احمدبن حنبل رجوع کردم. گفت: نزد عبید برو، او بیانی دارد که از دیگران مثل آن را نخواهی شنید. نزد او رفتم. پاسخ او مرا قانع کرد. سخن احمد را به او گفتم: گفت: او مردی از کارگزاران الاهی است که خداوند، جامه ی علم او را گسترده و مقامی عالی نزد خود برایش ذخیره نموده، نمی بینی که مورد محبّت و الفت دیگران است؟ دیدگان من در عراق مردی را ندیده است که هم چون او خصلت های نیکویی را

جمع کرده باشد. خداوند به حلم و علم و فهمی که در او قرار داده است برکت دهد.

و به اسناد من به ابی اسماعیل انصاری از اسماعیل بن ابراهیم از نصربن ابی نصر طوسی از علیّ بن احمدبن حشیش از ابوالحدیث صوفی در مصر از پدرش از مزنی که می گفت: احمدبن حنبل در روز محنت، ابوبکر در روز ردّه، عمر در روز سقیفه، عثمان در یوم الدّار و علی در روز صفین.

احمدبن محمّد رشدینی از احمدبن صالح مصری روایت کند که می گفت: در عراق فردی جامع هم چون این دو نفر ندیدم: احمدبن حنبل و محمّدبن عبدالله بن نمیر.

احمدبن سلمه نیشابوری از ابن واره روایت کند که گفت: احمدبن حنبل در بغداد، احمدبن صالح در مصر، ابوجعفر نفیلی در حران و ابن نمیر در کوفه، اینان استوانه های دین اند.

علی بن جنید رازی گوید: از ابوجعفر نفیلی شنیدم که می گفت: احمدبن حنبل از بزرگان دین است.

از محمّدبن مصعب عابد نقل شده است که گفت: یک تازیانه که در راه خدا بر احمدبن حنبل وارد شد، از روزهای بشربن حارث حافی بزرگ تر است.

ابوعبدالرّحمان نهاوندی گوید: از یعقوب فسوی شنیدم که می گفت: از هزار استاد حدیث نوشتم که می گفتند: حجّت در بین من و خدا، احمدبن حنبل و احمدبن صالح می باشد.

و به اسنادی که به انصاری شیخ الاسلام می رسد از ابویعقوب، از منصوربن عبداللّه ذهلی، از محمّدبن حسن بن علی بخاری، از محمّدبن ابراهیم بوشنجی نقل کند که از احمدبن حنبل یاد کرده و گفت: او در نزد من از سفیان ثوری افضل و افقه است، زیرا سفیان بدان گونه که احمد آزموده شد، امتحان نگردید و او و فقیهان دیگر شهرها دانش احمدبن حنبل را نداشتند، زیرا وی دانش همگان را گرد آورده بود و به اشتباهات و راستگو و دروغگوی آنان آگاهی کامل داشت.

گوید: از بشربن حارث به من خبر رسیده که گفت: احمد بر جایگاه پیامبران ایستاده است. احمد در نزد ما به سختی و آسانی، نعمت و ناراحتی هر دو آزمایش شد و

در هر دو حالت به خداوند متعال چنگ زده بود.

ابويحيى ناقـد گويد: در نزد ابراهيم بن عرعره بوديم، از على بن عاصم ياد شد، شخصـى گفت كه احمدبن حنبل او را ضـعيف مى دانـد. ديگرى گفت: اگر ثقه باشـد تضـعيف احمدبن حنبل به او ضـررى نمى رساند. ابن عرعره گفت: به خدا سوگند اگر احمد درباره ى علقمه و اسود سخن گويد، آن دو را تغيير مى دهد.

خشنى گويد: از اسماعيل بن خليل شنيدم كه مى گفت: اگر احمدبن حنبل در بنى اسرائيل مى بود آيتى بود. (۱)

روايت احمد دليل بر صحّت حديث است

در نزد محقّقـان و انديشـمندان اهل سـنّت، وقتى احمـد حـديثى از احاديث را روايت كنـد، به خودى خود دليل بر صـحّت آن حديث است. خوارزمى مكّى به هنگام سـخن از فضايل على عليه السـلام و اين كه آن حضـرت داراى فضايل بى شـمار است، بعد از آن كه احاديثى را از رسول خدا صـلّى اللّه عليه(وآله)وسلم نقل مى كند، به سخنى كه از احمدبن حنبل روايت مى كند استشهاد كرده و چنين مى گويد:

آن چه كه از امام حافظ احمدبن حنبل روايت شده بر اين مطلب، دلالت مى كند.

وى بـدان گونه كه اصـحاب حديث مى دانند، يكتايى در بين هم رديفان و امام زمان خود و يكّه سوارى است كه سوارگان از حفّاظ را در ميـدان حفظ به زانو درآورده است، و روايت او درباره ى آن حضـرت پذيرفته شده و مورد تصديق و پذيرش قرار مى گيرد؛ زيرا معلـوم است كه امـام احمـدبن حنبـل و امثـال او به برترى شـيخين عقيـده دارنـد. از اين رو روايت او دربـاره ى فضايل علىّ بن ابى طالب به سان ستون سپيده صبح است كه نمى توان با كف دست آن را پوشانيد. و آن روايت اين است:

روايتى است كه شـيخ امام زاهـد فخرالأئمّه ابوالفضل بن عبـدالرّحمان حفربنـدى خوارزمى رحمه اللّه تعالى به صورت اجازه از شيخ امام ابومحمّد حسن بن احمد سمرقندى، از

۱- ۱) . سير اعلام النبلاء ۱۱: ۱۷۷ به بعد.

ابوالقاسم عبدالرّحمان بن احمدبن محمّدابن عبدان عطّار و اسماعیل بن ابی نصر عبدالرّحمان صابونی و احمدبن حسین بیهقی، همگی از ابوعبـداللّه حافظ، از قاضـی امام ابوالحسن علیّ بن الحسـین و ابوالحسن محمّدبن مظفّر حافظ روایت می کند که این دو می گویند:

شنیدیم از ابوحامد محمّدبن هارون حضرمی از محمّدبن منصور طوسی که گفت:

شنیـدم از احمـدبن حنبل که می گفت: هیچ یک از اصـحاب رسول خدا صـلّی اللّه علیه(وآله) وسـلّم را چندان فضائل نرسـیده بدان گونه که برای علیّ بن ابی طالب فضایل وارد شده است. (۱)

بنابراین هر آن چه که احمد درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند، مقبول و مورد تصدیق است.

حافظ گنجی شـافعی نیز به همین مطلب تصـریح کرده است. گویـد: ذکر فضایـل امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طـالب را از آیـات قرآن نمی توان یاد کرد مگر این که کتابی مخصوص دراین باره قرار داده شود و شـمارش همه ی فضایل آن حضـرت در حدّ توان ما نیست. بدان دلیل که نویسنده ی این کتاب محمّدبن یوسف بن محمّد گنجی شافعی که خداوند، از او درگذرد روایت کرده که شـیخ مقری ابواسـحاق ابراهیم بن برکه کتبی در موصـل... از مجاهـد از ابن عبّاس روایت کرده است که رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لو أن الغیاض أقلام و البحر مداد و الجن حُسّاب و الإنس کُتّاب ما أحصوا فضائل علیّ بن ابی طالب.»

«اگر درختـان جنگـل ها قلم و دریاها مرکّب، جنّ حساب کننـده و انسان نویسـنده باشـند، فضایل علیّ بن ابی طالب را شـماره نخواهند کرد.»

نیز بر این مطلب دلالت می کند روایتی که از امام اهل حدیث احمدبن حنبل به ما رسـیده است که آشـناترین اصـحاب حدیث است در علم حدیث، و یکتای هم ردیفان و امام زمان خویش است. (۲)

سبط ابن جوزی گوید: در این باب، احمد مرجع همگان است. هرگاه حدیثی نقل

۱- ۱) . مناقب امیرالمؤمنین: ۳.

۲- ۲) . کفایهالطّالب: ۲۵۳.

کند، می بایست به سوی روایت او رفت؛ زیرا وی امام زمان خود و دانشمند دوره ی خویش است و در علوم نقلی بر هم ردیفان خود ترجیح دارد، یکّه سواری است که در میدان تاخت کسی هم پای او نیست. و این است آن پاسخ درست به تمام ایراداتی که در این باب در احادیث کتاب آورده اند. (۱)

پاسخ سبط ابن جوزی به تضعیف حدیث نور

سبط ابن جوزی حدیث را به همان گونه که گذشت روایت می کند. سپس چنین می گوید:

اگر گفته شود: برخی این حدیث را تضعیف کرده اند، پاسخ آن است که حدیثی را که تضعیف کرده اند، با الفاظی دیگر و اسنادی غیر از این اسناد است، امّا لفظ حدیث این است: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علیّ بن ابی طالب از یک طینت آفریده شدیم.» و در روایتی آمده است که من و علی از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم در طرف راست عرش بودیم و در صلب مردان در حرکت و جابه جایی بودیم تا این که به عبدالمطّلب رسیدیم.

درباره ی اسناد گفته اند: دراسناد این حدیث محمّدبن خلف مروزی است که فردی فراموش شده است. نیز در سند حدیث، جعفربن احمدبن بیان وجود دارد که شیعی است.

امّا حدیثی را که روایت کردم، با این لفظ و اسناد مخالف است؛ زیرا رجال آن همگی ثقه هستند.اگر گفته شود: عبدالرزّاق تمایل به تشیّع دارد، می گوییم: او بزرگترین استاد احمدبن حنبل است.احمد برای شنیدن حدیث از او، از بغداد تا صنعارفت و گفت:

من کسی راهم چون عبدالرزّ۴اق ندیدم واگراو بدعتی می داشت،ابن حنبل از او حدیث نقل نمی کرد، در حالی که تا دم مرگ از او روایت می کرد. عمده ی احادیثی که در کتاب «المسند» آورده، از طریق او روایت کرده است و در صحیحین نیز از او روایت شده است. (۲)

۱- ۱) . تذکره الخواص: ۲۲.

۲- ۲) . تذکره خواصّ الامّه: ۴۶- ۴۷.

شرح حال سبط ابن جوزی

سبطبن جوزی از بزرگان دانشمندان اهل سنّت و محدّثان مورد اعتماد آنان است. برخی از دانشمندان شرح حال او را آورده اند، که کلام دوازده تن را نقل می کنیم:

۱ - ابوالمؤیّد خوارزمی: امّا مسند اوّل، که مسند استاد ابومحمّد حارثی بخاری است، خبر دادند مرا به آن پیشوایان و ائمّه حدیث که نزد آنان برِ آن ها قرائت کردم که عبارتند از: امام و بزرگترین قاضی مردم و خطیب ترین خطیبان شام، جمال الدّین ابوالفضائل عبدالکریم بن عبدالصمّدبن محمّدبن ابی الفضل انصاری حرستانی و شیخ ثقه تقی الدّین اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی... و شیخ امام شمس الدّین یوسف بن عبداللّه سبط امام ابوالفرج ابن جوزی به نحوه ی قرائت کردنم نزد او... (۱)

و در مقام پاسخ به اشکالی که بر ابوحنیفه گرفته بود، گوید:

جواب دوم آن است که امام حافظ سبط ابن جوزی گفته است که این تهمتی است بر ابوحنیفه. و آن چه که از او نقل شده، «ابی قبیس» است، ثقات از اهل نقل آن را بدین گونه گفته اند. (۲)

می بینید که وی از او گاهی با عبارت «شیخ الامام» و در جای دیگر با کلمه «امام حافظ» یاد می کند.

۲ - ابن خلّکان: واعظ مشهور، حنفیّ المذهب، در مجالس وعظ خود شهرتی به سزا داشت و در نزد پادشاهان و دیگران مورد قبول بود.ابن خلّکان در شرح حال حلّاج بر تاریخ او به نام «مرآه الزّمان» اعتماد کرده است. (۳)

شرح حال ابن خلّکان

ابن خلّکان متوفّای سال ۶۸۱ از شخصیت های مشهور اهل سنّت است. ذهبی در شرح حال او گوید:

۱- ۱) . جامع مسانید ابی حنیفه ۱: ۷۰.

۲- ۲) . همان: ۵۴.

۳- ۳) . وفیات الاعیان ۳: ۱۴۲ و ۲: ۱۵۳.

«ابن خلّکان، قاضی القضاه... بزرگان و دانشمندان را ملاقات کرده و در فضایل و آداب برتری یافته است... بزرگوار، سخاوتمند، ثروتمند، هوشمند، اخباری و آگاه به تاریخ و اخبار مردم بود.» (۱)

ابوالفداء گوید: «قاضی بافضیلت و محقّق، شمس الدّین احمدبن محمّدبن ابی بکر بن خلّکان برمکی. مردی فاضل و عالم بوده، منصب قضاوت را در مصر و شام بر عهده گرفت. وی دارای آثار و تصنیفات ارزشمندی مانند: «وفیات الاعیان» و چند کتاب دیگر در تاریخ است.» (۲)

ابن الوردی نیز به همین گونه گوید. (۳)

صفدی می گوید: «... وی فاضل، ارزشمند، متفقّه، عارف و آشنای به مذاهب، خوش قریحه و دارای فتاوای نیکو، آشنا به زبان و ادبیات عرب، علّامه در شعر و ادب و تاریخ و سرگذشت مردم، پراطّلاع، شیرین گفتار، با حرمت فراوان، شایسته ی ریاست و آقایی بود. کتاب «وفیات الاعیان» که شهرتی به سزا دارد، از اوست.» (۴)

سبکی گوید: او در دوران خود از نظر بردباری احنف، در علم شافعی و در بخشش حاتم بود؛ ولی حاتم را نمی توان با او مقایسه کرد... .» (۵)

قطب الدّین در تاریخ مصر گوید: «وی پیشوا، ادیب برجسته، قاضی عادل، تاریخ نویس جامع بود. سهم به سزایی در فقه و نحو و ادب داشت. در علوم نقلی مهارت داشت و در عقلیات کامل بود... .» (۶)

اسدی در «طبقات الشافعیّه»، اسنوی در «طبقات الشافعیّه»، یافعی در «مرآه الجنان»، ابن تغری بردی در «النجوم الزّاهره»، سیوطی در «حسن المحاضره» و دیگران شرح حال او را نوشته و از او ستایش و تمجید کرده اند.

۱- ۱) . العبر،ر حوادث سال ۶۸۱.

۲- ۲) . المختصر، حوادث سال ۶۸۱.

۳- ۳) . تتمه المختصر، حوادث سال ۶۸۱.

۴- ۴) . الوافی بالوفیات ۷: ۳۰۸.

۵- ۵) . طبقات الشافعیّه الوسطی. - مخطوط

۶- ۶) . طبقات الشافعیه تألیف ابن قاضی شهبه اسدی مخطوط.

۳ - یوسف بن احمدبن محمّد، وی در ترجمه کتاب «وفیات الاعیان» به فارسی، شرح حال ابن خلّکان را آورده است. (۱)

۴ - قطب یونینی بعلبکی گوید: وی در نزد خاص و عامّ، از اهل دنیا و آخرت مورد قبول بود. (۲)

آشنایی با یونینی

یونینی متوفّای سال ۷۲۶ از دانشمندان بزرگ اهل سنّت است. ذهبی در شرح حال او گوید: «موسی بن محمّدبن ابی الحسین، امام مورّخ قطب الدّین، فرزند شیخ فقیه، از پدرش و در دمشق از ابن عبدالدائم و شیخ الشّیوخ و در مصر از ابن صارم حدیث شنیده است، کتاب «مرآهالزّمان» را مختصر کرده و تعلیقات خوبی بر آن نوشته و در بعلبک روایات فراوانی نقل کرده است. در سال ۶۴۰ زاده شده و در شوّال سال ۷۲۶ درگذشته و دوران زندگی را با احترام و ریاست گذرانیده است.» (۳)

یافعی گوید: «در بعلبک، شیخ و استاد بزرگ آن شهر، قطب الدّین... صاحب تاریخ از دنیا رفت». (۴) حواشی او بر کتاب «مرآه الزمان» را چلبی اسم برده و ذهبی و دیگران آن را نیکو شمرده اند.

۵ - ابوالفداء، گوید: در این سال شیخ شمس الدّین درگذشت... وی از وعاظ فاضل بود. تاریخ جامعی تألیف کرد و اسمش را «مرآه الزّمان» گذاشت. (۵)

شرح حال ابوالفداء

ابوالفداء، متوفّای سال ۷۳۲ از دانشمندان بزرگ است. ابن الوردی در شرح حال او گوید:«... او مردی سخاوتمند، دوستدار علم و عالمان، صاحب فنون و عارف به علوم

۱- ۱) . منظر انسان، ترجمه وفیات الاعیان.

۲- ۲) . ذیل مرآه الزمان.

۳- ۳) . المعجم المختص مخطوط.

۴- ۴) . مرآهالجنان، حوادث سال ۷۲۶.

۵- ۵) . المختصر، حوادث سال ۶۵۴.

مختلف بود. گروهی از فضلا و دانشمندان را دیدم که گمان می کردند در بین پادشاهان، بعد از مأمون افضل از او نیست. رحمه اللّه علیه.» (۱)

ابن شحنه گوید: «.... وی دانشمندی ادیب بود و در ریاضیات و هندسه و هیأت تخصّصی وافر داشت...» (۲)

کتبی گوید: «پادشاه مؤیّد و دارای طرفداران فراوان، اسماعیل بن علی امام دانشمند فاضل سلطان... در او صفاتی ارزنده و فضائلی تامّه از فقه و طب و حکمت و غیر آن ها بود...» (۳)

اسدی گوید: «... عالم علّامه، صاحب فنون و نویسنده، سلطان مؤیّد عمادالدّین... به علوم اشتغال داشت و فنونی از آن را می دانست. کتاب های مشهوری نگاشته است که از آن جمله است: کتاب تاریخ...» (۴)

ابن حجر عسقلانی و ابن تغری نیز شرح حال او را نوشته اند.

۶ - ابن الوردی، درباره ی سبط ابن جوزی گوید: «در این سال، شیخ شمس الدّین یوسف نواده ی جمال الدّین ابن الجوزی درگذشت. وی واعظی فاضل بود. کتاب مرآهالزّمان - که تاریخ جامعی است - از او می باشد. من می گویم: کتاب «تذکرهالخواص من الامّه فی ذکر مناقب الأئمّه» از او است. واللّه اعلم.» (۵)

شرح حال ابن الوردی

ابن الوردی از بزرگان فقیهان مشهور است. ابن حجر عسقلانی در شرح حال او گوید: «زین الدّین، ابن الوردی، فقیه شافعی، شاعر مشهور، در حلب رشد یافت و در همان جا به فقاهت رسید و بر هم ردیفان خود برتری یافت.» (۶)

ابن قاضی شهبه، نیز، از او به عنوان «امام علّامه ادیب تاریخ نویس... فقیه حلب»

۱- ۱) . تتمه المختصر، حوادث سال ۷۳۲.

۲- ۲) . روضهالمناضر، حوادث سال ۷۳۲.

۳- ۳) . فوات الوفیات ۱: ۱۸۳.

۴- ۴) . طبقات الشافعیه ۳: ۱۰۹.

۵- ۵) . تتمه المختصر، حوادث سال ۶۵۶.

۶- ۶) . الدرر الکامنه ۳: ۲۷۲.

یاد می کند. و شبیه آن عبارات را می گوید. (۱)

۷ - ذهبی، گوید: «.. ابن جوزی علّامه واعظ مورّخ شمس الدّین... از جدّش و ابن کلیب و جماعتی استماع حدیث نموده است و در حدود سال های بعد از [ششصد و] شصت به دمشق رفته و در آن جا به وعظ پرداخت. به خاطر چهره ی نمکین و گفتار شیرینی که داشت، مورد قبول همگان قرار گرفت. وی تفسیری در بیست و نه جلد دارد و «الجامع الکبیر» را شرح داده و یک جلد در مناقب و فضایل ابوحنیفه گرد آورده، تدریس کرده و فتوی داده، در آغاز جوانی طرفدار مذهب حنبلی بود. در بیست و پنجم ذی الحجّه وفات یافت و نزد پادشاهان احترام فراوانی داشت.» (۲)

۸ - داوودی:«یوسف بن قزغُلی، (۳) واعظ مورّخ شمس الدّین، ابوالمظفّر سبط حافظ ابوالفرج ازجدّش وگروهی دیگر روایت کرده وکتاب «مرآهالزّمان» را نگاشت. تفسیری بر قرآن مجید در بیست و هفت جلد نوشته و «جامع الکبیر» را شرح داده است. در آغاز جوانی حنبلی بوده و بعد حنفی شده است. در وعظ برجسته و در نزد خاصّ و عامّ از اهل دنیا و آخرت، مورد قبول بود. در سال ۶۵۴ در دمشق دیده از جهان فرو بست.» (۴)

۹ - کفوی: «... وی امامی عالم، فقیه و واعظی بسیار خوب و با هیبت و شکوه بود...» (۵)

۱۰ - یافعی: «علّامه واعظ مورّخ... درس و فتوی داد.» (۶)

۱۱ - فیروزآبادی: «... یگانه ی زمانش در وعظ بود.» (۷)

۱۲ - قاری: «نزد شیخ محمود حصری به فقاهت رسید و مورد پذیرش

۱- ۱) . طبقات الشافعیه مخطوط.

۲- ۲) . العبر، حوادث سال ۶۵۴.

۳- ۳) . قزغلی کلمه ای ترکی به معنی «پسر دختر» (معادل سبط در عربی) است. سبط ابن جوزی، نوه ی عبدالرّحمان جوزی بود. از این رو به عنوان سبط و قزغلی مشهور شد. (ویراستار)

۴- ۴) . طبقات المفسّرین ۲: ۳۸۳.

۵- ۵) . کتائب اعلام الأخیار مخطوط.

۶- ۶) . مرآهالجنان، حوادث سال ۶۵۴.

۷- ۷) . مختصر الجواهر المضیئه فی طبقات الحنفیّه مخطوط.

پادشاهان، امیران، اساتید حدیث و دانشمندان وعظ و دیگر افراد قرار گرفت.» (۱)

غیر از این دوازده نفری که اسم بردیم افرادی دیگر او را ستوده و ثنا و ستایش فراوان بر او کرده و به مدح عظیم و گسترده او را ستوده اند.

اشکال ذهبی و صفدی در مورد سبط ابن جوزی

ذهبی و صفدی طبق معمول خود که در جرح و طعن بر اشخاص خیلی شتابانه عمل می کنند، سبط ابن جوزی را مورد انتقاد خود قرار داده و او را جرح کرده و حدیثش را بی اعتبار دانسته اند. کفوی در این باره گوید: شیخ صلاح الدّین صفدی بعد از آن که از ابوالمظفّر یوسف بن قزغلی ستایش و تمجید کرده، گفته است: او صاحب کتاب مرآهالزّمان است و من از کسانی هستم که به او در مورد این نام گذاری حسادت ورزیده ام؛ زیرا این اسم تناسب با تاریخ دارد و گویا کسی که به تاریخ می نگرد و اسامی کسانی را که در آن اسم برده شده در آیینه می بیند، مگر این که در چندین جای آیینه، فریاد گزاف گویی او به گوش می رسد.

ذهبی در کتابش «المیزان» گوید: یوسف بن قزغلی کتاب «مرآهالزّمان» را نگاشته، می بینی که حکایات نادرست و ناروایی را آورده است و وی را ثقه و مورد اطمینان نمی دانم،بلکه نارواوزیاده روی داشته،به علاوه که تمایل به رافضی گری نیز دارد.

هم چنین گوید: ابتدا حنبلی بود و برای دنیای خود، حنفی شد.

دفاع از سبط

کفوی بعد از نقل این عبارات می گوید: «باید دانست که صاحب کتاب «مرآهالزّمان»، از گذشتگان و پیشینیانِ خود در تاریخ نقل می کند و وظیفه اش روایت کردن است و مسؤولیّت و تعهّد به گردن راوی است. نسبت گزاف گویی به او ستم

۱- ۱) . الاثمار الجنّیه فی طبقات الحنفیّه مخطوط.

بر او است. در بیشتر مطالب تاریخی، داشتن اسناد معتبری که نتوان بر او ایرادی گرفت، شرط نیست. به علاوه صلاح الدّین صفدی و شیخ حافظ شمس الدّین ذهبی و افرادی که بعد از آن ها آمده اند، کودک رشد یافته بر دامان تاریخ اویند و از کتاب «مرآه الزّمان» مطالب فراوانی نقل کرده اند. اگر او ثقه نباشد اینان نیز ثقه نخواهند بود.» (۱)

«قاری» نیز ادّعای ذهبی را بعید شمرده و بعد از نقل عبارات او گفته است: «و این خیلی بعید است، چنان که پنهان نیست.» (۲)

چلبی این عبارت را در پاورقی می گوید: «و این از حسادت است؛ زیرا کتاب او در نهایت درستی و تحریر است. کسانی که بعد از او تاریخ نوشته اند، از کتاب او بهره برده اند، به ویژه ذهبی و صفدی که در تاریخ خود، از کتاب او نقل کرده اند.» (۳)

اهل سنّت به گفتار سبط ابن جوزی در مسائل مورد اختلاف استناد می کنند

علاوه بر تمام این ها، ما جلالت و شخصیّت والای سبط ابن جوزی را از کلمات بزرگان اهل سنّت مانند: خواجه ی کابلی صاحب کتاب «الصّواعق» که دهلوی در بیشتر مطالبش از او پیروی کرده و قاضی ثناءاللّه و رشیدالدّین خان و صاحب کتاب «ازالهالغین» و از کلمات و سخنان خود دهلوی اثبات می کنیم.

کابلی به هنگام پاسخ به ایرادی که بر عدم انجام حدّ بر مغیرهبن شعبه وارد شده است، می گوید:

«ادّعای اهل بصره بر مغیره بدان گونه که ابن جریر طبری، امام بخاری، حافظ عمادالدّین ابن کثیر، حافظ جلال الدّین ابوالفرج ابن جوزی و شیخ شمس الدّین ابوالمظفّر سبط ابن جوزی در تواریخ خود آورده اند از آن است که مغیره امیر بصره بود...»

بنابر این کابلی بر سبط اعتماد کرده و او را در ردیف بخاری و ابن جریر و ابن جوزی آورده است. قاضی و دهلوی، نیز هم چون کابلی به هنگام پاسخ به همان ایراد

۱- ۱) . کتائب اعلام الاخیار مخطوط.

۲- ۲) . الاثمار الجنیه مخطوط.

۳- ۳) . کشف الظنون ۲: ۱۶۴۸.

بر مغیره، استناد به گفته ی سبط ابن جوزی کرده و دهلوی به وثاقت این مورّخان نیز تصریح کرده است.

رشیدالدّین خان چنین گوید: «حافظ ابوالمؤیّد خوارزمی در اوایل کتاب مسند امام اعظم به هنگام پاسخ به اشکالات خطیب بغدادی گوید: و امّا قول او که ابوحنیفه در «القتل بالقتل» گفته است: هرچند او را به اباقبیس افکنده باشد، اشتباه است، به این ایراد چندین جواب داده می شود: اوّل آن که امام حافظ سبط ابن جوزی گفته است که این مطلب، تهمت و افترا بر ابوحنیفه است. (۱)

همان گونه که او سبط ابن جوزی را از پیشوایان دین و مورد اعتماد هم چون احمد و ابن جوزی و دیگران دانسته است. (۲)

صاحب «ازاله الغین» نیز کلام «سبط ابن جوزی» را در دفاع از ابوحنیفه نقل کرده و از او به امام حافظ تعبیر کرده است. (۳)

تألیفات و آثار سبط ابن جوزی

سبط ابن جوزی تألیفات مشهوری دارد. چلبی از جمله آثار او، کتب ذیل را اسم برده است:

الانتصار لامام أئمّه الابصار، اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع، التفسیر، منتهی السؤول فی سیره الرّسول، ایثار الانصاف.

چلبی یادآور شده که وی کتابی درباره ی ترجیح مذهب ابوحنیفه بر دیگر مذاهب نوشته غیر از کتاب «الانتصار» که درباره ی همین موضوع نوشته است، و شرحی نیز بر کتاب «جامع الکبیر» ابوعبداللّه شیبانی دارد.

سندی «مرآهالزّمان» را در کتاب «حصرالشارد» خود در ضمن روایات خویش نام برده و چنین گوید: «مرآهالزّمان، تألیف سبط ابن جوزی را با همان سندی که گذشت

۱- ۱) . شوکت عمریّه: ۱۲۰.

۲- ۲) . ایضاح لطافه المقال: ۲۷۹.

۳- ۳) . ازالهالغین، در مبحث جواب از طعن بر ابوحنیفه.

تا حافظ ابن حجر، از طریق احمدبن ابی بکر مقدّسی از سلیمان از یوسف بن قزغلی سبط ابن جوزی روایت می کنم.»

اعتماد دانشمندان بر کتاب های سبط ابن جوزی

بزرگان دانشمندان بر کتاب های او اعتماد کرده و از آن نقل کرده اند، مانند:

ابن خلّکان در «تاریخ»، صفدی در «الوافی بالوفیات» در شرح حال محمّدبن کرام سجستانی، بدخشی در «مفتاح النّجا»، سمهودی در چندین موضع از کتاب «جواهر العقدین» (۱)، حلبی در «سیره»، حصکفی در «الدّر المختار»، ابن عابدین در «ردّالمختار

ص:۴۷

۱- ۱) . یکی از آن موارد، مطلبی است که در روایات و آثاری آورده که دلالت می کند بر این که هر کس اهل البیت را یاری کند و به آنان نیکی نماید، پاداش نیکی به او داده می شود. وی گوید: «یکی از این موارد را سبط ابن جوزی به سند خود به عبداللّه بن مبارک روایت کرده است. وی یک سال به حج می رفت و یک سال به جنگ. در آن سالی که می خواست به حج برود، می گوید: در آن سال با پانصد دینار به بازار شترفروش ها رفته بودم که شتری خریداری کنم، زنی را بر روی مزبله ای دیدم که دارد پرهای یک مرغابی مرده را می کند. نزد او رفتم و گفتم: چرا چنین می کنی؟ گفت: ای ابوعبداللّه از چیزی که فایده ای برای تو ندارد مپرس. از گفتار او حسّاس شده و در سؤالم اصرار کردم. گفت: مرا مجبور کردی که پرده از سرّ خود بردارم. من زنی علویّه هستم و چهار دختر یتیم دارم که به تازگی پدرشان فوت کرده و الآن چهار روز است که چیزی نخورده ایم و خوردن مردار برای ما حلال گشته، این مرغابی را می گیرم و پوست می کنم که بپزم و نزد دخترانم ببرم تا بخورند. با خود گفتم: وای بر تو ای پسر مبارک، تو چه می کنی و این ها در چه حالی هستند؟! گفتم: دامنت را بگشای، دامنش را گشود، پول ها را در دامان او ریختم. او سرش پایین بود و متوجّه نشد. من به خانه رفتم و خداوند تمایل به رفتن مکّه را در آن سال از دل من بیرون کرد. از آن جا به شهر و دیار خود برگشتم تا بعد از موسم حج که حجّاج از سفر برگشتند، به دیدار آشنایان و همسایگان خود رفتم. به هر کس که می گفتم: خداوند حجّ تو را قبول و سعی تو را مشکور گرداند، می گفت: خداوند حج تو را مقبول و سعی تو را مشکور دارد. ما در فلان جا با تو بودیم. این سخن را بسیاری از حجّاج آن سال به من می گفتند. من آن شب را با این فکر به خواب رفتم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که می فرمود: «ای عبداللّه، تعجّب نکن. تو یک فرد بینوا و درمانده از فرزندان مرا یاری کردی. من از خداوند درخواست کردم که فرشته ای را به صورت تو درآورد و تا روز قیامت هرساله برای تو حج گزارد. حال تو می خواهی حج گزار و می خواهی، نه.»

فی شرح الدّر المختار»... و دیگران.

۲ – روایت ابی حاتم رازی

اشاره

او حـدیث نور را در کتـاب «زین الفتی فی تفسیر سوره هـل أتی» بـدین عبارت آمـده روایت کرده است: حسین بن محمّـد از عبـداللّه بن ابی منصور، از محمّد بن بشـر، از محمّدبن ادریس رازی، از محمّدبن عبداللّه بن المثنی، از حمید طویل، از انس بن مالک، روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خلقت أنا و علیّ بن ابی طالب مِن نور واحـد نُسَـبّح اللّه عزّوجلّ فی یمنه العرش قبل خلق الدّنیا. و لقد سـکن آدم الجنّه و نحنُ فی صلبه. و لقد رکب نوح السفینه و نحن فی صلبه. و لقد قذف ابراهیم فی النّار و نحنُ فی صلبه. فلم نزل یقلّبنا اللّهُ عزّوجلّ من اصـلاب طاهره إلی ارحام طاهره، حتّی انتهی بنا إلی عبدالمطّلب، فجعل ذلک النّور بنصـفین: فجعلنی فی صـلب عبداللّه و جعل علیّاً فی صـلب ابی طالب. و جعل فیّ النبوّه و الرّساله و جعل فی علیّ الفروسـیّه و الفَصاحه. و اشـتقّ لنا اسـمین من أسـمائه، فربُّ العرش محمود و أنا محمّد، و هو الأعلی و هذا علیٌّ» (۱)

«من و علیّ بن ابی طالب از یک نور آفریـده شـدیم. خداوند عزّوجلّ را در طرف راست عرش – پیش از آن که دنیا را بیافرینند – تسبیح و تقدیس می کردیم.

آدم که ساکن بهشت شـد، ما در صـلب او بودیم. نوح که به کشتی نشـست، ما در صـلب او بودیم. ابراهیم که به آتش افکنده شد، ما در صـلب او بودیم. و همین طور پیوسته خداوند ما را از صلب های پاک به رحم های پاک منتقل می کرد تا این که ما را در صـلب عبـدالمطّلب قرار داد. بعد آن نور را دو نیمه کرد: مرا در صـلب عبداللّه و علی را در صـلب ابوطالب نهاد. نبوتّ و رسالت را در من و هوشیاری و فصاحت را در علی قرار داد و دو اسم از اسامی خود را برای ما جدا کرد.

۱– ۱) . زین الفتی فی تفسیر سوره هل أتی مخطوط.

پروردگار عرش محمود است و من محمّدم، و او اعلی است و این علی است.»

شرح حال او

ابوحاتم محمّدبن ادریس رازی متوفّای سال ۲۷۷ از تعریف بی نیاز است و نیازی به شرح و بسط پیرامون معرّفی او و ذکر فضائلش و نقل کلمات بزرگان درباره ی او نیست. فقط اندکی از آن ها را می آوریم:

۱ – سمعانی: «امام عصرش و کسی که در مشکلات حدیث به او مراجعه می شد.

از دانشمندان مشهوری است که از او به فضل و حفظ و کوچ کردن برای استماع و نقل حدیث یاد می شود.» (۱)

۲ – ابن اثیر: «او از هم ردیف های بخاری و مسلم است.» (۲)

۳ – ذهبی: «حافظ مشرق زمین... حفظی نیکو داشت، برای فراگیری حدیث سفرهای فراوان رفت، و از جایگاه های گسترده ی علم و دانش است، هم ردیف بخاری و ابوزرعه رازی است.» (۳)

۳ – روایت عبداللّه بن احمد

اشاره

وی این حدیث را در کتاب «زوائد مناقب امیرالمؤمنین» روایت کرده و گوید:

«حسن از احمدبن مقدام عجلی از فضیل بن عیاض،ازثوربن یزید،از خالدبن معدان، از زادان، از سلمان روایت کند که از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«کنت أنا و علیٌّ نوراً بین یدی اللّه عزّوجلّ قبل أن یخلق اللّه آدم بأربعه عشر عامٍ، فلمّا خلق اللّه آدم قسّم ذلک النّور جزئین، فجزء أنا و جزءٌ علی.»

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزّوجلّ، چهارده سال پیش

۱– ۱) . الأنساب – حنظلی.

۲– ۲) . الکامل ۶: ۷۶.

۳– ۳) . العبر، حوادث سال ۲۷۷.

از آن که خداونـد آدم علیه السـلام را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را دو جزء کرد: یک پاره منم و پاره ی دیگر، علی است.»

شرح حال او

عبداللّه بن احمد متوفّای سال ۲۹۰ از بزرگان محدّثان اهل سنّت است. فضایل آشکار او در تمام معجم های رجالی اهل سنّت آمده است. و اینک برخی از تعابیر آنان درباره ی وی:

۱ - مقدسـی: از پدرش، یحیی بن معین، ابوبکر و عثمان پسـران ابی شـیبه و ابوخیثمه حدیث شنیده است. ابوبکر خطیب گوید: او ثقه، ثَبت و فهمیده و دانا بود. بدربِن ابی بدر بغدادی گوید: عبداللّه بن احمد، هوشـمند پسر هوشـمند است. ابوالحسـین بن منادی گوید:

در دنیا روایت کننده تر از او جز پدرش کسـی نبود؛ زیرا او مسند را استماع کرده بود که دارای سی هزار حدیث است و تفسیر را کـه دارای یـک صـد و بیسـت هزار حـدیث است، سـی هزار حـدیث آن را اسـتماع کرده و بقیّه را به صـورت «وجـاده» (۱) دریافته است و هم چنین الناسخ و المنسوخ، التّاریخ، حدیث شـعبه، المقدّم و الموخّر فی کتاب اللّه تعالی، الجوابات فی القرآن، المناسک الکبیر و الصـغیر، حدیث الشّیوخ و دیگر کتاب ها را شنیده است. ما پیوسته می دیدیم که بزرگان شیوخ و اساتید، به آشـنایی او نسبت به رجال، علـل حـدیث، اسـما و کنیه ها و پی گیری و دقّت در جست وجوی حـدیث در عراق و دیگر بلاد گواهی می دادند و از پیشینیان خود نیز این گواهی و اقرار را نقل می کردند.

حتّی برخی از آنان در این امر زیاده روی و مبالغه نموده و او را به معرفت حدیث و زیادتی سـماع حدیث بر پدرش ترجیح می دادند. (۲)

۱- ۱) . اسـتماع حـدیث و وجاده حـدیث، دو اصـطلاح است در علم الحـدیث که در کیفیّت فراگیری حـدیث به کارمی رود. استماع آن است که حدیث را خودش از مشیخه حدیث شنیده باشد و وجاده عبارت است از آن که شخص کتابی یا حدیثی را با خط راوی آن می بیند، بدون آن که راوی را دیده باشد. (مترجم)

۲- ۲) . الکمال مخطوط.

۲ – ذهبی: «عبداللّه بن احمدبن محمّدبن حنبل، امام حافظ حجّت، ابوعبداللّه،محدّث عراق و فرزند امام العلما...» (۱)

نیز گوید: «حافظ ابوعبد الرّحمان.... امامی خبیر به حدیث و علل آن بود و در آن علم، پیشوا و مقدّم بود و پیش تر از همه ی مردم از پدرش روایت کرده است.» (۲)

۳ – ابن حجر: ... عباس دوری گوید: از احمد شنیدم که می گفت: عبداللّه دانشی بسیار فرا گرفته است . خطیمی گوید: ابوزرعه از احمد نقل کرده که گفت: فرزندم عبداللّه حدیث بسیاری از دانشمندان حدیث، حفظ کرده است و پیوسته از اسماعیل بن علی بیش از آن چه که من حفظ دارم او حفظ دارد. ابوعلی صواف گوید: عبداللّه بن احمدبن حنبل گفته است: هر آن چه را که من می گویم پدرم گفته است و من آن را از او، دو یا سه بار شنیده ام. ابن ابی حاتم گوید: وی مسائل پدرش و علل حدیث را برایم نوشت.

ابوالحسین ابن منادی گوید: در دنیا هیچ کس از احمدبن حنبل بیش تر از پسرش عبداللّه روایت نکرده است ؛ زیرا او سی هزار حدیث مسند و تفسیر را از پدرش شنیده بود... و گوید: ما همیشه بزرگان شیوخ خود را می دیدیم که گواهی می دادند که او به رجال و علل حدیث و اسما و کنیه ها آگاهی و معرفت دارد و همیشه در جست وجوی حدیث است، تا جایی که برخی از مشایخ و بزرگان در ستایش و تمجید از او زیاده روی می کنند و می گویند او از پدرش آشناتر است و بیش از او استماع حدیث کرده است.

سنایی گوید: عبداللّه بن احمد ثقه است. سلمی گوید: از دارقطنی درباره ی عبداللّه بن احمد و حنبل بن اسحاق پرسیدم. گفت: هر دو نغز و شریفند. ابوبکر خلال گوید: عبداللّه مردی درستکار، راستگو، مودّب و با حیا بود... (۳)

۴ – یافعی گوید: «.... حافظ ابوعبد الرّحمان عبداللّه بن احمد بن حنبل شیبانی، امام و پیشوای آشنا و آگاه به حدیث و علل آن و پیشگام در آن بود. (۴)

۱– ۱) . تذکرهالحفاظ ۲: ۶۶۵.

۲– ۲) . العبر، حوادث سال ۲۹۰.

۳– ۳) . تهذیب التّهذیب ۵: ۱۴۱.

۴– ۴) . مرآهالجنان حوادث سال: ۲۹۰.

۴ – روایت ابن مردویه

اشاره

خطیب خوارزمی بـدین عبارت گفته است: خبر داد به ما شـهردار، به صورت اجازه حـدیث، از عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی، به صورت کتابت، از شـریف ابوطالب جعفری، از ابن مردویه حافظ، از اسحاق بن محمّدبن علی بن خالد، از احمدبن زکریّا، از ابوطهمان، از محمّدبن خالد هاشـمی، از حسین بن اسماعیل بن حمّاد از پدرش، از زیادبن منذر، از محمّدبن علی بن حسین، از جدّش از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من وعلی نـوری بودیم در پیشـگاه خـدای تعـالی، چهـارده هزار سـال پیش از آن که آدم رابیافرینـد.هنگامی که خداونـدآدم راآفرید آن نور رادرصـلب او قرار داد واز اوپیوسـته درحال انتقال از صـلبی به صـلب دیگر بود تا آن که در صلب عبدالمطّلب مسـتقرّ شد، آن رابه دو نیم تقسـیم کرد، نیمی در صـلب عبداللّه وبخش دیگر در صـلب ابوطالب قرارگرفت.بنابراین علی ازمن است ومن ازاویم.گوشت اوگوشت من وخون اوخون من است. هر کس او را دوست بدارد، به دوستی خود دوسـتش می دارم و هر کس او را دشمن بدارد به دشمنی ام دشمن او خواهم بود.» (۱)

شرح حال او

ابوبکرابن مردویه حافظ متوفّای سال ۴۱۰ از بزرگان محدّثان اهل سنّت و (نزد آن ها) موصوف به حفظ و وثاقت است، ذهبی در «تـذکرهالحفاظ»، سـیوطی در «طبقات الحفّاظ» و دیگران در کتب رجال و حدیث، شـرح حال او را با تمجید آورده و او را ستوده اند.

۵ – روایت ابن عبدالبرّ

اشاره

وی این حدیث را در ردیف دیگر احادیث در فضایل حضرت علی علیه السلام مانند «حدیث طیر» آورده است و گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم در سمت راست عرش، خداوند

۱– ۱) . مناقب امیرالمؤمنین: ۸۸.

را تسبیح می کردیم، هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند. هنگامی که نور به عبدالمطّلب رسید، او را دو نیم کرد، نیمی در عبداللّه و نیمی در صلب ابوطالب قرار گرفت. و از اسم خود برای اسمی جدا کرد: خداوند محمود است و من محمّد، و خداوند اعلی است و این علی.» (۱)

شرح حال او

در بخش مربوط به «حدیث ثقلین» شرح حال ابن عبدالبرّ قرطبی از قول ذهبی نقل شد که گفته بود: وی پیشوایی دین دار، ثقه، متقن، علّامه، متبحّر و دارای سنّت و روش و پیروانی است. در همان موضع، چندین مدرک از منابع شرح حال او را نگاشتیم. (۲)

۶ - روایت خطیب بغدادی

اشاره

گنجی روایت خطیب را بدین عبارت آورده است:

باب هشتاد و هفت: در این که علی از نور پیامبر آفریده شده است : ابراهیم بن برکات خشوعی در مسجد ربوه در غوطه از نواحی دمشق از حافظ علی بن حسن، از ابوالقاسم هبهاللّه، از حافظ ابوبکر خطیب، از علیّ بن محمّد بن عبداللّه عدل، از ابوعلی حسن بن صفوان، از محمّدبن سهل عطار، از ابوذکوان، از حرب بن بیان ضریر که از اهالی قیساریّه است، از احمدبن عمرو، از احمدبن عبداللّه، از عبیداللّه بن عمرو، از عبدالکریم جزری، از عکرمه، از ابن عبّاس روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند چهل هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافرینند، شاخه ای از نور آفرید و آن را در جلو عرش قرار داد تا این که آغاز بعثت من فرا رسید، نیمی از آن را جدا کرد و پیامبرتان را آفرید و نیم دیگر علیّ بن ابی طالب است.»

گنجی می افزاید: پیشوای اهل شام [ابن عساکر] از پیشوا و امام اهل عراق

---

۱ - ۱) . بهجهالمجالس و انس الجالس، حاجی خلیفه چلبی آن را در کشف الظنون آورده و گوید: از کتاب های معتبر در محاضرات است.

۲- ۲) . بنگرید: مجلّد حدیث ثقلین، ترجمه ی فارسی، ص ۲۹۳. (ویراستار)

[خطیب] بدین گونه که نقل کردیم آورده است، و این در دو کتاب آن دو است. (۱)

سخنی درباره ی کتاب تاریخ بغداد

ابن جزله درباره ی کتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی گوید:

از آن جا که توجّه و اهمیّت دادن به حدیث و شناختن رجال آن، یکی از ارزشمندترین علوم است، کسانی که عمر خود را صرف آن کرده و دشواری های آن را تحمّل می کنند، شایان ستایش و تمجیدند و برای پیشینیان آن ها باید طلب مغفرت و رحمت کرد. عدّه ای از دانشمندان در این باره زحمت بسیار کشیده و در شناختن و شناساندن ضعیف از قوی ومعتبر ازنا معتبرِآن تلاش فراوانی کرده اند.این کار،بسیارفایده و جایگاه دارد، از این جهت که بی دینان و طالبان دنیا در آن دست کاری کرده، احادیث زشت وناروایی را جعل کردند که با شنیدن آن ها گروهی از مردم، فاسد و تباه شده اند. از سویی جوانان وبی خبران به هنگام شنیدن می پنداشتندکه سخنان صاحب شریعت همین ها است و لذا نابود شده و به زودی تکذیب کرده ودست از دین برمی داشتند. ازاین بدبختی وآشفتگی به خداپناه می بریم.واین است کتابی که شیخ ابوبکراحمدبن علی بن ثابت خطیب حافظ بغدادی نگاشته وآن راتاریخ بغداد نامیده؛ کتاب ارزنده ای دراین علم والاکه زحمت فراوانی کشیده،بیدار خوابی ها در آن متحمّل شده و مدّتی ازعمر خودرادر راه آن صرف کرده،خداوند اوراپاداش دهد وبه اونیکی فرماید (۲)

شرح حال او

نمونه ای از سخنان بزرگان و دانشمندان را درباره ی او می آوریم:

۱ - سمعانی: «... وی حدود صد جلد کتاب نوشته که برای اصحاب حدیث تکیه گاهی گشته است، از آن جمله کتاب «تاریخ کبیر دارالسلام بغداد» است...» (۳)

۲ - ابن خلّکان: «... صاحب تاریخ بغداد و دیگر کتاب ها از تألیفات مفیده، وی

۱- ۱) . کفایه الطالب: ۳۱۴.

۲- ۲) المختصر المختار من تاریخ بغداد، مقدّمه ی مؤلّف.

۳- ۳) . الأنساب: البغدادی.

از حفّاظ متقن و دانشمندان ماهر بود. و اگر جز کتاب تاریخ، کتاب دیگری نمی داشت همین یک کتاب او را کفایت می کرد؛ زیرا دلالت می کند بر آگاهی عظیم و کامل او...» (۱)

۳ - ذهبی: «... ابن عساکر گوید: از حسین بن محمّد شنیدم که از ابن خیرون یا غیر او نقل می کرد که خطیب گفته است که در سفر مکّه بعد از زیارت خانه ی خدا سه جرعه از آب زمزم نوشیده و از خداوند، سه حاجت خواسته است: تاریخ بغداد را در بغداد بنویسد و حدیث را در مسجد جامع منصور املا کند و در کنار بشر حافی دفن شود. و هر سه حاجت او برآورده شد.» (۲)

از جمله کسانی که شرح حال او را نوشته اند، «سبکی» و «دهلوی» در «بستان المحدّثین» است.

۷ - روایت ابن مغازلی

اشاره

وی این حدیث را به چند طریق نقل کرده است در آن جا که گوید:

قوله علیه السّلام: کنت أنا و علیٌ نوراً بین یدی اللّه

خبر داد به ما ابوغالب محمّدبن احمدبن سهل نحوی از ابوالحسن علیّ بن منصور حلبی اخباری از علیّ بن محمّد عدوی شمشاطی از حسن بن علی بن زکریا از احمدبن مقدام عجلی از فضیل بن عیاض از ثوربن یزید از خالدبن معدان از زاذان از سلمان فارسی که گوید: شنیدم از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال. آن نور، خدا را تسبیح و تقدیس می کرد، هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، آن را بر صلب او سوار کرد و پیوسته در یک مسیر حرکت می کرد تا این که در صلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم. پس نبوّت در من است و خلافت در علی.»

و خبر داد به ما ابوطالب محمّدبن احمدبن عثمان از محمّدبن حسن ابن سلیمان از عبداللّه بن محمّد بکری از عبداللّه بن محمّدبن حسان هروی از جابربن سهل بن عمربن

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۱: ۹۲.

۲- ۲) . سیر اعلام النبلاء ۱۸: ۲۷۰.

جعفر، از پـدرش، از اعمش، از سالم بن ابی الجعد از ابوذر که گوید: از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم شـنیدم که می فرمود:

من و علی نوری بودیم در طرف راست عرش. آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که خداونـد آدم را بیافرینـد، پیوسـته من و علی در یـک جایگـاه قرار داشتیم تا این که در صـلب عبـدالمطّلب، از یک دیگر جـدا شدیم.»

و خبر داد به ما ابوغالب محمّدبن احمدبن سـهل نحوی، از ابوعبداللّه محمّدبن علی بن مهدی سـقطی واسـطی، از احمدبن علی قواریری واسـطی، از محمّـدبن عبـداللّه بن ثابت از محمّـدبن مصـفا از بقیهبن ولید، از سـعیدبن عبدالعزیز، از جابربن عبداللّه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«خداوند عزّوجلّ قطعه ای از نور را فرود آورده و در صـلب حضرت آدم جای داد و آن را همین سان حرکت داد تا این که به دو بخش تقسـیم کرد. بخشـی را در صـلب عبـداللّه و بخشـی را در صـلب ابوطـالب، مرا بـه صـورت پیـامبر و علی را به عنـوان جانشین بیرون آورد.» (۱)

نکته ای مفید

در صـفحه ی آخر نسـخه ای از این کتـاب که نزد مـا است، چنین آمـده است: در نسـخه ای که من این را از آن نقـل می کنم گوید: در نسـخه ی اصل گفته است: بهاءالدّین علیّ بن احمد اکوع در نسـخه فقیه گوید که ابوالحسن علیّ بن محمّدبن حسـن بن ابی نزار ابن شرفیه در واسط عراق در دوازدهم ماه شوال سال پانصد و هشتاد و پنج از نوشتن آن فراغت حاصل کرد و خدا صاحب توفیق است.

سپس گوید در نسـخه ی أم الام چنین است: و فارغ شدم از نوشـتن آن در جمادی الآخر سال شش صد و بیست و سه. و چنین نوشت عمربن حسن بن ناصربن یعقوب، خداوند عاقبت او را ختم به خیر کند.

۱- ۱) . مناقب امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب: ۸۷- ۸۹. چاپ تهران، اسلامیه.

در نسخه اصل گوید: از این نسخه روز نوزدهم محرّم الحرام سال نهصد و نود و یک در شهر «ثلا» فارغ شدم، خداوند آن جا را به بندگان شایسته ی خود نگاه دارد و مالک آن را مملوک خاندان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد، چنین نگاشت سعیدبن عبداللّه بن صالح، خداوند از او درگذرد و در زمره ی آنان محشورش فرماید.

و فارغ شدم من از تحصیل این نسخه ی شریف، بنده ای که نیازمند بخشش و کرم خداوند و پناهنده از عذاب دردناک و کیفر اوست، حسین بن عبدالهادی بن احمد صلاح، خداوند او را به گفتار استوار در دنیا و آخرت پایدار بدارد. پایان روز پنج شنبه پانزدهم جمادی الآخر سال هزار و سیصد و هفت در شهر «ثلا» که خداوند آن جا را به بندگان شایسته اش حراست فرماید و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطّاهرین. و من از کسی که بر این کتاب آگاهی یابد، خواهانم و به او سفارش می کنم که هرچه می تواند مرا دعا کند، مخصوصاً برای عاقبت به خیری من. و توفیق و یاری به وسیله ی خداوند است و او مرا کفایت می کند و بهترین وکیل است.

و در آخر نسخه نیز آمده است: در آخر نسخه ای که از آن نقل می کنم، این عبارت آمده است:

داستانی نیکو از فضایل و مناقبی که درباره ی اهل البیت شنیده شده است:

ابوالحسن علی بن محمّدبن شرفیّه گوید: در مغازه ام در بازار کتاب فروش ها (ورّاقان) در شهر واسط (از شهرهای عراق) در روز جمعه پنجم ذی القعده سال پانصد و هشتاد، قاضی عادل جمال الدّین نعمهاللّه بن علی بن احمد عطّار و امیرشرف الدّین ابوشجاع بن عبری شاعر حاضر شدند. شرف الدّین از قاضی جمال الدّین خواست که مقداری از مناقب اهل البیت را به او بگوید. وی از روی نسخه ای که در آن روز در مغازه ی من بود، شروع کرد به خواندن و آن را از جدّش علّامه معمّر محمّدبن علی مغازلی از پدرش نویسنده ی آن کتاب روایت می کرد. آن دو مشغول خواندن کتاب بودند که عدّه ای از مردم جلو مغازه جمع شدند. در این هنگام ابومصر قاضی عراق و ابوالعبّاس ربیعه که مشهور به عدالت بودند، از آن جا گذشتند. وقتی جمعیّت را و قرائت مناقب را دیدند، ایستادند و سروصدا راه انداختند و قرائت مناقب را انکار نمودند،

مخصوصاً قاضی عراق که بیشتر استهزا می کرد. از جمله سخنانی که به حالت استهزا گفت، این بود که به قاضی گفت: پس بنابراین بر ما واجب کن که هر روز جمعه، بعد از نماز بخشی از این مناقب را در مسجد جامع بخوانیم. قاضی نعمه اللّه بن عطّار به آن ها گفت: شما شایستگی این کار را ندارید. شما در محضر خطیب گفته اید که علی حتّی یک سوره از کتاب خدا را حفظ نداشته است، در حالی که کتاب مناقب می رساند که هیچ یک از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت (علوم قرآنی) به رتبه ی علی نمی رسد. لذا شما شایسته ی این کار نیستید. سر و صدا و استهزا بیشتر شد. قاضی نعمهاللّه بن عطّار سخت ناخوشنود شده و در مقابل جماعتی که آن جا ایستاده بودند فریاد برآورد:

خداوندا اگر خاندان پیامبرت در نزد تو مقام و منزلتی دارند، خانه ی این شخص را ویران کن و در عذاب و کیفر او شتاب فرما. در همان شب در حالی که در خانه اش خوابیده بود، خانه اش فرو رفت و او به همراه پل ها و بندهایی که بر روی دجله بسته شده بود، با همه ی اموال و اثاثیه اش غرق شد. این منقبت از جمله مناقب و کراماتی بود که در آن روز از خاندان پیامبر مشاهده شد.

در همان ایّام، علیّ بن محمّد شرفیه در این باره این اشعار را سرود: یا أیّها العدل الذی هو عن طریق الحق عادل متجنّباً سبل الهدی و إلی سبیل الغَیّ مائل

- ای (قاضی) عادلی که از راه حقیقت عدول کردی و از راه های هدایت دوری گزیده و به کژی و گمراهی تمایل داری. ابمثل اهل البیت یا مغرور ویحک أنت هازل؟ دع عنک اسباب الخلاعه و استمع منّی الدّلائل

- وای بر تو! آیا به مانند خاندان پیامبر ای فریب خورده استهزا می نمایی؟ ابزار و وسایل فریب را رها کن و دلایل و براهین را از من بشنو. بالامس حین جحدت من افضالهم بعض الفضائل و جریت فی سنن السخر و لست تسمع عَذْل عاذل

ص:۵۸

– دیروز به هنگـامی که برخی فضایـل آنـان را انکـار می کردی و راه اسـتهزا پیمودی و سـرزنش ملامت کننـدگان را ناشـنیده گرفتی. نزل القضاء علی دیارک فی صباحک شرّ نازل أضْحت دیارک سابحات فی الثری خَسْف الزلازل

– به بـدترین وجه بر خانه و کاشانه ات صـبحگاهان بلا نازل شـد. خانه ات در خاک شـناور شـد و در پیِ زلزله ها فرو رفت. و بقیت یا مغرور فی الدّارین لم تحظ بطائل هذا الجزاء بهذه الدّنیا فعد لهم غداً ما أنت قائل

– و تو ای فریب خورده! در دنیـا و آخرت بی بهره و بی نصـیب باقی مانـدی. این است کیفر این دنیای تو، اینک فردای قیامت آن چه را که گفتی تکرار کن.

علیّ بن محمّد شرفیّه گوید:کتاب مناقب ابن مغازلی را در مسجد جامع شهر واسط که حجّاج بن یوسف ثقفی لعنهاللّه علیه آن را بنا کرده است، در شـش جلسه از روز یکشـنبه چهارم تادهم ماه صـفرسال پانصدوهشتادوسه، آن رابرای جمعیّت بی شماری خواندم.

این مطلب را خواننده ی آن کتاب در مسجد جامع، علیّ بن محمّد شرفیّه نوشته است.

شرح حال او

ابوالحسن علیّ بن محمّد معروف به ابن مغازلی، از بزرگان فقها و محدّثان اهل سـنّت است. سمعانی گوید: وی مردی فاضل و آشـنای به رجال و شخصیّت های حدیثی شهر واسط و حدیث آنان بود. حدیث و استماع آن را با حرص تمام، جست وجو می کرد کتاب «ذیل التاریـخ» او را در واسط دیـدم و خوانـدم و مطالبی از آن برگزیدم... فرزندش در واسط، آن را برایمان روایت کرد.

۸ – روایت شیرویه دیلمی

اشاره

وی این حدیث را در کتاب «فردوس الأخبار» از سلمان روایت کرده است. (که پیامبر فرمود):

ص:۵۹

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، مطیع و فرمان بردار او، تسبیح و تقدیس خدا می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند.

هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته یک حقیقت بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم: نبوّت در من و خلافت در علی قرار گرفت.»

نیز سلمان گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب، از یک دیگر جدا شدیم: نبوّت در من و خلافت در علی قرار گرفت.»

شرح حال او

تمام شرح حال نگاران هم چون ذهبی در «تذکره الحفاظ»، رافعی در «التدوین»، یافعی در «مراهالجنان»، اسنوی در «طبعات الشافعیّه» و دیگر بزرگان اهل سنّت و صاحبان سیره و تاریخ، شرح حال او را با تعریف و ستایش از او آورده اند و به زودی در بخش «حدیث تشبیه» عین عبارات آن ها را ان شاءاللّه خواهیم آورد. (۱)

۹- روایت عاصمی

وی این حدیث را از طرق متعدّده نقل کرده، آن را برای شباهت داشتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت آدم در خلقت دلیل آورده و سپس با آوردن چندین حدیث دیگر، آن را تأیید کرده است، در آن جا که گوید:

یادآوری شباهت علی با حضرت آدم علیهما السلام . مشابهت بین حضرت مرتضی و بین حضرت آدم در ده چیز است: اوّل: خلقت و طینت، دوم: مکث و مدّت، سوم: همسری و همدمی، چهارم: تزویج و خلعت، پنجم: علم و حکمت، ششم: ذهن و زیرکی، هفتم:

۱- ۱) . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص ۱۴۰- ۱۴۶.(ویراستار)

زمامداری و خلافت، هشتم: دشمنان و مخالفت، نهم: دوستان و وصیّت، دهم: فرزندان و خاندان.

امّا خلقت و طینت: زمانی که آدم علیه السلام از آب و خاک (گِل) آفریده شد، طینت او به نور ثقلین آمیخته شد و لذا طینتی دینی شد. مرتضی علیه السلام نیز از طینت پاک و خاک پاکیزه و تابناک خلق شد. لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من از پاک ترین قسمت گِل آفریده شدم و دوستدار من از بخشِ پایین ترِ آن خلق شد، سپس قسمت بالا با قسمت پایین مخلوط شد. و اگر نبوّت و رسالت نبود، من در مرحله ی یکی از افراد امّتم بودم.»

مؤیّد گفتار، روایتی است که محمّدبن ابی زکریای ثقه از محمّدبن عبداللّه حافظ از اسحاق بن محمّد بن علیّ بن خالد هاشمی در کوفه از احمدبن زکریابن طهمان از محمّدبن خالد هاشمی، از حسن بن اسماعیل بن عمادبن ابی خلیفه از پدرش از زیادبن منذر از محمّدبن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب از پدرش از جدّش روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزّوجلّ، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم علیه السلام را بیافرینند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را از صلب او منتقل کرده و پیوسته از صلبی به صلب دیگر جابه جا نمود، تا این که در صلب عبدالمطّلب جای داد. آن گاه به دو بخش تقسیم کرد: بخشی که مربوط به من بود در صلب عبداللّه و بخش دیگر را که علی بود در صلب ابوطالب نهاد. بنابراین علی از من است و من از علی. گوشت او گوشت من و خون او از خون من است.

هر کس او را دوست بدارد با دوستی ام او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد با دشمنی ام او را دشمن می دارم.»

وی بعد از نقل این روایت، چهار حدیث دیگر به همین مضامین نقل می کند که عبارات سه تای آن ها از این قرار است:

۱ – از ابوالحمرا، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، به سمت راست عرش نگریستم. دیدم بر آن نوشته شده است: لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، ایّدته بعلی و نصرته به.

یعنی: جز اللّه خدایی نیست، محمّد فرستاده ی خداست، او را به وسیله ی علی

پشتیبانی و یاری کردم.»

۲ - نافع، از پسر عمر روایت کند که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بطحاء مکّه نشسته بود، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت:

«ای محمّد! خدای صاحب عرش به خدمتت سلام می رساند و می فرماید: هنگامی که میثاق پیامبران گرفته شد، میثاق را برای تو، در صلب آدم گرفتند. تو را آقا و سرور پیامبران و وصیّ تو را آقای اوصیاء قرار داد. و می فرمود: ای محمّد به عزّتم سوگند، اگر از من بخواهی که آسمان ها و زمین را نابود کنم، به خاطر مقام و ارزشی که نزد من داری، آن ها را نابود خواهم کرد.»

۳ - انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود:

«هر نوزادی که زاده می شود، در اندرون او مقداری از همان خاکی که از آن آفریده شده، موجود است. من و علی از یک خاک آفریده شده ایم.»

عبارت چهارمین حدیث او با اسنادش چنین است: خبر داد به ما حسین بن محمّد از عبداللّه بن ابی منصور، از محمّدبن بشر، از محمّدبن عبداللّه بن مثنّی، از حمید طویل، از انس بن مالک، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علیّ بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم که در سمت راست عرش، خداوند عزّوجلّ را تسبیح می کرد، پیش از آفرینش دنیا. آدم در بهشت ساکن شد در حالی که ما در صلب او بودیم. نوح در کشتی نشست و ما در صلب او بودیم. ابراهیم به آتش افکنده شد و ما در صلب او بودیم. پیوسته خداوند عزّوجلّ ما را از اصلاب پاک به رحم های پاک می گردانید. وقتی به عبدالمطّلب رسیدیم، آن نور را دو قسمت کرد، مرا در صلب عبداللّه و علی را در صلب ابوطالب نهاد. در من رسالت و نبوّت را و در علی تیزهوشی و فصاحت را قرار داد. برای ما دو اسم از اسامی خود جدا ساخت. پروردگار عرش «محمود» است و منم «محمّد». او «اعلی» است و این «علی».

عاصمی گوید: این احادیث دلالت می کند بر صحت و درستی آن چه که ما به آن اشاره کردیم و مطلب ما را ترجیح می دهد. (۱)

۱- ۱) . زین الفتی فی تفسیر سورههل أتی مخطوط.

۱۰ – روایت ابوالفتح نطنزی

اشاره

وی این حدیث راروایت کرده وگوید:خبرداد به ما ابوعلی حسن ابن احمدبن حسن حدّاد،از ابونعیم احمدبن عبداللّه بن احمد حافظ، ازاحمدبن یوسف بن خلاد نصیبی در بغداد، ازحارث بن ابی اسامه تمیمی،از داوود بن محبربن محمّد، ازقیس ابن ربیع،ازعباد بن کثیر،از ابوعثمان رازی،از سلمان فارسی که گوید:از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم، آن نور در سمت راست عرش قرار داشت. خداوند را تسبیح و تقدیس می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، ما را به صلب مردان و ارحام زنان پاک منتقل کرد. سپس در صلب عبدالمطّلب قرار داد و به دو بخش تقسیم فرمود، نیمی را در صلب پدرم عبداللّه و نیمی را در صلب ابوطالب نهاد، من از آن نیمه و علی از نیمه ی دیگر آفریده شد، خداوند برای ما اسمی از اسامی خودش جدا ساخت، خداوند «محمود» است و منم «محمّد»، خداوند «اعلی» است و برادرم «علی»، خداوند «فاطر» است و دخترم «فاطمه»، خداوند «محسن» است و فرزندانم «حسن» و «حسین»، اسم من در رسالت و نبوّت و اسم او در خلافت و شجاعت است، من رسول خدایم و علی شمشیر خداست.» (۱)

نطنزی حدیث اشباح را به سندش از ابن عبّاس روایت کرده که گوید: هنگامی که خداوند عزّوجلّ آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، وی عطسه کرد. خداوند به او الهام کرد که بگوید: «الْحمد للّه ربّ العالمین». خداوند در جوابش فرمود: «یرحمک اللّه» .

هنگامی که ملائکه بر او سجده کردند، به عُجب درآمده و گفت: خداوندا! آیا کسی را آفریده ای که از من در نزد تو محبوب تر باشد؟ پاسخ نشنید. بار دیگر گفت و جوابی به او داده نشد. سومین مرتبه گفت، باز هم جوابی نشنید. برای چهارمین مرتبه تکرار کرد.

خداوند متعال به او فرمود: آری، و اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم. گفت: آنان را به من بنمایان. خداوند به فرشتگانِ مأمور بر پرده ها دستور داد پرده ها را به یک سوی زنند.

۱- ۱) . الخصائص العلویه، مخطوط.

هنگامی که پرده ها برداشته شد، آدم پنج سایه و شبح را در مقابل عرش دید.

پرسید: پروردگارا اینان کیانند؟ فرمود: ای آدم این است پیامبر من، و این است علی امیرمؤمنان پسر عموی پیامبر، و این است فاطمه دختر پیامبرم، و اینانند حسن و حسین، پسران علی و فرزندان پیامبرم. سپس فرمود: ای آدم، اینان اوّل و پیش از همه اند. وی از این موضوع خوشنود شد. هنگامی که دچار خطا و اشتباه شد، گفت:

خداوندگارا! به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین، از تو می خواهم که مرا بیامرزی. خداوند او را بخشید. این است همان جمله ای که خداوند فرمود: «فتلقّی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه» (۱) هنگامی که به زمین فرود آمد، انگشتری ساخت که نقش نگین او این جمله بود: «محمّد رسول اللّه». و کنیه ی آدم، ابومحمّد بود. (۲)

شرح حال او

شرح حال او را به طور مفصّل و مشروح در بخش «حدیث تشبیه» از این مجموعه، و گفتار شاگردش سمعانی درباره ی او و ستایش ابن نجّار از او و مدایح صفدی را در «الوافی بالوفیّات» درباره ی او خواهیم آورد. (۳)

۱۱ – روایت شهردار دیلمی

اشاره

حموینی این عبارت را آورده است: ابوطالب بن انجب خازن، از ناصربن ابی المکارم به طور اجازه روایت کند، از ابوالمؤیّد موفّق بن احمد، او هم اگر به صورت سماع و شنیدن نباشد به طور اجازه نقل کرده است.

هم چنین از عزیز محمّدبن ابی القاسم از پدرش ابوالقاسم بن ابی الفضل بن عبدالکریم به طور اجازه که این دو نفر گویند: خبر داد به ما شهردار بن شیرویه پسر

ص:۶۴

۱– ۱) . بقره (۱): ۳۷: «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و توبه اش را پذیرفت.»

۲– ۲) . الخصائص العلویه مخطوط.

۳– ۳) . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص ۱۵۰– ۱۵۱. (ویراستار)

شهردار دیلمی به طور اجازه، از عبـدوس بن عبـداللّه همـدانی به طور کتابت، از ابوالحسن علیّ بن عبداللّه، از ابوعلی محمّدبن احمـد عطشـی، از ابوسـعید عـدوی حسن بن علی، از احمدبن مقدام عجلی ابوالأشـعث، از فضـیل بن عیاض، از ثوربن یزید، از خالدبن معدان، از زاذان، از سلمان که گفت: شنیدم از حبیبم حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«من و علی نوری مطیع بودیم در پیشگاه خداونـد عزّوجلّ که آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم.

هنگـامی که خداونـد آدم را آفریـد، آن نـور را در صـلب او قرار داد. و مـا پیوسـته در همـان حـال بودیم تـا این که در صـلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا گشتیم: جزئی من و جزئی علی شد.» (۱)

این روایت شهردار دیلمی، از سند روایت خوارزمی نیز - که در آینده خواهد آمد - نیز به دست می آید.

شرح حال او

شهردار دیلمی هم چون پدرش از حفّاظ برجسته و سرشـناس اهل سنّت است. در کتاب «العبر - حوادث سال ۵۵۸» از سمعانی چنین آمده است: وی حافظ، عارف به حدیث، با فهم و آشـنایی به ادبیات و خوش ذوق بود. از پدرش و عبدوس بن عبداللّه و مکی سلّار و گروهی دیگر حدیث شـنیده، و ابوبکربن خلف شـیرازی به او اجازه روایت داده است، وی هفتاد و پنج سال عمر کرد.

شرح حال او را سبکی، اسنوی و ابن قاضی شهبه اسدی در کتاب هایشان در باب طبقات شافعیه نیز آورده اند.

۱۲ - روایت خوارزمی

اشاره

خوارزمی این حدیث را با این عبارت آورده است: خبر داد به من شهردار به طور اجازه، از عبدوس بن عبداللّه همدانی به طور کتابت از ابوالحسن علی بن عبداللّه از ابوعلی

۱- ۱) . فرائد السمطین ۱: ۴۲.

محمّدبن احمد عطشی....

و خبر داد به من شـهردار به طور اجازه، از عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی به طور کتابت، از شـریف ابوطالب جعفری، از ابن مردویه حافظ، از اسـحاق بن محمّـدبن علیّ بن خالـد، از احمـدبن زکریا، از ابن طهمان، از محمّـد بن خالـد هاشـمی، از حسین بن اسـماعیل بن حمّاد از پـدرش از زیاد بن منذر، از محمّدبن علیّ بن حسـین از پدرش از جدّ بزرگوارش که حضـرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صـلب او رفت و از آن هنگام پیوسته از صلبی به صلب دیگر جابه جا می شد تا این که در صلب عبدالمطّلب جایگزین شد. بعد آن را به دو بخش تقسـیم کرد، تا این که نیمی از آن در صلب عبداللّه و جزء دیگر در صلب ابوطالب جای گرفت. بنابراین علی از من است و منم از علی. گوشت او گوشت من و خون او خون من است.

هر کس او را دوست داشـته باشـد به دوستیِ من او را دوست می دارد و هر کس بـا او دشـمنی کنـد بـا دشـمنیِ من دشـمن او خواهم بود.» (۱)

خوارزمی گوید: پیشوای حافظان، ابومنصور شـهردار ابن شـیرویه پسـر شهردار دیلمی همدانی - در ضمن آن چه که از همدان برایم نوشت - به من خبر داد که ابوالفتـح عبـدوس بن عبـداللّه بن عبـدوس همـدانی به صورت کتابت به من خبر داد که شـیخ خطیب ابوالحسن صاعدبن محمّدبن غیاث دامغانی در دامغان به من خبر داد که ابویحیی محمّدبن عبدالعزیر بسـطامی از ابوبکر قرشـی از ابوسـعید حسن بن علیّ بن زکریّا از هدبهبن خالد قیسی از حمّادبن ثابت بنانی از عبیدبن عمیر لیثی از عثمان بن عفان از عمربن خطاب روایت کرد که گفت: «خداوند متعال، ملائکه را از نور صورت علیّ بن ابی طالب آفرید.» (۲)

۱- ۱) . مناقب امیرالمؤمنین: ۸۸.

۲- ۲) . همان: ۲۳۶.

شرح حال او

شرح حال خوارزمی در کتاب های زیادی آمـده است، از آن جمله: «العقـد الثمین فی تاریـخ بلدِ اللّه الأمین» تألیف حافظ تقی الدّین فارسی، که درباره ی او چنین گوید:

«موفّق بن احمـدبن محمّـد مکّی، ابوالمؤیّد علّامه خطیب خوارزم، مردی ادیب، فصیح، سـخنور و مدّت ها خطیب خوارزم بود. خطبه ها انشاد می کرد و بر مردم حدیث می خواند و گروهی از او حدیث نقل کرده اند. وی در صفر سال ۵۶۸ در خوارزم از دنیا رفت، ذهبی در کتابش «تاریخ الاسـلام» از او بدین گونه یاد کرده و شیخ محی الدّین عبدالقادر حنفی در «طبقات الحنفیّه» در یادکردِ او گفته است که: «قفطی اسم او را در کتاب «اخبار النحاه» آورده است...».

۱۳ – روایت ابن عساکر

اشاره

حافظ گنجی بدین عبارت روایت را ذکر کرده است: خبر داد به ما ابواسـحاق دمشقی از ابوالقاسم حافظ، از ابوغالب بن بنّا، از ابومحمّد جوهری، از ابوعلی بن محمّدبن احمدبن یحیی، از ابوسـعید عدوی، از ابوالأشـعث، از فضیل بن عیاض، از ثوربن یزید از خالدبن معدان، از زاذان، از سلمان که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی نوری مطیع بودیم در پیشـگاه خداونـد. آن نور او را تسبیـح و تقـدیس می کرد، چهـارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینـد. هنگـامی که آدم را آفریـد، آن نور را در صـلب او قرار داد. مـا پیوسـته در یک جا بودیم تا این که در صـلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم. قسمتی من و جزئی دیگر علی شد.»

گنجی می افزایـد: محـدّث شـامی (ابن عسـاکر) در تاریخش در جزء سـیصد و پنجاهم، پیش از نصف آن جزء این حـدیث را آورده و در سند آن ایرادی نگرفته و در ضعف آن سخنی نگفته است و این بر ثبوت حدیث دلالت می کند. (۱)

۱- ۱) . کفایه الطّالب: ۳۱۵.

شرح حال او

در بخش حدیث ثقلین، چندین مرجع برای آشنایی با شرح حال او آوردیم، مانند «وفیات الاعیان ۲: ۴۷۱»، «طبقات سبکی ۷: ۲۱۵»، «طبقات الحفّاظ: ۴۷۴» و دیگر مصادر. (۱)

در کتاب «تذکره الحفاظ ۴: ۱۳۲۸» عبارتی آمده است که خلاصه اش چنین است: ابن عساکر، امام حافظ بزرگ، محدّث شام، فخر پیشوایان، ثقه ی دین، ابوالقاسم، صاحب تصانیف و دارای بیش از ۱۳۰۰ استاد و شیخ در حدیث بوده و هشتاد زن نیز در شمار اساتید او یاد شده است. سمعانی گوید: ابوالقاسم حافظ، ثقه، متقن، دین دار، نیکوکار، خوش نام. ابن نجّار گوید: ابوالقاسم، امام المحدّثین در زمان خودش، ریاست در حفظ و اتقان و نقل و شناخت کامل حدیث به او منتهی شده و این مقام به او ختم گشته است.

۱۴ – روایت نور صالحانی

شهاب احمد، از علیّ بن حسین از پدرش از جدّش روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهار هزار سال قبل از خلقت آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد.

پیوسته آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل ساخت، تا این که در صلب عبدالمطّلب قرار داد و بعد به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را در صلب عبداللّه و بخشی را در صلب ابوطالب. بنابر این علی از من است و من از اویم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به خاطر دوست داشتنِ من او را دوست می دارم.»

سپس حدیث «شجره» را روایت کرده و آن گاه می گوید: حدیث اوّل را امام صالحانی نورالدّین ابوالرجا محمودبن محمّد روایت کرده است.وی مسافرت هاکرده،

۱- ۱) . بنگرید: مجلّد حدیث ثقلین، ترجمه ی فارسی، ص ۸۰۵- ۸۰۶. (ویراستار)

راه ها درطلب حدیث پیموده،خدمت مشایخ حدیث رسیده،حدیث شنیده،به دیگران شنوانده،درهر رشته ای کتاب نوشته و افراد فراوانی از او روایت کرده اند. در عراق با امام ابوموسی مدائنی وکسانی که در طبقه و ردیف او بودند، مصاحبت داشته، و با اسنادش به امام حافظ ابن مردویه به اسنادش مسلسلاً و مرفوعاً حدیث نقل کرده است... (۱). ازاین عبارت، بخشی ازعظمت صالحانی و ویژگی های برجسته اش پدیدار می شود.

۱۵ – روایت ابوالفتح ناصر مطرزی

حموینی گوید: «خبر داد به من ابوطالب ابن انجب خازن از ناصر بن ابی المکارم به صورت اجازه....» همان گونه که در جای دیگر نیز گوید: «خبر داد به من شیخ ابوطالب ابن انجب بن عبید اللّه از محبّ الدّین محمّدبن محمودبن حسن نجّار به صورت اجازه از برهان الدّین ابوالفتح ناصربن ابوالمکارم مطرزی به صورت اجازه...» از محمّدبن علیّ بن الحسین از پدرش از جدّش صلوات اللّه علیهم که رسول خدا صلّی اللّه علیه(وآله) وسلّم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. پیوسته خداوند آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت، تا این که در صلب عبدالمطّلب قرار داد. سپس از صلب او بیرون آورد و دو قسم کرد: بخشی را در صلب عبداللّه و بخشی را در صلب ابوطالب قرار داد. بنابراین علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. پس هرکس او را دوست بدارد، به دوستیِ من، او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد، او را به دشمنیِ خود دشمن می دارم.» (۲)

۱۶ – روایت صدرالافاضل خوارزمی

اشاره

وی این حدیث را در شرحِ بیت معرّی شاعر آورده است، در آن جا که وی گوید: له الجوهر الساری یوهم شخصه یجوب إلیه محتداً بعد محتدٍ

ص:۶۹

۱- ۱) .توضیح الدلائل-خطّی.

۲- ۲) . فرائد السمطین ۱: ۴۴.

- وی دارای گوهر و عنصر در حرکت و جریان است، شخصیّتش چنین می نماید که اصل و تبار یکی بعد از دیگری به او می رسد.

وی می گوید: این مطلب از کلام آن حضرت گرفته شده است که فرمود:

«من وعلی نوری بودیم درپیشگاه خداوند متعال، چهارده هزارسال پیش از خلقت آدم.هنگامی که خداوند آدم راآفرید،این نوربه صلب اومنتقل شد وپیوسته او را ازصلبی به صلب دیگرمنتقل می ساخت، تااین که درصلب عبدالمطّلب قرارش داد ودرآن جابه دو بخش تقسیمش کرد:بخش من درصلب عبداللّه و بخش علی در صلب ابوطالب قرار گرفت. بنابراین علی از من است و من از اویم.» (۱)

شرح حال او

فضائل صدرالافاضل، بر کسی که به معاجم رجالی و کتب ادب رجوع کند، پوشیده نیست. اشخاص ذیل شرح حال او را آورده اند:

۱ - یاقوت حموی: «قاسم بن حسین بن محمّدبن محمّد خوارزمی،واقعاً وحقّاً صدرالافاضل و در علم عربیت به راستی یگانه ی دوران بود.اندیشه و ذهنی افروخته و روشن، طبعی نقّاد، ذوقی سرشاروطبعی به راستی آزموده داشت. درعلم ادب برتری جسته ودرسرودن شعر وایراد خطابه والایی داشته،اومردمک دیده ی زمانه وجبهه ی درخشان این روزگاران است.از تاریخ ولادتش پرسیدمش، پاسخ داد:تاریخ تولّدم شب نهم ماه شعبان سال ۵۵۵ است.به او گفتم: مذهبت چیست؟گفت:حنفی،لکن خوارزمی نیستم،خوارزمی نیستم،وچندین باراین جمله راتکرار کرد.بلکه دربخارابه درس اشتغال داشته ام ولذانظریه و رأی آنان را دارم. وی، معتزلی بودن را نیز از خود نفی کرد...» (۲)

۲ - عبدالقادر قرشی: «... وی در نزد ابوالفتح ناصربن عبدالسید مطرزی فقه و عربیت آموخت. دارای تصنیفاتی است، از جمله: سه جلد شرح المفصّل که آن را

۱- ۱) . نگاه کنید به شرح سقط الزند ۱: ۲۵۳، قصیده ی هشتم.

۲- ۲) . معجم الادباء ۱۶: ۲۳۸.

«التحبیر» نامید، شرح سقط الزند... تاتاری ها او را در سال ۶۱۰ کشتند.» (۱)

۳ - سیوطی، وی نیز گفتار یاقوت حموی را که ما قبلاً آوردیم در شرح حال او آورده است. (۲)

۴ - کفوی گوید: « شیخ کامل فاضل...» (۳)

۵ - علیّ بن سلطان قاری، قاری مکّی نیز به همین صورت آورده است. (۴)

۱۷ - روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی

اشاره

علّامه حموینی چنین گوید: خبر داد به من شیخ صالح، جمال الدّین احمدبن محمّدبن محمّد معروف به مذکویه قزوینی و دیگران به صورت اجازه به روایتشان از شیخ امام، امام الدّین ابوالقاسم عبدالکریم بن محمّدبن عبدالکریم رافعی قزوینی به صورت اجازه، از شیخ عالم عبدالقادربن ابی صالح جیلی، از ابوالبرکات هبهاللّه بن موسی سقطی، از قاضی ابوالمظفر هنادبن ابراهیم نسفی، از حسن محمّدبن موسی در تکریت، از محمّدبن فرخان، از محمّدبن یزید قاضی، از قتیبه، از لیث بن سعید، از علاءبن عبدالرّحمان، از پدرش، از ابوهریره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال، ابوالبشر (آدم) را آفرید و از روحش در او دمید، آدم به طرف راست عرش نگریست. پنج شبح نوری را در آن دید که در حال سجود و رکوع اند. آدم گفت: پروردگارا! آیا پیش از من کسی را از گِل آفریده ای؟ فرمود: نه ای آدم. عرض کرد: پس این پنج نفری که آنان را به شکل و شمایل خودم می بینم، کیانند؟ فرمود: اینان پنج نفر از فرزندان تو می باشند که اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم. آنان پنج نفرند که برای آن ها پنج اسم از اسامی خود را جدا کرده و اختصاص داده ام. اگر آن ها نبودند بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و ملائکه و انس و جنّ را نمی آفریدم. من محمودم و این محمّد است. منم عالی و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من

۱- ۱) . الجواهر المضیّه فی طبقات الحنفیّه ۱: ۴۱۰.

۲- ۲) . بغیه الوعاه: ۳۷۶.

۳- ۳) . کتائب الاعلام الاخیار خطّی.

۴- ۴) . الاثمار الجنیّه خطّی.

احسانم و این حسن است، من محسنم و این حسین است. به عزّت خود سوگند خورده ام که اگر کسی به وزن یک دانه ی خردل از بغض اینان را داشته باشد، او را به دوزخ خود وارد کنم و از کسی باکی ندارم. ای آدم اینانند برگزیده ی من. به وسیله ی آن ها مردم را نجات می دهم و (به دلیل دشمنی با اینان) نابودشان می سازم. هرگاه تو به من نیاز داشتی، به اینان توسّلی جوی.

بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ماییم کشتی نجات. هر کس به آن بیاویزد نجات یافته و هر کس از آن کناره گیرد، نابود شود. هر کس به خداوند حاجتی دارد، به وسیله ی ما خانواده، حاجتش را از خدا بخواهد.» (۱)

شرح حال او

رافعی قزوینی از محدّثان برجسته و تاریخ نویسان مشهور اهل سنّت است. کتاب «التدوین» او از مشهورترین کتاب های مورد اعتماد است... . دانشمندان اهل سنّت مانند سبکی در «طبقات ۵: ۱۱۹»، ابن شاکر کتبی در «فوات الوفیات ۲: ۳» و ابن الوردی در «تاریخش ۲: ۱۴۸» شرح حال او را آورده و او را ستوده اند.

۱۸ - اثبات شیخ فریدالدّین عطّار

اشاره

وی این حدیث را تثبیت کرده و آن را ثابت داشته، در آن جا که گوید: تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا گردد به تو اسرار، آسان (۲)

شرح حال او

شرح حال او در «نفحات الانس» و دیگر منابع شرح حال عرفا آمده است.

دهلوی نیز در کتابش تصریح کرده که او از بزرگانِ مقبول نزد اهل تسنّن است.

۱- ۱) . فرائد السمطین ۱: ۳۶.

۲- ۲) . اسرارنامه.

۱۹ – روایت ابوالربیع ابن سبع کلاعی

اشاره

وصّابی گوید: از او (یعنی از علیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنه) روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم. آن نور بر روی عرش، خداوند را تسبیح می کرد، دو هزار سال پیش از آن که پدرمان حضرت آدم آفریده شود.

هنگامی که آفریده شد، در صلب او جای گرفتیم. آن گاه، از صلب های گرامی به رحم های پاک منتقل شدیم تا این که در صلب عبدالمطّلب جای گرفتیم. و بعد به دو نیم تقسیم شدیم: مرا در صلب عبداللّه و علی را در صلب ابوطالب قرار داد، مرا برای پیامبری و علی را برای شجاعت و علم و فصاحت برگزید. برای ما نام هایی از اسامی خود جدا ساخت. خداوند محمود است و من محمّدم، خداوند اعلی است و این علی.»

این حدیث را ابن اسبوع اندلسی در کتابش «الشفا» آورده است. (۱)

شرح حال او

ابن سبع صاحب کتاب «شفاء الصدور»، از بزرگان حافظان اهل سنّت و دانشمندان بزرگ آن ها است، چنان که از شرح حال او ظاهر می شود. و اینک برخی از عبارات و کلماتی که درباره ی او گفته شده است:

۱ – ذهبی گوید: کلاعی امام عالِم، حافظ برجسته، محدّث اندلسی و فرد بلیغ آن دیار، ابوالرّبیع... عنایت تمامی به تقیید (۲) و روایت داشت، در فن حدیث پیشوا بود و به آن بصیرت داشت. حافظ جامع و عارف به جرح و تعدیل بود. تاریخ تولّدها و وفیات را می دانست و در این ویژگی و در حفظ اسامی رجال – به ویژه رجال متأخّر و معاصر خودش – بر تمام دانشمندان زمانش سبقت گرفت. کتاب های بسیاری نوشت، خطّش

۱– ۱) .الاکتفاء فی فضائل الاربعه الخلفا خطّی، درکشف الظنون۲: ۱۰۵۰. اسم کتاب «شفاء الصدور»آمده است.

۲– ۲) . اصطلاح «تقیید»، از حدیث شریف نبوی گرفته شده است که فرمود: «قیّدوا العلم بالکتابه: علم را بانوشتن تقیید کنید.» یعنی در بند نمایید. (مترجم)

در استواری و ضبط بی مانند بود. مهارت او در رعایت جهات ادبی و ابراز بلاغت و فصاحت نظیر نداشت. در انشاء رساله منحصر به فرد بود. شعر به خوبی می سرود.

سخنوری فصیح و سخنرانی رسا بود.

آن چه را که نقل می کرد، با سبک و شیوه ی نیکو با عبارات زیبا و مناسب در رعایت سجع و قافیه بیان می کرد. در مجالس از پادشاهان زمان خود سخن می گفت و بر روی منابر، مقاصد و آرمان های آنان را ابراز می داشت. مدّت ها کرسی خطابه «بلنسیه» (۱) در اختیار او بود. وی در رشته های مختلف تصنیفات مفید دارد... برای فراگیری علم و حدیث، از گوشه و کنار به سوی او می آمدند و بهره های فراوانی در حدیث از او بردند.

ذهبی می افزاید: ابوالعبّاس احمدبن عماد قاضی تونس و گروهی دیگر، از او حدیث نقل کرده اند. ابن مندی گوید: کسی به جلالت و بزرگواری و ریاست و فضیلت او ندیده ام. در فنونی از جمله منقول و معقول و شعر و نثر، پیشوایی برجسته بود. فضایل و کمالات داشت. در علوم قرآن و تجوید برتر، در ادبیات کارآزموده و از هر حیث لایق و ماهر و او خاتمه حافظان است .

ابار گوید:... او آخر حفّاظ و بلیغان اندلس است. در تپّه های اطراف «تنسیه» در سه فرسخی شهر «مرسیه» رو به شهر، او را در ذیحجّه ی سال ۶۳۴ کشتند.

حافظ منذری گوید: وی به دست دشمن به قتل رسید. تولّدش در اطراف شهر «مرسیه» در شب اوّل ماه رمضان سال ۶۵ [۵۶۵] است... مجالس فراوانی داشت که دانش جوشان و حفظ فراوان و آشنایی کامل او به این فن را می رساند. در سال ۱۴ [۶۱۴] برای ما اجازه ی روایت را نوشت. (با اجازه ای که در نقل روایت داشت برای ما حدیث نوشت.) (۲)

۱- ۱) . دهخدا گوید: بلنسیه شهری است شرقی اندلس، جوی های و بستان های بسیار دارد..... از شهرهای مشهور اندلس در مشرق تدمیر و قرطبه... (مترجم).

۲- ۲) . تذکره الحفاظ ۴: ۱۴۱۷.

ذهبی در شرح حال او هم چنین گوید: ابوالربیع کلاعی سلیمان بن موسی بن سالم بلنسی، حافظ کبیر، دارای تصانیف، بازمانده ی حدیث شناسان برجسته ی اندلس.... ابار گوید: وی نسبت به حدیث بصیر، حافظ، اندیشمند و آشنای به جرح و تعدیل بود.

موالید و وفیات را به یاد داشت. در این رشته از تمام هم دوره های خود - بخصوص افراد بعد از خود - پیش تر بود. (۱)

۲ - یافعی: «حافظ ابوالربیع کلاعی سلیمان بن موسی بلنسی دارای تصانیف و بازمانده حدیث شناسان برجسته». آن گاه گفتار ابار که قبلاً گذشت درباره ی وی می آورد. (۲)

۳ - سیوطی: «ابوالرّبیع امام حافظ برجسته محدّث و بلیغ در اندلس...» (۳)

۴ - شامی صاحب سیره: «.... ابوالرّبیع، ثقّه، ثَبَت، سلیمان بن سالم کلاعی....» (۴)

۵ - مقری: «حافظ حدیث و در نقد و بررسی مبرّز، با معرفت تمام نسبت به اسناد و راه های حدیث و نسبت به احکام، ضابط بود و رجالش را ذاکر و یادآور بود....» (۵)

۲۰ - روایت گنجی

اشاره

وی این حدیث را در بابی که به آن اختصاص داده، روایت کرده و چنین گوید:

باب هشتاد و هفتم: در این که علی از نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است: خبر داد به ما ابراهیم بن برکات خشوعی در مسجد ربوه در غوطه دمشق، از حافظ علیّ بن حسن، از ابوالقاسم هبهاللّه، از حافظ ابوبکر خطیب، از علیّ بن محمّدبن عبداللّه معدّل، از ابوعلی حسین بن صفوان، از محمّدبن سهل عطّار، از ابوذکوان، از حرب بن بیان (نابینا، اهل قیساریه)، از احمدبن عمرو، از احمدبن عبداللّه، از عبداللّه بن عمرو، از عبدالکریم جزری، از عکرمه، از ابن عبّاس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

۱- ۱) . العبر، حوادث سال ۶۳۴.

۲- ۲) . مرآه الجنان، حوادث سال ۶۳۴.

۳- ۳) . طبقات الحفاظ: ۴۹۷.

۴- ۴) . سبل الهدی و الوشاد به مقدمه کتاب.

۵- ۵) . نفح الطیب، در ذکر حادثه اینجه ۲: ۵۸۶.

«خداونـد متعال شاخه ای از نور را آفریـد چهل هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافرینـد، آن را جلو عرش نهاد تا این که زمان بعثت من فرا رسید. نیمی از آن را جدا ساخته و پیامبر شما را از آن آفرید و نیم دیگر علیّ بن ابی طالب است.»

این حـدیث را پیشوای حدیث اهل شام از پیشوای اهل عراق نقل کرده است به همان گونه که آوردیم. و در کتاب های هر دو نفر نیز موجود است.

هم چنین خبر داد به مـا ابواسـحاق دمشـقی، از ابوالقـاسم حافظ، از ابوغالب ابن بنّا، از ابومحمّـد جوهری، از ابوعلی محمّـدبن احمدبن یحیی، از ابوسـعید عدوی از ابوالأشعث، از فضیل بن عیاض، از ثوربن یزید، از خالدبن معدان، از زاذان، از سلمان، که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداونـد، مطیع او بودیم. آن نور خداونـد را تسبیـح و تقـدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم علیه السـلام آفریده شود. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صـلب او جای داد. ما پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم، جزئی از آن من و جزء دیگر علی شد.»

گنجی گویـد: محـدّث شام (ابن عساکر) در جزء سـیصد و پنجاهم از تاریخش - پیش از آن که به نصف جزء برسـد - آن را نقل کرده و اشکالی بر سند یا متن آن نیاورده است. این نکته می رساند که حدیث در نزد او ثابت و مسلّم بوده است.

خـبر داد بـه مـا علیّ بـن ابی عبـداللّه معروف بـه ابن مقیر بغـدادی در دمشـق، از ابوالفضـل محمّـد حافظ، از ابونصـربن علی از ابوالحسن علیّ بن محمّد مؤدّب، از ابوالحسن فارسـی، از احمدبن سلمه نمری، از ابوالفرج غلام فرج واسطی، از حسن بن علی، از مالک، از ابوسـلمه، از ابوسـیعد کـه ابوعقـال از حضـرت رسـول صـلّی اللّه علیه [وآله] وسـلم پرسـید: یـا رسـول اللّه! سـیّد المسلمین (سرور مسلمانان) کیست؟

گنجی حدیث را ادامه می دهد تا می رسد به این جا که: ابوعقال پرسید: کدام یک از آنان نزد شما محبوب تر است؟ حضرت فرمود: «علیّ بن ابی طالب.» گفتم: چرا؟ فرمود:

«زیرا من و علی از یک نور آفریده شده ایم.» پرسیدم: پس چرا او را آخرین نفر قوم قرار دادی؟ فرمود: «وای بر تو ای ابوعقال. آیا من به تو نگفتم که بهترین پیامبرانم و دیگر

پیامبران در رسالت بر من سبقت گرفته و به آمدن من بشارت داده اند. آیا این ضرری به من می رساند که آخرین نفر آنان باشم؟! من محمّد رسول خدایم و هم چنین ضرری به علی نمی رسد اگر آخرین نفر قوم باشد. لکن ای ابوعقال! فضیلت و برتری علی بر دیگر مردم، مانند فضیلت جبرئیل است بر دیگر فرشتگان.»

گنجی می افزاید: این حدیث، حَسَن و عالی است. و چون طولانی بود، من آن را مختصر کردم و آن را نیاوردم جز به همین جهت.

گنجی به سندش از ابوامامه باهلی نقل می کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه [وآله] وسلم فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده آفرید، در حالی که مرا و علی را از یک درخت آفرید. منم ریشه ی آن درخت و علی شاخه ی آن، فاطمه عامل باروری و حسن و حسین میوه ی آن درخت می باشند. هر کس به شاخه ای از شاخه های آن بیاویزد، نجات یافته و هر کس از آن منحرف شود، سقوط می کند.

اگر بنده ای خداوند را بین صفا و مروه هزار سال عبادت کند و بعد هزار سال دیگر عبادت کند ولی با ما همراه نباشد [محبّت به ما نداشته باشد] خداوند او را به روی در آتش می افکند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» (۱)

گنجی می افزاید: این حدیث حسن و عالی است. طبری آن را در معجم خود به همان گونه که ما آوردیم نقل کرده است. و محدّث شام در کتابش از راه های گوناگون آورده است. سپس آن را با اسنادش از ابن عساکر محدّث شام در آن جا نقل کرده است. (۲)

۱- ۱) . در اینجا مناسب دیدم عین متن روایت را بیاورم باشد تا حجّتی بر بی خبران باشد. قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم إنّ اللّه خلق الأنبیاء من اشجار شتی، و خلقنی و علیّاً من شجره واحده. فانا أصلها و علی فرعها و فاطمه لقاحها و الحسن و الحسین ثمرها. فمن تعلّق بغصنٍ من أغصانها نجی و من زاغ عنها هوی. و لو أن عبداً عبداللّه بین الصفا و المروه ألف عام، ثمّ ألف عام، ثمّ لم یدرک صحبتنا [محبّتنا] اکبه علی منخریه فی النّار، ثمّ تلا: «قُل لا أسألکُم علیه أجراً إلّاالمؤدّه فی القربی»

۲- ۲) . کفایه الطالب: ۳۱۴- ۳۱۹.

گنجی و کتابش

۱ - حافظ گنجی تصریح کرده است که احادیثی که در کتابش آورده، احادیث صحیحه ای است از کتاب های پیشوایان و حفّاظ حدیث در مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که حضرت رسول صلّی اللّه علیه [وآله] وسلم هیچ فضیلتی را از ناحیه ی پدران و طهارت مولودش نداشته مگر این که علی علیه السلام با آن حضرت همراه بوده است.

این کتاب را نگاشته و املاـ کرده به پیروی از آن چه که ما روایت کردیم.... از شقیق از عبداللّه که گفت: عرض کردم ای رسول خدا! می شود که کسی مردمی را دوست داشته باشد، امّا به آنان ملحق نشود؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه [وآله] وسلم فرمود: «انسان با کسی است که او را دوست می دارد.» (۱)

۲ - شیخ نورالدّین ابن صباغ در کتابش از «کفایه الطالب» نقل کرده و این عین عبارت اوست: «و از کفایه الطالب فی مناقب علیّ بن ابی طالب تألیف امام حافظ ابی عبداللّه محمّدبن یوسف گنجی شافعی از عبداللّه بن عبّاس رضی اللّه عنهما - که سعیدبن جبیر زمام شتر آن حضرت را گرفته بود...» (۲)

چلبی از این کتاب نام برده و از نویسنده اش به عنوان «شیخ حافظ» یاد کرده است. (۳)

۳ - گنجی کتابی دارد با عنوان «البیان فی اخبار صاحب الزّمان». چلبی از آن نیز نام برده و گوید: از شیخ ابوعبداللّه. (۴) یکی از کسانی که از این کتاب نقل کرده اند، عبداللّه بن محمّد مطیری است در کتابش «الرّیاض الزاهره» که گفته است: شیخ ابوعبداللّه محمّدبن یوسف بن محمّد گنجی شافعی در کتابش «البیان فی اخبار صاحب الزّمان» از آن که این اخبار دلالت دارد بر این که مهدی زنده و باقی است.... (۵)بنابراین اینان از گنجی به عنوان «الحافظ» و «الشیخ» تعبیر کرده اند. اینک ما

۱- ۱) . کفایه الطالب: مقدمه.

۲- ۲) . الفصول المهمّه: ۱۱۱

۳- ۳) . کشف الظنون ۲: ۱۴۹۷

۴- ۴) کشف الظنون ۱: ۲۶۳

۵- ۵) . الرّیاض الزّاهره - خطّی.

برخی از عبارات واضح و صریحی که مقصود از این دو کلمه را می رساند، می آوریم:

کلمه ی «الحافظ» در اصطلاح

این کلمه بزرگی و عظمت مقام صاحب این عنوان را می رسانـد، چنان که گفتار و کلمات پیشوایان این فن گویای این مطلب است. ذهبی گویـد: «حافـظ» در عرف و اصـطلاح برتر از «مفیـد» است، چنـان که کلمه ی «حجّت» از کلمه ی «ثقه» برتر است. (۱)

قاری گوید: مقصود از کلمه ی «حافظ»، حافظ حدیث است نه حافظ قرآن.

میرک نیز چنین گفته است و احتمال می رود که مقصود، حافظ کتاب و سنّت باشد.

حافظ در اصـطلاح محدّثان کسـی است که یک صد هزار حدیث را از جهت متن و سند بشناسد... ابن جوزی گوید:.... حافظ کسـی است که هر آن چه را که به او رسـیده است روایت کرده و به هر حدیثی که نیازمند باشد دست رسـی داشـته باشد. (۲) (درباره ی هر مطلبی که از او پرسیده شود یا خود به آن نیازمند باشد به حدیثش آگاه باشد.)

شعرانی گویـد: «حافـظ ابن حجر» می گفت: شـروطی است که هرگاه در انسان جمع شود «حافظ» نامیـده می شود. این شـروط چنین است: در جست وجوی حدیث شـهرت داشته باشد. از دهان رجال حدیث آن را بشنود و بگیرد. به جرح و تعدیل طبقات راویان و مراتب و درجات آنان آشـنا باشد. درست را از نادرست به خوبی تشـخیص دهد. به گونه ای که روایاتی را که نسبت به آنـان حضور ذهن دارد، بیش از روایـاتی باشـد که نسبت به آن هـا حضور ذهن نـدارد. به علاوه که بسـیاری از متون را نیز حفظ داشته باشد. هر کس واجد این شروط باشد، «حافظ» نامیده می شود. (۳)

بـدخشانی گویـد: اسم «حافظ» بر کسـی اطلاق می شود که در فنّ حـدیث مهارت و تخصّـِص داشـته باشـد، برخلاف کلمه ی «محدّث» (۴)

ص:۷۹

۱- ۱) . تذکره الحفاظ، در شرح حال: محمّدبن احمد محدّث جرجرایا.

۲- ۲) . جمع الوسائل فی شرح الشمائل: ۷.

۳- ۳) . لواقح الأنوار. شرح حال جلال الدّین سیوطی.

۴- ۴) . تراجم الحفاظ مخطوط.

کلمه ی «شیخ» در اصطلاح

«قاری» در مورد معنای کلمه ی «شیخ» در اصطلاح، گوید: «محدّث» و «شیخ» و «امام» عبارت است از استاد کامل. (۱)

مشایخ دیگر غیر از قاری نیز چنین گفته اند.

۲۱- روایت محبّ طبری

اشاره

این حدیث را محبّ طبری در کتاب «الرّیاض النضره فی فضائل العشره» روایت کرده، و او کسی است که دهلوی در بسیاری از موارد بر نقل او اعتماد و تکیه کرده است بدون این که درباره ی آن سخنی گفته و یا اشکالی گرفته باشد یعنی برخورد با او، مانند برخورد با برخی احادیث صحیح مانند حدیث سدّالابواب نیست. و این عین عبارت او است:

یاد کردِ ویژگی آن حضرت که او هم تای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در آن نوری که پیش از آفرینش بر آن نور بودند. از سلمان روایت شده است که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من وعلی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم علیه السلام را بیافرینند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را به دو جزء تقسیم کرد: جزئی من و جزئی علی شد. این روایت را احمد در مناقب آورده است.» (۲)

شرح حال او

۸محبّ طبری را تمام کسانی که شرح حالش را نوشته اند ستوده اند، از جمله ذهبی در آثارش: «تذکره الحفاظ» و «المعجم المختص» و «العبر» و «دول الاسلام»، ابن وردی در کتاب «تتمّه المختصر»، سبکی در «طبقات الشّافعیه»، صفدی در «الوافی بالوفیات»، سیوطی در «طبقات الحفّاظ» و دیگران...

ص:۸۰

۱- ۱) . جمع الوسائل فی شرح الشّمائل: ۷.

۲- ۲) . الریاض النضره ۲: ۲۱۷.

۲۲- روایت حموینی

حموینی این حدیث را با الفاظ گوناگونی روایت کرده، بعد از آن که حدیث اشباح را که قبلاً از آن یاد کردیم (۱) از طریق رافعی به سندش از ابن عبّاس و سلمان، حسن بن اسماعیل بن عباد از پدرش از جدّش و محمّدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدّش.... روایت کرده است و این عین عبارت او است:

ابوالیمن عبدالحمید بن عبدالوهاب بن عساکر دمشقی در شهر مکّه به من خبر داده و گفت: خبر داد به ما مؤیّدبن محمّدبن علی طوسی، به صورت کتابه از عبدالجبّاربن محمّد حواری بیهقی، از امام ابوالحسن علیّ بن احمد واحدی، از ابومحمّد عبداللّه بن یوسف، از محمّدبن حامدبن حرث تمیمی، از حسن بن عرفه از علیّ بن قدامه، از میسرهبن عبداللّه، از عبدالکریم جزری، از سعیدبن جبیر، از ابن عبّاس که گفت: شنیدم که رسول خدا صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم به علی علیه السلام می فرمود:

«خلقتُ أنا و أنت من نور اللّه تعالی.»

«من و تو از نور خداوند متعال آفریده شدیم.»

سیّد نسّابه عبدالحمید بن فخّار موسوی رحمه الله به طور کتبی به من خبر داد از نقیب ابوطالب عبدالرّحمان بن عبدالسمیع واسطی به طور اجازه، از شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل قمی به طورقرائت که حدیث رابراو خواند،ازابوعبداللّه محمّدبن عبدالعزیز قمی،از [امام] حاکم الدّین ابوعبداللّه محمّدبن احمدبن علی بن احمد،ازمحمّد ابن علیّ بن ابراهیم نطنزی،از ابوعلی حسن بن احمدبن حسن حدّاد، ازابونعیم احمدبن عبداللّه بن احمد حافظ، از احمدبن یوسف بن خلّاد نصیبی در بغداد، از حارث بن ابی اسامه تمیمی، از داودبن محبربن محمّد، از قیس بن ربیع، از عبّادبن کثیر، از ابوعثمان نهدی، از سلمان فارسی رضی اللّه عنه که گفت: شنیدم از رسول خدا صلیّ اللّه علیه [وآله] وسلّم که می فرمود:

«من و علیّ بن ابی طالب، از نوری از سمت راست عرش آفریده شدیم، که خداوند عزّوجلّ را تسبیح و تقدیس می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که

ص:۸۱

۱- ۱) . بنگرید به همین کتاب، ذیل عنوان «روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی».

آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، ما را به صلب پدران و رحم مادران پاک منتقل کرد. سپس ما را به صلب عبدالمطّلب انتقال داد. و به دو نیم تقسیم شدیم: نیمی از آن را در صلب پدرم عبداللّه و نصف دیگر را در صلب عمویم ابوطالب جای داد. من از آن نیمه خلق شدم و علی از نیمه ی دیگر آفریده شد. خداوند متعال از اسامی خود نام هایی را برای ما جدا کرد، خداوند عزّوجلّ «محمود» است و من «محمّد»؛ خداوند «اعلی» است و برادرم «علی»؛ خداوند «فاطر» است و دخترم «فاطمه»؛ خداوند «محسن» است و دو فرزندم «حسن و حسین». اسم من در رسالت و نبوّت است و اسم علی در خلافت و شجاعت. من رسول خدایم و علی «سیف اللّه» است.»

خبر داد به من به طور اجازه ابوطالب بن انجب خازن از ناصربن ابی المکارم که گفت: خبر داد به ما ابوالمؤیّد موفّق بن احمد به طور اجازه اگر به طور سماع و شنیدن نباشد که خبر داد به من عزیر محمّد از پدرش ابوالقاسم بن ابی الفضل بن عبدالکریم به طور اجازه از شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی به طور اجازه از عبدوس.... (تا آخر آن چه که در روایت شهرداربن شیرویه دیلمی گذشت).

و به همین اسناد تا شهردار به طور اجازه.... (تا آخر آن چه که در خوارزمی گذشت).

خبر داد به من شیخ ابوطالب بن انجب. (تا آخر آن چه که در ابوالفتح مطرزی گذشت.) (۱)

۲۳ - روایت شرف الدّین دَرْگزینی طالبی قرشی

اشاره

علیّ بن ابراهیم در کتاب «بحرالمناقب»، در شرح حال وی چنین گوید: در کتاب «نزل السائرین» و «المناقب» تألیف خطیب از سلمان فارسی روایت شده است که گوید:

از حبیبم حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم شنیدم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع در پیشگاه خداوند عزّوجلّ. آن نور

۱- ۱) . فرائد السمطین ۱: ۳۹- ۴۴.

خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته به یک حالت قرار داشتیم تا این که در صلب حضرت عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم: بخشی از آن من و جزء دیگر علیّ بن ابی طالب شد.» (۱)

شرح حال او

اسنوی شافعی در شرح حال او گوید: شرف الدّین محمودبن محمّدبن محمود قرشی طائی معروف به درگزینی، وی دانشمندی پارسا بود و بسیار عبادت می کرد. در پیروی از سنّت سرسخت بود و کراماتی داشت. عامّه و خاصّه نسبت به او اتّفاق نظر دارند (مورد قبول عامّه و خاصّه است) از پادشاهان و علما و دانشمندان گرفته تا زیردستان آن ها. قدّی بس دراز، صدایی رسا، چهره ای خوش و اخلاقی نیکو داشت.

سخاوتمند بود و از خانواده علم و دین، فرزندانی دانشمند و صالح داشت. کتابی در یک جلد درباره ی حدیث نوشته بود، به نام «نزل السائرین» و کتابی دیگر در دو جلد به نام «شرح منازل السائرین» نگاشت. روز جمعه یازدهم شعبان سال هفت صد و چهل و سه از دنیا رفت. او در «دَرْگزین» - با «دال» بی نقطه مفتوحه و بعد «را» ساکنه و سپس «کاف» مکسوره و بعد «را» نقطه دار و بعدش «یاء و نون»، که یکی از شهرهای اطراف همدان و در فاصله ی دوازده فرسخی آن شهر قرار گرفته است - دفن شد. (۲)

۲۴ - روایت جمال الدّین مدنی زرندی

اشاره

این حدیث را از ابن عبّاس از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است.

زرندی گوید: ابن عبّاس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزّوجلّ، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. و پیوسته آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت، تا این که در صلب

۱- ۱) . بحرالمناقب مخطوط.

۲- ۲) . طبقات الشّافعیّه ۱: ۵۵۵.

عبدالمطّلب جای داد. آن گاه، از صلب او بیرون آورده به دو بخش تقسیم کرد:

بخشی را در صلب عبداللّه و بخشی را در صلب ابوطالب قرار داد. لذا علی از من است و من از اویم، و او بعد از من ولیّ و سرپرست هر انسان با ایمانی است.»

وی اشعاری نیز درباره ی امام امیرالمؤمنین سروده که مطلعش چنین است: اخو احمد المختار صفوه هاشم ابوالساده الغرّ المیامین بالمنن

در ضمن قصیده اش این بیت را آورده که به حدیث نور اشاره دارد: هما ظهرا شَخْصَیِن و النور واحد بِنَصّ حدیثِ النّفس و النّور فاعلمنَّ (۱)

کتاب نظم دررالسمطین

زرندی ارزش کتاب خود را در دیباچه ی کتابش بدین گونه آورده است:

در این کتاب، در فضایل آنان (خمسه ی طیّبه) احادیثی گرد آورده ام که دانشمندان و پیشوایان آن ها را نقل کرده اند تا عظمت قدر و شرافت و وجوب موالات آنان بر تمام امّت آشکار شود... و از خداوند متعال خواهانم که کوشش و تلاشم را در آن چه به رشته ی نظم درآورده و جواهرات درخشان و گوهرهای تابان گرد آورده ام، خالصانه برای وجه کریم خود قرار دهد... (۲)

زرندی درباره ی این حدیث در کتاب دیگرش: «معارج الوصول إلی فضل آل رسول» نیز، از ابن عبّاس با همین عبارتی که گذشت، بدین گونه آورده است. (۳)

کتاب معارج الوصول

ارزش این کتاب را در خطبه اش چنین گوید: من این کتاب را در نزد آنان برای

۱- ۱) . نظم دررالمسطین: ۷۹- ۷۸، برادر احمد مختار و برگزیده هاشم که پدر آقایان سپیدرو و شخصیت های برجسته ای است که با نعمت های بسیار با برکت و پرمیمنت است... آن دو (پیامبر و امیرالمؤمنین) به صورت دو نفر ظاهر گشته اند، ولی نور آنان به نصّ حدیث نفس و حدیث نور یکی است. پس این نکته را بدان.

۲- ۲) . همان کتاب: مقدّمه.

۳- ۳) . معارج الوصول إلی فضل آل الرسول - مخطوط.

خود دستاویزی استوار و دلیلی آشکار، اعتقادی ناب، باور و آیین و خوی و خلق خویش قرار داده ام... از روی برخی از فضایل درخشان آنان که خداوند ویژه ی آن ها ساخته است پرده برداشته ام. همان ویژگی ها و منقبت های نورانی، مقامات ارزنده، کرامت های گسترده و پهناور، مراتب والا ـ و ارزشمند، اوصاف شکوفا و نسیم بخش، بزرگواری های جوشان و خروشان، یادگارهای گران قدر و بهادار.... .

شرح حال او

زرندی از بزرگان دانشمندان اهل سنّت است. ابن حجر عسقلانی او را بدین گونه ستوده است: محمّدبن یوسف بن حسن بن محمّدبن محمودبن حسن زرندی حنفی شمس الدّین برادر نورالدّین علی.

در مشیخه جنید بلبانی که حافظ شمس الدّین جزری دمشقی آن را تخریج کرده (و اسنادش را آورده است) چنین خواندم که وی (زرندی) ساکن شیراز شد. مرد دانشمندی بود. تولّدش را سال ۶۹۳ و وفاتش را در شیراز به سال هفت صد و پنجاه و اندی نوشته است و یادآور شده که او کتاب، «السمطین» در فضایل و مناقب سبطین و نیز کتاب «بغیه المرتاح» را نوشته و چهل حدیث را با سند و شرح در آن گردآورده است. گوید: برزالی برای او مشیخه ای را از صد نفر استاد و شیخ حدیث ذکر کرده است. (۱)

محمّدبن یوسف شامی تحت عنوان «مشروعیّت مسافرت کردن برای زیارت قبر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله » گوید: شیخ تقی الدّین سبکی و شیخ کمال الدّین زملکانی و شیخ داود ابوسلیمان کتاب الانتصار را در این زمینه نگاشته اند. هم چنین ابن جمله و دیگر پیشوایان علم حدیث درباره ی زیارت قبر آن حضرت نوشته اند و شیخ تقی الدّین ابن تیمیّه را رد کرده اند؛ زیرا او در این باره سخنان ناروایی دارد که دریاها نمی توانند آن ها را بشویند.

از جمله کسانی که در ردّ او کتاب نوشته، علّامه محمّدبن یوسف زرندی مدنی

۱- ۱) . الدرر الکامنه ۵: ۶۳.

محدّث از پیشوایان حدیث دوران او است در کتاب «بغیه المرتاح إلی طلب الارباح». (۱)همان طور که حافظ شریف سمهودی از کتابش احادیثی نقل نموده و از او به عنوان «حافظ» تعبیر کرده است، و همین سان احمدبن فضل بن محمّد باکثیر حضرمی مکّی. در این باره به کتاب «جواهر العقدین» (۲) و «وسیله المآل» (۳) مراجعه کنید.

ص:۸۶

۱- ۱) . سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد

۲- ۲) . از جمله می گوید: حافظ جمال الدّین محمّد زرندی ازصدی روایت کرده است که گوید: در دوران کودکی در بازار مدینه در کنار «احجار الزیت» بازی می کردم. مردی شترسوار از راه رسید، ایستاد و به علی رضی اللّه عنه ناسزا گفت. مردم اطراف او را گرفته و به او می نگریستند، که در این هنگام سعدبن ابی وقاص از راه رسید،پرسید:این مرد چه می گوید؟گفتند: به علی ناسزامی گوید،گفت: خداوندا! اگراین مردبنده ی شایسته ای رافحش می دهد،خواری ونابودی اش رابه مسلمانان نشان ده.راوی گوید:چیزی نگذشت که شترش لغزید وازبالای شترش به زمین افتاد وگردنش شکست وشترش رم کرد واو رادر هم شکست و کشت.و از آن جمله است گفتار او در باره ی اختلاف قول در صلوات بر خاندان پیامبر که می گوید: گواهی می دهد بر این مطلب گفتار حافظ ابوعبداللّه محمّد بن یوسف زرندی مدنی در اوایل کتاب «معراج الوصول إلی معرفه الرّسول صلی الله علیه و آله و سلم » بدین عبارت:امام شافعی در این باره به اوصاف آنان (اهل بیت) اشاره کرده و ویژگی و فضیلت الاهی آنان را بدین گونه توصیف نموده است: یا اهل بیت رسول اللّه حبّکم فرض من اللّه فی القرآن أنزله کفاکم من عظیم القدر انّکم من لم یصلّ علیکم لا صلاه له - ای خاندان رسول خدا، دوستی شماازسوی خداوند درقرآن که آن رافرو فرستاده است واجب گشته است. بزرگی و ارزندگی شما را همین بس که هر کس بر شما صلوات و درود نفرستد نمازی انجام نداده است.نیز گوید: حافظ جمال الدّین زرندی از ابن عبّاس رضی اللّه عنهما روایت کرده است که چون این آیه ی شریفه نازل شد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ » رسول خدا صلّی اللّه علیه و[آله]وسلّم به علی رضی اللّه عنه فرمود:مصداق آیه، تویی و شیعه ی تو. روز قیامت تو و شیعه ات خشنود و پسندیده شده وارد می شوید، و دشمنان تو خشمناک و مورد خشم و غضب خواهند بود. پرسید: دشمن من کیست؟ فرمود: آن کس که از تو بیزاری جوید و تو را لعنت کند

۳- ۳) . در این کتاب چنین آمده است: حافظ جمال الدّین زرندی به دنبال حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»- که در آینده (مجلّد حدیث غدیر) خواهد آمد چنین گوید: امام واحدی گفته است: این ولایتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اثبات کرد، روز قیامت درباره ی آن سؤال خواهد شد. یعنی از ولایت علی و اهل البیت؛ زیرا خداوند متعال به پیامبرش دستور داد که به آیندگان بفهماند که آن حضرت، از تبلیغ رسالت اجر و پاداشی به جز دوستی خویشاوندان را نخواهد خواست و مقصود آن است که از آنان سؤال می شود که آیا به همان گونه که پیامبر به آن ها دستور داده است، آنان را به ولایت پذیرفته اند یا این که آن را تباه کرد و بی ارزش دانسته اند. بنابراین امّت مورد بازخواست و پی گیری قرار می گیرند.

همان گونه که از کتاب های او عدّه ای از محدّثین نقل کرده و از او به عنوان شیخ امام علّامه محدّث حرم شریف نبوی توصیف کرده اند که از آن جمله است ابن صبّاغ مالکی. (۱)

۲۵ – روایت سیّد محمّد دهلوی معروف به گیسودراز

اشاره

در حدیث آمده است: «من و علی از یک نور آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم.» این حدیث دلالت دارد بر این که تمام کمالاتی که در آدم علیه السلام وجود داشت، همگی در حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم جمع است. همین سان کمالات نوح و موسی کلیم و خلیل اللّه و روح اللّه همگی در آن حضرت گرد آمده اند. و خداوند آدم و عالم را نیافرید مگر به خاطر رسول خاتم. (۲)

این روایت را در دو موضع دیگر از کتابش نقل کرده است: یک جا به این عبارت که فرمود: «من و علی خلق شدیم، نبوّت در من و خلافت در او است». و عبارت دیگر:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم.» (۳)

۱- ۱) الفصول المهمّه: ۳.

۲- ۲) الاسمار: سمر ۷۴.

۳- ۳) . همان: سمر ۷۷ و ۱۰۱.

شرح حال او

شیخ عبدالحق دهلوی در «اخبار الاخیار» شرح حال او را آورده و چنین گوید:

وی سیادت و علم و ولایت را یک جا واجد بود. مقامی والا و موقعیّتی ارزنده و گفتاری بلندمرتبه داشت. در بین مشایخ فرقه «چشت» (۱)، روش و سلک ویژه ای داشت و حقایق و اسرار حقیقت را به گونه ای مخصوص به خود بیان می کرد....در آغاز زندگی در دهلی به سر می برد و بعد از درگذشت شیخ و مرادش به شهر «دکن» رفته و مورد قبول تمام پیروان فرقه ی خود قرار گرفت و همگی پیرو و مطیع او شدند و در همان جا از دنیا رفت... .

وی سپس علّت اشتهار او را به «گیسودراز» یادآور شده و گوید: از تصنیفات مشهور او کتاب: «الاسمار» است که حقایق را به شیوه ی نغز و معمّا بیان داشته است. (۲)

۲۶ – روایت سیّد محمّدبن جعفر مکّی

اشاره

وی حدیث نور را بدین عبارت آورده است:

علی کرم اللّه وجه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی از نور واحدی هستیم: یکی به عبدالمطّلب رسیده و نور من در پیشانی ابوعبداللّه ظاهر شد که من بودم. نور ولایت نیز در پیشانی ابوطالب ظاهر شد که علی است. پس من و علی در نبوّت و ولایت یکی هستیم.» (۳)

شرح حال او

شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اخبارالأخیار» شرح حال او را با ستایش فراوان آورده و مؤلّفات او را ذکر کرده و از آن جمله از کتاب «بحرالأنساب» نام

۱- ۱) . دهخدا گوید: نام قریه ای است قریب به هرات در کمال صفوت هوا و عذوبت ماء و از آن جا بوده اندبزرگان سلسله ی چشتی که در سلسله ی آن ها ابراهیم ادهم بوده اند و از آن جمله اند ابواحمد ابدال و خواجه مردود... و نجیب الدّین شیخ المشایخ چشتی که سلسله ی درویشان چشتی به او منتهی می شود. (مترجم)

۲- ۲) . اخبارالأخیار: ۱۲۷.

۳- ۳) . بحرالأنساب خطّی.

می برد. (۱)

۲۷ – روایت جلال بخاری

اشاره

ملک العلماء دولت آبادی گوید: (این حدیث) در «خزانهالجلالیه» به این عبارت آمده است: «آن نور دو نیم گشت: نیمی به عبداللّه (رسید) و نیمی به ابوطالب. پس من از نیمی و علی از نیم دیگر خلق شدیم. همه ی انوار، از نور من و نور علی است.» مقصودش از انوار، اولاد و یا پیروانش می باشد. (۲)

شرح حال او

او را «مخدوم جهانیان» نامند... مناقب او را با تمجید و ستایش در کتاب های «جامع السلاسل» تألیف مجدالدّین علی بدخشانی، «اخبار الأخیار» از عبدالحق دهلوی، «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه» از پدر دهلوی، «ایضاح لطافه المقال» از رشیدالدّین دهلوی، «الفرع النامی» از صدیق حسن خان و دیگر کتاب های مربوطه می یابید.

۲۸ – روایت سیّد علی همدانی

اشاره

وی چندین حدیث در این باب تحت عنوان «المودّه الثامنه» آورده در این مورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی از یک نور می باشند و آن چه که به علی داده شد، به هیچ یک از جهانیان داده نشده است. او، این احادیث را از سلمان، ابن عبّاس، ابوذر و آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده و چنین گوید: از سلمان رضی اللّه عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور در صلب او سوار شد و

۱– ۱) . اخبارالأخیار: ۱۳۲.

۲– ۲) . هدایهالسعداء خطّی.

پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم:

نبوّت در من و خلافت در علی است.»

نیز از او رضی اللّه عنه نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع در پیشگاه خداوند. آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند.

هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم: جزئی من و جزئی علی شد.»

از ابن عبّاس روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از یک درخت ایم و دیگر مردم از درختان گوناگون.»

هم چنین از او نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده و من و علی را از یک درخت آفرید. من ریشه ی آن درخت ام، علی شاخه، حسن و حسین میوه ها و پیروان ما برگ های آن درختند. هر کس به این درخت چنگ زند، نجات یافته و هر آن کس که از آن سر پیچد، سقوط کرده است.»

از ابوذر رضی اللّه عنه نقل شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود:

«خداوند متعال این دین را به علی تأیید و پشتیبانی کرده، او از من است و من از اویم. درباره ی او نازل فرموده است: «أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ ...»» (۱)

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و علی از یک نور آفریده شدیم. (۲)

شرح حال او

شرح حال او با ستایش هرچه تمام تر، در این منابع آمده است:

«خلاصهالمناقب» از بدخشانی، «نفحات الانس» از عبدالرّحمان جامی، «اعلام

۱- ۱) . هود (۱۱): ۱۷.

۲– ۲) . مودّهالقربی: مودّت هشتم.

الأخیار» از کفوی، «جامع السلاسل» از بدخشانی، «توضیح الدّلائل» از شهاب الدّین احمد، «الفواتح» از میبدی، «السمط المجید» از قشاشی، «الانتباه» از ولیّ اللّه پدر دهلوی.

وی این حدیث را از سلمان در کتاب دیگر خود «روضهالفردوس» روایت کرده است. در باب سیزدهم آن کتاب گوید: حدیثی است که از سلمان روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب از یک دیگر جدا شدیم. پس نبوّت در من است و خلافت در علی است.» (۱)

در همان کتاب، از او روایت می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع و فرمان بردار در پیشگاه خداوند که آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد...» (۲)

گفتار همدانی در باره ی کتاب «روضهالفردوس»:

همدانی خود ارزش کتابش «روضهالفردوس» را با این کلمات در دیباچه ی آن بیان کرده است:... هنگامی که کتاب «الفردوس» نوشته ی دانشمند بزرگوار، پیشوا و رهبر پژوهشگران و حجّت محدّثان، شجاع الملّه و الدّین ناصر السنّه ابوالمحامد شیرویه فرزند شهردار دیلمی همدانی را دیدم که خداوند روحش را غریق رحمت کند آن را دریایی از جواهرات و گنجی از گنجینه های لطایف یافتم، آمیخته به حقایق کلام نبوی، که آثار دقیق و ارزنده مصطفوی را در باغچه های فصولش انباشته است. امّا با وجود فواید فراوان و منافع تمامی که داشت، به خاطر کلمات اضافی و طول و تفصیل های نامناسب، انوارش را در حال خاموشی و آثارش را در شرف فرسودگی مشاهده کردم...

به خاطر آسان سازی یادگیری مفاهیم الفاظ، انگیزه ی درونی و ذهنی ام را به استخراج

۱- ۱) . روضهالفردوس خطّی.

۲- ۲) . همان.

مغزها و آشکار ساختن و گشودن درهای آن وادار ساخت. لذا از عمق این دریاها، ارزنده ترین گوهرهای آن را استخراج کردم و از شاخسار گلستانش نفیس ترین شکوفه هایش را چیدم و کتابم را «روضهالفردوس» نامیدم و به بیست باب تقسیم کردم و هر بابی را اختصاص به روایت یک نفر از صحابه دادم....»

وی همین حدیث نور را در کتاب دیگرش «مشارب الاذواق فی شرح میمیّه ابن الفارض» در شرح این بیت آورده است، که ابن فارض گوید: لها البدر کأسٌ و هی شمس تدیرها هلال و کم یبدو إذا مزجت بنجم (۱)

بر این حدیث تعلیقاتی زده و احادیث دیگری را در تأیید آن آورده است.

۲۹ - روایت جلال خجندی

اشاره

شهاب احمد در معنای حدیث «أنا منه و هو منی» چنین گوید: علّامه مطلع الکشف و الکرامه جلال الدّین احمد خجندی گوید:..... می تواند مقصود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «أنا منه و هو منّی» آن چیزی باشد که گفته شده است در حدیث آمده که فرمود: «من و علی از نور واحدی هستیم.» یعنی هر یک از ما، از همان چیزی است که دیگری از آن است. (۲)

شرح حال او

شهاب الدّین احمد در موارد زیادی بر خجندی اعتماد کرده که این خود، دلیل بر بزرگی و جلالت این مرد است. از جمله:

۱ - از او به عبارت «علّامه مطلع الکشف و الکرامه» تعبیر می کند.

۲ - در جای دیگر گوید: «شیخ امام عارف علّامه منبع الکشف و الزّمان و الکرامه، جامع دو علم معقول و منقول که صدیقیّت عظمای او مورد تصدیق و گواهی

۱- ۱) . بدر (ماه تمام) جام او است و آن خورشیدی است که هلال، آن را می چرخاند و به هنگامی که با ستاره همراه می شود، بیشتر آشکار می گردد.
۲- ۲) . توضیح الدّلائل خطّی.

اهل یقین و وصول است. جلال الملّه و الشریعه و الصدق و الطریقه و الحق و الحقیقه و الدّین احمد خجندی شیخ حرم شریف پیامبر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ، که خداوند روحش را پاک و منزّه بدارد. در برخی از نوشته های خود چنین گوید: بدان که در برخی از آثار و کتاب ها آمده است که صدّیق اکبر ابوبکر است؛ ولی در برخی از آثار و روایات، صدّیق اکبر را بر حضرت مرتضی علی رضی اللّه تعالی عنه و کرّم وجهه اطلاق کرده اند. کلمه ی صدّیق اکبر بر فرد دیگری غیر از این دو نفر اطلاق نگشته است.»

۳ - نیز گوید: «... شیخ عارف پیشوای اندیشمندانِ با معرفت جلال الدّین احمد خجندی، قدّس اللّه سرّه . آن گاه روایت عایشه ومعاویه وابوذر (رض) رابدان گونه که گذشت می آورد. می گوید:این روایات وآثار،حدیث طیر راتقویت می کند؛ زیراهیچ کسی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر نیست،مگر این که محبوب ترین افرادنزد خداوند متعال است».

۴ - گوید: «شیخ مرضیّ و پیشوای پسندیده جلال الدّین خجندی» گوید: به تحقیق که ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور بسته شدن تمام درهای وارده بر مسجد را به جز در خانه ی علی صادر فرمود...»

۵ - گوید: «شیخ پشوای والا، دانای به قوانین و راه ها و حقایق دینی، جلال الملّه و الدّین احمد خجندی مدنی - که خداوند روحش را شاد و او را به همه ی مقامات برتر برساند - گفته است: علی کرم اللّه وجهه از کودکی در دامان پیامبر رشد و نموّ یافت.»

۳۰ - روایت سیّد شهاب الدّین احمد

این حدیث را از صالحانی، به سند خود از محمّدبن علی بن حسین از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. بعد از آن حدیث «شجره» را از جابر با این عبارت نقل کرده است:

از محمّدبن علیّ بن حسین از پدرش از جدّش روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او

قرار داد و پیوسته آن نور را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت. تا این که در صلب عبدالمطّلب جای داد و آن را به دو قسمت کرد: بخشی را در صلب عبداللّه و بخشی را در صلب ابوطالب. پس علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هرکس او را دوست بدارد، به محبّتم او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی ام او را دشمن می دارم.»

نیز از جابر رضی اللّه عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صحرای عرفات و علی کرم اللّه وجهه روبه روی آن حضرت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی! جلوتر بیا، کف دستت را در کف دست من بگذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. من ریشه و اصل آن درختم و تویی تنه ی آن، و حسن و حسین شاخه های آنند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد.»

حدیث اوّل را امام صالحانی، ابوحامد محمودبن محمّد روایت کرده، کسی که مسافرت ها کرده، و بار سفرها انداخته به خدمت مشایخ و اساتید حدیث رسیده، از آنان حدیث شنیده و بر ایشان خوانده، در هر رشته ای کتابی نگاشته، مردم بسیاری از او حدیث نقل کرده و در عراق با امام ابوموسی مدینی و کسانی که در طبقه و ردیف او بوده اند، مصاحبت و هم نشینی داشته است. وی با اسنادش به امام حافظ ابوبکربن مردویه، به اسنادش به طور مسلسل و مرفوع روایت کرده است. و حدیث دوم را به امام حافظ پرهیزکار ابونعیم اصفهانی رسانده است.

حدیث دوم را امام شمس الدّین محمّدبن حسن بن یوسف انصاری زرندی محدّث در حرم شریف نبوی محمّدی به روایت ابن عبّاس رضی اللّه عنهما روایت کرده است. (۱)

۳۱ - روایت شهاب دولت آبادی

اشاره

وی این حدیث را روایت کرده است، در آن جا که گوید:

۱- ۱) . توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل خطّی.

جلوه ی دوم: درباره ی آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علیّ بن ابی طالب را به لقب «برادرم» مفتخر فرمود، با این که پسرعموهای بسیاری داشت. از بین آنان علی را به عنوان برادر برگزید، نه دیگران را. و این بدان جهت بود که هر دو از یک نور بودند و در بین بنی هاشم هیچ کس به مانند علی نبود. و به زودی در جلوه ی هفدهم از این هدایت، تمام حدیث نور را خواهیم آورد. در کتاب «المصابیح و المشارق» و «الخزانه الجلالیّه» و «الدرر» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی! تو از منی و من از توام. یعنی تو از نور من ای و من از نور توام.»

و در کتاب «التمهید فی فضائل الصحابه» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«خوش آمدی ای برادر و ای پسرعموی من، ای کسی که من و او از یک نور آفریده شده ایم.» (۱)

وی حدیث نور را در کتابش نقل کرده و آن را از جمله دلائلِ سروری علی علیه السلام و اهل بیت و برتری آنان بر دیگران قرار داده است. می گوید:

وجه اوّل: حدیث مشهور است که پیامبر فرمود:

«ای علی! منم آقای پیامبران و تویی آقای مسلمان ها. هر کس که من مولای او باشم، علی مولای او خواهد بود. ای علی! منم آقای فرزندان آدم و تویی آقای فرزندان هاشمی.»

در صحیفه ها آمده است که عایشه گفت: من در حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه [و آله] وسلّم نشسته بودم که علی(علیه السلام) وارد شد. حضرت فرمود: «این آقای عرب است.» من عرض کردم، پدر و مادرم فدای تو باد، آیا تو آقای عرب نیستی؟ فرمود: «منم آقای جهانیان و او آقای عرب می باشد.»

این حدیث مشهور و متواتر است. هر کس بگوید که علی آقا نیست، پیامبر را دروغ گو دانسته و تکذیب کرده، که تکذیب آن حضرت کفر است.

ص:۹۵

۱- ۱) . هدایه السعداء خطّی.

وجه دوم: علی از همان نوری خلق شده که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است و بی تردید، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم آقا است.

وجه سوم: حضرت علی و حضرت محمّد از یک شجره اند، همان گونه که آن حضرت فرموده است و بی تردید، حضرت محمّد سیّد و آقا است. (۱)

شرح حال او

دولت آبادی از دانشمندان مشهور اهل سنّت است. شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اخبار الأخیار» و صدیق حسن در «ابجد العلوم» شرح حال او را آورده اند.

ولی اللّه دهلوی (پدر نویسنده ی تحفه ی اثناعشریه) در کتاب «المقدمه السنّیه» او را از دانشمندان و فقیهان هند برشمرده است. رشیدالدّین دهلوی او را از پیشوایان دین و پیشینیان مورد اعتماد اهل سنّت دانسته است و او را در ردیف دانشمندان اهل سنّت هم چون احمدبن حنبل و ابن جوزی و تفتازانی قرار داده و از جمله دانشمندان اهل سنّت که درباره ی فضائل اهل البیت کتاب نوشته اند، برشمرده است. در دو کتابش «ایضاح لطافه المقال» و «غرّه الرّاشدین» موارد زیادی را از او نقل کرده است.

نیز غلام علی آزاد در کتاب «سجه المرجان فی علماء هندوستان» درباره ی او چنین آورده است:

«مولانا قاضی شهاب الدّین ابن شمس الدّین بن عمر زاولی دولت آبادی نوّراللّه ضریحه. در شهر دولت آباد دهلی زاده شد و نزد قاضی عبدالمقتدر دهلوی و مولانا خواجگی دهلوی - که از شاگردان مولانا معین الدّین عمرانی بوده است - درس خوانده و بر هم ردیفان خود برتری یافته و از هم شاگردی هایش پیشی گرفته است. قاضی عبدالمقتدر درباره ی وی چنین گفته است: برخی از شاگردانی که نزد من می آمدند کسانی بودند که پوست و گوشت و استخوانش علم بود.

... قاضی به شهر «جونپور» رفت و سلطان ابراهیم شرقی والی آن جا ورود او را

۱- ۱) . هدایه السعداء خطّی.

گرامی داشت و ارج نهاد. و در ردیف بزرگان از او تعظیم نمود و ملك العلماء لقب داد، بدین روی قاضی کرسی آموزش و استادی را زینت بخشید.... و کتاب هایی تألیف کرد که دانشجویان عرب و عجم به سویش بار سفر بستند. چراغ هایی را برافروخت که از آتش برافروخته بر بلنداها رهنمون تر بود. از جمله ی آن تألیفات است کتاب های:

«البحر المواج فی تفسیر القرآن العظیم» به زبان فارسی، حواشی بر کتاب «الکافیه» در علم نحو که این کتاب مشهورترین تألیف او است، کتاب «الارشاد» در علم نحو که در این کتاب، خود را پای بندِ آوردنِ مثال در ضمن تعریف هر مطلبی نموده است، کتاب «بدیع المیزان» که متنی است در فن بلاغت با عبارات دارای سجع و قافیه، کتاب «شرح البزودی» در علم اصول الفقه تا بحث امر، شرحی گسترده بر قصیده «بانت سعاد» (۱)، رساله ای در تقسیم علوم به زبان فارسی، رساله ای دیگر در مناقب سادات به زبان فارسی و کتاب های دیگر... وی در سال هشت صد و چهل و نه، پنج روز به آخر ماه رجب مانده، دیده از جهان فرو بست و در شهر جونپور در سمت جنوبی مسجد سلطان ابراهیم شرقی دفن شد.» (۲)

۳۲ – روایت ابن حجر عسقلانی

اشاره

وی این حدیث را از سلمان فارسی رضی اللّه عنه به این عبارت نقل کرده است:

«خلقتُ أنا و علی من نور واحد.» (۳)

در جای دیگر با این عبارت نقل کرده است:

ص:۹۷

۱- ۱) . دهخدا می نویسد: سُعاد، زن محبوبه که در عرب بوده است. مطلع قصیده ی بانت سعاد چنین است:بانت سعاد فقلبی الیوم مقبول / متیّم لم یفد مکبول، کعب بن زهیر به نقل از عقدالفرید ۶: ۱۳۹. این قصیده از قصاید معروف عرب است و بر آن شروحی نوشته شده است. (مترجم)

۲- ۲) . سبحه المرجان فی علماء هندوستان: ۳۹.

۳- ۳) . تسدید القول فی مختصر مسند الفردوس خطّی است. صاحب «کشف الظنون» نام کتاب او را آورده است ۲: ۱۶۸۴.

«کنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّه» (۱)

شرح حال او

برخی از دانشمندان شرح حال حافظ شهاب الدّین احمدبن حجر عسقلانی متوفّای سال ۸۵۲ را آورده اند:

۱ - سخاوی: شیخ من استاد، امام الأئمّه... نام و یادش شهرت یافته، آوازه اش به دوردست ها رسیده، پیشوایان حدیث به سویش بار سفر بسته، شخصیت ها از درک حضرتش گرامی گشته و دانشجویان او فراوان شده اند تا جایی که سران علم و دانش در هر مذهبی از شاگردان او بودند... پیشینیان به حفظ، وثوق، امانت داری، آگاهی کامل، ذهن روشنگر، هوشیاری فراوان و گستردگی دانش او در رشته های گوناگون گواهی داده اند. (۲)

۲ - سیوطی شرح حال مبسوطی از او آورده است. (۳)

۳ - ابن عماد با ستایش و تمجید فراوان از او یاد کرده است (۴).

۴ - فارسی: ما همانند او کسی را ندیدیم. (۵)

۳۳ - روایت حافی حسینی شافعی

وی این حدیث را بدین گونه روایت کرده است:

احمد روایت کرده است در دو کتاب مذکور یعنی مسند و مناقب که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند عزّوجلّ، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند. هنگامی که آدم را آفرید، این نور را در او تقسیم کرد و آن را دو نیم قرار داد: بخشی از آن منم و جزء دیگر علی است.»

۱- ۱) . همان منبع.

۲- ۲) . الضوء اللامع ۲: ۳۶- ۴۰.

۳- ۳) . حسن المحاضره ۱: ۳۶۳.

۴- ۴) . شذرات الذهب ۷: ۲۷۰.

۵- ۵) . ذیل تذکره الحفاظ: ۳۸۰.

صاحب کتاب «الفردوس» این تتمّه را بر آن حدیث افزوده است که فرمود:«بعد ما منتقل شدیم تا در عبدالمطّلب قرار گرفتیم: نبوّت مال من شد و برای علی وصیّت بود.» (۱)

۳۴ – روایت وصابی یمینی شافعی

وی این حدیث را در باب پنجم (روایاتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی حضرت علی علیه السلام وارد شده)، آورده است که علی علیه السلام هم چون جان آن حضرت و به مانند سر نسبت به تن شریفش می باشد. و آنان دو نور بودند در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند.

نیز حضرت رسول فرمود: «از سوی من کسی جز خودم و یا علی چیزی نمی گوید و ادا نمی کند.»

این روایت را از کتاب «المناقب» تألیف احمد به سندش و کتاب «الشفاء» تألیف ابن اسبوع اندلسی از قول سلمان رضی اللّه تعالی عنه آورده است. (۲)

چون قبلاً عین متن دو حدیث مذکور را هر کدام در جای خود قبلاً آورده ایم، دیگر تکرار نمی کنیم.

۳۵ – روایت جمال محدّث شیرازی

اشاره

وی این حدیث را در کتاب «الاربعین» از ابن عبّاس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و می افزاید: این حدیث همان حدیثی است که در دیباچه ی کتاب در بیت یادشده ی زیر، بدان اشارت رفته بود: هما ظهرا شخصین و النّور واحد بنص حدیث النفس و النور فاعلمن (۳)

۱- ۱) . التبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب خطّی.

۲- ۲) . الاکتفاء فی فضل الأربعه الخلفا خطّی.

۳- ۳) . الأربعین – خطّی. آن دو، به صورت دو نفر ظاهر شدند، ولی نور یکی بود به نصّ حدیث نفس و حدیث نور؛ پس بدان و آگاه باش

کتاب «الأربعین»

نویسنده محدّث این کتاب در مقدّمه اش تصریح کرده که احادیث وارده در این کتاب، همگی از احادیث معتبره است، در آن جا که بعد از خطبه ی کتاب گوید: بنده ی نیازمند به خدای بی نیاز، عطاءاللّه بن فضل اللّه مشهور به جمال الدّین محدّث حسینی که خداوند حالاتش را نیکو و آرزوهایش را به بخشش و جود فراگیرش ویژگی بخشد گوید: این کتاب چهل حدیث است در مناقب امیرالمؤمنین، امام المتّقین، رهبر مسلمین، سرور اولیاء و صدّیقین، روشنگر راه های حق و یقین، شکننده ی بت ها، فراری دهنده ی گروه ها، صدقه دهنده در محراب، یکّه تاز میدان های نبرد، آن کس که به تکریم برادری با حضرت رسول مکرّم و به عنوان درِ خانه ی حکمت و شهر علم برگزیده شده، به برتری و گزینش او وحی نازل گشته،کتاب خدابه عنوان ابوالرّیاحتین و ابوتراب از او یاد کرده است: هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب اللّه و انقطع الخطاب

- او نبأ عظیم و کشتی نوح و دروازه ی خدایی است، و سخن در همین جا تمام است و کامل.

او کسی است که درباره اش رسول خدا فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و برایش چنین دعا کرد که: «اللّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه» و با این گونه ویژگی ها گرامی اش داشت... هرچند مناقب و فضائلش آن قدر فراوان است که قابل شمارش نیست، به همان گونه که از ابن عبّاس روایت شده است (مرفوعاً) که اگر درختانِ باغ ها قلم گردند (تا آخر حدیث)... لکن من به جهت اختصار و با توجّه به کلام پیامبر گرامی اسلام که فرمود: «هر کس بر امّت من چهل حدیث را حفظ و نگه داری کند....» چهل حدیث را که از کتب معتبره بر طریقه ی اهل البیت نوشته شده است، در این جا می آورم...

ص:۱۰۰

شرح حال او

سیّد جمال الدّین عطاءاللّه بن فضل اللّه شیرازی ملقّب به محدّث: دانشمندی محدّث و تیزاندیش، دارای تصنیفات مورد قبول و مورد اعتماد نزد دانشمندان مانند کتاب «روضه الأحباب فی السیره» و «الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین»..... از جمله کسانی که از او حدیث نقل کرده اند، «القاری» است در کتاب «المرقاه فی شرح المشکاه»، و او از اساتید و مشایخ دهلوی است.

۳۶ – روایت جُفری

اشاره

وی این حدیث را روایت کرده، می گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، پیش از آن که آدم را بیافرینند به چهارده هزار سال. هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی من هستم و بخشی علی است.» (۱)

شرح حال او

محبّی شرح حال او را بدین سان آورده است: شیخ بن علی بن محمّدبن عبداللّه بن علوی بن ابی بکربن جعفربن محمّدبن علیّ بن محمّدبن احمد. استاد اعظم، فقیه مقدّم، وی مانند سلف خود به نام جُفری – به ضم «جیم» و سکون «فا» و بعدش «راء» – شناخته می شود. فرزانه ی کامل بزرگوار، قاضی ارزنده ی گرامی. از پیشوایان دانش، گرامی و گران قدر، نام آور و پرآوازه، شهرتش پذیرفته شده و احترامش فراوان بود. در دهکده «تدیس» دیده به جهان گشود. حافظ قرآن شد، نزد گروهی از دانشمندان دانش آموخت. آن گاه به سرزمین هند و سواحل رفت و ... دانش آموخت و در علوم عقلیه و نقلیه برتری یافت.... خلاصه آن که وی از سران دانشمندان بزرگ بود. وفاتش در «بندر الشحر» در ماه صفر سال هزار و شصت و سه بود. (۲)

۱– ۱) . کنزالبراهین الکسبیه و الأسرار الوهبیّه الغیبیّه خطّی.

۲– ۲) . خلاصه الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۲: ۲۳۵.

۳۷ - روایت واعظ هروی

وی این حدیث را در فصل یازدهم کتاب خود (درباره ی این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام از یک نور می باشند و حضرت علی جانشین و خلیفه است) از کتاب «مناقب ابن مغازلی» به سندش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است.

هم چنین دو حدیث سلمان را از آن حضرت روایت کرده است. و همان بیت شعر عطّار را که قبلاً ذکر کردیم آورده است. نیز، از ابن اسبوع اندلسی حدیثش را از علی علیه السلام از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است.

و هم چنین از «الفوائد الجلالیّه» تألیف سیّد جلال الدّین بخاری»، از علی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. (۱)

متن تمام این روایات قبلاً نقل شد. بدین رو، تکرار نمی کنیم.

۳۸ - روایت احمدبن ابراهیم

وی این حدیث را از سلمان رضی اللّه عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم خلق شود. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد و ما پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطّلب، از یک دیگر جدا شدیم: نبوّت در من و خلافت در علی قرار گرفت» (۲)

۳۹ - روایت سیّد محمّد ماه عالم

وی این حدیث را در ضمن فضایل علی علیه السلام نقل نموده و تصریح کرده است که این حدیث معتبر است و این خلاصه ای از ترجمه ی گفتار او است در شرح حال مولایمان حضرت علی علیه السلام :

ظاهر مبارک آن حضرت، مظهر اسرار سبحانی و باطن گرامی اش فرودگاه انوار

۱- ۱) . ریاض الفضائل، فصل یازدهم.

۲- ۲) . جواهر النفائس - خطّی.

ربّانی بود. صحیفه های شب و روز نسبت به فضایل و درجات والایش در تنگنا هستند.

دفاتر آسمان ها و زمین ها گنجایش ارزندگیِ شخصیّت و ویژگی های ارزنده او را ندارند. فضائلش بی شمار و کمالاتش غیرقابل احاطه است، زیرا نسب مبارکش از روایت معتبره ی وارده از قول رسول گرامی و بهترین خلق خدا دانسته می شود که فرمود: «من و علی از نور واحدی بودیم.» عظمت حسبش نیز از فرمایشات ارزنده ی آن حضرت برمی آید که فرمود: «تویی در دنیا و آخرت برادر من.» وفور علمش از حدیثِ صحیح: «أنا مدینه العلم و علیٌ بابُها.» گسترش جودش از کلام خداوند متعال که فرمود:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً » (۱) شجاعتش از جمله ی: «لا فتی إلّا علی لا سیف إلّاذوالفقار» و فضائلش در این جمله ی رسول خدا می درخشد که فرمود: «مبارزه علیّ بن ابی طالب در روز خندق، از همه ی اعمال امّت من برتر است.» (۲)

۴۰ - روایت محمّد صدر عالم

اشاره

وی حدیث نور را از کتاب «الشفاء» تألیف ابن اسبوع از قول حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. آن گاه معنی حدیث و دلالت آن را در ضمن تحقیقی ارزنده بیان کرده و در پیِ آن سخن ابن عربی را که ان شاءاللّه در آینده خواهیم گفت آورده است. به دنبالش حدیث را به روایت احمد در «المناقب» تأیید کرده که از سلمان فارسی رضی اللّه عنه آورده که رسول خدا درباره ی آن حضرت فرمود: «ای علی! با پیامبران در پنهانی و با من به صورت آشکارا بودی».

شرح حال او

صدر عالم، از بزرگان دانشمندان اهل سنّت در سرزمین هند، عارف و محدّثی بزرگ است که شاه ولیّ اللّه در کتاب «التفهیمات الالهیه» او را ستوده است. صاحب

۱- ۱) . بقره (۲): ۲۷۴: «کسانی که اموالشان را در شب و روز، پنهانی و آشکارا انفاق می کنند.»

۲- ۲) . تذکره الأبرار خطّی.

کتاب «نزهه الخواطر» شرح حال او را با بدین سان می آورد: «شیخ فاضل، یکی از علماء عامل و بندگان صالح خداوند». آن گاه در ضمن تصنیفات او، کتاب «معارج العلی» را ذکر کرده است. (۱)

۴۱ - روایت غلام علی آزاد بلگرامی

اشاره

وی این حدیث را از ابن اسبوع از علی علیه السلام از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده در حالی که به آن احتجاج و استدلال نموده و بر آن تکیه کرده است و سپس به فارسی ترجمه کرده است. (۲)

شرح حال او

شرح حال او را صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «ابجد العلوم» و در «اتخاف النبلاء» به تفصیل آورده و او را ستوده است. به آن منابع مراجعه شود.

۱- ۱) . معارج العلی خطّی.

۲- ۲) . شجره ی طیّبه خطّی.

شواهد و مؤیّدات حدیث نور

اشاره

در این جا مناسبت دارد که برخی از احادیثی را بیاوریم که مؤیّد حدیث نور می باشند تا منصفان را بصیرت افزاید و حجّت را بر مخالفان تمام کند. خداوند توفیق بخشنده است و اختیار توفیق به دست او است.

حدیث اوّل

حدیث شجره

اشاره

(۱)

حاصل و مضمون حدیث شجره آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام از یک درخت آفریده شده ند، حافظان و پیشوایان حدیث که پس از این یاد می شوند، این روایات را نقل کرده اند:

طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه اصفهانی، ابن مغازلی واسطی، شیرویه دیلمی همدانی، خطیب خوارزمی، زرندی، شهاب الدّین احمد، نور بدخشانی، میبدی یزدی، سیوطی، متّقی هندی، وصابی یمنی، جمال محدّث، مناوی، جُفری، میرزا محمّد

۱- ۱) . بررسی اسناد حدیث شجره با الفاظ و عبارات گوناگون، گویای آن است که راویان این حدیث از حفّاظ مشهور و دانشمندان بزرگ اند که تعدادشان بسیار زیاد است. مدارک و منابع دیگری نیز وجود دارد که در این کتاب به خاطر رعایت اختصار به آن ها اشاره نشده است.

بدخشانی، محمّد صدر عالم، نظام الدّین دهلوی، محمّد مبین لکهنوی.

۱ – روایت حاکم

حاکم گوید: خبر داد مرا حسین بن علی تمیمی از ابوالعبّاس احمدبن محمّد، از هارون بن حاتم، از عبدالرّحمان بن ابی حماد، از اسحاق بن یوسف، از عبداللّه بن محمّدبن عقیل، از جابربن عبداللّه که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به علی علیه السلام می فرمود: « یا علی! النّاس من شجر شتّی و أنا و أنت من شجره واحده.» آن گاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

«وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ» (۱)

این حدیث صحیح الاسناد است. (۲)

۲ – روایت ابن مغازلی

ابن مغازلی گوید: خبر داد به ما عبداللّه بن محمّدبن ابی نصر ابوزکریا، از عبدالرّحمان بن احمدبن نصر ازدی حافظ، از ابومحمّد عبدالغنی بن سعید ازدی، از یوسف بن قاسم میانجی، از علیّ بن عبّاس مقانعی، از محمّدبن مروان از ابراهیم بن حاکم، از پدرش، از ابی مالک، از ابن عبّاس که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم : «من و علی از یک شجره هستیم و مردم از درختان پراکنده.» (۳)

۳ – روایت دیلمی

گوید: ابن عبّاس از حضرت رسول نقل می کند که فرمود: «من و علی از یک شجره هستیم و مردم از درختان پراکنده» (۴)

ص:۱۰۶

۱- ۱) . رعد (۱۳): ۴.
۲- ۲) . المستدرک، کتاب التفسیر ۲: ۲۴۱.
۳- ۳) . المناقب، تألیف ابن مغازلی: ۴۰۰.
۴- ۴) . فردوس الاخبار ۱: ۷۷.

۴ – روایت خوارزمی

وی این حدیث را از دیلمی از طریق ابن مردویه از عبداللّه بن محمّدبن عقیل از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من و علی از یک شجره هستیم و دیگر مردم از درختان پراکنده.» (۱)

۵ – روایت زرندی

از جابربن عبداللّه روایت کرده است که گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: «مردمان از درخت پراکنده اند و من و تو از یک درخت هستیم.

آن گاه این آیه ی شریفه را قرائت فرمود: «وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ ....» تا رسید به این جمله: «یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ»» (۲)

۶ – روایت شهاب احمد

وی نیز از جابر به همین گونه روایت کرده و آن گاه گفته است: این حدیث را صالحانی به اسنادش به حافظ ابن مردویه روایت کرده و هم چنین شیخ شمس الدّین زرندی آن را نقل نموده است. (۳)

۷ – روایت نور بدخشی لاهیجی

وی این حدیث را در ضمن احادیثی که در فضایل علی علیه السلام نقل کرده است مانند: حدیث «مدینه العلم» و حدیث «أنا منه و هو منّی» و حدیث «ولایت»- با این عبارت آورده است. و نیز فرمود: «من و علی از یک درختیم و مردمان از درختان متفرّقه و پراکنده.» (۴)

ص:۱۰۷

۱- ۱) . المناقب، خوارزمی: ۸۷.

۲- ۲) . نظم درر السمطین: ۷۹.

۳- ۳) . توضیح الدلائل خطّی.

۴- ۴) . شرح گلشن راز تالیف شمس الدین محمدبن.یحیی گیلانی لاهیجی نوربخش ۳۳۱

۸ – میبدی

وی نیزحدیث شجره را ازجابر ازرسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت دانسته واستوار داشته است. (۱)

۹ – روایت سیوطی

سیوطی (در ضمن فضائل علی علیه السلام) گوید: حدیث سیزدهم: از جابر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من و علی از یک درختیم و مردمان از درختان پراکنده.» این حدیث را دیلمی آورده است. (۲)

۱۰ – روایت متّقی

وی از دیلمی و حاکم از جابر روایت کرده است. (۳)

۱۱ – روایت وصابی

وی از دیلمی، از جابر روایت کرده است (۴) و نیز از خطیب در فضائل صحابه از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو، به خلقت من شباهت داری. تو از درخت منی، همان درختی که من از آنم» (۵)

۱۲ – روایت جمال الدّین محدّث

وی این حدیث را از جابر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و این چهارمین حدیث از احادیث کتاب او است. (۶)

۱۳ – روایت مناوی

وی حدیث شجره را از فردوس الأخبار دیلمی نقل کرده است. (۷)

۱- ۱) . الفواتح، شرح دیوان امیرالمؤمنین: ۱۱۱.

۲- ۲) . القول الجلی فی فضائل علی، حدیث ۱۳.

۳- ۳) . کنزالعمال ۱۱: ۶۰۸.

۴- ۴) الاکتفاء فی فضائل الأربعه الخلفاء خطّی.

۵- ۵) الاکتفاء فی فضائل الأربعه الخلفاء خطّی.

۶- ۶) . الأربعین خطّی.

۷- ۷) کنوزالحقائق، در حاشیه الجامع الصغیر ۱: ۸۰.

۱۴ – روایت جُفری

وی حدیث را بدین گونه آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردمان از درختان پراکنده اند و من و علی از یک درخت هستیم.» (۱)

۱۵ – روایت بدخشی

وی از سه طریق نقل می کند، الف: طبرانی در کتاب «الاوسط»، ب: ابن مردویه از جابر، ج: دیلمی از جابر و ابن عبّاس. (۲)

۱۶ – روایت صدر عالم

وی بدین گونه روایت کرده است: حاکم از جابر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی مردمان از درخت گوناگون اند و من و تو از یک درخت هستیم.» (۳)

۱۷ – روایت دهلوی

وی از حاکم وابن مردویه از جابراز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدان گونه روایت کرده است که پیشتر نقل شد. آن گاه گوید: این روایت به نظر حاکم صحیح است. سپس حدیث را به فارسی ترجمه کرده است. بعد گوید: و در بعضی روایات آمده است: من و تو از طینت حضرت ابراهیم آفریده شده ایم، و بعد آن را نیز به فارسی ترجمه کرده است. (۴)

۱۸ – روایت لکهنوی

وی حدیث را از حاکم و ابن مردویه از جابر نقل کرده و سپس گوید: این حدیث به نظر حاکم صحیح است. بعد ترجمه ی فارسی آن را آورده است. (۵)

۱- ۱) . کنزالبراهین خطّی.

۲- ۲) . مفتاح النجا خطّی. از همین کتاب، روایت طبرانی و ابن مردویه نیز معلوم می شود.

۳- ۳) . معارج العلی خطّی.

۴- ۴) . تحفه المحبّین – خطّی.

۵- ۵) . وسیله النجاه فی مناقب الحضرات۶۹

حدیث دوم

حدیث شجره با عبارتی دیگر

اشاره

خلاصه و حاصل این حدیث آن است که خداوند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از یک درخت آفریده است، آن حضرت ریشه ی آن درخت است و حضرت علی تنه ی آن درخت و حسنین علیهما السلام شاخه های آن اند.

برخی از حفّاظ و دانشمندانی که این حدیث را نقل کرده اند، عبارتند از:

عبدالّله بن احمدبن حنبل، طبرانی صاحب معاجم سه گانه، ابونعیم اصفهانی، ابن مغازلی شافعی، ابن عساکر دمشقی، گنجی شافعی، دولت آبادی هندی و شهاب الدّین احمد.

۱ – روایت عبدالّله بن احمد

وی این حدیث رادر زوائد المسند با این عبارت روایت کرده است: خبرداد به ما علیّ بن اسحاق بن عیسی وحدیث کرد ما راعثمان بن عبدالّله،از عبدالّله بن لهیعه، از ابوالزبیر مکّی،از جابربن عبدالّله انصاری که پیامبردر صحرای عرفات – درحالی که علی علیه السلام روبه روی حضرتش ایستاده بود – به اواشاره کرده وفرمود: «یاعلی نزدیک من بیا.» علی نزدیک آن حضرت رفت،فرمود: «کف دستت رادرکف دست من بگذار.»بعد فرمود:

«ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. منم ریشه ی آن درخت، تویی تنه ی آن و حسن و حسین شاخه های آن اند. هر کس به یکی از شاخه های آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت وارد می کند. یا علی! اگر امّت من آن قدر روزه گیرند که هم چون کمان شوند و نماز خوانند که هم چون زه کمان گردند؛ ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.» (۱)

۲ – روایت ابی نعیم

وی این حدیث را از جابربن عبدالّله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با همان عبارت قبلی

۱– ۱) . زوائد المسند از عبدالّله بن احمد.

روایت کرده؛ ولی دنباله ی حدیث را که فرمود: «یا علی اگر امّت من...» نیاورده است. (۱)

۳ – روایت ابن مغازلی

ابن مغازلی واسطی گوید: کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: «من و تو از یک درخت آفریده شده ایم...» تا آخر حدیث. خبر داد به ما ابونصر احمدبن موسی بن عبدالوهّاب بن طحّان به صورت اجازه، از ابوالفرج احمدبن علی حنوطی قاضی، از عبدالحمید، از عبداللّه بن محمّدبن ناحیه، از عثمان بن عبداللّه قرشی در بصره، از عبداللّه بن لهیعه، از ابوالزبیر محمّدبن عبداللّه بن تدرس از جابربن عبداللّه که گفت: روزی در صحرای عرفات علی علیه السلام روبه روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود، حضرت به او فرمودند:

«نزدیکتر بیا و کف دستت را در دست من بگذار، من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. منم ریشه و تو ساقه ی آن و حسن و حسین شاخه های آن درختند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت وارد می کند.» (۲)

و در جای دیگر گوید: کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: «کف دستت را در کف دست من بگذار...» تا آخر حدیث.

خبر داد به ما احمدبن مظفّر عطّار، از عبداللّه بن محمّد ملقّب به ابن السقاء حافظ، از احمدبن محمّدبن رنجویه مخزومی در بغداد، از عثمان بن عبداللّه عثمانی، از ابن لهیعه، از ابوالزبیر که گفت: شنیدم از جابربن عبداللّه که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صحرای عرفات بود و علی علیه السلام روبه روی آن حضرت ایستاده بود که پیامبر به او اشاره کرد. ما به آن حضرت روی آوردیم و آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: «یا علی نزدیک بیا.» او نزدیک حضرت رفت. فرمود: «کف دستت را در کف دست من بگذار.» کف دستش را در کف دست آن حضرت گذارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. من اصل آن و تو فرع آنی

۱- ۱) . منقبه المطهّرین خطّی.

۲- ۲) . المناقب: ۹۰.

و حسن و حسین شاخه های آنند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، خداوند او را داخل بهشت خواهد کرد. یا علی! اگر امّت من آن قدر روزه گیرند که هم چون کمان گردند و آن قدر نماز خوانند که به سان زه کمان شوند امّا تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهند افکند.» (۱)

۴ – روایت گنجی

وی این حدیث را در باب پنجاه و هشت کتاب خود (در این که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را ویژه ی این گفتار خود قرار داد که فرمود: «أنا مدینه العلم و علیٌ بابُها.») نقل کرده است:

خبرداد به ما علّامه قاضی القضاه صدرالشام ابوالطفیل محمّدبن قاضی القضاه شیخ المذاهب ابوالمعالی محمّدبن علی قرشی، از حجّت عرب زیدبن حسن کندی، از ابومنصور قزاز، از زین الحفاظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی بن ثابت بغدادی، ازعبداللّه بن محمّدبن عبداللّه، از محمّدبن مظفّر،از ابوجعفر حسین بن حفص خثعمی، از عبادبن یعقوب، از یحیی بن بشیر کندی، از اسماعیل بن ابراهیم همدانی، از ابواسحاق، از حرث، از علی و از عاصم بن ضمره از علی(علیه السلام) که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند، مرا و علی را از یک درخت آفرید. من ریشه ی آن، علی ساقه ی آن، حسن و حسین میوه و شیعه برگ آن درخت می باشد. آیا از پاک و پاکیزه، چیزی جز پاکیزه بیرون می آید؟ منم شهر علم و علی درِ آن شهر است. هر کس می خواهد به شهر وارد شود، باید فقط از دروازه ی آن وارد شود.»

گنجی افزوده: خطیب در تاریخ خود بدین گونه روایت کرده است.

نیز گوید: خبر داد به ما حافظیوسف بن خلیل بن عبداللّه دمشقی در حلب، از محمّدبن اسماعیل بن محمّد طرسوسی، از ابومنصور محمّدبن اسماعیل صیرفی، از ابوالحسن بن فاذشاه، از حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمدبن ایّوب طبرانی، از حسن بن ادریس تستری، از ابوعثمان طالوت بن عباد صیرفی بصری، از فضال بن جبیر، از

۱- ۱) . المناقب: ۲۹۷.

ابوامامه باهلی، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداونـد پیامبران را از درختان پراکنـده و گوناگون آفریـد، و من و علی را از یک درخت خلق کرد. منم اصل آن و علی فرع آن و فـاطمه عامـل بـاروری آن و حسن و حسـین میوه ی آن درختنـد. هر کس به شـاخه ای از شاخه های این درخت بیاویزد، رهایی یافته و هر کس از آن برکنار باشد، سقوط کرده است. اگر بنده ای خداوند را هزار سال بین صفا و مروه بندگی کند، و بعـد هزار سـال دیگر و بعـد هزار سال دیگر بر آن بیافزایـد ولی محبّت ما را درک نکنـد، خداونـد او را به رو در آتش خواهد افکند.»

آن گاه این آیه ی شریفه را تلاوت فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی » (۱)

گنجی می افزایـد: این حـدیثی عـالی است که طبرانی آن را در معجم خود، به همـان گونه که مـا در این جـا آوردیم، روایت کرده است و محدّث شام (ابن عساکر) در کتاب خودش به اسناد و طرق مختلف و گوناگون آورده است.

از آن جمله حدیثی است که شیخ محمّدبن سعیدبن موفّق بن خازن نیشابوری در بغداد و شیخ ابراهیم بن عثمان کاشغری در نهر معلّی، روایت کرده انـد از حافـظ ابوالقـاسم علیّ بن حسن شـافعی، از ابویعلی حمزهبن احمـدبن عبـداللّه بن علی مقری، از ابوطالب عمربن ابراهیم بن سـعید زاهدی فقیه، از ابوبکر محمّدبن غریب بزّار، از ابوالعبّاس احمدبن موسـی بن رنجویه قطّان، از عثمان بن عبـداللّه بن عمروبن عثمان، از عبـداللّه بن لهیعه، از ابوالزبیر که گفت: از جابربن عبداللّه شـنیدم که می گفت: رسول خـدا در صـحرای عرفات حضور داشـتند و علی روبه روی آن حضـرت ایسـتاده بود. به او اشاره کرده و فرمودند: «یا علی! جلو بیا.» علی جلوتر رفت و نزدیک حضرت شد، حضرت فرمود:

«کف دست خود را در کف دست من بگـذار، ای علی! من و تو از یک درخت آفریـده شده ایم. منم اصل آن و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه هایش

ص:۱۱۳

۱- ۱) . شورا (۴۲): ۲۳:«بگو بر این کار رسالت، مزدی از شما درخواست نمی کنم جز دوستی در باره ی خویشاوندان.»

هستند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد به بهشت وارد می شود. یا علی! اگر امّت من آن قدر روزه گیرند که هم چون کمان گردند و آن قدر نماز خوانند که به سان زهِ کمان شوند امّا تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.»

گنجی گوید: (ابن عساکر) به همین گونه در شرح حال حضرت علی علیه السلام در کتابش (تاریخ دمشق) حدیث را نقل کرده و گفته است: خبر داد به ما مفتی ابونصر هبهاللّه شیرازی، از حافظ علی بن عساکر، از ابوالقاسم سمرقندی، از اسماعیل بن مسعده، از حمزهبن یوسف، از ابواحمدبن عدی، از عمربن سنان، از حسن بن علی ابوعبدالغنی ازدی، از عبدالرزّاق، از پدرش از میناابن ابی مینا مولای عبدالرّحمان بن عوف که می گفت: پیش از آن که احادیث باطل به هم آمیزد و آشفتگی پدید آورد، چرا از من نمی پرسید؟! رسول خدا فرمود:

«من درختم و فاطمه فرع و شاخه ی آن و علی عامل باروی و حسن و حسین ثمره و شیعیان، برگ آن درخت. ریشه ی درخت در بهشت عدن است و اصل و فرع و عامل باروری و میوه و برگ در بهشت می باشد.»

گنجی گوید: محدّث دمشق در مناقبش این حدیث را به اسناد و طرق مختلف نقل کرده است. شیخ ابوبکربن فضل اللّه حلبی واعظ در معنی و مقصود این حدیث، این شعر را از قول برخی از دانشمندان اهل سنّت برای ما نقل کرده است: یا حَبّذا دوحهٌ فی الخلد ثابته ما فِی الجنان لها شبهٌ مِنَ الشَجَرِ

– چه زیبا و نیکو است درخت تنومندی که در بهشت جاودان استوار است و در میان درختان بهشت مانندی ندارد. المصطفی أصلها و الفرع فاطمه ثم اللّقاح علیٌ سیّد البشر

– حضرت رسول مصطفی اصل آن و فاطمه شاخه و سپس علی عامل باروری است که او آقا و سیّد بشر است. و الهاشمیان سبطان لها ثمر و الشیعه الورق الملتفّ بالثمر

– دو سیّد هاشمی که دو نواده ی پیامبرند، میوه ی آن درخت و شیعه برگ پیچیده به میوه می باشند.

ص:۱۱۴

هذا حدیث رسول اللّه جاء به اهل الروایه فی العالی من الخبر

– این حـدیث رسول خـدا است که اهل روایت، آن را در ضـمن سـندی عالی روایت کرده انـد. إنّی محبّهم أرجو النجاه غداً و الفوزَ فی زُمرهِ مَنْ أحسن الزُمَرِ

– منم دوستدار آنان که فردای قیامت، امید نجات و رستگاری را دارم، در ضمن گروهی که از بهترین گروه هایند. (۱)

۵ – روایت ملک العلماء هندی

وی این حـدیث را از «زاهدیه» و «مجمع الأخبار» روایت کرده است. به نقل از این دو کتاب گوید: ذیل آیه ی شـریفه ی: «نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ » (۲) آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداونـد متعال پیامبران را از درختان مختلف و من و علی را از یک درخت آفرید. من اصل آن و علی ساقه و حسن و حسـین میوه ها و فرزنـدانشان شاخه ها و شـیعیانشان برگ های آن درختنـد. هرکس به شاخه ای از شاخه هایش بیاویزد، نجات یافته و هر کس از آن منحرف شود، گمراه و تبـاه گشـته است. اگر بنـده ای خداونـد را بین صـفا و مروه هزار سـال، سـپس هزار سال دیگر بنـدگی کنـد به طوری که به سـان مشک خشک شود، امّا به محبت ما دست نیابـد، خداونـد او را به رو در آتش خواهد افکند.»

آن گاه این آیه ی شریفه را تلاوت فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی »

بعد حدیث را به فارسی ترجمه کرده است. (۳)

۱– ۱) . مناقب علیّ بن ابی طالب: ۲۲۰.

۲– ۲) . آل عمران (۳): ۶۱. (بخشی از آیه ی مباهله)

۳– ۳) . هدایهالسعدا خطّی، جلوه دوم از هدایت چهارم، در نکوهش کسانی که به آنان (اهل بیت) تمسّک نمی جویند.

۶ – روایت شهاب احمد

شهاب الـدّین احمد حدیث را با این عبارت آورده است: سـلطان دانشـمندان در زمان خودش و برهان عارفان در روزگارانش، پیشوای دانشـمندان برجسـته، مفتی اعظم مردمـان عزّالـدّین عبـدالعزیزبن عبدالسّـلام، از زبان حال کسـی که بـدون گفت وگو نخستین صـحابی است و برترین نمونه واجد و ویژگی های برجسـته علی علیه السلام که ولیّ خداوند است در زمین و آسمان، خداوند از او خشنود باشد و در هر حال ما را از او بهره مند سازد، بیان می دارد:

«ای مردم! ما خانواده، طینت ما به دست عنایت پروردگار و زیر نظر حمایت او سرشـته شده، بعد از آن که از چشمه ی هدایت بر آن پاشـیده و با خمیره ی نبوّت مالِش خورده و به وحی آبیاری گشته و روح امر در آن دمیده شده است، نه گام هایمان می لغزد و نه دیـدگانمان به بیراهه نظر می افکنـد و نه انوار مـا کم سو می شود. اگر مـا به گم راهی افتیم، پس چه کسـی مردم را هـدایت کنـد؟ مردم از درختان پراکنده اند، در حالی که درخت نبوّت یکی است. حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله و سـلم اصل آن و من فرع و فاطمه ی زهرا میوه ی آن و حسن و حسـین شاخه های آننـد. اصلش نور است، میوه اش نور است، فرعش نور است و شاخه اش نور، روغن چراغش نور می دهد هرچند آتشی به آن نرسد، نور است بر بالای نور.» (۱)

حدیث سوم

حاصل این حدیث آن است که خداوند، رسولش را از نور خود و علی را از نور رسولش آفریده است.

خطیـب خوارزمی بـه اسنادش از عبـداللّه بـن عمر روایـت کرده است در آن جـا که گویـد: خـبر داد به من مهـذّب الأـئمه از ابوالقاسم نصـربن محمّـدبن علیّ بن زیرک مقری از پدرش ابوبکر محمّد، از ابوعلی عبدالرّحمان بن محمّدبن احمد نیشابوری، از احمدبن

ص:۱۱۶

۱- ۱) . توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل خطّی.

محمّ‌دبن عبـدالله نـانیجی بغـدادی در دینور که از حفـظ این روایت را از محمّ‌دبن جریر طـبری، از محمّ‌د بن حمیـد رازی از علاءبن حسـین همـدانی، از ابومخنف لوطبن یحیی ازدی، از عبـدالله بن عمر روایت کرده است که گوید: شـنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که خداوند در شب معراج با کدام زبان با شما سخن گفت؟ فرمود:

«خداونـد بـا من به لغت علیّ بن ابی طـالب سـخن گفت و به من الهـام فرمود که من گفتم: پروردگارا! آیا تو با من سـخن می گویی یا علی است که با من سخن می گوید؟ فرمود: ای احمد! من شیئی هستم؛ امّا نه هم چون دیگر اشیاء. من با مردم مقایسه نمی شـوم و هم وزن و هم سـنگ دیگران نیسـتم و به هماننـدها توصـیف نگردم. تـو را از نور خود آفریـدم و علی را از نور تو آفریـدم و بر اسـرار و رموز دل تو آگـاه گشـتم، کسـی را در دل تو محبوب تر از علیّ بن ابی طالب نیافتم، لـذا به زبان او با تو سخن گفتم تا این که دلت آرام گیرد.» (۱)

ص:۱۱۷

۱- ۱) . المناقب: ۳۶. و آن را علّامه سیّد علیّ بن احمدبن معصوم مدنی شیرازی در کتاب «التذکره» با اسنادش از طریق بزرگان و اعلام امامیه از امامان اهل البیت علیهم السـلام از حضـرت حسین سیّدالشّهدا از پدرش امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهما السـلام روایت کرده که گویـد: شـنیدم از رسول خـدا در پاسـخ این سؤال که پروردگـارت در شب معراج با چه زبانی با شـما سخن گفت، فرمود: پروردگـارم بـا من بـا زبـان علی سـخن گفت... بعـد روایت خوارزمی را آورده و سـپس گفته است: لغت مانند زبان اطلاق می شود بر آن چه که هر قوم و ملّتی اهداف و خواسته های خود را به وسیله ی آن بیان می کنند، مانند لغت عرب و عجم. هم چنین گفته می شود بر آن چه که یـک فرد مقصودش را از سـخن گفتن و بریـدن و تقطیع صوت اظهـار می دارد و بدین وسـیله انسان ها از یک دیگر مشـخّص و ممتاز می شوند و از آن تعبیر به لهجه می شود. بنابراین مقصود سائل که پرسـیده بـا چه لغتی پروردگارت با تو سـخن گفت؟ احتمال هر دو معنی را دارد. و این که پیامبر فرمود: پروردگارم مرا با زبان علی مورد خطـاب قرار داد، یعنی به لغت علی، همـان گونه که در روایت خوارزمی بود که مقصود معنای دوم است که جواب معنای اوّل را نیز می دهد؛ زیرا لغت علی علیه السلام عربی (الاهی) بود. [سید علی خان، پس از آن، در مورد معنای واژه های قیاس و شباهت که در متن حدیث آمده، توضیح داده که مترجم بر اساس آن توضیحات، ترجمه ی خود را عرضه کرده است. ویراستار].

حدیث چهارم

حاصلش آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام هر دو از نور خداوند آفریده شده اند. این مضمون را حموینی با اسنادش از ابن عبّاس نقل کرده است در آن جا که گوید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به علی علیه السلام می فرمود: «من و تو از نور خداوند متعال هستیم.» (۱)

حدیث پنجم

حاصلش آن است که حسن و حسین علیهما السلام دو نور هستند از نور خداوند....

دولت آبادی حدیث را با این عبارت آورده است. (۲)

حامد حسین گوید: بنابراین پدر آن دو و جدّشان، دو نور هستند از نور خداوند اولویّت قطعی.

حدیث ششم

اشاره

حاصلش آن است که خداوند، فرشتگان را از نور حضرت علی علیه السلام آفریده است.این مطلب را خوارزمی به اسنادش از انس از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: «خداوند متعال از روی علیّ بن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار فرشته را آفرید که برای او و دوستدارانش تا روز قیامت استغفار می کنند.»

و هم چنین با اسنادش از عثمان بن عفان از عمربن خطاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به همین مضمون روایت کرده است. قبلاً عین عبارت روایت او گذشت.

سخن میرحامد حسین

این ها نمونه هایی بود از اسانید حدیث نور به روایت اهل سنّت با الفاظ و عبارات مختلف فراوان و بخشی از احادیث و روایاتی که در فضیلت اهل البیت روایت کرده اند

۱- ۱) . فرائد السمطین... قبلاً گذشت.

۲- ۲) . هدایه السعداء خطّی.

که مؤیّد معنای حدیث نور است.

خوانندگان گرامی می بینند که راویان حدیث نور و مؤیّدات آن، همگی از بزرگان دانشمندان اهل سنّت و محدّثان و پیشوایان بزرگ حدیثند. بنابراین حدیث نور، حدیثی صحیح است و از نظر سند، ثابت و محکم؛ بلکه حدیثی متواتر است که نسبت به صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قطع و یقین حاصل است. خواه ناخواه خوانندگان محترم با توجّه به قطعیّت آن، دیگر توجهی به انکار یا ایراد متعصّبان و یا شک و تردید معاندان نخواهند داشت.

اگر به قطعیّت صدور آن، بحث وجوه دلالت آن نیز ضمیمه شود، این حدیث نیز از احادیثی خواهد بود که بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می کند. و خداوند، هادی و راهنما است.

ص:۱۱۹

حدیث نور در نزد شیعیان

مقدّمه

خواندیم که دهلوی گفته بود: «آن چه شیعیان روایت کرده اند که پیامبر صلّی اللّه علیه [وآله] و سلم فرموده است: من و علی بن ابی طالب، نوری در پیشگاه خداوند بودیم...»

در پاسخ می گویم: کلمه ی «روایت کرده اند» می رساند که روایت این حدیث به شیعه اختصاص دارد. این شیوه و منش دهلوی در زمان ردّ هر فضیلتی از فضایل علی امیرمؤمنان علیه السلام ست. امّا وقتی خواننده به فصول پیشین این کتاب نظر افکند، دروغ او، درجه ی تعصّب او و انکارش نسبت به حقایق روشن را می یابد.

به علاوه باید از او پرسید که چرا یک لفظ از الفاظ حدیث نور را، از طریق امامیه نقل نمی کند تا مورد ضعف سند آن اگر ضعف داشته باشد روشن شود؟ و چرا به تعدّد طرق روایت این حدیث در نظر امامیه اشاره نکرده است؟

حدیث شریف نور، از احادیثی است که طرفین (شیعه و سنّی) بر آن اتّفاق دارند.

در صفحات پیشین، روایت اهل سنّت را با طرق خودشان آوردیم. اکنون به نقل برخی اسانید و الفاظ آن از بزرگان و محدّثان عالمان امامیه می پردازیم.

حدیث نور در نزد شیعیان

این حدیث را عدّه ی زیادی از بزرگان دانشمندان شیعه نقل کرده اند که به نام و عبارات برخی از آنان اشاره می شود:

برخی از بزرگان دانشمندان شیعه که این حدیث را نقل کرده اند

۱ – ابوجعفر محمّدبن یعقوب کلینی

(۱)

وی حدیث نور را با این عبارات آورده است:

الف. احمدبن ادریس از حسین بن عبداللّه صغیر، از محمّدبن ابراهیم جعفری، از احمدبن علی بن محمّدبن عبداللّه بن عمربن علی بن ابی طالب روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند بود در آن زمان که هیچ موجودی نبود. پس هستی را آفرید و مکان را خلق کرد، نورالأنوار را – که همه ی انوار از آن روشنی می گیرند – آفرید و در آن، از نور خود – که انوار از آن نور می گیرند – جریان داد. و این همان نوری است که محمّد و علی را از آن آفرید. آن دو، پیوسته و همیشه دو نور نخست بودند؛ زیرا چیزی قبل از آن دو نبود. لذا با یک دیگر در اصلاب طاهره و پاک و پاکیزه در حرکت بودند، تا این که در پاکیزه ترین پاکان (یعنی) عبداللّه و ابوطالب، از یک دیگر جدا شدند.» (۲)

ب. به سندش از جابربن یزید روایت کرده که گفت: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود:

«ای جابر! به راستی نخستین چیزی که خداوند آفرید، حضرت محمّد و خاندان و فرزندانِ هدایت کننده و هدایت شده ی او بودند که به صورت اشباح نور در پیشگاه خداوند متعال بودند.»

عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمود:

«سایه ی نور، بدن های نوری بدون روح که به یک روح تأیید و پشتیبانی می شد که آن روح القدس بود. به وسیله ی آن بود که رسول خدا و خاندانش علیهم الصّلاه والسّلام خداوند را می پرستیدند. بدین جهت آنان را بردبار، دانشمند، نیکوکار و برگزیده آفرید که خداوند را با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل می پرستیدند، نماز می خواندند و حج می گزاردند و روزه می گرفتند.» (۳)

ج. به سندش از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

«خداوند متعال فرمود: ای محمّد! من تو و علی را از یک نور آفریدم.

ص:۱۲۲

۱– ۱) . ملقّب به ثقهالاسلام، پیشوای امامیه در زمان خودش، که در سال ۳۲۹ در بغداد درگذشت.

۲– ۲) . کافی ۱: ۴۴۱.

۳- ۳) . کافی ۱: ۴۴۲؛ بحارالأنوار ۵۴: ۱۹۷.

(یعنی روح بدون بدن) پیش از آن که آسمان هایم و زمینم و عرشم و دریایم را بیافرینم. آن نور پیوسته مرا تهلیل و تمجید می کرد. سپس روح شما را جمع کردم و یکی قرار دادم. آن نیز مرا تمجید و تسبیح و تهلیل می کرد. بعد آن را به دو بخش تقسیم کردم و آن دو را نیز به دو نیم کردم، در نتیجه چهار تا شد: یکی محمّد، یکی علی و دو تا هم حسن و حسین. بعداً خداوند فاطمه را، از نوری آفرید که در آغاز آن به صورت یک روح بدون بدن خلق کرده بود. بعد دست خود را بر ما کشید. نورش در بین ما درخشید و نورافشاند.» (۱)

د. به سندش از مفضّل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در آن هنگام که شما در عالم اظلّه بودید، به چه صورتی در آن جا بودید؟ حضرت فرمود:

«ای مفضّل! در پیشگاه خداوندگارمان بودیم، در حالی که غیر از ما هیچ کسی نزد او نبود، در سایه بانی سبز. او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می کردیم. هیچ فرشته ای و هیچ موجودی صاحب روح غیر از ما نبود، تا این که خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرد. هر آن چه از فرشته و غیر فرشته خواست و هرگونه خواست، آفرید و آن گاه علم آن را به ما واگذاشت.» (۲)

ه. به سندش از محمّدبن سنان نقل کند که گوید: در خدمت حضرت جواد علیه السلام بودم. سخن از اختلاف عقیده ی شیعیان به میان آمد. فرمود:

«ای محمّد! به راستی خداوند تبارک و تعالی، پیوسته در یکتایی و وحدانیّت خود به سر می برد، سپس محمّد و علی و فاطمه را آفرید. آنان هزار سال در این حالت بودند تا این که موجودات را آفرید. آنان را بر آفرینش موجودات شاهد و گواه گرفت و فرمان برداری از آنان را بر موجودات واجب و لازم کرد و امور خلق را به دست آنان سپرد، آنان هر آن چه را که خواستند، حلال و هرچه را که خواستند، حرام می کنند. البتّه هرگز جز آن چه را که خداوند تبارک و تعالی می خواهد، چیزی نمی خواهند.

ای محمّد! این است آن دیانتی که هر کس از آن جلو افتد، تجاوز کرده و

۱- ۱) . همان.

۲- ۲) . کافی ۱: ۴۴۱.

اگر کسی عقب افتد، نابود شده و فقط هر کس ملازم با آن باشد، به حق پیوسته است. ای محمّد این مطلب را کاملاً با خود داشته باش.» (۱)

۲ – ابن ماهیار

ابن ماهیار ابوعبداللّه محمّدبن عبّاس بن ماهیار (۲)در کتابش «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» به سندش از اساتید و بزرگان خاندان حضرت علیّ بن ابی طالب که آنان از قول حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند که در یکی از خطبه هایش فرمود:

«ما آل محمّد انواری بودیم در اطراف عرش. خداوند تعالی به ما دستور داد که او را تسبیح کنیم. تسبیح کردیم و فرشتگان با تسبیح ما تسبیح گفتند. بعد به زمین فرود آمدیم. به ما دستور داد تسبیح گوییم. تسبیح گفتیم و اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفتند. ما هستیم «صافون » (صف آرائی کنندگان) و ما هستیم تسبیح کنندگان.» (۳)

۳ – فرات بن ابراهیم

(۴)

فرات کوفی به سندش از ابن عبّاس که گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم...

تا آن جا که فرمود:

«خداوند، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافرینند، مرا به صورت نوری در زیر عرش آفرید. هنگامی که خداوند حضرت آدم را آفرید، آن نور را در صلب او افکند. آن نور از صلبی به صلب دیگر منتقل شد تا آن که در صلب عبداللّه بن عبدالمطّلب و ابوطالب از یک دیگر جدا شد. خداوند مرا از آن نور آفرید، لکن بعد از من پیامبری نخواهد بود.» (۵)

۱- ۱) . کافی ۱: ۴۴۰- ۴۴۱.
۲- ۲) . معروف به ابن حجام، از دانشمندان بزرگ شیعه.
۳- ۳) . غایه المرام: ۱۲. (جمله ی آخر، اشاره به آیه ی شریفه است: «و انّا لنحن الصافّون و انّا لنحن المسبّحون» صافات (۳۷): ۱۶۵- ۱۶۶. ویراستار).
۴- ۴) . فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از مشایخ علیّ بن بابویه قمی و از قدمای عالمان شیعه است.
۵- ۵) . تفسیر فرات ۱: ۱۹۰ و ۱: ۱۰۷.

وی حدیث اشباح را نیز در ضمن حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله داستان معراج خود را برای ابوذر توصیف می فرماید روایت کرده است. (۱)

۴ - شیخ صدوق

ابوجعفر محمّدبن علی بن بابویه قمی (۲) حدیث نور را در چند موضع از آثارش نقل کرده است:

الف. در کتاب «الخصال» به سندش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است در آن جا که فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور در صلب او به راه افتاد. پیوسته خداوند آن نور را از صلبی به صلب دیگر منتقل می کرد تا آن که در صلب عبدالمطّلب جای داد. سپس آن را از صلب عبدالمطّلب بیرون آورده به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را که مربوط به من بود، در صلب عبدالله جای داد و بخش مربوط به علی را در صلب ابوطالب قرار داد. بنابراین علی از من است و منم از علی. گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به دوستی خود او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن دارد، به دشمنی ام او را دشمن می دارم.» (۳)

ب. در همین کتاب به سندش از آقایمان حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من و علی از یک نور آفریده شدیم.» (۴)

ج. در کتاب «علل الشّرایع» به سندش از معاذبن جبل روایت کرده است که رسول

۱- ۱) . تفسیر فرات ۱: ۱۳۴.

۲- ۲) . ملقّب به «رییس المحدّثین الصدوق». وی حدوداً دارای سیصد جلد کتاب است و در سال ۳۸۱ در ری دیده از جهان فرو بست.

۳- ۳) . خصال: ۶۴۰.

۴- ۴) . خصال: ۳۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۵۹.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند خلق فرمود.» عرض کردم: شما کجا بودید ای رسول خدا؟ فرمود: «در پیشگاه عرش، خداوند را تسبیح و تحمید و تقدیس و تمجید می کردیم.» عرض کردم به چه صورتی؟ فرمود: «اشباح نور» (۱)

د. در همین کتاب به سندش از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی که فرمود:

«همانا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام نوری بودند در پیشگاه خداوند متعال، دو هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات. هنگامی که فرشتگان به آن نور نظر افکندند، اصل و ریشه ای برای آن نور دیدند که شعاعی درخشان از آن جدا می شد. گفتند: پروردگارا! این نور چیست؟ خداوند عزّوجلّ به آنان وحی فرستاد که این نوری است از نور من، اصلش نبوّت و فرعش امامت است. نبوّت برای محمّد بنده و رسول من است و امامت برای علی حجّت و ولیّ من است.

اگر آن دو نبودند مخلوقاتم را خلق نمی کردم» (۲)

ه . در کتابش، «کمال الدّین و تمام النّعمه» به سند خود از حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام بدین گونه روایت کرده است:

«به راستی خداوند عزّوجلّ، محمّد و علی و یازده امام را از نور عظمت خود به صورت ارواح در پرتوی از نورش آفرید. او را پیش از آفرینش خلق می پرستیدند و خدای عزّوجلّ را تسبیح و تقدیس می کردند. آنان اند پیشوایان راهنما از خاندان حضرت محمّد صلوات اللّه علیهم أجمعین .» (۳)

و. در همین کتاب به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کند که خداوند متعال چهارده نور را چهارده هزار سال پیش از آفرینش موجودات آفرید که آن ها ارواح ما باشند. به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن چهارده نور چه کسانی هستند؟ فرمودند:

۱- ۱) . علل الشرایع ۱: ۲۰۸- ۲۰۹.

۲- ۲) . علل الشّرایع ۱: ۱۷۳ و معانی الأخبار: ۵۶.

۳- ۳) . کمال الدّین ۱: ۳۱۸.

«حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین. آخرین شان قائمی است که بعد از غیبتش به پا می خیزد و دجّال را می کشد و زمین را از هرگونه ستم و ظلمی پاک می گرداند.» (۱)

ز. وی حدیث نور را در کتابش «النصوص علی الأئمّه الاثنی عشر» به سندش از انس بن مالك بدین گونه روایت کند، که فرمود: من و ابوذر و سلمان و زیدبن ارقم در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم... تا آن جا که فرمود:

«خداوند متعال من و اهل بیتم را از یک نور آفرید، نه هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. بعد ما را به صلب آدم منتقل کرد و از صلب آدم به اصلاب پاکان و از آن جا به رحم پاکیزگان...» (۲)

۵ – محدّث بحرانی

سیّد هاشم بحرانی (۳) حدیث نور را از ابن بابویه از امام صادق علیه السلام و از حضرت رضا علیه السلام و دیگر امامان نقل کرده است. (۴)

۶ – شیخ مفید

شیخ مفید محمّدبن محمّدبن نعمان بغدادی (۵) حدیث نور را با سندش از سلمان فارسی رضوان اللّه تعالی از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی طولانی بدین گونه نقل کرده است:

«خداوند مرا از زردیِ نور خود آفرید و مرا فرا خواند و اطاعت کردم. از نور من علی را آفرید و او را فرا خواند و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی، فاطمه را آفرید و او را فرا خواند و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی و فاطمه،

۱– ۱) . کمال الدّین ۲: ۳۳۵– ۳۳۶.

۲– ۲) . غایهالمرام: ۱۱– ۱۲.

۳– ۳) . صاحب «تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن» و تألیفاتی دیگر. وی از محدّثان ثقه و مورد اطمینان شیعه است. در سال ۱۱۰۷ از دنیا دیده فرو بست.

۴– ۴) . غایه المرام؛ باب دوم: ۸– ۱۳.

۵– ۵) . استاد اساتید و مشایخ شیعه امامیّه در فقه و حدیث و کلام. به در سال ۴۱۳ در بغداد رحلت فرمود.

حسن و حسین را آفرید و آن دو را فرا خواند و او را اطاعت کردند. بعد ما را به پنج اسم از اسامی خود نامید. خداوند «محمود» است و منم محمّد. خداوند «عالی» است و این هم نامش علی است. خداوند «فاطر» است و این فاطمه است.

خداوند «ذوالاحسان» است و این نامش حسن است. خداوند «محسن» و این نامش حسین است. سپس از صلب حسین، نه امام را آفرید. آنان را فرا خواند و آنان او را اطاعت کردند، پیش از آن که آسمانِ ساخته شده و زمینِ گسترده یا هوا یا آب یا فرشته یا دیگر افراد بشر را بیافریند. ما به علم او نوری بودیم که او را تسبیح می کردیم و فرمان او را می شنیدیم و اطاعت می کردیم....» (۱)

۷ – شیخ طوسی

ابوجعفر محمّدبن حسن طوسی (۲)... حدیث نور را در چند موضع از آثار خود روایت کرده است:

الف و ب. به سندش از انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین با اسنادش از آقا و مولای ما حضرت هادی علیه السلام از قول پدران بزرگوارش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است. (۳)

ج. با سندش از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که روزی آن حضرت در میدان گاهی کوفه نشسته بودند و مردم اطراف آن حضرت جمع بودند. شخصی به سوی حضرتش آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین تو در آن جایگاه و مقامی هستی که خداوند عزّوجلّ برایت تعیین فرمود، در حالی که پدرت در آتش می سوزد و معذّب است؟ حضرت فرمود:

«ساکت باش. خداوند دهانت را بشکند. سوگند به خداوندی که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت، اگر پدرم بخواهد تمام گنه کارانِ روی زمین را شفاعت کند، خداوند شفاعت او را در مورد آنان خواهد پذیرفت. چگونه او به

۱- ۱) . الإختصاص تألیف شیخ مفید، به نقل: بحارالأنوار ۵۴: ۱۶۸- ۱۶۹.

۲- ۲) . شیخ الطائفه صاحب تفسیر «التبیان فی تفسیر القرآن» و «تهذیب الأحکام» و «الخلاف» در فقه و دیگرکتاب ها. وی در سال ۴۶۰ در نجف درگذشت.

۳- ۳) . امالی ۱: ۱۸۶ و ۳۰۰- ۳۰۱.

آتش عذاب شود در حالی که پسرش قسمت کننده ی آتش است!»

آن گاه فرمود:

«سوگند به آن کسی که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، نور جناب ابوطالب در روز قیامت، همه ی نورها را فرو می پوشاند به جز پنج نور را: نور محمّد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسین را و نور فرزندان او که امام هستند؛ زیرا نور او از نور ما است که خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السلام آن نور را آفرید.» (۱)

د. در همین کتاب به سندش از انس بن مالک در ضمن حدیثی طولانی آمده است که راوی گوید: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی برادرت را توصیف کن که چگونه است؟ فرمود:

«خداوند عزّوجلّ در زیر عرش آبی را آفرید، سه هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافرینند و آن را در یک لؤلؤ سبزرنگ در علم مخزون خود قرار داد تا این که حضرت آدم را آفرید. بعد که او را آفرید، آن آب را از آن لؤلؤ منتقل کرد و در صلب حضرت آدم قرار داد تا این که قبض روح آدم را نمود. بعد در صلب شیث قرار داد. آن آب پیوسته از پشتی به پشت دیگر منتقل می شد تا این که در صلب عبدالمطّلب قرار گرفت. بعد خداوند آن را به دو بخش تقسیم فرمود: نیمی از آن را در صلب عبداللّه بن عبدالمطّلب و نصف دیگر در ابی طالب قرار داد. من از آن نیمه ی آب هستم و علی از نیمه ی دیگر است. بنابراین علی در دنیا و آخرت برادر من است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را قرائت فرمود: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیراً»» (۲)

ه. در همین کتاب به سندش از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی نور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را از نور عظمت و جلال خودش به طور اختراع آفرید (۳)... هنگامی که اراده فرمود حضرت

۱- ۱) . امالی ۱: ۳۱۱- ۳۱۲.

۲- ۲) . امالی ۱: ۳۲۰. آیه در فرقان (۲۵): ۵۴.

۳- ۳) . ظاهراً بدان معنی که: بدون سابقه و مثال و نمونه ی پیشین. (ویراستار)

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را از آن نور بیافریند، آن را به دو بخش تقسیم کرد: از بخش اوّل حضرت محمّد را و از بخش دوم حضرت علیّ بن ابی طالب را آفرید و از آن نور، غیر از آن دو نفر کسی را نیافرید.» (۱)

و. در همین کتاب به سندش از آقای ما حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام از پدرش از جدش حضرت علی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

«ای علی، خداوند مردم را از درختان پراکنده و من و تو را از یک درخت آفرید، منم ریشه ی آن درخت و تویی شاخه ی آن.» (۲)

ز. در همین کتاب به سندش از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«آگاه باشید، من بنده ی خدا و برادر رسول اویم و نخستین کسی هستم که آن حضرت را تصدیق کردم. [در عوالم پیشین] هنگامی تصدیق کردم که آدم بین روح و بدن بود. سپس [در این عالم نیز] در امّت شما من نخستین کسی هستم که به راستی او را تصدیق نمودم، ما وارثان نخستین و آخرین وارث هستیم.» (۳)

ح.در کتاب«مصباح الأنوار»به اسنادش ازانس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:

«خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، پیش از آن که آدم را بیافریند.» (۴)

۸ – قطب راوندی

قطب الدّین ابوالحسین سعیدبن هبهاللّه بن حسین راوندی (۵) به سندش از سعدان روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال

۱- ۱) . بحارالأنوار ۳۵: ۲۸ نقل از امالی.
۲- ۲) . همان، ۱۵: ۲۰ نقل از امالی.
۳- ۳) . همان، ۱۵: ۱۵ به نقل از امالی.
۴- ۴) . بحارالأنوار ۶: ۳ از کنز جامع الفوائد از مصباح الأنوار.
۵- ۵) . صاحب کتاب «فقه القرآن» و «منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه» و آثار دیگر. از مشاهیر فقها ومحدّثان امامیّه که در سال ۵۷۳ درگذشت.

پیش از آفرینش آدم علیه السلام . هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد و آن را در صلب آدم قرار داد و به زمین فرو فرستاد. سپس در کشتی در صلب حضرت نوح سوارش کرد. بعد در صلب حضرت ابراهیم به آتش افکند. جزئی از آن منم و جزئی علی. آن نور، پیوسته با ما همراه است، تا زمانی که ما هستیم.» (۱)

۹ – حضینی

حسین بن حمدان حضینی (۲) گوید: از مجاهد از فرزند عمر و ابوسعید خدری روایت شده است که گویند: ما در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که سلمان و ابوذر غفاری و مقدادبن اسود و عمّاربن یاسر و حذیفهبن الیمان و ابوالهیثم بن تیهان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابوالطفیل عامربن وائله وارد شدند. پیش روی رسول خدا – در حالی که آثار غم و اندوه در چهره شان هویدا بود – زانو به زمین زدند. اظهار داشتند: پدران و مادران ما فدای تو باد ای رسول خدا! ما از مردم درباره ی برادر و پسرعمویت سخنانی می شنویم که موجب حزن و اندوهمان می شود، به ما اجازه بفرمایید تا این سخنان را پاسخ گوییم. حضرت فرمود: «اینان درباره ی برادر و پسرعمویم علیّ بن ابی طالب چه سخنی می توانند بگویند؟» گفتند: آن ها می گویند: چه فضیلتی برای علی به شمار می آید این که نخستین کسی باشد که به پیامبر ایمان آورده است یا این که در آن زمان کودک بوده است و امثال این سخنان.

حضرت فرمود: «این گفتارشان شما را ناخشنود ساخته است؟» گفتند: آری به خدا سوگند. فرمود:

«شما می دانید که خداوند، من و علی را از یک نور آفرید... سپس نور ما را به دو نیم تقسیم کرد: نیمی از آن در عبداللّه و نیم دیگرش را در عمویم ابی طالب قرار داد...» (۳)

۱- ۱) . بحارالأنوار ۹: ۷ از الخرائج و الجرائح.

۲- ۲) . متوفّای سال ۳۵۸ از راویان شیعه امامی.

۳- ۳) . بحارالأنوار ۹: ۵ از کتاب الروضه.

۱۰ – علّامه حلّی

جمال الدّین حسن بن یوسف بن علی بن مطهّر، علّامه ی حلّی (۱)این مطلب را در ضمن حدیثی طولانی از حضرت امام جعفربن محمّد از پدران بزرگوارش از جدّش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل روایت کرده است که گفت:

«ای محمّد، خداوند تو را آقای پیامبران و علی را آقای جانشینان و بهترین آنان قرار داد و امامان را از ذراری و فرزندان شما قرار داد، تا آن که زمین را و تمام کسانی را که به روی زمین هستند وارث گردد.»

علی علیه السلام به سجده افتاد و زمین را به نشان شکر و سپاس از خداوند متعال می بوسید.

و خداوند – جلّ اسمه – حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به صورت اشباح و سایه هایی آفرید. او را در پیش روی عرشش، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام تسبیح و تمجید و تهلیل می کردند. آنان را نوری قرار داد و در پشت مردان برگزیده و رحم زنان پاک و پاکیزه، از دوره ای به دوره ی دیگر منتقل ساخت. هنگامی که خداوند عزّوجلّ خواست فضیلت آنان را برای ما آشکار کند و جایگاهشان را به ما بشناساند و حقّشان را بر ما واجب و لازم گرداند، آن نور را گرفت و به دو بخش تقسیم فرمود: بخشی را در عبداللّه بن عبدالمطّلب قرار داد که پیشوای رسولان و خاتم پیامبران از آن نیم بود و نبوّت را در او قرار داد. بخش دوم را در عبدمناف که ابوطالب پسر عبدالمطّلب بن هاشم باشد قرار داد. علی امیرالمؤمنین و سیّد الوصیّین از آن بخش بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را جانشین، خلیفه، سرپرست بعد از خود، همسر دخترش، اداکننده ی قرضش، برطرف کننده ی غم و اندوهش، تحقّق بخش وعده اش و یاور دینش قرار داد.» (۲)

۱- ۱) . وی رییس و بزرگ دانشمندان شیعه ی امامیه و از مروجان مذهب در دوران خود بود. در بسیاری ازعلوم کتاب نوشت و به فنون مختلف دانش به گونه ای احاطه داشت که دیگران به آن پایه احاطه نداشتند. در سال ۷۲۶ از دنیا رفت و در جوار حضرت علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

۲- ۲) . بحارالأنوار ۹: ۷ از کشف الیقین فی امامه امیرالمؤمنین علیه السلام .

۱۱ – حسن بن محمّد دیلمی

(۱)

وی این حدیث را از سلمان رضی اللّه عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. (۲)از قول مهران روایت کرده است که از عبداللّه بن عبّاس در تفسیر این آیه ی شریفه پرسیدند که خداوند فرموده است:

«وَ إِنّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ » (۳)

گفت: در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که حضرت علی علیه السلام از راه رسید.

هنگامی که رسول خدا آن حضرت را دید، به رویش تبسّمی کرد و فرمود:

«خوش آمدی، ای کسی که خداوند او را پیش از هر چیزی آفریده است.

خداوندمن وعلی راپیش ازآن که آدم علیه السلام رابیافریند،خلق فرمود.دراین مدّت نوری راآفرید وآن رابه دونیم تقسیم کرد:مرا ازنصف آن وعلی را ازنصف دیگرآفرید، پیش از آفرینش موجوات. نور موجودات، از نور من و نور علی است. بعد ما را در سمت راست عرش قرار داد. بعد فرشتگان را آفرید. ما خدا را تسبیح کردیم و بعد فرشتگان تسبیح کردند. تهلیل کردیم و ملائکه تهلیل کردند. ما تکبیر گفتیم و ملائکه تکبیر گفتند. و این تسبیح و تهلیل و تکبیر، از آموزش من و علی بود.» (۴)

۱۲ – محمّدبن علی بن احمد فارسی

(۵)

وی این حدیث را ازجابربن عبداللّه انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. (۶)

۱۳ – شرف الدّین بن علی نجفی

(۷)

وی این حدیث را از محمّدبن زیاد روایت کرده است که ابن مهران از عبداللّه بن عبّاس پرسید درباره ی تفسیر کلام الاهی که فرمود: «و انا نحن الصافون و انا

۱– ۱) . از محدّثان امامیّه.

۲– ۲) . ارشادالقلوب ۲: ۱۹۳.

۳- ۳) . صافات (۳۷): ۱۶۵- ۱۶۶.

۴- ۴) . ارشادالقلوب ۲: ۱۹۵.

۵- ۵) . وی از دانشمندان شیعه ی امامیّه در قرن پنجم است و فقیه و مفسّر و محدّث می باشد.

۶- ۶) . روضهالواعظین ۱: ۷۷ و بحارالأنوار ۹: ۵.

۷- ۷) . از محدّثان فاضل و دانشمند امامیّه است

نحن المسبّحون» (۱)

ابن عبّاس گفت: ما در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم... (۲)

۱۴ – شیخ محمّدباقر مجلسی

(۳)

وی بـا عبـارات گونـاگون و اسـناد و طرق مختلف، در کتـاب بزرگ خود «بحارالأنوار» و دیگر نوشته ها و کتب مشـهور خود حدیث نور را نقل کرده است.

برخی از فوائد استشهاد به اخبار شیعه و امامیّه

استشهاد به احادیث شیعه (علاوه بر آن چه در ابتدای این بخش بیان شد)، از جهات دیگر برای ما مفید است، از جمله آن که:

۱ – ابن روزبهان در ردّ کلام علّامه قدس سـره این عبارت را آورده است: شـگفتی در آن است که این مرد (علّامه حلّی) جز از جماعت اهل سـنّت حدیث نقل نمی کند؛ زیرا شـیعه نه کتاب دارد و نه روایت و نه دانشـمندانی مجتهد که اخبار و احادیث را نقل کنند. و لذا او در اثبات ادّعای خود جیره خوار کتب اهل سنّت است. (۴)

این گفتـار از ابن روزبهـان شـگفت آور است؛ زیرا قاعـده بحث و اصول مناظره همین است که انسان از مـدارک طرف مقابل اسـتفاده کنـد. و اگر پیروان حق در بحث و مناظره فقط به روایات خود اکتفا کننـد، گفته خواهد شد که این روایات به حال ما مفید نیست.

۱– ۱) . صافات (۳۷): ۱۶۵– ۱۶۶.

۲– ۲) . تأویـل الآیـات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره: ۴۴۸. متن این خبر، به شـماره ۱۱ در همین بخش (ذیـل نـام حسن بن محمّد دیلمی) نقل شد.

۳– ۳) . مجـدّد قرن دوازدهم، صاحب کتاب «بحارالأنوار»، «مرآه العقول فی شـرح اخبار آل الرّسول» و دیگر کتاب های مهم و مفید و مشهور، متوفّای سال ۱۱۱۱ در شهر اصفهان.

۴– ۴) . ابطال الباطل.

۲ - ابن روزبهان در بخشی از گفتار خود به کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به عمربن خطاب استناد کرده که روایت کرده اند که حضرت به او فرمود: «شیطان هیچ گاه تو را در راهی ندید مگر این که به راهی دیگر غیر از راه تو رفت.»

وی بعد از نقل این حدیث گوید: این حدیثی است که تمام صاحبان کتب صحاح نقل کرده اند و هیچ کس شکّ و تردیدی در صحّت آن ندارد و این بر رافضیان حجّت است؛ زیرا می گویند بیعت ابوبکر به اختیار عمربن خطاب بود؛ اگر گفتار آنان راست باشد که این بیعت به اختیار عمر بوده پس بدون شک حق خواهد بود به دلیل این حدیث؛ زیرا وی به راهی رفته است غیر از راه شیطان. و هر راهی که مقابل و مناقض با راه شیطان باشد، راه حق است. و این از استدلالات ملزمه ای است که برای شیعه راه فرار باقی نمی گذارد. (۱)

در پاسخ می گوییم: این حدیث دارای اشکالاتی است، از جمله:

* حدیثی است ساختگی، چنان که در کتاب «شوارق النصوص» (۲) ثابت شده است.

* حدیثی است که فقط اهل سنّت آن را نقل کرده اند و در کتب مخالفان آن ها نیست.

* این حدیث مشتمل است بر گفتار زنان به او که «تندخوترین و خشن ترین هستی.»

* این حدیث مشتمل است بر پاسخ عمر به آنان که شما دشمنان خویشتن اید.

* این حدیث گویای آن است که زنان مورد خطاب عمر، او را می بخشند و برای او هبه می آورند، ولی پیامبر را نمی بخشند و هبه ای به آن حضرت ندادند.

* این حدیث گویای رضایت و خشنودی پیامبر است از این که زنانش

۱- ۱) . ابطال الباطل.

۲- ۲) . کتاب شوارق النصوص، از آثار گران قدر مرحوم میرحامد حسین است که اخیراً در دو مجلّد توسّط انتشارات دلیل ما در قم منتشر شده است. (ویراستار)

صدایشان را در نزد او بلند کنند، در حالی که عمر از این کار خوشش نمی آمد.

ثانیاً وقتی ابن روزبهان می تواند حدیثی را که - با وجود اشکال های فوق فقط در کتاب های اهل سنّت نقل شده، برای شیعه الزام آور بخواند و گمان کند که شیعه در برابر آن پاسخی ندارد، حال ما به طریق اولی می توانیم اهل سنّت را ملزم به پذیرش حدیث نور کنیم، حدیثی که از راه های مختلف و اسناد گوناگون با عبارات متعدّده نقل کردیم، تا چه رسد که از احادیث مورد قبول شیعه و سنّی است که بر آن اتّفاق نظر دارند.

نکته ی جالب آن که اهل سنّت وقتی دیدند که آن حدیث مقام نبوّت را پایین می آورد، دست به توجیهات و تأویلات سست زده اند و افرادی هم چون دهلوی برای این مطلب، مثال هایی سطح پایین از ضرب المثل های هندی آورده است.

لکن در کتاب «شوارق النصوص» ساختگی بودن این حدیث ثابت شده است. و تعجّب است از این مرد که چگونه به امثال این حدیث استناد کرده و آن را از اشکالاتی قرار داده که شیعه هیچ گونه پاسخی برای آن ندارد و حتماً باید بپذیرد.

۳ - دهلوی گوید: ابن یونس (۱) که از مجتهدان بزرگ شیعه است، در «کتاب الصّراط المستقیم» چند تن از اعلام اهل تسنن را نام می برد که درباره ی فضائل اهل بیت در آثار خود سخن گفته اند، از جمله:

ابن جریر در «حدیث غدیر»، ابن شاهین در «ما نزل من القرآن فی فضل امیرالمؤمنین» و «مناقب»، ابن شیبه در «اخبار امام و فضائلش»، ابونعیم در کتاب «منقبه المطهّرین»، ابوالمحاسن رویانی شافعی «جعفریّات»، موفّق مکّی کتاب «الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین»، ابن مردویه کتاب «رد الشمس فی فضائل علی»، شیرازی کتاب «نزل القرآن فی شأن امیرالمؤمنین»، امام احمدبن حنبل کتاب «مناقب اهل البیت»،

---

۱ - ۱) . زین الدّین علی بن یونس بیاضی عاملی، از دانشمندان امامیه در قرن نهم، صاحب کتاب گران سنگ«الصراط المستقیم» در امامت. برای شناخت وی، به رساله ی مفصّل شیخ آقابزرگ تهرانی در معرّفی او و آثارش رجوع شود که در مقدّمه ی جلد دوم کتاب الصراط المستقیم درج شده است. کتاب یاد شده در سه جلد توسّط منشورات مرتضوی تهران منتشر شده است. (ویراستار)

نسائی کتاب «مناقب امیرالمؤمنین»، نطنزی کتاب «الخصائص العلویه»، ابن مغازلی شافعی کتاب «مناقب امیرالمؤمنین» که نام دیگرش «المراتب» است، بصری کتاب «درجات امیرالمؤمنین» و خطیب کتاب «الحدائق». (۱)

و سیّد مرتضی گفته است که از عمربن شاهین شنیدم که می گفت: درباره ی فضائل امیرالمؤمنین هزار جزوه تألیف کرده ام: به نقل از ترجمه ی کتاب او به نام «انوار الزّمان» نوشته ی معین قزوینی اثنی عشری.

دهلوی می افزاید: انصاف آن است که برای شیعه غیر از این کتاب هایی که متضمّن فضایل حضرت علی علیه السلام است، دیگر کتابی نیست. هر کس کتب شیعه را بررسی کند، به خوبی می یابد که دانشمندان شیعه در این موضوع جیره خوار اهل سنّت می باشند؛ زیرا آنان از این کتاب ها نقل می کنند. البتّه بعید نیست که درباره ی دیگر امامان، از خود چیزی داشته باشند که بر این مطلب، کتاب هایی هم چون «کشف الغمّه» و «الفصول المهمّه» دلالت دارند. (۲)

در پاسخ می گوییم: از گفتار وی چنین برمی آید که استدلال شیعه به روایات آنان صحیح است، مخصوصاً درباره ی فضایل حضرت امیر مؤمنان و اهل البیت علیهم السلام .

بنابراین احتجاج شیعه به روایات حدیث نور که قبلًا از مدارک آنان نقل کردیم صحیح است و قابل انکار نیست.

و امّا بطلان این پندار که کتاب «الفصول المهمه» از کتب شیعه است (چنان که ظاهر عبارت او بود) ظاهر و آشکار است. دلیل بر این مطلب، کتب رجال اهل سنّت است که مؤلّف این کتاب را ابن صباغ مالکی دانسته اند. تفصیل این مطلب در بخش

۱- ۱) . برای شناخت تفصیلی این کتاب ها، رجوع شود به کتاب «اهل البیت فی المکتبه العربیه» نوشته ی محقّق کتاب شناس فقید سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی، چاپ قم: مؤسسه ی آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث. نویسنده در آن کتاب، بیش از ۸۰۰ کتاب از آثار اهل سنّت را که درباره ی اهل البیت علیهم السلام نگاشته اند، شناسانده و نسخه های خطّی و چاپی آن ها را یاد می کند. (ویراستار)

۲- ۲) . التحفه الاثنا عشریه باب یازدهم.

حدیث تشبیه خواهد آمد. (۱)

و امّا این که صاحب کتاب «کشف الغمه» از کتاب های آنان نقل کرده است؛ تنها از باب الزام آنان است، وگرنه آثار و تألیفات دانشمندان شیعه در فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین بیش از آن است که گفته شود و هر کس به کتاب های «غایهالمرام» و «بحارالأنوار» مراجعه کند، با اسامی برخی از آن کتاب ها آشنا می شود. (۲)

۴ - رشیدالدّین خان شاگرد دهلوی در این باره در کتاب «شوکت عمریه» چنین گوید:... برای من هیچ گونه تردیدی وجود ندارد نسبت به احادیثی که شیعه از طرق خود در مناقب ائمّه ی اطهار نقل می کنند (مگر این که قرینه ای آشکار بر مجعول بودن آن ها وجود داشته باشد). من این احادیث را بر سر و چشم خود می نهم تا چه رسد به نقل آن ها. (۳)

بنابراین حدیث نور، از جمله احادیثی است که وی آن را پذیرفته و بر سر و دیده می نهد... و می بایست که پیروان و مقلّدانش نیز چنین باشند.

۵ - کابلی در کتاب «الصواقع» و نیز «دهلوی» و دیگرانی از اهل سنّت به احادیث وارده از طرق خودشان در موارد بسیاری استدلال کرده اند، بلکه به بسیاری از روایات ساختگی مشهور نیز استناد کرده اند که محقّقان آنان به این مطلب اعتراف دارند.

اگر این کار صحیح باشد، پس برای شیعه این حق وجود دارد که به روایات آنان در مقابل مخالفان استناد کند. آنان می بایست بدان اعتراف کنند و در مقابلش خاضع و

۱- ۱) . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص ۲۲۸- ۲۳۵ (ویراستار).

۲- ۲) . هم چنین بنگرید به کتاب کم نظیر «الذریعه الی تصانیف الشیعه» یادگار جاودانه ی شیخ آقابزرگ تهرانی، که دانشنامه ای بزرگ در کتاب شناسی آثار شیعه ی امامیه است. نویسنده ی آن که پس از زمان میرحامدحسین می زیسته است صدها کتاب شیعی در این موضوع شناسانده است. (ویراستار)

۳- ۳) . شوکت عمریّه.

خاشع باشند.

اکنون این است حدیث نور با برخی اسناد و عباراتش در نزد اهل سنت...

و این حدیث نور است با برخی اسناد و عباراتش در نزد شیعه ی امامیّه...

بنابراین حدیثی است مورد اتّفاق هر دو گروه.

آیا می شود آن را منکر شد و یا فقط به شیعه ی امامیّه منسوبش کرد؟!

همان گونه که این مطلب قابل پذیرش نیست، نمی توان ایراد و اشکالی مبتنی بر پایه ای واهی و باطل بر سند آن وارد کرد، به طوری که به زودی خواهیم دید.

پاسخ به اشکال ها در مورد سند حدیث نور

اشکال اوّل

اشاره

دهلوی گوید:«این حدیثی است ساختگی به اجماع اهل سنّت»

در پاسخ می گویم: این سخن جز بهتانی آشکار و انکاری نسبت به یک حقیقت واضح و روشن نیست! دهلوی عادت به دروغ گویی و تهمت زدن دارد و از صاحب کتاب «صواعق» پیروی و تقلید می کند. این گونه مطالب، از کوچکتران اهل دانش زشت است تا چه رسد به افرادی هم چون او که ادّعای امامت و پیشوایی دینی را دارد!!

ما با سپاس از پروردگار، مطالبی را آوردیم که این گفتار را با دلایل روشن باطل می ساخت و از آن چه گذشت معلوم گشت که این حدیث از روایات بزرگان اهل سنّت است که در کتاب های خود، بدون چون و چرا این حدیث را روایت کرده اند.

آیا می شود گفت که این پیشوایان حدیث و این حافظان روایت، همگی بر نقل این روایت اتّفاق کرده اند با این که به اجماع آنان حدیثی ساختگی بوده است؟! آیا نقل حدیث مجعول حرام نیست؟! با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس از من حدیثی نقل کند که می داند دروغ است، او خود یکی از دروغ گویان است.» (۱)

اگر ادّعای دهلوی در این مورد درست باشد، می بایست همه ی این پیشوایان را فاسق بدانیم و این حدیث شریف را بر آنان تطبیق کنیم، که بعید است دهلوی به این مطلب ملتزم شود!!

۱- ۱) . صحیح مسلم ۱: ۵.

افزون بر این مطلب که گروهی از دانشمندان اهل سنّت، به این حدیث شریف استدلال کرده و گروهی دیگر، آن را به طور قطع به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند.

پس نتیجه می گیریم که این ادّعا باطل است.

اصل و ریشه ی این ادّعا

اصل این ادّعای دروغین، سخن ابن جوزی است، همان فردی که شتاب در تضعیف روایات و افراط در حکم و گزاف گوییِ او در اظهار نظر تا بدان جا شهرت یافته که بسیاری از دانشمندان اهل سنّت بر او خرده گرفته و کتابش را مورد سرزنش و ایراد قرار داده اند. این مطلب بر کسی که به کتاب «تذکرهالموضوعات» او رجوع کند، پوشیده نیست. او - بدون مبانی علمی مقبول - به ساختگی بودن حدیث نور به عادت و روش خود حکم کرده است. سپس، «ابن روزبهان»، به او اقتدا کرده و صاحب «الصواقع» با تکرار سخن او، ادّعای اجماع بر آن نموده و دهلوی طبق عادت خود، از او تقلید کرده است. (۱) شرح این موارد، در آینده خواهد آمد.

ملاک تضعیف حدیث چیست؟!

هیچ حدیثی را نمی توان مجعول و ساختگی دانست، مگر وقتی که با کتاب و سنّت مخالف باشد. اینک ما می پرسیم که حدیث نور چه مخالفتی با کتاب و سنّت دارد؟!

این ابن جوزی است که باید برای گفتار خود دلیل بیاورد و یا اگر معارضی برای این حدیث وجود دارد، ذکر کند. (همچنان که برای حدیث «سدّابواب» که در مقام تضعیف مورد آن بود، کلامی آورده بود.) و اگر در این جا سخنی می داشت آن را می آورد.

---

۱ - ۱) . در نزد محقّقان ثابت شده است که «تحفهاثناعشریّه» از روی کتاب «الصواقع» نوشته ی نصراللّه کابلی برداشته شده است، با این تفاوت که کتاب کابلی به زبان عربی است و کتاب تحفه، فارسی.

ادّعای اجماع در این مورد دروغ محض است

بطلان ادّعای اجماع در این مورد ظاهر و آشکار است. بلکه از «شافعی»، «احمدبن حنبل»، «ابن حزم اندلسی» و «ابن نعیم» تکذیب ادّعای اجماع به طور مطلق نقل شده است.

ابن حزم گوید: خداوند احمدبن حنبل را رحمت کند! بسیار درست سخن گفته در آن جا که گوید: هر کس ادّعای اجماع کند، دروغ گفته است. او چه می داند؟ شاید مردم اختلاف داشته اند. لکن می بایست بگوید: خلافی در این مورد نمی دانم..... این ها روایات مرسی و اصم است.

آن گاه ابن حزم گوید: ادّعای اجماع جز دو جا جایز نیست: یکی از آن دو موردی است که تمام صحابه اتّفاق نظر داشته باشند که آن را با نقل صحیح از آنان شناخته و صحابه بدان اقرار کرده باشند. دوم در موردی که هر کس با آن مخالفت کند، کافر و خارج از اسلام باشد... (۱)

ابن قیّم گوید: شافعی نیز در رساله ی جدیدش تصریح کرده است بر این که آن چه مخالفی نسبت به آن نمی شناسیم، به آن اجماع گفته نمی شود. در لفظ آن خلافی در آن دانسته نمی شود، پس اجماع نیست. عبداللّه بن احمدبن حنبل گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: هر کس در موردی ادّعای اجماع می کند، دروغ است... (۲)

شرح حال ابن حزم

در این جا بعضی از عبارات را در باره ی ابن حزم می آوریم

۱ - صاحب کتاب «المعجب» عبارتی دارد که خلاصه اش این است: ابومحمّد فقیه، وزیر عبدالرّحمان بن هشام بن عبدالجبّاربن ناصر ملقّب به المستظهر باللّه برادر مهدی بود که قبلاً از او یاد شد. وی بعدها وزارت را به میل خود کنار گذاشت و به قرائت

۱- ۱) . المحلّی ۹: ۶، مسأله اقاله از کتاب «البیوع»، نیز: مسأله ی عدم جواز قیاس از کتاب «قضا».

۲- ۲) . اعلام الموقعین ۱: ۱۱.

علوم و نوشتن اخبار و سنن پرداخت و به درجاتی از علم و دانش رسید که کم تر کسی در اندلس قبل از او به آن دست یافته بود. وی مدّت ها مذهب شافعی داشت و بعد به عقیده ی ظاهریّه پیوست و در آن مرام افراط کرد. او تألیفات ارزشمند و فراوانی دارد که درباره ی اصول و فروع فقه، با اهداف و نتایجی ارزنده بر طبق مذهب و مرام خویش که مرام داوودبن علی ظاهری باشد نوشته است. از قول تعداد زیادی از دانشمندان اندلس نقل شده است که شمار آثار او در علوم فقه، حدیث، اصول، ملل و نحل، تاریخ، نسب، ادبیات و ردّ بر مخالفان به حدود چهارصد جلد رسیده بود. این شمار از تألیفات را در هیچ یک از دانشمندان اسلامی پیش از او جز ابوجعفر محمّدبن جریر طبری سراغ نداریم. و این توفیقات شامل حال هیچ کس نمی شود، مگر از راه لطف و کرم الاهی و تأییدات نیکوی او.

وی بهره ی فراوانی در علم نحو و لغت و بخش عظیمی از شعر و صناعت خطابه را دارا بود. من این مقدار از اخبار این مرد را در این جا آوردم از آن جهت که وی در این ایّام، از مشهورترین و پرآوازه ترین دانشمندان اندلس است که به خاطر مخالفتش با مذهب مالکی، نامش بیشتر بر سر زبان های دانشمندان است و امروز در اندلس پیروان فراوانی دارد.

۲ - صدیق حسن نام او را در ردیف مجتهدان آورده و خلاصه ی گفتارش چنین است:

یکی از آنان امام ابومحمّد ابن حزم ظاهری است که گوید: اگر بر روی زمین کسی را از خود داناتر نسبت به قرآن و حدیث می شناختم، به سویش بار سفر می بستم.

شیخ اکبر (ابن عربی) در فتوحات در باب دویست و بیست و سه گوید: نهایت وصل و آخرین مرحله ی وصل، آن است که شیئی عین آن چیزی می شود که ظاهر است و نداند که او همان است، همان گونه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که ابن حزم محدّث را در آغوش گرفته بود و هر یک در دیگری پنهان شده و پیوسته با یک دیگر وحدت داشتند و او و رسول خدا یکی بودند، و این آخرین درجه ی وصول است که از آن به اتّحاد تعبیر می شود. پایان کلام ابن عربی.

این پیونـد و وصول برای ابن حزم حاصل نشـده است، مگر از آن جهت که به سنّت متمسّک بوده و در تمسّک به آن کوشا و سرسخت بوده است. (۱)

اشکال دوم

اشاره

دهلوی گوید:و در اسناد حدیث نور،محمّدبن خلف مروزی است.

یحیی بن معین گفته است که وی «کـذّاب» است و دارقطنی گویـد: «متروک» است و هیـچ کس در دروغ گوبودن او اختلاف ندارد.

و از طریق دیگر نیز روایت شده است که در آن طریق، «جعفربن احمد» است.

وی فردی رافضـی غلوّکننـده و دروغ گو و حـدیث ساز است و بیشتر احادیث ساختگی او در ناسـزاگویی و بدگویی نسبت به صحابه است.

در پاسخ می گویم:

بر پژوهشـگر محقّق پنهان نیست که نام محمّدبن خلف در هیچ یک از اسناد این حدیث وجود ندارد، هم چنان که نام جعفربن احمد نیز در راویان شیعه در اسناد این حدیث نیست.

دهلوی و سـلف او خواسـته اند در پشت این ادّعای دروغین، سـند این حدیث را فقط منحصر به دو طریق بدانند و بعد برای بی اعتبار کردن آن ایراد و اشـکالی بگیرنـد تا اسـتناد به آن حـدیث را در اثبات امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السـلام بی پایه بدانند.

هر کس که در طرق و اسـناد این حدیثِ مسـتفیض معتبر بلکه مسلّم و مقطوع الصّدور (که صـحت آن را حافظ شـمس الدّین سبط ابن جوزی اثبات کرده است) تحقیق کنـد، می داند که این دو نفری را که دهلوی نام برده است، از رجال این حدیث در اسـناد بزرگـان پیشوایـان حفـاظ هم چون احمـد، پسـرش عبـداللّه، ابن مغـازلی، خطیب خوارزمی، نطنزی، عاصـمی و حموینی نیسـتند. به علاوه که در بین آنان مسلّم و حتمی است که ورود حـدیث صـحیح از طریق دیگر (که فرض شود قـدری ضـعیف است) بر اعتبار سندی

۱- ۱) . «الجنه فی الاسوه الحسنه بالسنّه»- فصل مجتهدان.

و دلالی آن می افزاید. پس روشن شد که ایرادکننده در حدیث نور به گمانِ آن که یکی از این دو نفر در اسناد آن می باشند یا نافهم است یا مغرض و ملحد.

منشأ اشتباه

منشا این اشتباه، آن است که علّامه حلّی در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» این حدیث را از احمد و ابن مغازلی نقل کرده و ابن روزبهان صاحب کتاب «ابطال الباطل»، خود را از پاسخ وی ناتوان دیده، چاره ای رسوا اندیشیده و گفته است:

ابن جوزی این حدیث را در کتاب «الموضوعات» جزء احادیثِ ساختگی دانسته و گوید: این حدیث را بر رسول خدا بسته و ساخته اند. فرد مورد اتّهام در طریقِ اوّل، «محمّدبن خلف مروزی» است که یحیی بن معین درباره ی او گوید که او «کذّاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است. در طریق دوم «جعفربن احمد» قرار دارد که رافضی و کذّاب است و احادیثی را در سبّ اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جعل کرده است.

پایان کلام او. (۱)

از مقایسه بین گفتار علّامه حلّی و سخن ابن روزبهان برمی آید که این دو راوی در سند حدیثی که علّامه آن را نقل کرده، وجود ندارد؛ بلکه ابن روزبهان سخن ابن جوزی را آورده است تا مطالعه کنندگان را به این توهّم اندازد که حدیث مذکور در کتاب «نهج الحق» ساختگی است.

این گفتار ابن روزبهان است که بعد از او کابلی بسیاری از مطالبش را از او گرفته است. گوید: این حدیث باطل است؛ زیرا به اجماع اهل خبر، ساختگی است. در اسناد آن محمّدبن خلف مروزی است که یحیی بن معین درباره ی او گوید «کذّاب» است و دارقطنی گوید «متروک» است و هیچ کس در کذبش اختلاف ندارد.

از طریق دیگر نیز روایت شده است که در اسناد آن جعفربن احمد وجود دارد، وی رافضی، غلوّکننده و دروغ گو و حدیث ساز است که بسیاری از احادیث ساختگی

۱- ۱) . ابطال الباطل.

او در ناسزاگویی به صحابه است. (۱)

کـابلی بر این مطلب این جمله را افزوده است: «زیرا به اجمـاع اهل خبر این حـدیث ساختگی است.» وی عبارت را تغییر داده تا بفهماند که نام این شخص در اسناد این حدیث، حتماً آمده است.

پس از آن «دهلوی» عبارات «کابلی» را آورده و با تغییری اندک پنداشته اند که می شود ادّعای اجماع کرد.

عبارت «ابن جوزی» و تصرّفاتی که در آن کرده اند

متن عبارت ابن جوزی و تصرّفاتی که در عبارات او شده است:

حـدیثی که در اسـنادش محمّـدبن خلف مروزی آمـده است غیر از آن حدیث نور است که ما درباره ی آن سـخن می گوییم. لفظ آن حـدیث آن است که: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علیّ بن ابی طالب از یک طینت آفریـده شده ایم»... اگر در این مطلب شکّ و تردیـدی دارید، اینک این عین عبارت ابن جوزی است که در ضـمن بحث فضائل علی علیه السـلام در کتابش گوید:

حـدیث اوّل درباره ی آن چه که علیّ بن ابی طالب از آن آفریـده شـده است: خبر داد به ما ابومنصوربن قزاز، از احمدبن علیّ بن ثابت، از علیّ بن حسن بن محمّد دقّاق، از محمّدبن اسـماعیل وراق، از ابراهیم بن حسین بن داوود قطان، از محمّدبن خلف مروزی، از موسـی بن ابراهیم، از موسـی بن جعفر، از پدرش، از جدّش که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علیّ بن ابی طالب از یک طینت آفریده شدیم.

این حدیثی است که بر پیامبر اکرم بسته اند. مورد این اتّهام، مروزی است که یحیی بن معین درباره ی او گوید: «کذّاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است و ابن حبان گوید: وی آدم کم هوشـی بوده که به او تلقین می شده و او تلقین دیگران را می گرفته و از این جهت شایسته ی ترک است.

۱- ۱) . الصواقع مطلب چهارم.

و روایت کرده است جعفربن احمدبن بیان از محمّدبن عمر طائی از پدرش از سفیان از داوودبن ابی هند، از ولیدبن عبدالرّحمان، از نمیر حضرمی، از ابوذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم و در سمت راست عرش بودیم، دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. سپس خداوند آدم را آفرید و ما را در صُلب مردان جابه جا کرد تا این که در صلب عبدالمطّلب قرار داد. آن گاه نام های ما را از نام خود مشتق کرد. پس خداوند «محمود» است و من «محمّدم» و خداوند «اعلی» است و «علی» علی است.»

مصنّف (ابن جوزی) گوید: این حدیث را جعفربن احمد ساخته است، او فردی رافضی است که حدیث جعل می کرد. ابن عدی گوید: مسلّم و یقینی است که او حدیث ساز بود. (۱)

ره آورد عبارات فوق

از این عبارت نکاتی به دست می آید:

* ادّعای وقوع «محمّدبن خلف» در طریق حدیث نور، دروغ است.

* وی جعل این حدیث را به «جعفربن احمد» نسبت داده و «ابن روزبهان» بر آن افزوده است که وی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سب می کرده است.

* ابن روز بهان کلمه ی «کذّاب» را بر آن افزوده است.

* کابلی بر آن ها جمله ی «غلوّ کننده» و «حدیث ساز» را افزوده است.

* کابلی جمله ی دیگری بر آن افزوده که: بسیاری از ساخته های او در ناسزاگویی به صحابه بوده است.

* کابلی جمله ی دیگری را نیز افزوده، گوید: هیچ کس در دروغ گو بودن او اختلاف ندارد.

ص:۱۴۸

۱- ۱) . الموضوعات ۱: ۳۳۹- ۳۴۰.

این ها بود افزایش های چهارگانه از «کابلی» و دو افزوده از «ابن روز بهان» که کابلی در آن دو نیز با وی شریک است و حال آن که اصلاً در عبارات «ابن جوزی» وجود ندارد.

هم چنان که مطالب ذیل نیز به دست می آید:

۱ - ابن روز بهان از ابن جوزی نقل کرده است که او حکم کرده است که «محمّدبن خلف» حدیث ساز بوده؛ لکن «کابلی» اسم «ابن جوزی» را نیاورده تا کسی بر او ایراد نگیرد.

۲ - «کابلی» حکم به حدیث ساز بودنِ او را به اجماع اهل خبر نسبت داده، به جای آن که به «ابن جوزی» نسبت داده باشد.

۳ - و «دهلوی» به جای اجماع اهل خبر، اجماع اهل سنّت گفته است.

نگرشی به کلام ابن جوزی

در عبارت «الموضوعات» از ابن حبّان گفتارش را درباره ی مروزی آورده است که: وی چون کم هوش بوده و تحت تأثیر تلقینات قرار می گرفته، از این جهت سزاوار ترک است. این عبارت صراحت دارد در این که وی عمداً حدیث جعل نمی کرده و بر رسول خدا دروغ نمی بسته است. بنابراین آن چه را که از «ابن معین» آورده است که وی «کذّاب» بوده، باطل می شود؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که او را نسبت به دروغ بدهیم بر طبق آن چه که «ابن حبّان» گفته است.

علاوه بر این آن که پیشوایان اهل سنّت، ابن معین را سرزنش کرده و بر او ایراد گرفته اند که وی بیش از حد بر مردم اشکال می گرفته؛ لذا هنگامی که او یکی از راویان را جرح می کند و بر او ایراد می گیرد، باید توقّف کرد، همان گونه که در کتاب «مناقب الشافعی» تألیف فخر رازی، در مورد سخنانی که او درباره ی شافعی گفته است بحث کرده است.

سمعانی «مروزی» را راست گو می داند

سمعانی تصریح کرده است که مروزی راست گو است و این متن عبارت او است:

در بغداد دروازه ای است به نام «دروازه ی مروزی» و یا «محله ی مروزی ها».

گمانم چنین است که او از اهالی کرخ است و از همین محلّه است: ابوعبداللّه محمّدبن خلف بن عبدالسّلام اعور مروزی؛ زیرا وی ساکن همین محلّه بوده است. او از «یحیی بن هاشم سمسار» و «عاصم بن علی» و «علی بن جعد» روایت کرده است و افرادی از او روایت کرده اند، مانند: «ابوعمرو عثمان بن احمدبن سماک» و «عبدالصمدبن علی طیبی» و «ابوبکر محمّدبن عبداللّه شافعی». او راست گو بود و در سال ۲۸۱ وفات کرد. (۱)

نظر خطیب بغدادی و دارقطنی در مورد مروزی

خطیب، «مروزی» را صدوق می داند و دارقطنی ایرادی در او نمی بیند. حافظ خطیب بغدادی او را موثّق دانسته و تصریح کرده است که او راست گو است و این جمله را آورده است:

«دارقطنی از اواسم برده و گفته است که وی مشکلی ندارد.»واین عین عبارت او است:

محمّدبن خلف بن عبدالسّلام اعور معروف است به «مروزی»؛ زیرا ساکن محلّه ی مروزی ها بود. وی از «عاصم بن علی» و «علیّ بن جعد» و «موسی بن ابراهیم مروزی» و دیگران روایت کرده است. «ابوعمرو ابن سماک» و «ابوالعبّاس بن نجیح» و «عبدالصمد طیبی» و «ابوبکر شافعی» و دیگران از او روایت کرده اند. وی راست گوبود. دارقطنی از او یاد کرده و گفته است: ایرادی بر او نیست و از ابن قانع نقل کرده که او در سال ۲۱۸ از دنیا رفته است. (۲)

علاوه بر این که وی از شیوخ و استادان «ابوبکر شافعی» و «ابن سماک» و «ابن نجیح» و «عبدالصمد طیبی» بوده است و اینان از بزرگان پیشوایان اهل سنّت می باشند.

ص:۱۵۰

۱- ۱) . الانساب مدخل «مروزی».

۲- ۲) . تاریخ بغداد ۵: ۲۳۵.

پس حق آن است که وی راست گو بود نه بدان گونه که از ابن معین نقل شده است و دارقطنی گفته است: بأسی در او نیست، نه این که وی را ترک کرده باشد، بدان گونه که پنداشته اند؛ بلکه «کابلی» و «دهلوی» بر آن اضافه کرده و گفته اند: «اختلافی در کذب او نیست». اگر مقصودشان از این جمله، آن است که دارقطنی گفته، تهمت آشکاری است و اگر از طرف خود گفته اند، بطلانش روشن تر و آشکارتر است.

خطیب و ابن عساکر، حدیث «مروزی» را نقل کرده اند و گنجی گوید: «حدیث حسن»است

از جمله چیزهایی که بطلان کلام اینان را روشن تر می کند، صریح عبارت حافظ گنجی است که حدیث مروزی را از حافظبن عساکر و حافظ خطیب نقل می کند و سپس تصریح می کند که این روایت «حدیث حَسَن» است. این است عین عبارت او:

خبر داد به ما یوسف بن خلیل بن عبداللّه دمشقی در حلب و حافظ محمّدبن محمود بن حسن نجّار در بغداد و حافظ خالدبن یوسف نابلسی در دمشق. اینان گفتند که خبر داد به ما امام ابوالیمن زیدبن حسن کندی در دمشق، از قزّاز، از حافظ احمدبن علی بن ثابت خطیب، از ابوالقاسم علیّ بن عثمان دقّاق، از محمّدبن اسماعیل ورّاق، از ابواسحاق ابراهیم بن حسین بن داوود قطّان در سال ۳۱۱ (سیصد و یازده) از محمّدبن خلف مروزی، از موسی بن ابراهیم مروزی، از موسی بن جعفربن محمّد از پدرش از جدّش، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریّا و علیّ بن ابراهیم از یک طینت آفریده شدیم.»

گنجی گوید: این حدیث حَسَن است، حافظ عراق در کتابش آن را بدین گونه روایت کرده است و محدّث شام عین همین را از او پیروی نموده است، به همان گونه که ما نقل کردیم. (۱)

۱- ۱) . کفایهالطالب: ۳۱۹.

مؤلّف می افزایـد: خطیب بغـدادی در تاریـخ خود، ضـمن شـرح حـال ابراهیم بن حسـین قطّان، این مطالب را آورده (۱) و ابن عساکر حدیث را از طریق او روایت کرده است که گوید: «ابوالحسن بن قبیس و ابومنصور، از ابوبکر خطیب، از ابوالقاسم علی بن ابی عثمان (۲) دقّاق، از ابواسحاق ابراهیم بن حسین بن داوود قطّان... (۳)

۱- ۱) . تاریخ بغداد ۶: ۵۹.

۲- ۲) . در متن کتاب، همین گونه است.

۳- ۳) . ترجمه علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق ۱: ۱۲۵.

پاسخ به معارضه با حدیث شافعی در فضیلت خلفا

اشاره

دهلوی گوید:

بر فرض صحّت حدیث نور، آن حدیث معارض است با حدیثی که فی الجمله احسن از آن است و در اسنادش کسی که متّهم به دروغ باشد، وجود ندارد. و آن روایتی است که شافعی با اسنادش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که حضرت فرمود:

«من و ابوبکر و عمر و عثمان و علی، هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم در پیشگاه خداوند متعال بودیم. هنگامی که آدم را آفرید ما را در پشت او جای داد. و پیوسته در صلب مردان پاک جابه جا می شدیم تا این که خداوند مرا در صلب عبداللّه منتقل کرد و ابوبکر را به صلب ابی قحافه و عمر را به صلب خطاب و عثمان را به صلب عفّان و علی را به صلب ابوطالب منتقل فرمود.»

در پاسخ می گویم:

این معارضه از جهاتی باطل است:

۱ - تعبیر «فی الجمله»

عبارت «فی الجمله» ظاهر است در این که این حدیث، از حدیث نور که انحصار روایتش رافقط دردو راه پنداشته، فی الجمله احسن است و نه از همه جهات. بر فرض که این انحصار را پذیرا باشیم، این حدیث نمی تواند از نظر سند با حدیث نور معارضه کند.

۲ – حدیثِ بی سند، با حدیثی که پیشوایان حدیث روایت کرده اند، توان معارضه ندارد

حدیثی که اصلاً سندی ندارد، نمی تواند با حدیثی معارض باشد که پیشوایان حدیث آن را نقل کرده اند. روایتی را که بزرگان دانشمندان اهل سنّت آن را روایت کرده و بر آن تصریح نموده اند، صحّت حدیث نور را ثابت می کند و در حدّ معارضه با حدیثی که بی سند است و راویانش شناخته نشده اند، نیستند تا ببینیم ثقه هستند یا نیستند.

۳ – تصریح و نصّ برخی از بزرگان بر ضعف آن حدیث

قاضی ثناءاللّه – که به اعتراف دهلوی در کتاب «اتحاف النبلاء» بیهقی زمان خود می باشد – بعد از نقل حدیث نور و معارضه اش با حدیث خلفا، تصریح کرده است به این که حدیث خلفا ضعیف است. عین عبارت او چنین است:

این حدیث هرچند ضعیف است، لکن در اسنادش کسی که متّهم به کذب باشد وجود ندارد. (۱)

اشاره به این نکته شایسته است که «کابلی» به همین سخن بسنده کرده که «در اسنادش کسی که متّهم به کذب باشد وجود ندارد» و «دهلوی» به عبارت «فی الجمله» اکتفا نموده است... تمام این عبارات به خاطر آن است که تصریح به ضعف حدیث نکنند و به حق گردن ننهند.

۴ – استدلال دهلوی به این حدیث، با آن چه که خود ملتزم به آن است، مخالفت دارد

دهلوی چنین گفته است:

قاعده ی ثابت شده در نزد اهل سنّت چنین است: هر حدیثی که در کتابی باشد که نویسنده ی کتاب ملتزم به صحّت آن نباشد (مثل کاری که بخاری و مسلم و دیگر صاحبان کتب صحاح کرده اند) شایسته برای احتجاج نیست. (۲)

بر اساس قاعده ی دهلوی، این روایت شافعی را در کتابی که بدین گونه باشد،

ص:۱۵۴

۱- ۱) . سیف مسلول: حدیث هشتم.

۲- ۲) . تحفه اثنا عشریه: ۲۱۳.

نیافتیم. همان طور که نه شافعی تصریح بر صحّت آن به خصوص کرده و نه دیگران.

این غفلت و اشتباه، چرا؟ و این خروج از قاعده ی مقرّره چرا؟! و آیا این گونه روایات که در فضائل دیگران وارد شده است، می توانند در ردّ فضایل امیرالمؤمنین استواری داشته باشند؟

۵ - روایتی که سندی نداشته باشد، توجّهی به آن نمی شود

دهلوی به ایرادی که به ابوبکر گرفته شده در مورد تخلّف او از لشکر اسامه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «خداوند هر کس را که از لشکر اسامه تخلف ورزد لعنت کرده است.» پاسخ می دهد و چنین گوید:

حدیث معتبردرنزداهل سنّت، حدیثی است که درکتب مستند حدیثی آمده و حکم به صحّت آن شده باشد.امّاحدیثی که عاری ازسند است،هیچ گاه به آن توجّهی نمی شود. (۱)

بر مبنای همین قاعده، حدیث شافعی در کتاب های مُسندی که بدین گونه باشد، وجود ندارد. لذا قابل استناد نیست؛ زیرا مرسل است و سندی ندارد. و هر حدیثی که سندش ذکر نشده باشد، به تعبیر دهلوی غیرقابل توجّه است. در این صورت این سخن که بگوییم: «شافعی آن را به سندش از پیامبر نقل کرده است» کفایت نمی کند، مخصوصاً که کتابی که وی آن حدیث را در آن کتاب روایت کرده، شناخته شده نیست.

۶ - احتجاج به آن جایز نیست

دهلوی در کتاب «تحفه»اش نوشته که خود را ملتزم می داند که در این کتاب، فقط از کتب شیعه نقل کند که مستند به روایات صحیحه شان باشد که در کتاب های معتبره شان نقل می کنند (۲)و این که روایات هر فرقه ای از فرق اسلامی، برای فرقه ای دیگر حجّت و معتبر نیست. (۳)

۱- ۱) . همان: ۲۶۶.

۲- ۲) . همان: مقدّمه.

۳- ۳) . همان.

۷ – الزام مخالف به این حدیث صحیح نیست

پدر دهلوی به مطلبی تصریح کرده است که خلاصه اش آن است:

با امامیه و زیدیه به احادیث صحیحین مناظره کردن صحیح نیست تا چه رسد به دیگر کتاب ها (۱)

بر طبق این گفتار نیز، احتجاج دهلوی به حدیث مذکور، از درجه ی اعتبار ساقط است.

۸ – ردّکردن آن، هرچند مستند باشد، جایز است

رشیدالدّین دهلوی گفتاری دارد که خلاصه اش این است: هر گروه و فرقه ای به روایاتی که از طرق خودش روایت شده است، یقین و اعتراف دارد و روایاتی را که از طرق دیگران نقل شده است قبول ندارد. (۲)

بر همین اساس، این حق برای امامیّه وجود دارد که این حدیث را هرچند سندش کامل و صحیح باشد نپذیرند و ردّ کنند. امّا فوائد دیگری که از این کلمات استفاده می شود، بر پژوهشگر تیزهوش پوشیده نیست.

۹ – نصّ کامل این حدیث

اصل و اساس در نقل این حدیث ساختگی، «ملاعمر» است که غرق در فضایل خلفا است و «محبّ طبری» و صاحب کتاب «الاکتفاء» و «ابن حجر مکّی» از او گرفته اند. و این نص عبارت محبّ طبری است:

وی آورده است که آنان – یعنی «خلفای چهارگانه» – و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبل از حضرت آدم علیه السلام بوده اند و هر یک را با یک ویژگی توصیف کرده و از ناسزاگویی به آنان برحذر داشته است.

از محمّدبن ادریس شافعی به سندش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: من و ابوبکر

۱- ۱) . قرهالعینین، خاتمه ی کتاب.

۲- ۲) . شوکت عمریه: مقدّمه ی کتاب.

و عمر و عثمان و علی انواری بودیم در طرف راست عرش، هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم. هنگامی که آدم را آفرید ما را در پشت او جای داد و ما پیوسته در صلب های پاک منتقل می شدیم تا این که خداوند مرا به صلب عبداللّه منتقل ساخت و ابوبکر را به صلب ابوقحافه و عمر را به صلب خطاب و عثمان را به صلب عفان و علی را به صلب ابوطالب منتقل ساخت و آنان را به عنوان صحابه و یاران من برگزید. ابوبکر را صدیق، عمر را فاروق و عثمان را ذوالنورین و علی را وصی قرار داد. هر کس به اصحاب من ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا گوید، خدا را سب کرده و هر کس خداوند را سب کند، خداوند او را به روی در آتش خواهد افکند.

این حدیث را حافظ عمربن خضر در سیره اش آورده است. (۱) و با همین عبارات در کتاب «الإکتفا» و «الصواعق المحرقه» می یابید.

دست کاری علمای اهل سنّت در این حدیث

ما عین عبارات حدیث را آوردیم... سازنده ی آن، از جعل این حدیث انگیزه ای جز جعل فضیلتی برای پیشوایان سه گانه ی خود نداشته است. در عین حال از آوردن نام حضرت علی خودداری نکرده و اسم آن حضرت را با صفت «وصی» آورده، همان گونه که برای هر یک از آنان ویژگی خاصّی یاد کرده است.

لکن برخی از افراد گروه آنان هم چون «کابلی» و «دهلوی»، در آن تصرّف کرده و حدیث را دست کاری کرده اند... و ما به تفصیل دست کاری های آنان را در این جا می آوریم:

۱ - کابلی جمله ی «انواری بر طرف راست عرش» را انداخته است؛ ولی ابن حجر کلمه ی «انوار» را انداخته و بقیّه را آورده است و خبر جمله را با عبارت «پیش از آفرینش آدم» قرار داده است، لکن «دهلوی» وقتی زشتی و سستی عبارت را مشاهده کرده به جای آن لفظ «در پیشگاه خداوند متعال» را آورده است و بعد «قاضی» آمده و

۱- ۱) . الریاض النضره ۱: ۴۴.

عبارت را به همان وضع ناقص خود گذارده نه کلمه ی «انوار» را آورده و نه جمله ی «در پیشگاه خداوند متعال» را...

۲ - کابلی وقتی دیده متن حدیث مشتمل است بر کلمه «و علی را وصی قرار داد» که بر وصایت و خلافت آن حضرت دلالت دارد، برای اسقاط این عبارت دنباله ی حدیث را کاملاً حذف کرده و آن را نیاورده است و بر همین سبک اشتباه کاری و تدلیس قاضی و دهلوی رفتار کرده اند. اینک جای این سؤال است که چرا «کابلی» به هنگام نقل حدیث، اسمی از «ملّاعمر» نیاورده است؟ می شود گفت که به دو جهت از او اسم نبرده است:

الف. اگر اسم او را می برد، معلوم می شد که بر او اعتماد کرده و روایتش را قبول دارد و این مطلب از جهات دیگر به او ضرر می زند؛ زیرا «ملّاعمر» از جمله ی کسانی است که حدیث «طیر» و حدیث «تشبیه» را در سیره اش آورده، دو حدیث که کابلی در ردّ و ابطال آن ها می کوشد. با این که وی به هنگام پاسخ گویی به استدلال به آیه ی «مودّت»، احادیثی ساختگی و دروغ هایی شگفت را از او در فضیلت ابوبکر نقل کرده است.

ب. وی خواسته با اسم نبردن از «ملّاعمر» برای پیروان خود، فضل و علم گسترده ی خود را بیان کند که بپندارند وی اصل کتاب «شافعی» را دیده و بدون واسطه از آن کتاب نقل کرده است.

نکته ای به مناسبت

دهلوی گوید: ایراد هفتم: حدیث مسلم در صحیحش از عبداللّه بن عمروبن عاص از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هنگامی که گنجینه های فارس و روم به روی شما گشوده شد، شما چگونه مردمی خواهید بود؟ عبدالرّحمان بن عوف پاسخ داد که همان گونه که خداوند متعال فرمان داده است. حضرت فرمود: نه، چنین نیست بلکه با یک دیگر رقابت خواهید کرد و حسد خواهید ورزید و نسبت به هم پشت خواهید کرد و بر یک دیگر کینه توزی خواهید نمود.

ص:۱۵۸

آن گاه گوید: پاسخ به این حدیث آن است که حدیث دنباله ای دارد که حذف شده است و فقط بر مورد طعن و ایراد اکتفا شده است با این که آن دنباله، مقصود و مراد را آشکار می سازد و ایراد را برطرف می کند. لکن آن دنباله را حذف کرده است و این به مانند تمسّک آدم بی دین است به کلمه ی «لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ » [بدون آن که دنباله ی آن: «وَ أَنْتُمْ سُکاری » را بگوید.]

دزدی احادیث در چنین مواردی در نهایت زشتی است. ذیل حدیث چنین بوده است: بعد به جایگاه های مهاجران خواهید آمد و برخی از آنان را بر گردن برخی دیگر سوار خواهید کرد. (۱)

من می گویم: چگونه خود دهلوی و قاضی به پیروی از کابلی این کار زشت را در این حدیث خیالی انجام داده اند؛ بلکه همین عمل زشت از او و کابلی نسبت به برخی از دیگر احادیث صادر شده مانند حدیثی که از «امالی» سیّد مرتضی رضوان اللّه علیه روایت کرده و آن را دست کاری نموده اند و دهلوی آن را به صورت ناقص به هنگام پاسخ حدیث «قرطاس» آورده است.

این نکته مشهور است که او از کتاب «صواقع» در کتاب «التحفه» و نیز از کتاب های «مقالید الأسناد» نوشته ثعالبی و «بستان المحدّثین» و «تفسیر مهائمی» در تفسیرش «فتح العزیز» سرقت کرده است.

اکنون باید دید چه کسی ذیل حدیث سابق را انداخته و نیاورده است؟!

لکن علمای شیعه تمام آن را بدون هیچ کم و کاست نقل کرده اند، چنان که مرحوم علّامه در کتاب «کشف الحق» و سیّدابن طاووس در کتاب «الطرائف» بدین عبارات آورده اند:

حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از عبداللّه بن عمروبن عاص در حدیث یازدهم از افراد مسلم آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که خزائن فارس و روم به روی شما گشوده شد، چگونه مردمی خواهید بود؟ عبدالرّحمان بن عوف

۱- ۱) . تحفه اثناعشریه: ۳۴۲.

گفت: به همان گونه که رسول خدا به ما دستور داده است. حضرت فرمود: نه، چنین نیست؛ بلکه شما با یک دیگر به رقابت برخواهید خاست و بر یک دیگر حسادت خواهید ورزید و نسبت به هم پشت کرده و کینه توزی خواهید نمود، و در روایتی دیگر آمده است: آن گاه به سوی جایگاه های مهاجران خواهید رفت، برخی از آنان را بر گردن دیگری سوار خواهید کرد.

آن گاه مرحوم علّامه حلّی گوید: و این نکوهشی است از آن حضرت نسبت به اصحاب و یاران خود. (۱)

سیّدابن طاووس بعد از نقل حدیث می گوید: خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد! بنگر به آن چه اصحاب رسول خدا خود شاهد نکوهش پیامبرشان نسبت به یاران و اصحابش بودند، چگونه بعید می شمارند که مردمی در زمان زندگی و بعد از مرگ آن حضرت با این ویژگی باشند؟ (۲)

چگونه ممکن است علمای شیعه این قسمت را حذف کنند. با توجّه بر این که با مطلوب و خواسته ی آنان منافاتی ندارد؟

علاوه بر این ها، این قسمت زیادی در عبارت دیگری از کتاب «مسلم» آمده است ؛ زیرا وی در جایی از کتاب خود بدون این دنباله آورده و در جای دیگر نقل نکرده است، بنابراین ایرادی بر سیّد مرتضی و علّامه حلّی وارد نمی شود که چرا آنان این ذیل را نیاورده اند.

چنان که کابلی ذیل را که افزوده، گفته است: «و در روایتی دیگر...» (۳)

۱۰ – از جمله سخنان ناروا که در این مورد گفته اند

این که پنداشته اند که در اسناد این حدیث هیچ کس متّهم به دروغ گویی نیست،

۱- ۱) . نهج الحق و کشف الصدق: ۳۲۱.

۲- ۲) . الطرائف مبحث مواردی که صحابه با رسول خدا مخالفت کرده اند.

۳- ۳) . الصواعق در ذکر مطاعن صحابه.

ناروای محض است. آری، اگر رجال حدیث را می آوردند و بعد آنان را با گفتاری از دانشمندان توثیق می کردند، در این صورت وجهی برای گفتار آنان بود.

۱۱ - نگرشی در وثاقت شافعی

در وثاقت و عدالت شافعی، دیدگاه هایی است و ما به اشاره به برخی از آن ها بسنده می کنیم:

۱ - وی در ستایش از استادش «مالک» چنین گفته است: هنگامی که از اهل اثر نامی برده شود، «مالک» بین آنان ستاره است. (۱) در جای دیگر گفته است: هرگاه مالک در چیزی از حدیث شکّ و تردید داشت، همه ی آن را کنار می گذاشت. نیز گفته است:

اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین می رفت و دیگر عباراتی در همین مورد.

با وجود این گفتارها در مورد مالک، بسیاری از موارد با او مخالفت کرده، او را مورد انتقاد قرار داده و سخنانش را نپذیرفته است. این گونه برخورد موجب ضعف شخصیّت او شده و باعث کنارگذاردن او است. لذا فخر رازی بعد از آن که به روش های گوناگون به دفاع از او برخاسته، چنین گفته است: اگر قضیّه از این قرار است، چگونه بر شافعی رواست که به روایات مالک تمسّک جوید؟ و چگونه جایز است که بگوید:

هرگاه از اهل اثر سخن به میان آید، مالک به سان ستاره است؟ و این عین عبارت رازی است در مورد او که به تفصیل تمام آن را می آوریم:

فصل سوم در ستایش شافعی از اساتید و مشایخش: وی می گفت: اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین می رفت... و می گفت: هر گاه از اهل اثر نامی به میان آید، مالک به سان ستاره است. و می گفت: هر گاه مالک در چیزی از حدیث شکّ و تردید داشت، همه ی آن را کنار می گذاشت. شافعی حکایت کرده است که مالک و ابویوسف در حضور هارون الرّشید درباره ی اوقاف مردم سخن می گفتند. یعقوب گفت که این کار باطل است؛ زیرا رسول خدا حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مأموریت داشت حبس ها را

۱- ۱) . مناقب الشافعی، فصل سوم.

رها کنـد. مالک گفت: مأموریت آن حضـرت، رهایی اموالی بود که برای خدایان خود وقف می کردند از بحیره و سائبه (۱)؛ امّـا وقف کردن برای امور خیر اشـکالی نـدارد. این وقف عمربن خطـاب است که از پیامبر اکرم اجازه گرفت. حضـرت فرمود: اصـل را وقف کن و ثمره و میوه اش را در راه خـدا خرج کن و لـذا زبیر هم وقف کرد. خلیفه از این سـخن به شـگفت آمـد و یعقوب را از نزد خود دور ساخت.

شافعی می گفت: بعد از کتاب خدا، کتابی صـحیح تر از موطّا مالک نمی شـناسم. به شافعی گفته شد: در بین کسانی که دیده ای، کسی را به سان مالک بن انس دیده ای؟ پاسخ داد: از کسانی که در سنّ و علم پیش از ما بودند، شنیدم که می گفتند: ما به مانند مالک کسی را ندیدیم، حال ما چگونه بگوییم که مثلش را دیده ایم؟

در جای دیگر می گفت: مالک در نزد دانشـمندان مـدینه و حجاز و عراق، در فضـیلت و علم پیشـکسوت و برتر بود. و در نزد آنـان به اتّفاق در حـدیث و هم نشـینی با علما و دانشـمندان شـهرت داشت. ابن عیینه هر گاه از او اسم می برد، نامش را گرامی داشـته و از او حـدیث نقل می کرد. مسـلم بن خالد زنجی - که مفتی اهل مکّه و عالم آنان در زمان خود بود - می گفت: من در زمان زندگیِ گروهی از تابعان، با مالک مجالست و هم نشینی داشتم.

اگر کسـی بگویـد: حـال که وضع مالک در علم و دیانت در این پایه است که شـما گفتیـد و احترام اسـتاد هم بر هر مسـلمانی واجب است، چگـونه شـافعی اقـدام به مخـالفت بـا او کرده است و چگونه به خود اجـازه داده است که کتـابی در مقـابله بـا او بنویسد؟

پاسـخ می گوییم: بیهقی گفته است در کتاب ابویحیی زکریابن یحیی ساجی خوانـدم که شافعی بدان جهت در مقابله با مالک کتاب نوشت که به او خبر رسید که در

۱- ۱) . این دو کلمه برگرفته از آیه ی شریفه ی مائده (۵): ۱۰۳: «ما جَعَلَ اللّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ » است که خداونـد قربانی کردن شتران پیر و کهن سالی را که ده شـکم زائیـده گوشـشان را بریـده و رها می کردنـد و دیگر غیرقابل استفاده نبودند و به آن ها بحیره می گفتند و هم چنین سائبه که به مادر شتر بحیره می گفتند، حرام کرده بود. (مترجم)

اندلس، کلاه و عرقچینی است از مالک که مردم به آن تبرّک جسته و از آن شفا می طلبند.

وقتی به آنان گفته می شد رسول خدا چنین فرموده است، می گفتند: مالک چنین گفته است. شافعی گفت: مالک آدمی بود که خطا و اشتباه داشت. همین باعث شد که وی در مقابله مالک کتابی بنویسد؛ ولی خودش می گفت که از این کار خوشم نمی آمد و یک سال در این کار از خداوند استخاره کردم.

ربیع گوید: از شافعی شنیدم که وارد مصر شدم و نمی دانستم که از احادیثش فقط با شانزده حدیث مخالفت کرده است، دیدم که وی اصل را می گوید و فرع را رها می کند و فرع را می گوید و اصل را رها می کند.

من می گویم: ارسطوی فیلسوف و حکیم، حکمت را از افلاطون فرا گرفت و بعد با او به مخالفت برخاست. به او گفته شد: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد: هم استادم را دوست دارم و هم حقیقت را. امّا اگر با یک دیگر نزاع کنند، حقیقت برای دوستی بهتر و شایسته تر است.

عیناً همین معنی است که شافعی را واداشته تا در مقابل مالک بایستد و در مواردی با وی مخالفت کند. دلیل بر گفتار ما آن است که شافعی در اوّل همان کتابی که در مقابله با مالک نوشته است، چنین گوید: هرگاه بگویم که ثقه ای از ثقه ی دیگر از رسول خدا روایت کرده است، این روایت از رسول خدا ثابت است و آن چه که از رسول خدا ثابت باشد نباید کنار گذاشته شود، مگر این که حدیثی در مخالفت با آن برسد. و هر گاه احادیث با یک دیگر اختلاف داشتند، این اختلاف ممکن است دو جهت داشته باشد، یکی آن که در آن ها ناسخ و منسوخ باشد که در این صورت به ناسخ عمل می شود و منسوخ کنار گذاشته می شود، دوم آن که اصلاً ناسخ از منسوخ شناخته نشود. در این صورت قول آن راوی که ثبت و ضبط بهتری دارد گرفته می شود. و هرگاه دو حدیث مثل یک دیگر و در یک پایه بودند، آن را که به کتاب خدا و یا با یک حدیث دیگر شبیه تر بود، باید بگیریم و اگر حدیثی از رسول خدا رسید و حدیثی دیگر با آن مخالف نبود و از غیر آن حضرت حدیثی روایت شد که با آن مخالفت داشت، به آن حدیث مخالف توجّهی نکرده و گرفتن حدیث رسول خدا اولی است. و اگر از غیر رسول خدا

حدیثی روایت شد که با آن مخالفتی نداشت، بر ارزش حدیث پیامبر چیزی نمی افزاید و حدیث آن حضرت از آن بی نیاز است.

شافعی بعد از تثبیت و تقریر این قاعده یادآوری می کند که «مالک» در همه جا این قاعده را رعایت نکرده است. وی نمونه هایی از مواردی را که مالک، اخبار صحیحه را به خاطر گفتار یکی از صحابه و یا یکی از تابعین و یا به نظر خودش ترک کرده، می آورد و بعد مواردی را ذکر می کند که وی گفتار صحابه را به خاطر رای برخی از تابعین و یا رای خودش ترک گفته است. و چه بسا در مسأله ای ادّعای اجماع می کند، حال آن که مورد اختلاف است.

بعد شافعی بیان می کند که وی مدّعی است که اجماع اهل مدینه حجّت است و این گفتاری ضعیف و بی پایه است و در این باب نمونه هایی می آورد.

مثال اوّل: مالک گوید: همه ی مردم بر این مطلب اجماع دارند که سجده های قرآن یازده تا است و در کتاب «مفصل» چیزی از آن ها نیست. شافعی می افزاید: از ابوهریره روایت شده است که وی در سوره ی: «إذا السماء انشقت» به سجده می افتاد.

و عمربن خطاب در سوره ی: «و النجم إذا هوی» سجده کرده اند. در کتاب «المفصل» سجده هایی از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و [آله] وسلّم و از عمر و از ابوهریره می بینیم. کاش می دانستم که آن مردمی که اجماع کرده اند که در کتاب «المفصل» چیزی از این ها ذکر نشده، چه کسانی هستند. آن گاه یادآور می شود که اکثر فقیهان معتقدند که در کتاب «المفصل» سجده هایی ذکر شده است.

مثال دوم: مالک می پندارد که مردم اجماع کرده اند که در سوره ی «حج» فقط یک سجده آمده است، در حالی که از عمر و پسرش روایت می کند که آنان دو جای سوره حج سجده می کردند.

شافعی می افزاید: ای کاش می دانستم این اجماع کنندگان که نامشان برده نشده، کیانند که ما آنان را نمی شناسیم در حالی که خداوند، به هیچ کس تکلیف نکرده که دینش را از کسی بگیرد که نمی شناسد.

مثال سوم: روایتی که مالک به ما خبر داد از ابوالزبیر از عطاءبن ابی رباح که از

ابن عبّاس سؤال شد درباره ی مردی که پیش از کوچ کردن از عرفات به منی با زنش نزدیکی کند، حکمش چیست؟ او پاسخ داد که باید یک شتر قربانی کند. شافعی گوید:

به این روایت باید عمل شود. ولی مالک می گوید: بر این فرد واجب است یک حج و عمره کامل انجام دهد و یک شتر کفّاره دهد. مالک این مطلب را از ربیعه و ثوربن زید از عکرمه به گمان این که از ابن عبّاس روایت می کند نقل کرده است. حال او اگر گفتار ابن عبّاس را به خاطر نظر ربیعه ترک کرده،این کار خطا و اشتباه است. و اگر به خاطر رأی عکرمه ترک کرده، نباید چنین باشد، زیرا او درباره ی عکرمه خوش نظر نیست و برای هیچ کس پذیرش حدیث او را روا نمی دارد. در حالی که وی از سفیان از عطاء از ابن عبّاس، خلاف آن را نقل می کند و عطا در نظر او و دیگران، مورد وثوق است. شافعی گوید: شگفتا! که او درباره ی عکرمه چنین سخنانی گفته، و سپس خود را نیازمند قدری از علم او می داند که با گفتارش هم آهنگ باشد، با آن که گاهی از او اسم می برد و گاهی درباره اش ساکت می ماند. لذا از ثوربن زید از ابن عبّاس در مورد «رضاع و ذبائح مسیحیان عرب» و دیگر موارد روایت می کند، امّا از عکرمه نام نمی برد، در حالی که این سخن را، ثور از عکرمه آورده، و این از اموری است که اهل علم می بایست آن را در نظر داشته باشند.

این است داستان برخی از چیزهایی که شافعی آورده در کتابی که در مقابل مالک نوشته است.

البته فرد معترض می تواند بگوید: حاصل این اعتراضات به دو نکته برمی گردد:

اعتراض اوّل آن که مالک حدیث صحیح را نقل می کند امّا به آن حدیث عمل نمی کند، زیرا اهالی مدینه عمل به آن را ترک کرده اند. لازمه ی این سخن، آن است که بگوییم علمای مدینه برخلاف گفتار رسول خدا عمل کرده اند که این هم جایز نیست.

مالک می تواند به این اشکال پاسخ دهد و بگوید که این احادیث فقط از طریق علمای مدینه به ما رسیده است. این عالمان یا عادل هستند یا عادل نیستند. اگر عادلند می بایست معتقد شویم که این دانشمندان عادل، چون ضعف این احادیث را می دانستند یا به خاطر ضعف در روایت یا آن که ناسخ و یا مخصّصی برای آن دیده بودند، به آن

روایت عمل نکردند. و به هر صورت ترک عمل به آن روایت واجب است.

اگر بگویند: شاید آنان در ترک این حدیث معتقد به تأویل خطا و اشتباهی بودند و به خاطر آن تأویل خطا بدان عمل نکردند و در این صورت، از ترک عمل به حدیث، ضعفی در آن حدیث پدید نمی آید.

می گوییم: آن عده از عالمان مدینه که قبل از مالک بودند، به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تر بودند، با صحابه ی آن حضرت رفت و آمد بیشتری داشتند، رغبت و تمایلشان در دین بیشتر بود و از انحراف و تمایل به باطل دورتر بودند. پس اتّفاق نظر همه ی عالمان مدینه بر یک نظریه و تأویل باطل بعید است.

امّا اگر بگوییم عالمان مدینه عادل نبودند، در این صورت طعن و ایراد بر آنان موجب طعن در حدیث می شود و ثابت می کند که لازمه ی دلیلی که ما آوردیم، آن است که عمل عالمان مدینه را بر ظاهر خبر واحد ترجیح دهیم. این دیگر قول به حجیّت اجماع آنان نیست، بلکه گویای آن است که اگر عمل عالمان مدینه برخلاف ظاهر حدیثی باشد، موجب قدح و ضعف در آن حدیث می گردد.

از جمله شواهدی که گفتار ما را تأیید می کند، روایتی است که بیهقی در کتاب «مناقب الشافعی» به اسنادش از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده است که گوید: در مورد مطلبی با شافعی مناظره کردم، گفت: به خدا سوگند جز سخن خیرخواهانه به تو نمی گویم. هرگاه دیدی که اهل مدینه مطلبی را می گویند شکّی به دل راه مده که آن مطلب حقّ است و هر آن چه که در سینه ات جولان یافت و به تمام قوّت نیرومند بود ولی در مدینه برای آن مطلب اصلی نیافتی، هرچند اصلی ضعیف باشد، به آن اعتنا نکن و توجّهی به آن نداشته باش.

و من می گویم: این گفتار در تقریر و تثبیت مذهب مالک صریح است.

اعتراض دوم: مالک در هر جا که نیازمند سخن عکرمه بود، آن را می آورد و در هر جا که نیازی به آن نداشت، آن را ترک می کرد. اگر این مطلب درباره ی وی درست باشد، موجب ضعف و سستی در روایت و دین داری او می شود. اگر مطلب بدین گونه است، چگونه برای شافعی روا باشد که به روایات مالک تمسّک جوید؟ و چگونه

می تواند بگوید: هرگاه سخن از آثار شود، مالک ستاره است.

این مجمل مباحث در این مطلب است.

۲ – شافعی به امامت و پیشوایی هارون الرشید معتقد بود و او را به کلمه ی «امیرالمؤمنین» خطاب می کرد. این مطلب از اشکالهای بزرگی است که بر شافعی گرفته می شود، چنان که ابونعیم در کتاب «حلیه الابرار» در شرح حال شافعی گوید: حدیث کرد ما را محمّدبن ابراهیم بن احمد از ابوعمرو عثمان بن عبداللّه مدینی از احمدبن موسی نجار از ابوعبداللّه محمّدبن سهل اموی از عبداللّه بن محمّد بلوی که گفت: هنگامی که محمّدبن ادریس (شافعی) را به عراق آوردند، او را شبانه سوار بر استری بدون کجاوه و زین – در حالی که طیلسانی (عبایی سبزرنگ و از بالا تا پایین را گرفته) بر خود افکنده و پاهایش به زنجیر بسته بود – وارد کردند زیرا وی از همدستان عبداللّه بن حسن بن حسن بود، در صبح گاه روز دوشنبه دهم شعبان سال یک صد و هشتاد و چهار، ابویوسف قاضی القضاه و محمّدبن الحسن رییس دیوان شکایات به دیدار هارون الرشید رفتند که نظریات اینان را قبول نداشت و از دیدگاه های آنان برگشته بود.

این دو نزد او رفته و درباره ی شافعی و شخصیت او به طور مفصّل سخن گفتند، محمّدبن الحسن گفت: سپاس خدای را که در سرزمین ها به تو مکنت داد و همه مردم را تسلیم تو ساخت. فرمانت همواره مطاع و دستورت روا، دعوتت آشکارا و امر الاهی هویدا باد، هرچند که سرکشان را خوش نیاید. گروهی از یاران پراکنده عبداللّه بن الحسن گرد هم آمده و به نیابت از سوی آنان فردی بود که به او محمّدبن ادریس بن عبّاس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبیدبن عبد یزیدبن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف می گویند. او می پندارد که نسبت به این امر شایسته تر است. پناه بر خدا. مقامی است که قدمش به آن جا نرسیده. زبان و گفتار و اندیشه ای ژرف دارد. با زبانش به زودی تو را می رباید و من از او ترسناکم. خداوند، تو را از او در امان نگاه دارد و از لغزش هایت حفظ کند. آن گاه از سخن ایستاد.

رشید به ابویوسف گفت: ای یعقوب! پاسخ داد: لبّیک یا امیرالمؤمنین. گفت: از گفتار محمّد چیزی هست که قبول نداشته باشی؟ ابویوسف جواب داد: محمّد در آن چه

که گفت صادق است. آن مرد نیز همان گونه است که گزارش کرده.

رشید گفت: بعد از دو نفر شاهد دیگر خیری وجود ندارد و اقراری رساتر از آزمایش نیست و گناهی برای یک فرد روشن تر از این نیست که گواهی دهد به چیزی که از دشمنش پنهان می دارد، شما مأموریّت خود را خوب انجام دادید.

آن گاه دستور داد شافعی را وارد کنند. وی آهنی را که بر پایش بسته بود، پیش روی وی قرار داد. بعد از آن که کاملاً نشست و مردم همگی به او نگاه می کردند، روی به هارون الرشید کرده و در حالی که با کف دستش به حالت تسلیم به او اشاره می کرد گفت: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهاللّه و برکاته. رشید گفت: و علیک السّلام و رحمهاللّه و برکاته، سنّتی را آغاز کرده ای که دستوری نسبت به اقامه آن نداشتی و ما فریضه ای را برگرداندیم که به ذات خود پابرجا بود. شگفت آورتر آن که در حضور من بدون اجازه ام سخن گفتی.

شافعی گفت: ای امیرمؤمنان! خداوند متعال فرموده است:

«وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً» (۱)

خداوند کسی است که هرگاه وعده ای دهد عمل می کند. خداوند به من در روی زمین مکنت داد و بعد از ناامنی آرامش و امنیت به من بخشید، ای امیر مؤمنان. رشید گفت: آری زمانی خداوند به تو امنیت داد که من به تو امان دادم.

شافعی گفت: من به تو بگویم که تو خویشان خود را با شکنجه نمی کشی، آن ها را از روی کینه و مکر دور نمی سازی و آزارشان نمی رسانی و هرگاه عذری آوردند، آنان را تکذیب نمی کنی!

هارون الرشید گفت: آری چنین است. تو چه عذری داری با حالتی که از تو می بینم که از حجاز به سرزمین عراق آمده ای، دیاری که خداوند به روی ما گشوده

ص:۱۶۸

۱- ۱) . نور (۲۴): ۵۵.

است. پیش از آن سرور و همسرت سرکشی کرده بود و مردمان پست و بی شخصیت به دنبال او راه افتاده بودند و تو رییس آنان بودی. با وجود این دلیل که داریم، گفتارت چه سودی به حال تو دارد؟ حال آن که شهادت با اظهار توبه زیانی نمی رساند.

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان. اگر تو از من بخواهی که سخن گویم، بر عدالت و انصاف سخن خواهم گفت. رشید گفت: می توانی سخن گویی. شافعی گفت: به خدا سوگند، ای امیر مؤمنان! اگر می توانستم بگویم که چه بر من می گذرد، به تو شکایت نمی کردم. با سنگینی این آهن و زنجیر از سخن گفتن معذورم. اگر بر من منّت نهی و این زنجیر را بگشایی آن چه که در دل دارم برایت خواهم گفت. و اگر امر دیگری در نظر داری، دست تو فراتر و دست من فروتر است و خداوند بی نیاز و ستوده است.

رشید به غلامش دستور داد. زنجیر از دست و پاهای او گشودند. وی بر زانوی چپش نشست، پای دیگرش را بالاـ گرفت، شروع کرد به سخن گفتن و چنین گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان! به راستی، اگر خداوند مرا زیر پرچم عبداللّه بن حسن محشور دارد - که تو او را به خوبی می شناسی و بزرگِ خاندان است که به هنگام اختلاف خواسته ها و پراکندگی اندیشه ها مقبول همگان است - برای من و هر مؤمنی محبوب تر از آن است که مرا زیر پرچم قطری بن فجأه مازنی محشور کند.

رشید که بر جایگاه تکیه داده بود، از جای برخاست و مرتّب نشست و گفت:

راست گفتی و نیکو گفتی، اگر به هنگام اختلاف آرا و اندیشه ها، زیر پرچم مردی از خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله وسلّم و خویشاوندان او باشی، بهتر و محبوب تر از آن است که زیر پرچم یک فرد خارجی حنفی باشی که خداوند او را به ناگاه خواهد گرفت.

ای شافعی به من خبر ده: چه دلیلی داری بر این سخن که تمام قریش امامند و تو خود، از آنانی؟

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان، اگر خودم را برای این کار شایسته بدانم، بر خدا به دروغ تهمت بسته ام. هیچ گاه چنین کلامی از من سر نزده است. کسانی را که چنین گزارشی به تو داده اند، حاضر کن که روبرو گواهی دهند، چرا که گواهی دادن باید حضوری باشد و غیر از آن اعتباری ندارد، هارون الرّشید به آن دو نفر نگاه کرد. وقتی

دیـد سـخنی نمی گوینـد، مطلب را فهمید، از آنان چشم برداشت و به شافعی گفت: تو راست می گویی، دیدگاهت درباره ی کتاب خدا چیست؟

شـافعی گفت: دربـاره ی کـدام کتاب خـدا از من می پرسـی؟ خداونـد هفتاد و سه کتاب بر پنـج پیامبر فرسـتاده است و کتاب موعظه پیامبر را فرسـتاد و او ششـمین پیامبر بود. نخستین تن حضرت آدم علیه السلام بود که بر او سی کتاب فرستاد که همه ی آن هـا مثال ها بود. بر اخنوخ یعنی حضـرت ادریس شانزده صـحیفه فرسـتاد که همه شامل حکم و دسـتور و علم ملکوت اعلی است. بر حضرت ابراهیم هشت صحیفه فرستاد که شامل حکم و دستور بود و واجبات و هشدارها را در آن تفصیل داده بود. بر حضـرت موسـی تورات را فرسـتاد که هشـدار و موعظه در آن بود، بر حضـرت عیسـی انجیل را فرسـتاد تا اختلافاتی را که بنی اسـرائیل در تورات داشـتند، برای آن هـا آشـکار کنـد. بر حضـرت داوود کتـابی فرسـتاد که همه اش دعا و پنـد و انـدرز برای خودش بود تا او را از اشتباهش برهاند.

برای ما در آن کتاب حکم و دسـتوری نبود و فقط موجب بیداری حضـرت داوود و خوانندگان آن بعد از او بود. سـرانجام، بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را فرستاد و دیگر کتاب ها را در آن جمع کرده و فرمود: «تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ» (۱) و «هُدیً وَ مَوْعِظَهٌ » (۲)«أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ » (۳)

رشـید به او گفت: کتاب خـدا را برای من شـرح و تفصـیل بده که بر پسـرعمویم رسول خدا - درودخدابراو [و خاندانش] باد نازل کرد و ما را به پذیرش آن و به عمل به محکمات و ایمان به متشابهات آن امر فرمود.

پاسـخ داد: کـدام آیه از من می پرسـی؟ محکمش یا متشابهش، تقـدیمش یا تأخیرش، ناسـخش یا منسوخش، آن چه حکمش ثابت مانده و تلاوتش منسوخ شده یا آن چه تلاوتش ثابت مانده و حکمش برداشـته شده است، ضرب المثل هایی که خداوند آورده، نمونه هایی که به عنوان عبرت ذکر کرده، آیاتی که سرگذشت امّت های گذشته در

۱- ۱) . نحل (۱۶): ۸۹.

۲- ۲) . آل عمران (۳): ۱۳۸.

۳- ۳) . هود (۱۱): ۱.

آن ها آمده و یا مواردی که خداوند، ما را از ارتکاب کارهای آنان برحذر داشته است.

رشید هم چنان می گفت تا این که هفتاد و سه حکم را در قرآن برای او برشمرد.

رشید به او گفت: وای بر تو ای شافعی! آیا علم تو بر همه ی این موارد احاطه دارد؟

گفت: یا امیرالمؤمنین، آزمایش برای دانشمند، مانند آتش است برای نقره که خوب و بدش از هم جدا می گردد، اینک من در حضور توام، مرا امتحان کن.

رشید به او گفت: خیلی خوب است که آن چه را که تو گفتی من باز گویم. بعد از این مجلس، ان شاءاللّه از تو خواهم پرسید.

سپس رشید پرسید: دیدگاه تو درباره ی سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟

شافعی به او گفت: من از سنّت رسول خدا قدر واجب را می دانم که ترک کردن آن ها همانند ترک دستورهای خداوند در قرآن - جایز نیست. آن چه که در سنّت به مناسبت تأدیب و یا در مورد فرد خاصّی وارد شده است، عمومیت ندارد. ولی هرچه که به صورت عام وارد شده است، شامل خاصّ نیز می شود. امّا چند عنوان شامل عموم نمی شود: آن چه در پاسخ سؤال کننده مخصوص از ناحیه ی آن حضرت صادر شده است، آن چه به خاطر لبریز شدن علوم از سینه ی پیامبر ابتدا گفته شده، آن چه حضرت ویژه خود ساخته و دیگران را از آن معاف کرده و بار دیگران را خود به دوش کشیده و آن چه را که یادآوری آن شایسته آن حضرت نبوده است و خود آن حضرت از آن ها اسم نبرده است...

رشید گفت: ای شافعی! از سنّت رسول خدا خود به ترتیب اسم بردی و جایگاه هر یک را به خوبی بیان کردی. ما نیازی به تکرار آن نداریم و ما و حاضران می دانیم که تو در جایگاه و موضع خود قرار گرفته ای.

شافعی به او گفت: فضلی که خدا بر ما و بر دیگران کرده است، از آنِ تو باشد، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تو شرافت یافتیم.

رشید گفت: از علوم عربیت چه می دانی؟ گفت: پیدایش و طبیعت ما با آن شروع شده، زبانمان با آن به حرکت آمده و به سان زندگی ما گشته و جز به سلامت پایان

نمی پذیرد. عربیت جز برای اهلش تسلیم نیست. من در حالی چشم به دنیا گشودم که اشتباه در گفتار را نمی دانستم. بلکه به مانند کسی بودم که دردی ندارد تا نیازی به دوا داشته باشد، لذا دوا برای او مناسب نیست و به خوبی و کمال زندگی می کند. قرآن مجید هم در باره ی من به همین مطلب گواهی داده است. آن جا که فرمود: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ بِلِسانِ قَوْمِهِ » مقصود از این قوم، قریش بود و من و تو از آن هاییم، ای امیر مؤمنان که نژاد برگزیده و ریشه و تبار گرامی و والا هستیم. تو اصل و ریشه ای و ما شاخه ایم. و رسول خدا - که درو دو رحمت خدابر اوباد - مفسّر و مبیّن بود و دوستانمان به وسیله ی آن حضرت گرد هم آمدند. ما فرزندان اسلامیم و منسوب به آنیم و به آن خوانده می شویم.

رشید گفت: راست گفتی و خداوند در تو برکت ایجاد کند... (۱)

رازی گوید: فصل سوم در مناظره ای است که بین او و محمّدبن حسن در این موضوع برگزار شده است: «آورده اند که شافعی هنگامی که به همراه علوی ها از یمن احضار شد و به درِ خانه ی رشید رسید، پاسی از شب گذشته بود و ده نفر ده نفر به حضور رشید می رسیدند. او یک نفر یک نفر آنان را سر پا نگاه می داشت، از پشت پرده با آنان سخن می گفت و دستور می داد که گردنِ آنان را بزنند. شافعی گوید: چون نوبت من رسید، گفتم: ای امیرالمؤمنین بنده و نوکر و خدمتگذارت محمّدبن ادریس هستم.

گفت: ای غلام گردنش را بزن. گفتم ای امیر مؤمنان، گویا مرا به انحراف از خود و گرایش به علویان متّهم می کنید؟! برای شما مثالی می زنم، چه می فرمایید در باره ی مردی که دو پسرعمو دارد: یکی از آن دو را با خود همراه و در نسب با خود شریک ساخته و می پندارد مالش بدون اجازه اش و دخترش بدون ازدواج بر او حرام است و دیگری می پندارد که او از مقامش فروتر و به سان بنده ی او است. این مرد به کدامین یک از آن دو تمایل خواهد داشت؟ این مطلب مثال شما و علویان است.

هارون الرشید این سخن را سه بار تکرار کرد، و من از این معنی به الفاظ گوناگون تعبیر کرده ام.

ص:۱۷۲

۱- ۱) . حلیه الاولیاء، ذیل محمّدبن ادریس شافعی.

بـدیهی است که هـارون الرشـید، پیشوایی باطـل و نـاحق است. تبهکـاری هایش چهره ی تاریـخ را سـیاه کرده و خلاف کاری هایش نیاز به یادآوری نـدارد و بیشتر از حدّ شـمارش است و بی تردیـد، هر کس به چنین امام و پیشوایی رضایت دهـد، کافر است. به این مطلب عـدّه ی زیادی گواهی داده اند از جمله ابوشـکور محمّدبن عبدالسـعید سـلمی حنفی در کتاب «التمهید فی بیان التوحید.»

۱۲ – نشانه های ساختگی بودن بر این حدیث آشکار است

نشانه ها و علائم جعل و ساختگی بودن این حدیث روشن و آشکار است، از جمله:

یکم: تقدّم سه نفر در خلقت بر حضـرت آدم، مستلزم آن است که آنان بر حضرت آدم و بر دیگر پیامبران غیر از پیامبر گرامی اسلام برتری داشته باشند، که این مطلب به اجماع باطل است.

دوم: این سه نفر پیش از بعثت پیامبر اسلام، کافر و بت پرست بودند. مخالفت و درگیری آنان با آن حضرت از مسلّمات تاریخ است، هر چند که این مطلب را نسـبت به نخستینِ آن ها نفی کرده و پنداشـته اند که او مسـلمان بوده و آن را از ضروریات می دانند و در این باره هیچ یک از اهل سنّت تردیدی ندارد.

دربـاره ی کسـانی که سـابقه ی کفرشـان مسلّم است، چگـونه می تـوان گفت که در طرف راست عرش خـدابوده و از همـان حقیقتی خلق شده اند که پیامبر اکرم آفریده شده است؟

سوم: در نزد همگان مسلّم و قطعی است که پـدران این سه خلیفه همگی کافر بوده انـد. و بر فرض مسـلمان بودنِ ابوقحافه در ظاهر، تردید نیست که پدرِ دومی و سومی کافر زیسـته و بر کفر مرده اند. چگونه می توان این اصـلاب کافره را پاک دانست، چنان که سازنـده این حـدیث ادّعا کرده است؟ و چگونه می توان صدور چنین دروغی را از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم درست پنداشت؟؟

بسا شـگفتی است از اینان که چگونه بر این گونه احادیث ساختگی تکیه کرده اند در حالی که احادیث صـحیحه ای را که در فضیلت علی علیه السلام وارد شده، مانند حدیث

«طیر»، «ولایت» و «مدینهالعلم» را نپذیرفته اند؟!

از دهلوی شگفت نیست، زیرا او خود به ضعف آن حدیث به طور مجمل اشاره کرده، ولی تعصّبش او را واداشته که از هر راهی که بتواند استدلالات شیعه را ردّ کند.

ولی از شافعی تعجّب می کنیم که چگونه این سخن گزاف را نقل کرده است!!

۱۳ – حدیثِ ساختگیِ دیگری در فضیلت شیخین

برخی از راویان سنّی حدیثی دیگر در فضیلت عمر از ابوهریره نقل کرده اند بدین مضمون که خداوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از نوری آفریده و ابوبکر را از نور او خلق کرده و عمر را از نور ابوبکر آفریده است.

این حدیث در نزد محقّقان اهل سنّت، مجعول و ساختگی است.

این عین عبارت و کلماتی است که در این باره آورده اند:

سیوطی گوید: ابونعیم در امالی خود از محمّدبن محمّدبن عمروبن زید به صورت املا، از احمدبن یوسف، از ابوشعیب صالح بن زیاد، از احمدبن یوسف منبجی از ابوشعیب سوسی، از هیثم بن جمیل، از مقبری، از ابومعشر، از ابوهریره (به صورت مرفوع) روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خداوند مرا از نور خودش آفرید و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و امّتم را از نور عمر خلق کرده و عمر چراغ اهل بهشت است.

ابونعیم گوید: این حدیث باطل است. ابومعشر و ابوشعیب متروک می باشند.

و در میزان الاعتدال گوید: این خبر دروغ است. هیچ یک از سه نفر، آن را نقل نکرده اند و به نظر من آفت حدیث در مورد منبجی است که شناخته نشده است. (۱)

در کتاب «تنزیه الشریعه» چنین عبارتی آمده است:

---

۱ – ۱) . الموضوعات تألیف سیوطی، (خطی). باید دانست که حدیث مرفوع، حدیثی است که از وسط اسناد، افرادی را حذف کنند. متروک به آن راوی گویند که حدیث شناسان او را کنار گذاشته باشند. مقصود از سه نفر، نویسندگان سه کتاب از کتب صحاح هستند. مسلم، بخاری، نسائی. (مترجم)

خداونـد مرا از نورش آفریـد و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و امّتم را از نور عمر آفریـد و عمر چراغ اهل بهشـت است.

ابونعیم درامالی خود،آن را از ابوهریره نقل کرده وگفته است:این حدیث باطل است.

ذهبی گوید: این دروغ است. (۱)

وقتی به اعتراف ابونعیم و ذهبی و سیوطی و ابن عرّاق این حـدیث ساختگی باشـد، به طریق اولی خبر آفرینش آن سه نفر پیش از خلقت حضرت آدم و همراهی آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برطرف راست عرش، دروغ خواهد بود.

نمی دانم چرا دهلوی و غیر او برای معـارضه بـا حـدیث نور، به این حـدیث اسـتدلال نکرده انـد؟ بعیـد نیست که از آن اطّلاع نداشته باشـد وگرنه دهلوی بر طبق عـادتش در تمسّک به احـادیث سـاختگی، آن را می آورد. همان گونه که صاحب فصـل الخطاب می گوید: در کتاب فردوس الاخبار آمده است: ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: همانا خداوند عزّوجلّ مرا از نور خودش خلق کرده و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و همه ی مؤمنان را از عمر آفرید.

ابطال تأیید حدیث شافعی به حدیث دیگر

اشاره

دهلوی گوید: تأیید می کند آن را حدیث مشهور که: ارواح، لشکریانی آماده اند.

که آن چه از آن ها که یکـدیگر را شـناخته باشـند، با یک دیگر الفت می گیرند. و آن چه از آن ها که یک دیگر را نشـناخته باشند، با هم اختلاف می یابند.

در پاسخ می گویيم:

۱ - کابلی این تأیید را ادّعا نکرده است

کابلی این تأیید را ادّعا نکرده است، بلکه فقط به ذکر آن حدیثِ خیالی اکتفا نموده و گوید: «و در اسـنادش کسی که متّهم به دروغ گویی باشد وجود ندارد.»

۱- ۱) . تنزیه الشریعه عن الاحادیث الموضوعه ۱: ۳۳۷.

کـابلی می افزایـد: «فرض می کنیم که این گونه اخبار و روایات ثابت شود، ولی در این گونه امور نمی توان به آن ها احتجاج و استدلال کرد. و این ظاهر و آشکار است.»

مخاطب ما «دهلوی» تأییـدش را به این حـدیث افزوده است، لکن روشن و بـدیهی است که این تأیید دلیلی ندارد، زیرا بین این دو حـدیث هیـچ گونه تنـاسبی نیست نه از نظر منطوق و نه از نظر مفهوم، و هیـچ گونه دلالتی بر آن نـدارد... و شایـد به همین دلیل است که «کابلی» اصلاً به آن توجّهی نکرده است.

۲ – معنای حدیث بطلان این ادّعا را روشن می کند

«شیخ عبدالحق دهلوی» در مورد معنای حدیث چنین گوید:

«در متن (کتاب مشـکاه) آمده است: ارواح، لشـکریانی آماده اند. هرچه از آن ها که یک دیگر را شـناخته باشند، با یک دیگر الفت می گیرند و آن چه از آن ها که یکدیگر را نشناخته باشند، با هم اختلاف می یابند.»

این حدیث می رساند که ارواح، عَرَض نیستند و پیش از بدن ها موجود بوده اند.

البتّه از این مطلب، قدیم بودن آن ها ثابت نمی شود. لکن این عقیده را که ارواح بعد از تکمیل بدن و تسویه ی آن آفریده می شود، باطل می کنـد مگر این که مقصود از آفرینش پیش از بـدن، تقـدیر و مقـدّر شـدن آن ها باشد. این معنی با ظاهر حدیث کاملاً مخالفت دارد، بلکه در برخی از احادیث آمده است که: ارواح دو هزارسال پیش از ابدان آفریده شده اند.

نیز بر این مطلب دلالـت دارد که در آغـاز آفرینش، دو حـالت داشـته انـد: انس داشـتن و اختلاـف داشـتن به اعتبـار موافقت و مخالفت در صـفات. هم چنین می رساند که بدن های که ارواح در آن ها باشـند، در دنیا با هم ملاقات کرده و با هم انس می گیرند و بر طبق آفرینش پیشـین، با یک دیگر اختلاف می یابند: نیکوکار نیکان را دوست می دارد و بدکاران بدکار را. و اگر چیزی عارض شد که مقتضی غیر از آن بود، به آن بازمی گردد.

هر یک از آنان که قبل از تعلّق به بدن ها، آن ها را شـناخته باشد، در این دنیا با آن ها الفت می گیرد، مثل کسـی که دوستش را گم کرده باشد و بعد از مدّتی به او برسد. و هر یک از

ارواح که قبلاً با کسی بیگانه باشد، بعد از تعلّق نیز با آن بیگانه خواهد بود. و این آشنایی و عدم آشنایی الهاماتی است از سوی خداوند متعال، بدون این که متوجّه سابقه ی خود بشوند.» (۱)

این توجیه و شرح حدیث چه تأییدی نسبت به حدیث خلقت ابوبکر و عمر از نور پیامبر دارد که جناب «دهلوی» مدّعی آن است؟ و چرا دهلوی وجه تأیید را ولو به صورت اجمال بیان نکرده است؟

ظاهراً مقصود حدیث به نظر او، آن است که آشنایی و الفت گیری در عالم ابدان می رساند که در عالم ارواح، آشنایی و شناختی بوده است و شناخت یکدیگر مستلزم آن است که در یک جا باشند. و از آن جا که خلفا در آن عالم در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند، ارواحشان با روح آن حضرت در آن جا بوده اند. این همراهی بدان معنی است که ارواح آنان هم چون روح رسول خدا پیش از خلقت آدم خلق شده باشد.

لکن بطلان این استدلال کاملاً روشن و واضح است، زیرا لازمه ی این استدلال آن است که خلقت همه ی صحابه حتّی عمروبن عاص و معاویهبن ابی سفیان و مغیرهبن شعبه و دیگر تبهکارانی که به پندار دهلوی و پیشینیانش، با رسول خدا ائتلاف و آشنایی داشته اند، بلکه خلقت دیگر مسلمانان و مؤمنان به آن حضرت بر خلقت حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم الصلاه و السلام مقدّم باشند و ارواح همگی آنان در کنار روح آن حضرت، در سمت راست عرش الاهی باشند... و این مطلب به اجماع باطل است.

۳ – عمر، پیش از آن که مسلمان شود، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت گیر بود

چگونه می توان باور داشت که روح عمربن خطاب با روح حضرت رسول قبلاً ائتلاف داشته است، با این که پیوسته به فکر ضربه زدن بر آن حضرت بوده و حتّی در

۱- ۱) . اللّمعات فی شرح المشکاه. باب حبّ فی اللّه.

لحظه ی تظاهرش به اسلام با آن حضرت دشمنی داشت؟

در کتاب «ازاله الخفاء» این عبارت آمده است: «از انس روایت شده است که گوید: عمر - در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود - خارج شد. مردی از قبیله ی بنی زهره به او رسیده و گفت: ای عمر به کجا می روی؟ پاسخ داد: می خواهم محمّد را بکشم، گفت: چگونه از خاندان هاشم و بنی زهره در امان خواهی ماند؟ عمر به او گفت:

تو را نمی بینم مگر این که کودکی کرده و دینت را کنار گذاشته ای؟ گفت: آیا چیزی به تو نشان بدهم که موجب شگفتی تو شود؟! خواهر و شوهر خواهرت کودکی کرده و دین تو را ترک کرده اند. عمر خشمگینانه نزد آنان رفت، در حالی که حباب کنار آنان بود.

حبّاب، صدای عمر را که شنید، درون خانه پنهان شد. وی وارد خانه شده و گفت: این چه صدایی بود که از شما می شنیدم؟! آنان سوره طه را قرائت می کردند. گفتند: از سخنانی که تو به ما گفته بودی تجاوز نمی کند. گفتند: شاید شما نادانی کرده و کودک شده اید. شوهر خواهرش به او گفت: ای عمر اگر حق در غیر دین تو باشد، چه باید کرد؟ عمر بر او جهیده و به شدّت او را زیر لگد گرفت. خواهرش جلو آمد که او را از شوهرش باز دارد. چنان بر او سیلی زد که صورتش خونی شد.» (۱)

در همین کتاب چنین آمده است: «از زهری روایت شده است که عمربن خطاب نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیلی سخت گیر بود. به راه افتاد تا به آن حضرت نزدیک شد...» (۲)

محمّدبن حبیب به اسنادش روایت کرده که زیدبن خطاب گوید: «از جمله داستان های جنگی که بین عدی بن کعب در اسلام بود، آن است که اباالجهم بن حذیفهبن غانم در دوران جاهلیّت، از رجال قریش بود و با عمربن خطاب - پیش از آن که مسلمان شود - نسبت به دشمنی و مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک حدّ و اندازه بود. خداوند عمر را به مسلمان شدن گرامی داشت.» (۳)

۱- ۱) . ازاله الخفاء فی سیره الخلفا.

۲- ۲) . ازاله الخفا فی سیره الخلفا.

۳- ۳) . المنتقی: ۳۶۲.

در سیره ابن هشام عبارتی آمده که خلاصه اش این است:

«ابن اسحاق گوید: بر اساس اخباری که به من رسیده، نحوه ی مسلمان شدن عمر چنین بوده است که خواهرش فاطمه دختر خطاب همسر سعیدبن زیدبن عمربن نفیل بود که هر دو نفر مسلمان شده بودند و اسلام خود را از عمر پنهان می کردند. نعیم بن عبداللّه تحام مردی از قوم و قبیله او بنی عدی بن کعب بود که مسلمان شده بود، او هم مسلمان بودن خود را از ترس قوم و قبیله اش پنهان می داشت. حباب بن ارت به نزد فاطمه دختر خطاب رفت وآمد می کرد و قرآن به او می آموخت. روزی عمر در حالی بیرون آمد که شمشیرش را از نیام درآورده و رسول خدا و یارانش را هدف گرفته بود و به او گفته بودند که حضرتش در خانه ای نزدیک کوه صفا به همراه حدود چهل نفر زن و مرد از یارانش در خانه ای اجماع کرده اند. در آن روز حمزهبن عبدالمطلب و ابوبکربن ابی قحافه و علی بن ابی طالب همراه با عدّه ای دیگر از مسلمانانی که به حبشه نرفته بودند، در خدمت حضرت به سر می بردند. نعیم بن عبداللّه با عمر ملاقات کرد و گفت: کجا می خواهی بروی؟! عمر پاسخ داد: به سوی محمّد، این جوانی که بین قریش تفرقه افکنده، عقول را از کار انداخته، بر دین آن ها عیب گرفته و خدایان آن ها را ناسزا گفته، می روم تا او را بکشم. نعیم به او گفت: به خدا سوگند که خود را گول زده ای، مگر فکر می کنی که اگر تو محمّد را بکشی، فرزندان عبد مناف دست از تو برداشته و می گذارند روی زمین راه بروی؟ آیا به سوی خانواده ات برنمی گردی که کار آنان را سامان دهی؟!

عمر گفت: کدامین اهل بیتم؟ گفت: شوهر خواهر و پسر عمویت سعیدبن زیدبن عمرو و خواهرت فاطمه بنت الخطاب. آنان مسلمان شده و پیرو دین محمّد گشته اند، تو اوّل به آنان رسیدگی کن.» (1)

به هر حال، این حدیث هرگز آن حدیث ساختگی را تأیید نمی کند.

۱- ۱) . سیره ابن هشام ۱: ۳۴۳.

دلالت حدیث نور

اشاره

دهلوی گوید: «بعد از تمام این سخنان، نکته آن است که حدیث بر آن چه که آنان مدّعی آنند، دلالت نمی کند.»

در پاسخ می گویم: کابلی در ردّ حدیث نور، به همین نکته اکتفا کرده که با آن حدیث ساختگی معارض است. او چنین پنداشته که این گونه اخبار و احادیث، بر فرض صحّت، در این گونه موارد قابل استناد و استدلال نیستند. ولی دلالت این حدیث را بر آن چه که مورد نظر شیعه است، به صراحت مانع نشده است. لکن دهلوی دلالت حدیث را نیز منع کرده و طبق عادت دیرینه ی خود در انکار حقایق و مخالفت با واقع رفتار کرده است.

ما در این جا بعضی از وجوه و جهاتی را در تأیید بر دلالت این حدیث می آوریم تا بصیرت انصاف گران و ایمان مؤمنان را بیفزاید. باشد که منکران سرکش با توجّه به آن، به راه راست هدایت یابند و راه مؤمنان را پیروی کنند. و خداوند، توفیق دهنده و یاری کننده است. اینک چنین گوییم:

۱ - تصریح به خلافت حضرت علی در این حدیث

در بسیاری از این احادیث بر خلافت حضرت علی علیه السلام تصریح شده که روایت گروه هایی از دانشمندان اهل سنّت را در بخش اوّل از این کتاب آوردیم و در این جا با اشاره به برخی از آن عبارات بسنده می کنیم:

عبارت: «ففّی النبوّه و فی علیّ الخلافه» نبوّت در من و در علی خلافت است.

این عبارت در روایت اینان آمده است:

۱ – ابوالحسن ابن مغازلی واسطی در: «مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام »

۲ – شیرویه دیلمی در «فردوس الاخبار»

۳ – سید علی همدانی در «المودّه فی القربی» و «روضه الفردوس»

۴ – سید محمود گیسو دراز در کتاب «الاسمار»

۵ – احمدبن ابراهیم در: «جواهر النفائس»

۶ – واعظ هروی در «ریاض الفضائل»

همین مضمون، به لفظی دیگر وارد شده:

کان اسمی فی الرساله و النبوه و کان اسمه فی الخلافه و الشجاعه

این مطلب در روایت حموینی در فرائد السمطین آمده است.

۲ – تصریح به وصایت حضرت علی علیه السلام در این حدیث

به وصایت حضرت علی علیه السلام در متن حدیث با این عبارت تصریح کرده است:

«فأخرجنی نبیّاً و اخرج علیّاً وصیّاً» : مرا پیامبر و علی را به عنوان وصی بیرون آورد.

در روایت حافظ «ابن المغازلی» در باب «مناقب امیرالمؤمنین».

همچنین به لفظ «و کان لی النبوّه و لعلیّ الوصیّه»

در روایت: احمدبن محمّدبن احمد حافی حسینی شافعی در کتاب «التبر المذاب»

۳ – فرشتگان و دیگر موجودات، از آن نور، تسبیح پروردگار را آموختند

بخشی از عبارات موجود در حدیث نور، بر این مطلب دلالت دارند که آن نور تسبیح و تقدیس پروردگار می کرد و مطیع و فرمانبردار خداوند بود.

عبارت حـدیث ابن عبـدالبرّ در «بهجه المجالس» چنین است: من و علی از یک نور آفریـده شـدیم که در سـمت راست عرش، خداوند را تسبیح می کرد.

ص:۱۸۲

در حدیث ابن مغازلی در «المناقب» چنین است: سلمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند متعال. و آن نور، خداوند را تسبیح می کرد.»

در حدیث «دیلمی» در کتاب «الفردوس» آمده است:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه پروردگار مطیع و فرمانبردار او را تقدیس و تسبیح می کردیم.»

در حدیث «ابن اسبوع» در کتاب «الشفاء» آمده است:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم که آن نور در کنار عرش، خداوند را تسبیح می کرد.»

در حدیث حموینی از ابوهریره نقل شده است که:

«هنگامی که خداوند متعال آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او دمید، حضرت آدم بر سمت راست عرش توجّه کرد: نوری را در پنج شکل در حال سجود در رکوع دید.»

بنابراین هرگونه تسبیح و تقدیسی که از حضرت آدم و دیگر پیامبران الاهی علیهم السلام و افراد بشر سر زده و می زند، از روی اقتدا و پیروی از آنان بوده و عمل به سنّت آنان کرده اند. می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس سنّت نیکویی را بنا نهد، پاداش او و هر کسی که تا روز قیامت به آن سنّت عمل کند، به آن شخص خواهد رسید.»

بدین روی، هر پاداشی که برای مؤمنان به دست آید، همان پاداش برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام ثابت خواهد بود ؛ زیرا آن دو بزرگوار بودند که این سنّت پسندیده را بنیان نهادند و این فضیلت و رتبه ی والایی است که هیچ یک از جهانیان به آن رتبه نرسیده است.

سبکی در باب نهم از کتاب «شفاء الاسقام» احادیث دلالت کننده بر زنده بودن پیامبران را می آورد. آن گاه می افزاید: و کتاب عزیز نیز بر این مطلب دلالت می کند.

خداوند متعال فرموده است:

ص:۱۸۳

«وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ » (۱)

وقتی زنده بودن در مورد شهید ثابت باشد، در مورد حضرت رسول از چندین جهت ثابت می شود:

یکی آن که مقام والا به شهید، از آن جهت داده شده که به او احترام و اکرامی گذارده شود، با آن که رتبه ای بالاتر از رتبه ی پیامبران نیست و بی تردید، پیامبران از همه ی شهیدان برتر و کامل تراند و محال است که کمالی برای شهیدان ثابت شود امّا برای پیامبران حاصل نشود، مخصوصاً این گونه کمالی که موجب زیادتی در قرب و نزدیکی به خدا و انس گرفتن با خدای علیّ اعلی است.

دوم: این رتبه برای شهیدان به عنوان اجرو پاداش جهاد وجانفشانی آنان در راه خدا است واین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که این سنّت رابنیان نهاده وما را به آن فراخوانده و به اذن وتوفیق خداوند ما رابه سوی آن ره نمون شده و آن حضرت خود فرموده است:

«هر کس سنّت نیکویی را بنا نهد، پاداش آن سنّت و اجر هر کسی که تا روز قیامت به آن عمل کند از او خواهد بود. و هر کس سنّت زشتی را بنا نهد، پی آمد و گناه آن و گناه هر کسی که به آن عمل کند تا روز قیامت از او خواهد بود.»

و آن حضرت نیز فرموده است:

«هر کس به راه راست هدایت کند، اجر و پاداش همه ی کسانی که از او پیروی کرده اند برای او هم خواهد بود، بدون آن که از پاداش آنان چیزی کم شود.

و هر کس به گمراهی رهنمون باشد، گناه همه ی کسانی که از او پیروی کرده اند، برای او خواهد بود، بدون آن که از گناه آنان چیزی کم شود.»

احادیث صحیحه در این مورد بسیار فراوان است.

پس هر پاداشی که برای شهید حاصل شود، برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز حاصل خواهد بود. زنده بودن بعد از مرگ نیز اجری برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم – علاوه

۱– ۱) . کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید، بلکه زنده هایی هستند که در پیشگاه پروردگارشان روزی می خورند.

بر پاداش های اختصاصی حضرتش در زمینه ی هدایت و تذکّر به اعمال و معارف و احوالی که همه ی امّت توان شناخت آن را ندارند و به یک دهم آن ها نمی رسند - خواهد بود.

هم چنین می گویم: همه ی حسنات و کارهای شایسته ی ما و عبادات هر مسلمانی در نامه ی اعمال پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم رقم خورده و بر پاداش های دیگر آن حضرت افزوده می شود. بدین روی، آن قدر مزد و ثواب به آن حضرت داده می شود که کسی جز خداوند توان شمارش آن ها را ندارد و عقل از اداراک آن ناتوان است، زیرا هر شهیدی و هر کسی که تا روز قیامت کاری انجام دهد، برای او پاداشی پدید می آید و برای استادش و کسی که او را هدایت کرده به همان اندازه از پاداش و اجر حاصل می شود، برای استاد استادش دو چندانِ آن و برای استاد سوم و برای چهارم هشت و هم چنین در هر مرتبه از اجرِ و پاداش دو مقابل می شود تا برسد به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم . بنابراین اگر فرض کنیم که بعد از پیامبر ده مرتبه وجود دارد، اجر آن حضرت یک هزار و بیست و چهار خواهد بود. هنگامی که یازدهمین نفر به وسیله نفر دهم هدایت می یابد اجر پیامبر دو هزار و چهل و هشت اجر خواهد بود. و هرگاه که یک نفر افزوده می شود، درجات پیش از او دو مقابل می شود تا روز قیامت. و این اجری است که جز خداوند کسی نمی تواند آن را احصا و شمارش کند و عقل از دست یابی به کنه حقیقت آن قاصر است، تا چه رسد که کثرت صحابه و تابعین و فراوانیِ مسلمان ها را در هر زمان در نظر گیریم.

بنابراین هر یک از صحابه تا روز قیامت، از آثار کارهای خیر خود اجر و پاداش می برد.

و هر آن چه که برای صحابه حاصل شود، برای خود پیامبر حاصل است و از همین راه رجحان و برتری گذشتگان بر آیندگان ثابت می شود، زیرا هر چه پاداش آیندگان بیشتر شود اجر و پاداش گذشتگان بیشتر می گردد و از همان راهی که گفتیم، دو چندان می شود.

هر کس به این حقیقت توجّه کند و توفیق نصیبش شود، همّتش به آموزش برانگیخته می شود و در گسترش حق و حقیقت رغبت می کند تا اجر و پاداشش در زندگی و بعد از مرگ برای همیشه افزون شود و مردم را از پدیده های نوظهور و

ستمگری و باجگیری بازمی دارد؛ زیرا وزر و وبال این گناهان از همین راه بر او دوچندان شده و تا وقتی که به آن سنّت های غلط عمل کنند بر او وارد می شود. پس می بایست انسان مسلمان به این معنی توجّه و سعادتمندی هدایت گران به خیر و شقاوت دعوت کنندگان به بدی را در نظر آورد. (۱)

بر اساس کلام سبکی می گوییم: چون علی علیه السلام در این نور با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه است، هرگونه پاداشی که برای رسول خدا ثابت باشد، برای آن حضرت نیز ثابت است. و این فضیلت بزرگی است که خرد از ادراک شان و مقام آن قاصر است.

در برخی از الفاظ این حدیث تصریح شده که فرشتگان تسبیح الاهی را از آن نور فرا گرفتند. از جمله کسانی که آن را روایت کرده است، سعیدبن محمّدبن مسعود کازرونی است که گوید:

از ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود:

«من در پیشگاه خداوند متعال نوری بودم، دو هزار سال پیش از آن که خداوند عزّوجلّ آدم را بیافریند. آن نور خداوند را تسبیح می کرد. آن گاه فرشتگان با تسبیح او تسبیح می کردند. هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، آن نور را در صلب او افکند.»

پیامبر اکرم، آن گاه فرمود:

«خداوند متعال مرا به روی زمین در صلب آدم آورد و بعد در صلب نوح قرار داد و در صلب ابراهیم افکند. آن گاه پیوسته مرا از اصلاب کریمه و ارحام پاک جابه جا می کرد تا این که از بین پدر و مادری بیرونم آورد که هیچ به صورت نامشروع با یک دیگر مباشرت نداشتند.» (۲)

همین روایت را دیاربکری با اختلاف اندکی روایت کرده است، گوید: از ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه خداوند متعال، دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند آن نور خداوند را تسبیح می کرد و با تسبیح او فرشتگان تسبیح

۱- ۱) . شفاء الاسقام.

۲- ۲) . المنتقی من سیره المصطفی، خطی.

می کردند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند مرا در صلب آدم به زمین فرستاد و در صلب نوح در کشتی بودم و در صلب ابراهیم به سوی آتش پرتاب شدم. بعد پیوسته در اصلاب بزرگواران و رحم های پاک جابه جا می شدم تا این که مرا از پدر و مادری بیرون آورد که هیچ گاه به نامشروع با یک دیگر دیداری نداشتند.» (۱)

با وجود این فضیلت ثابت و روشن، چگونه افرادی که هیچ یک از فضائل را نداشته بلکه پیشینه ی کفر داشتند، بر او پیش افتاده و او را کنار گذاشتند؟

۴ - اگر این پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی آفرید

در حدیث «اشباح»، که حموینی آن را نقل کرده، چنین آمده است: خداوند متعال به حضرت آدم فرمود:

«این پنج نفر از فرزندان تو هستند اگر آنان نبودند من تو را نمی آفریدم.

برای این پنج نفر پنج اسم از اسم هایم را جدا کردم. اگر اینان نبودند، نه بهشت و دوزخ را خلق می کردم و نه عرش و کرسی را و نه آسمان و زمین و انس و جن را.

پس مَن محمودم و این محمّد است و من عالی و این علی، من فاطر و این فاطمه و من دارنده ی احسان و این حسن و من محسن و این حسین است. به عزّت و شکوه خود سوگند یاد کرده ام که هیچ فردی نباشد که به اندازه ی وزن یک ارزن بغض و کینه اینان را داشته باشد، مگر این که او را به آتش جهنّم وارد کنم و از این کار باکی ندارم. ای آدم اینان اند برگزیدگان من. به وسیله ی آنان مردمان را رهایی می بخشم و به وسیله ی آنان نابودشان می کنم. تو هر گاه به من نیازی داشتی به آنان متوسل شو.» (۲)

ابن مغازلی توسّل حضرت آدم را به این پنج نفر، از سعیدبن جبیر روایت کرده و سیوطی و بدخشانی - هر دو از ابن نجّار و دارقطنی آورده اند که هر دو از ابن عبّاس ذیل

ص:۱۸۷

۱- ۱) . تاریخ الخمیس ۱: ۲۱۰.

۲- ۲) . فرائد السمطین، متن آن را قبلاً آوردیم.

کلام الاهی: «فتلقّی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه» (۱) هم چنین صفوری (۲) از جعفربن محمّد الصادق علیه السلام آورده اند. نطنزی آن روایت را از مسلّمیات روایات گرفته و با آن هم چون روایات مسلم عمل کرده است. (۳)

حال با وجود این فضایل برای علی بن ابی طالب، چگونه می توان کسی را بر علی علیه السلام ترجیح داد و بر او مقدّم دانست؟!

۵- علی علیه السلام از آدم افضل است

حدیث نور می رساند که نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام بر خلقت حضرت آدم زمانی طولانی مقدّم بوده است. در برخی از احادیث عبارت چهارده هزار سال آمده است و آن را گروهی نقل کرده اند مانند: عبداللّه بن احمد ابن مردویه، ابن مغازلی، دیلمی، عاصمی، نظنزی، دیلمی، خوارزمی، ابن عساکر و محبّ طبری.

در برخی از احادیث چهل هزار سال، چنان که در روایت گنجی از ابن عساکر و خطیب نقل شده است، بنابراین علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای مقام امامت است.

و چه نیکو گفته است در این مورد ابن بطریق که گوید: «پس این گونه اخبار و احادیث وارده از ابن حنبل و ثعلبی و ابن مغازلی و دیلمی در لفظ خلافت بدون هیچ شک و شبهه صراحت دارد، به گونه ای که هر کس با دیده ی انصاف بنگرد او را بسنده است و قانع کننده، که بعد از بیان خلافت، کلامی روشنگرتر و واضح کننده تر برای خواهان آن نیست. و دلیلی که از آن استفاده شود و دانشی که بیش از آن بر آن بیفزاید، وجود ندارد.

نکته ی دیگر آن که این همراهی نور علی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیشگاه پروردگار - چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم - فضیلتی است که هیچ کس را توان مقابله با آن نیست که بخواهد همانندی و یا سهیم بودن در آن را ادّعا کند.» (۴)

۱- ۱) . الدر المنثور ۱: ۶۰؛ مفتاح النجا، خطی.

۲- ۲) . نزهه المجالس ۲: ۲۳۰.

۳- ۳) . الخصائص العلویه خطی، نص حدیث به روایت از ابن عبّاس در صفحات پیشین نقل شد.

۴- ۴) . العمده: ۴۵.

اگر این حـدیث بر فضـیلت و برتری علی علیه السـلام بر پیـامبران - تـا چه رسـد بر دیگران - دلالت نـداشت، ابن جوزی و ابن روزبهان و کابلی، حدیث را مجعول و ساختگی نمی خواندند.

اکنون می پرسـیم: چرا خداونـد نور آن حضـرت را پیش از دیگران آفریـد؟ آیـا بـدان جهت نیست که آن حضـرت از همه ی خلایق برتر است؟ وقتی که تقـدّم پیامبر در خلقت دلیل بر افضـلیّت آن حضـرت باشـد، بر فضـیلت علی علیه السـلام نیز دلالت خواهد داشت، زیرا هر دو از یک نور آفریده شده اند.

اقتضای تمام این نکات، آن است که تمام کمالاتی که برای رسول خـدا تثبیت می شود، همگی برای امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز ثابت شود. برای مزید آگاهی نسبت به این مطلب، در بخش های بعدی سخنان برخی از بزرگان اهل سنّت را در این مورد نقل خواهیم کرد.

۶ - روزگاران به وجود پیامبر و امیرالمؤمنین مباهات می کند

اشاره

در این بخش، چنـد بیت از قصـیده ی همزیه ی بوصـیری و کلمات ابن حجر را در شـرح آن می آوریم و بر اساس آن مطالبی می گوییم.

یکم امام شـیخ ابوعبداللّه محمّدبن سـعید بوصیری در قصیده همزیّه اش در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین سراید: أنت مصباح کل فضل فما یصدر الّا عن ضوئک الاضواء

- تو چراغ هر فضیلتی، بلکه نورهای درخشنده جز از پرتو حضرت صادر نمی شود.

حافظ ابن حجر مکّی در شـرح این بیت گویـد: [أنت] ای آشـنا و ای یکتایی که کسـی با تو مساوی نیست، بلکه به تو نزدیک هم نیست [مصباح] یعنی چراغ، این کلمه از آیه ی شـریفه، «وَ سِراجاً مُنِیراً» گرفته شده است [کل] اسمی است برای فراگیری و شـمول نسبت به همه ی افراد آن اسم نکره ای که این کلمه «کل» به آن اضافه شده است، دلالت دارد، چنان که در این بیت است. و اسـتغراق و شـمول نسـبت به اسم معرفه ای که جمع است مانند: «وَ کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَرْداً» و شـمول نسـبت به تمام اجزای اسم مفرد

و معرفه ای که مضـاف إلیه آن قرار گیرد مثـل آیه ی شـریفه: «یَطْبَعُ اللّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ» که در آیه کلمه «قلب»، به کلمه «متکبّر» اضـافه شـده است یعنی بر تمـامی اجزای قلب. و اگر «و علی قلب کـل »به تنوین خوانـده شود، شامـل تمـام افراد قلوب می شود، و اگر کلمه ی «کـل» صـفت برای نکره و یا تأکیـد برای معرفه نباشـد و عامل (۱) بعـد از آن نیاید چنان که در این مورد چنین است در این صورت هم اضـافه جایز است، چنان که در همین مورد شـعر چنین است؛ و هم قطع اضافه مثل آیه ی شریفه: «وَ کُلًّا ضَرَبْنا لَهُ الْأَمْثالَ »

نیز بایـد دانست که کلمه ی «کل» وقتی اضافه به نکره می شود، لازم است که در ضـمیر آن مراعات معنایش شود، مثل «وَ کُلُّ شَیْءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُّبُرِ» «وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ » و اگر اضافه به معرفه شود جایز است که لفظ و معنای آن را در مفرد و مـذکر بودن مراعات کنیم و هم چنین است هرگاه اضافه نشود و قطع گردد، مانند: «کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ » «وَ کُلٌّ أَتَوْهُ داخِرِینَ ».

این کلمه هرگاه بعـد از اداه نفی یا فعل منفی واقع شودماننـد: «ما جاء کل القوم» «و کل الدراهم لم اجد» نفی متوجّه نمی شود مگر نسبت به سـلب شـمول آن، که در این صورت اثبـات فعـل را برای برخی از افراد آن می نهیم تـا وقـتی که بر خلاـف آن چیزی دلاـلت نکنـد ماننـد: «وَ اللّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» که مفهومش اثبـات محبّت برای یکی از دو وصف است، لکن نظری به آن نیست زیرا تکبر و فخرفروشی به طور مطلق حرام است. و هنگامی که نفی به دنبال آن بیاید مانند کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خبر ذوالیـدین که فرمود: «کـل ذلـک لم یکن»- نفی به فرد فرد آن متوجّه می شود. دانشـمندان علم بیـان چنین گفته انـد و من همه ی این مطلب را در این جا آوردم، به خاطر آن که ظرافت مطلب و کثرت احتیاج به آن، از جمله ی چیزهایی است که می بایست از آن

۱- ۱) . کلمه ی «عامل» از اصـلاحات علم نحو است که کلماتی را که موجب اعراب و حرکات آخر کلمات درجملات عربی می شوند عامل می گویند که جرجانی آن ها را صد چیز دانسـته و بر آن اساس کتاب «العوامل فی النحو» نوشـته شده که یکی از کتب مجموعه کتاب «جامع المقدّمات» است. (مترجم)

بهره مند شد و آن را حفظ کرد.

[فضل] و کمالی که برای افرادی غیر از تو در عالم هستی آشکار می شود. زیرا تو بزرگترین خلیفه ای که به همه ی موجودات کمک می کنی. شاهد بر این مطلب روایت صحیحی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آدم فمن دونه تحت لوائی» یعنی آدم و کسانی که بعد از اویند، همگی زیر پرچم من هستند. و روایت دیگری که فرمود: «انّما أنا قاسم و اللّه یعطی» همانا من تقسیم کننده ام و خداوند بخشنده و عطاکننده است. و روایت «لو کان موسی حیا ما وسعه الّا اتباعی» یعنی اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت، و روایت «ان ابراهیم قال: انّما کنت خلیلاً من وراء وراء» یعنی من خلیل بودم از پشت سر پشت سر.

تشبیه کردن به «چراغ» را بر تشبیه به «قمرین» ترجیح داد و آن را به کار برد، زیرا از چراغ، راحت تر نور گرفته می شود و شاخه های آن با او همراهی نمی کنند، ولی خودش باقی می ماند. وجه تشبیه آن است که نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشیاء معنوی را هم چون نور دیدگان روشن می سازد. و نور چراغ، محسوسات را به سان نور چشم ظاهر می کند. و بدون تردید، محسوس از معقول از آن جهت که معقول است ظاهرتر است.

لذا نور آن حضرت را چون معقول بود به نور چراغ تشبیه کرد، چون نور چراغ محسوس است و این تشبیه منافات ندارد با این حقیقت که چراغ از پیامبر پایین تر است، بلکه نسبتی بین آن دو نیست.

ممکن است از باب تشبیه مقلوب باشد، چنان که در آیه ی شریفه آمده است:

«أَ فَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لا یَخْلُقُ ».

وقتی که ثابت شد کمالات غیر او که به پرتو انوار تشبیه شده، از کمال او که نور برتر است، استفاده می کنند. [فما یصدر] به سبب این، تمام آن چه که در عالم هستی آشکار می شود، پرنور است که از یک نور فراگیر پدید می آید [الّا] مگر نور تو که تو فقط این ویژگی را داری که [من ضوئک] که از نور تو که خداوند گرامیت داشته [الاضواء] همه ی نورها صادر می شود، که شامل آیات و معجزات و دیگر کرامات و فضائل است، هرچند که وجود تو از دیگر پیامبران متأخر است، زیرا نور نبوّت تو بر

آنـان - بلکـه بر همه ی مخلوقـات - مقـدّم است. و شاهـد بر آن حـدیث عبـدالرزاق است به سـندش از جـابربن عبـداللّه که به حضرت رسول عرض کرد: ای رسول خدا! نخستین چیزی که خداوند قبل از همه چیز آفریده، چیست؟ فرمود:

«ای جـابر! خداونـد پیش از همه ی اشیاء، نـور پیـامبر تـو را از نـور خود آفریـد. آن نور بـا قـدرت، به هر جـا که خداونـد می خـواست، در حرکت بود. و در آن هنگـام نه لوح بود و نه قلم، نه بهشت بود و نه جهنّم، نه فرشـته ای و نه آسـمان و زمینی، نه خورشـید و نه ماه، نه جنّ و نه انس. هنگامی که خداونـد تعالی اراده فرمود که آفریـدگان را بیافرینـد، آن نور را به چهار جزء تقسـیم کرد. از جزء اوّل قلم را خلق کرد و از جزء دوم لوح را و از سوم عرش را. و آن گاه قسم چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد: از جزء اوّل آسـمان هـا و از دوم زمین و از سوم بهشت و جهنّم را. و آن گـاه جزء چهـارم را به چهار جزء تقسـیم کرد از جزء اوّل نور دیـدگان مؤمنـان را و از دوم نور دلهایشـان را که آن معرفت نسبت به خداونـد متعال بود، و از سوم نوری را که برای آنان گواهی می دهد، یعنی یکتاپرستی که «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه» باشد.»

تا آخر حدیث.

در حـدیث صـحیح دیگری آمده است که فرمود: «اوّل ما خلق اللّه القلم» و به اسـناد متعدده ای آمده است که پیش از آفرینش آب، چیزی خلق نشده است.

این دو حـدیث بـا آن چه که در حـدیث اوّل در مورد نور پیامبر ما صـلی الله علیه و آله و سـلم آمـده است منافات نـدارد، زیرا اولیّت در غیر آن حـدیث نسـبی اسـت و در این حـدیث اولیّت حقیقی است؛ پس تعـارض بین این احـادیث وجـود نـدارد. در حدیثی دیگر از ابن قطّان آمده است که فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه پروردگارم، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام .»

در همین روایت آمده است که فرمود:

«بعد از آن که خداوند حضرت آدم علیه السـلام را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد. در جبین او می درخشـید و بر دیگر بخش های نورش چیره شده بود.»

تا آخر حدیث.

ص:۱۹۲

شیخ سلیمان جمل نیز در کتاب «الفتوحات الاحمدیه فی شرح الهمزیه» همین مضامین را آورده است.

نویسنده می افزاید: همین سان است علی علیه السلام در همه ی آن چه که گفته شد. بدین روی، پیش افتادن دیگران بر آن حضرت زشت و ناروا است.

دوم - بوصیری گوید: تتباهی بک العصور و تسهو بک علیاءُ و بعدها علیاءُ

- روزگاران به حضرتت مباهات می کنند و این برتری پیوسته بالاتر و بالاتر می رود.

ابن حجر در شرح این بیت گوید:

[تتباهی] یعنی افتخار و مباهات می کند [بک] یعنی به وجود تو [العصور] یعنی زمان های طولانی، از زمان آدم تا روز قیامت و بعد از آن. پس هر زمانی بر زمان پیش از خود، به وجود در تو در آن زمان مباهات می کند زیرا کمالی داشته که بالاتر از زمان پیش از خود بوده است، گرچه در ضمن وجود پدران تو. لکن افتخار زمان ظهور و بروز تو در این عالم، بیش از دوران گذشته است. پس از آن دوران رشد، شیرخوارگی، شکافته شدن سینه ات، پرستش تو در غار حرا و دیگر جاها، دوران نبوّت و پیامبری تو، زمان فراخوانی مردم به سوی خدا، دوران روی آوردن مردم به تو، زمان معراج تو، دوران هجرتت، روزگار جنگ و جهادت، اعزام لشکر و بسیج نیروها، زمان پیروزی هایت، زمان ورود دسته جمعی مردم به دین خداوند، زمان حج حضرتت، و سرانجام دوران پیروانت با تمام اختلافات و تفاوت هایی که با یک دیگر دارند تا روز قیامت، همان گونه که بر این مطلب حدیث مشهور دلالت دارد که فرمود: «لاتزال طائفه من امّتی»الخ

بدین سان مزایا و برتری های او در هر دوره ای از دوران زندگانی اش، نسبت به گذشته رو به فزونی است. به همان اندازه، آن دوره بر دوره های قبلی افتخار و مباهات می کند. همین گونه است زمان های بعدی که مزایا و مراتبش از مراتب قبلی استمداد کرده و اعمال و کردارهای بعد، به مراتب تصاعدی تا بی نهایت رو به افزایش است. زیرا هر کسی که به دستورات آن حضرت عمل می کند و با واسطه بین طبقه ی خود و طبقات

بعدی قرار می گیرد و آنان را بر آن کار دلالت می کند، نسبت به همان عمل خود بر درجات و مراتب آن حضرت می افزاید. این درجه ای است که عقل از رسیدن به کنه و حقیقت آن ناتوان است. آن گاه بعد از همه ی آن مقامات، دوران مقام محمود و شفاعت بزرگ آن حضرت در روز قیامت و موقف فصل القضاء و دیگر شفاعت ها، زمان حوض کوثرش، و سرانجام درجه ی وسیله که در بهشت در اختیار دارد که بی حدّ و اندازه است و به نهایتش دست رسی نیست.

بنابراین تمام این دوره ها به وجود آن حضرت به خاطر کمالاتی که از آن بزرگوار سر می زند مباهات می کنند. زیرا زمان ها و مکان ها، به شرافت افرادی شرافت مند می شوند که در آن ها واقع شده و مزایا و کمالاتی که دارند. بدین جهت برخی از دانشمندان گفته اند: شب تولّد آن حضرت از شب قدر افضل است. و اگر نصّ برخلاف این مطلب وجود نداشته باشد، این سخن صحیحی است. علاوه بر این که شب قدر، خود از ویژگی های پیامبر است و برتری آن شب بر شب ها به خاطر آن حضرت است [و تسمو] یعنی بالا- می رود و اوج می گیرد. [بک] یعنی به شباهت به تو، از حیث مرتبه [علیاء] مؤنث اعلی است [بَعدَها] در زمان و برتریِ مرتبه و درجه ای دیگر [علیاء] یعنی بالاتر از آن.

یعنی: برای تو در هر دوره ای از دورانِ ذکر شده، درجه و رتبه ای بالاتر از درجه ی قبلی است، تا برسد به جایی که دیگر حدّی نداشته باشد. دلیل تفاوت این مراتب که گفته شد، آیه ی شریفه: «وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً» است که بدون تردید، علوم و معارف آن حضرت تا بی نهایت رو به فزونی است. دلیل دیگر، کلام آن حضرت است که فرمود:

«بر دل من غبار و تیرگی می نشیند و من استغفار می کنم.»

عارف قطب ابوالحسن شاذلی گوید: این غبار، غبار انوار است نه غبار اغیار.

زیرا آن حضرت پیوسته در حال ارتقاء و بالا رفتن است، به طوری که هرچه انوار علوم و معارف بر قلبش یکی بعد از دیگری وارد آید، به رتبه ای بالاتر از آن چه در آن است ارتقا یافته و می یابد که رتبه ای پیشین از این رتبه فروتر بود. در این حال است که از

روی تواضع استغفار کرده و از خدای متعال درخواست فزونی کمالش را دارد.

در این فراز از گفتار شاعر، و تسموا... تا آخر بیت، ستایشی بس بزرگ انجام گرفته، زیرا وی همین مراتب را در حال علوّ و ارتقاء می بیند، نه این که آن حضرت به وسیله آن مراتب بالا می رود. زیرا بر طبق عقیده ی حق، خداوند متعال حضرتش را در عالم امر، در کامل ترین حالتی که برای یک مخلوق امکان داشته، آفریده و آن گاه در عالم خلق، آن حضرت را به صورت تدریج در حال حرکت تکاملی قرار داده است.

پس این مراتب و درجات است که به آن حضرت تشرّف می یابد، نه آن که حضرتش به آن درجات شرافت یابد، زیرا روشن شد که آن حضرت پیش از آمدن به این دنیا کامل بوده است، اینک در این نکته تأمّل کنید که بسیار مهم و دقیق است و شارح ابیات از آن غافل بوده است.

صاحب کتاب «الفتوحات الاحمدیه» نیز نظیر همین عبارات را دارد.

نویسنده می افزاید: و از آن جا که علی علیه السلام در تمام مراحل با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه بود، اعصار و روزگاران به وجود آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مباهات می کنند و هر آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شود برای آن حضرت نیز ثابت است و دیگر افراد از صحابه رسول خدا همانند فلان و فلان را چه فضیلتی به پایه این فضیلت است؟

سوم - بوصیری گوید: لک ذات العلوم من الغ یب و منها لادم الاسماء

علوم غیبی، در اصل، تعلّق به حضرتت دارند. آن چه از علم اسماء به آدم داده شد، بخشی از آن است.

ابن حجر در شرح این بیت گوید:

[الاسماء] مبتدا متأخر است. اسماء جمع «اسم» است و اسم در این جا کلمه ای است که دلالت بر معنایی کند، پس شامل فعل و حرف نیز می شود. شاعر به این فضیلت از رسول خدا اشاره کرده با این که از فضیلت دارندگی ذات علوم، این معنی فهمیده می شود؛ زیرا خداوند آدم را از فرشتگان ممتاز ساخته به خاطر علومی که به او آموخته

بود و بدین جهت به آنان دستور داد تا بر او سجده و تواضع کنند، بعد از آن که آنان خود را بر آدم برتری داده و با نکوهش او خود را ستودند، آن جا که گفتند: «أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها...» چون ممکن بود که این توهّم به ذهن آید که این مقام و رتبه روشن (که سجود ملائکه باشد) برای پیامبر اسلام حاصل نشده، زیرا ممکن است گاهی در مفضول فضیلتی باشد که در فاضل نباشد.

شاعر، این توهّم را زدود، با ذکر این نکته که حضرت آدم فقط علم اسماء را داشت، ولی آن چه که در پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم موجود است، علم به حقایق و معانی اسماء است. بدیهی است که این علم، از آن علم - که صرف داشتن اسماء باشد - مهم تر است، زیرا مقصود بالذّات از دانستن اسم، فهم معنی است و اسم شناسیِ تنها بامعنی شناسی تفاوت و فاصله ی بسیار زیادی دارد. نظیر همین مطلب، اصل آفرینش حضرت آدم است که مقصود بالذّات از آفرینش حضرت آدم، خلقت پیامبر خاتم است از صلب او و خلقت خود حضرت آدم مقصود بالوسیله است. لذا برخی از اندیشمندان گفته اند که فرشتگان به خاطر آن که نور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در پیشانی آدم بود، بر او سجده کردند.

نویسنده کتاب گوید:طبق احادیث یادشده علی علیه السلام درآن نورباپیامبر همراه بود.و سجده بر آدم به خاطر آن نوری بوده که از پیشانی او هویدا بود و آن نور مربوط به هر دو نفر بود. این نکته بدون شک بر افضلیت آن حضرت بعد از پیامبر بر دیگران دلالت دارد.

بوصیری و قصیده ی همزیّه ی او

در این جا مناسب است که گفتار ابن حجر و شیخ سلیمان را نسبت به قصیده ی همزیه و سراینده آن بیاوریم.

ابن حجر گوید: جامع ترین قصیده ای که ویژگی ها، امتیازات و معجزات رسول خدا را آورده و گویاترین منظومه ای که زیبایی ها و کمالات آن حضرت را به نظم درآورده، قصیده و منظومه ی همزیّه است که بوصیری سروده و گوهرها را به رشته کشیده است. وی شیخ امام عارف کامل، هنرمند برجسته، سخنور اندیشمند، ادیب ژرف اندیش، امام الشعراء و سراینده ترین دانشمندان، بلیغ ترین فصیحان و فصیح ترین

حکیمان، شیخ شرف الدّین ابوعبداللّه محمّدبن سعیدبن حمادبن محسن بن عبداللّه بن صهناج بن هلال صهناجی است، که چون یکی از والدین او، از بوصیر صعید و دیگری از دلاص بود، نسبت او از این دو مورد ترکیب شده و به او گفته شد: دلاصیری و بعد به بوصیری شهرت یافت.

امام ابوحیان و امام یعمری و ابوالفتح بن سید الناس و پژوهشگر دورانش عزّ ابن جماعه و عدّه ای دیگر، از او حدیث نقل کرده اند. وی در شعر و ادب از اعجوبه های روزگار بود. از او قصیده ی مشهور به بُرده به جای مانده است. علّت سرودن قصیده، بیماری فلج او بود که پزشکان از معالجه ی او وامانده بودند. او به فکر افتاد قصیده ای در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسراید و بدان وسیله از حضرتش بخواهد که در شفای بیماری او شفاعت کند. بعد از سرودن، پیامبر را خواب دید که دست مبارک را بر روی او کشیدند و فوراً بهبودی یافت. همین یک قصیده در شرافت و مقام او کفایت می کند، تا جایی که به سان قرآن کریم در خانه ها و مساجد تدریس می شد و می شود.

قصیده مشهور همزیه الفاظ زیبا و معانی کوتاه و معانی شگفت انگیز و تازه و بی نظیر، با تحریری بی سابقه دارد، زیرا تاکنون کسی بدان گونه نسروده و به پایه ی زیبایی و کمالات آن، قصیده ای نرسیده است. حتّی امام برهان قیراطی (متولّد سال ۷۲۶، متوفّای ۷۸۲) به پایه ی آن نمی رسد، زیرا وی در علوم نقلی و عقلی و برتری بر تمام دانشمندان زمان خود در علوم عربیه و ادبیّه، مخصوصاً علم بلاغت و نقد شعر و محکم کاری و مهارت در این فن مهارت تمام داشت، به گونه ای که تشخیص شیرین از تلخ در گفتار و فرجام از آغاز برایش آسان بود. با این همه، وقتی که خواست این قصیده را بررسی کند، کمترین ایرادی نتوانست از آن بگیرد. زیرا نظمی آراسته، بیانی شیرین، مجموعه ای رسا، ساختاری برین داشت که بر سراسر گیتی پرتو انوارش درخشیده و براهین شکوهمندش مدّعای اهل کتاب را سرکوب کرده بود. آن قصیده بر خلاف قصائد مشابه خود، زمام خرد را به دست دارد، معقول و منقول را گرد آورده و بسیاری از شگفتی ها را در بر گرفته است. این قصیده، از ویژگی های بزرگوارانه ای حکایت می کند که اندیشه های شاعران، از سیراب شدن از حکایات بی عیب و نقص شعر دستشان

کوتاه بوده است. برخی از اندیشمندان آن قصیده را شرح داده و اندیشه هایی را به خدمت گرفته و در باره اش توضیحاتی داده اند، لکن نیازمند شرحی جامع بودند. لذا از خداوند متعال درباره ی شرح آن کمک و خیر خواستم.

شیخ سلیمان گوید: از بلیغ ترین قصاید برجسته و زیبایی که در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سروده شده و زیباترین سخن موزون عالی که بسیاری از آراستگی های چهره آن حضرت را نشان می دهد، قصیده ای است که به سان طلای سرخ در قالب ریخته و هم چون درّ و جواهر به رشته ی نظم کشیده است. شیخ امام عارف کامل بزرگوار پژوهشگر بلیغ ادیب محقّق، امام الشعراء و شاعرترین دانشمندان و بلیغ فصحاء و فصیح ترین حکمیان، شیخ شرف الدّین ابوعبداللّه محمّدبن سعید بوصیری در قصیده همزیه مشهوره اش که الفاظی گوارا، معانی مناسب، وضعی برگزیده و بی نظیر دارد.

همزیه با تحریری نو چنان است که بر طبق آن شعری به نظم درنیامده و به حسن و نیکویی اش کس نرسیده است.

شرح های فراوانی بر آن نوشته شده است. امام جوجری دو شرح نوشته و ابن قطیع مالکی، شمس دلجی، شیخ ابوالفضل مالکی، شیخ احمدبن عبدالحق سنباطی، عارف باللّه تعالی سید مصطفی بکری صدیقی، شیخ فاضل یگانه دورانش امام ابن حجر هیثمی مکّی آن را شرح کرده اند که شرح او از همه ی شروح بهتر و مفیدتر است. لکن من آن را چندان طولانی شرح کردم که همّت های کوتاه از درک معانی آن ناتوانند. لذا برخی از عبارات آن را از روی شرح استاد حنفی خود برگزیده و آن را «الفتوحات الاحمدیه بالمنح المحمّدیه» نامیدم.

۷ – هر فضیلتی که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است برای علیّ بن ابی طالب علیه السلام نیز ثابت است

در این بخش، چند بیت بُرده ی بوصیری را با شرح و توضیح می آوریم.

یکم – بوصیری گوید: و کل آی أتی الرسل الکرام بها فانّما اتصلت من نوره بهم

– هر معجزه ای که پیامبران بزرگوار آورده اند، از پیوستگیِ نور پیامبر خاتم به آن ها آشکار شده

است.

بدرالدّین محمودبن احمدبن مصطفی رومی در «تاج الدره فی شرح البرده» گوید:

«بوصیری در این بیت می گوید: هر معجزه از معجزاتی که پیامبران علیهم السلام برای اقوام خود آورده اند و همه ی آیاتی که بر کمال فضل و صدق گفتارشان از علم و حکمتشان دلالت می کند، تنها از طریق نور آن حضرت که نخستین نور و مبدأ آن ها است به آنان رسیده؛ زیرا آن حضرت فرمود: «أوّل ما خلق اللّه نوری»

تردید نیست که پیامبران و رسولان علیهم السلام همگی از یک نور آفریده شده اند که نور پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم است و نورالانوار و خورشید ماه ها است و انوار آنان، شعبه ها و شاخه هایی از آن است.»

عصام الدّین ابراهیم بن محمّد اسفراینی در شرح آن گوید: «خلاصه ی کلام آن است که انوار دیگر پیامبران، اثری از آثار نور آن حضرت است. نور عرش و کرسی، نور خورشید و ماه و انوار همه ی پیامبران و انوار صحابه و تابعین و انوار مردان و زنان مسلمان، همه از نور آن حضرت است.»

نویسنده کتاب گوید: همه ی این اوصاف ومدائح والاکه برای پیامبریان شد، برای علی علیه السلام نیز ثابت است؛ زیرا نور آن حضرت با نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متحّد است و در آفرینش و سبقت در خلقت، هر دو با هم یکی هستند. لذا در آفرینش شریک و همتای آن حضرت است... و با همین فضیلت، بطلان تقدّم هر کسی بر آن حضرت آشکار می شود.

دوم - بوصیری گوید: فانّه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للنّاس فی الظلم

- پیامبر خاتم خورشید فضیلتی است که تمام پیامبران در برابر آن چونان ستاره اند. این ستارگان نور خود را در تاریکی به مردم می رسانند.

رومی در شرح این بیت گفتاری دارد که خلاصه اش این است:

«بوصیری در این بیت می گوید: این آیات باهره و نشانه های روشن، از نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به آنان پیوسته است، زیرا آن حضرت خورشید فضل و رحمت الاهی برای همه ی مردم است و پیامبران، مظاهر انوار حقایق و اسرار دقائق آن حضرتند

برای اقوام خودشان، نسلی بعد از نسل دیگر که آنان به تصدیق و اقرار به آمدن آن حضرت فرا می خوانند. همان گونه که ماه نور خورشید را آشکار می سازد و با طلوع در شب های تاریک، از آن حکایت می کند که نورش را از خورشید گرفته است، به گونه ای که هرگاه خورشید طلوع کند ظهور و اثری از نور آن نمی ماند. و در این بیت، استعاره زیبایی وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست.»

عصام گوید:

«خلاصه ی کلام آن است که آن حضرت مانند خورشید است و دیگر پیامبران به سان ستارگان، که نورشان هنگامی درخشش دارد که جهان در تاریکی به سر می برد.

هنگامی که نور آن حضرت آشکار شد، انوار آنان نابود شدند.

مقصود از این تشبیه، آن است که دین پیامبران تا وقتی فایده می رساند که دین آن حضرت آشکار نشده بود. وقتی که خداوند حضرتش را آشکار ساخت، دین آن جناب دیگر ادیان گذشته و همه آیین های پیشین را نسخ کرد.»

سوم - بوصیری گوید: محمّد سید الکونین و الثّقلین و الفریقین من عرب و من عجم

- محمّد آقای جهانیان و سرور هر دو گروه عرب و عجم است.

خلاصه ی گفتار رومی در شرح این بیت چنین است:

«حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به طور مطلق در هر دو عالم هستی، آقا و بزرگوار و شریفترین جهانیان است؛ زیرا دینِ مخصوص به خود دارد که آشکارترین دین راستین است. کتابی دارد که برترین کتاب نازل شده از سوی خداوند است. خاندان او پاک ترین خاندان است و امّت او بهترین امّت ها».

چهارم - بوصیری گوید: فاق النبیین فی خلق و فی خُلق ولم یدانوه فی علم و لا کرم

- بر پیامبران در آفرینش و در اخلاق برتری دارد و در علم و دانش به پای او نمی رسند.

رومی در شرح این بیت گوید: «آن حضرت به خاطر شرف طینتش، پاکی

نژادش، کمال صفات و فضائل ملکاتش بر همه ی پیامبران برتری یافته است.»

عصام نیز عباراتی به همین مضامین دارد.

پنجم - بوصیری گوید: و کلّهم من رسول اللّه ملتمس غرفا من البحر أو رشفاً من الدیم

- تمامی پیامبران از رسول خدا درخواست می کنند که جرعه ای از دریا و یا نمی از قطره او به کامشان برساند.

عصام در شرح این بیت گوید:

«می پرسند: پیامبران خدا علیهم السلام پیش از رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم می زیستند. پس چگونه درخواست جرعه ای از دریای آن حضرت را داشته اند؟

می گویم: آنان از آن حضرت پرسش های پیچیده ی علمی درباره ی توحید و صفات داشتند و حضرتش به آنان پاسخ داده و مشکلاتشان را گشوده. گفت وگوی بین حضرت آدم و حضرت موسی در شب معراج در حضور آن گرامی انجام گرفته است.

نیز، بنا به نقل معتبر، روح علوی بر قالب سفلی مقدّم است و روح پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم بر ارواح دیگر پیامبران تقدّم دارد.

نتیجه آن که: همه ی پیامبران (از پیامبر ما، نه از دیگران) کسب علم کرده و شفاعت خواسته اند، زیرا او دریای علم و ابر جود و سخاوت است و به سان نهرهای جاری و درختان پربار، به دیگران خیر و برکت می رساند.

ششم - بوصیری در دلالت بر تقدّم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و برتری اش بر همه ی پیامبران در صفات و کمالات می گوید: منزّه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم

- در زیبایی هایش از شریک منزّه است و گوهر زیبایی و نکویی در او تقسیم نشده است.

نویسنده ی کتاب گوید: همه ی این ابیات و کلماتی که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، بر آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تطبیق می کند؛ آن جناب با رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در نورش شریک است، زیرا هر دو گرامی، صدها سال پیش از آفرینش حضرت آدم، از یک نور خلق شده اند.

می بینیم که علی علیه السلام از دیگر پیامبران برتر است تا چه رسد به دیگران؛ پس ولایت عظمی و خلافت و جانشینی بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای آن حضرت ثابت است نه برای دیگر مدّعیان، زیرا استعدادها و قابلیت ها همگی در آن حضرت جمع شده، نه در دیگران و بعد از پیامبر، او امام است نه دیگران.

۸ – علی علیه السلام بعد از پیامبر برترین خلایق است

شیخ شهاب الدّین قسطلانی در کتاب «المواهب اللدنیّه» گوید: (۱)

دارنده ی عقل سالم و آراسته به صفات کامله – که خداوند مرا و او را به راه یابی به راه راست موفّق دارد باید بداند که چون اراده خداوند متعال به آفرینش موجودات و تعیین رزق و روزی آنان تعلّق گرفت، حقیقت محمّدیّه را از انوار صمدیه در مقام احدیّت آشکار کرد. آن گاه همه ی عوالم بالا ـ و پایین را به صورتی حکیمانه به همان گونه که در اراده و علم پیشین او گذشته بود از آن بیرون کشید. سپس او را از پیامبرش آگاه ساخت و به رسالتش بشارت داد. در آن هنگام آدم علیه السلام جز به همان گونه که خود فرموده – یعنی بین روح و بدن – چیز دیگری نبود. آن گاه چشمه های ارواح از او سرازیر شد. در بین آفریدگان جهان بالا – در حالی که در چهره ی این جهانی به نظری می رسید – آشکار شد. لذا برای آنان چشمه ساری شیرین و گوارا بود. از این جهت، آن حضرت عالی نسب به همه ی اجناس و منشأ خلقت همه ی موجودات و انسان ها به حساب می آید. وقتی که زمان به اسم «الباطن» در حق آن حضرت، به وجود جسمانی و رابطه داشتن روح با جسم شریفش، منتهی شد، حکم زمان به اسم «الظاهر» منتقل شد.

ص:۲۰۲

۱– ۱) . تاج الدّین دهّان در کتاب «کفایه المتطلع» سند روایت شیخ حسن عجیمی برای کتاب «المواهب اللدنیّه» را بدین گونه آورده است: «کتاب المواهب اللدنیّه نوشته ی امام علّامه شهاب الدین احمدبن محمّد قسطلانی ابوالخطیب با اسناد عالیه از شیخ مسند علّامه ابراهیم بن محمّد میمونی از شیخ شمس الدین محمّدبن شیخ احمد رملی از مؤلّفش علّامه احمدبن محمّد قسطلانی به صورت اجازه. این سندی است پیوسته به مصری ها و شافعی ها.»

در نتیجه، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم با تمام وجود جسمی و روحی اش آشکار گشت. لذا آن حضرت، هر چند طینتش به تأخیر افتاده، ولی ارزشش شناخته شد. پس او گنجینه ی سرّ و جایگاه نفوذ امر است. امری نافذ نمی شود جز از آن حضرت، و خبری نقل نمی شود مگر از سوی آن بزرگوار. الا بابی من کان ملکا و سیدا و آدم بین الماء و الطین واقف

– آگاه باش پدرم فدای کسی که فرمان روا و آقا بود، در حالی که آدم بینِ آب و گل ایستاده بود. فذاک الرسول الابطحی محمّد له فی العلا مجد تلید و طارف

– این است آن پیامبر ابطحی حضرت محمّد، کسی که در بلندای بزرگواری و عظمت است. او در یک سو و دیگران در سویی دیگرند. اتی بزمان السعد فی آخر المدی و کان له فی کل عصر مواقف

– در آخر الزمان، روزگار خوشبختی آورد، و او در هر دوره ای ایستگاه ها و جایگاه های مخصوصی داشت. اتی لانکسار الدهر یجبر صدعه فاثنت علیه الالسن و عوارف

– در روزگار شکسته آمد و شکستگی اش را جبران کرد، زبان های آشنا و ناآشنا او را ستود. اذا رام امرا لا یکون خلافه و لیس لذاک الامر فی الکون صارف

– هرگاه تصمیمی برای کاری می گرفت، چیزی بر خلاف او نبود و هیچ چیز نمی توانست از آن کار مانع شود.

نویسنده ی کتاب گوید: تمامی این فضائل (چه در شعر و چه در نثر) برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است، زیرا نور آن حضرت با نور حضرت رسول یکی است.

هر یک از این فضایل، برتری آن حضرت بر دیگر مردم را نشان می دهد، همان گونه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بودند. و این فضیلت کافی است تا بدانیم تقدّم دیگران بر آن حضرت تا چه اندازه زشت و ظالمانه است.

ص:۲۰۳

۹ – کمالات پیامبران از پرتو نور چراغ پیامبر و علی گرفته شده است

در این بخش، برخی از کلمات محیی الدّین ابن عربی و شرح آن از زبان شارحان مورد بررسی قرار می گیرد.

یکم – دیار بکری گوید:

در این بخش، برخی از کلمات محی الدین ابن عربی و شرح آن از زبان شارحان مورد بررسی قرار می گیرد.

«در کتاب فصوص الحکم و شرح آن آمده است که هیچ یک از پیامبران، هیچ کمالی را نگرفتند مگر از مشکات خاتم النّبیّین، هرچند که وجود خاکی آن حضرت از آنان متأخّر است، زیرا وجود خاکی آن حضرت تعلّقی به مشکات او ندارد. و حقیقت وجودی آن حضرت پیش از آنان وجود داشته، چون او پدر ارواح است، همان گونه که آدم پدر اشباح است.» (۱)

نویسنده گوید: از اتّحاد نور آن دو بزرگوار (رسول خدا و علیّ مرتضی) دانسته می شود که همه ی پیامبران، کمالات خود را از مشکات امیرالمؤمنین نیز فرا گرفته اند. در این صورت، چگونه گیرنده از منشأ خود برتر باشد؟ و چگونه می توان کسی را که هیچ چیزی از آن کمالات را ندارد، بر کسی که جامع همه ی آن کمالات است، برتری داد و مقدّم دانست؟

دوم – قیصری ذیل همان گفتار ابن عربی که دیار بکری از فصوص نقل کرد، چنین گوید: از آن جهت مجدّداً از حضرت پیامبر اسم برد تا بیان کند که هر چند طینت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم متأخّر از دیگر پیامبران، پدید آمده است، ولی حقیقتش در عالم ارواح وجود داشته است. و پیش از آن که به وجود آید و مبعوث به رسالت بر امّت خود شود، پیامبر بوده است، زیرا وی، از ازل تا به ابد، قطب همه ی اقطاب بوده است، در حالی که دیگر پیامبران غیر از او و همگی به هنگام بعثت پیامبر شدند و قبلاً نبوّتی نداشتند. نکته این است که مقصود از پیدایش جهان، وجود رسول خاتم بوده و او است که در علم الاهی پیش از همه به وجود آمده است و رتبه و مرتبه ی آن حضرت، بر هر

۱- ۱) . تاریخ الخمیس ۱: ۱۹.

چیزی که شامـل می شـده، اعیـان همه ی موجودات در وجود او گرد آمـده بود. اعیـان پیامبران بر حسب اسـتعدادشان خواهان ظهور پیامبری در خودشان بودند، لکن با ظهور انوار حقیقت محمّدیّه دیگر آنان آشـکار نشدند. به سان پنهان ماندنِ ستارگان و انوارشـان به هنگـام طلوع خورشـید و در مقابـل نور او. آنـان وقتی که در مقـام طبیعت جسـمانی و تـاریکیِ شب هـای عـالم عنصریِ مادی تحقّق یافتند، در آن وضعیّت با انوار پنهانی خود به مانند ماه و ستارگان در شب تاریک آشکار شدند.

سـوم - ابن عربی در کتـاب «فصوص» گویـد: «فصّ حکمت فردی در کلمه ی محمّـدی. این حکمت فردی است، از آن جهت که در این نوع انسـانی، کامـل ترین موجود است. لـذا آغاز و فرجام کار خلقت به وجود آن حضـرت است. او در حالی پیامبر بود که آدم هنوز بین آب و گـل بود و بعـد بـا نشـأه عنصـری خود، آخرین پیامبر و اوّلینِ افراد سه گانه بود. فضائلی که از این اولیـت بیشـتر اسـت، از همیـن مزیّت سرچشـمه می گیرد. آن حضـرت بهـترین دلیـل است بر وجـود پروردگـارش، زیرا به آن حضرت جوامع الکلم داده شده است که معانی اسمایی است که به آدم آموخته شده بود.»

چهـارم - قیصـری در شـرح ایـن جملـه کـه «از آن جهـت حکمـت فردی است...» گویـد: از آن جهت حکمت فردی است که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در این نوع کامل ترین موجودات است که پیامبران علیهم السلام کامل ترین فرد این نوعِ بودنـد و هر یـک از آنـان مظهر اسم کلّی می باشـند. پس همه ی کلیّات، داخل در تحت آن اسم الاهی است که او مظهر آن اسم است. لـذا او کامل ترین افراد این نوع است و از آن جا که کامل ترین افراد بود، امر وجود با ایجاد روح او آغاز شد و امر رسـالت در آخر به او ختم گردیـد. بلکه او است که به صورت آدمی در آغـازِ وجود آشـکار شـد و او است که به صورت خاتمیتِ نوع پدیدار می شود. این راز را کسـی می فهمد که سرّ ختمیت را فهمیده باشد. پس ما به تعریض، از تصـریح بسـنده می کنیم و خداوند، ولیِّ حمید است.

پنجم - قیصری در شرح جمله ی «و آن چه که بر این اولیّت زیاد باشد» گوید:

یعنی بر این فردیّت اوّلیه که همان سه چیز باشـد. و این سه تایی که در عالم وجود به آن اشاره شـد،... عبارتند از: ذات احدیّه، مرتبه الهیّه و حقیقت روحانیّه محمّدیه که به نام

عقل اوّل نامیده شده است. هرچه که بر این ها اضافه شود، از این ها صادر شده است، چنان که در نزد اصحاب نظر ثابت شده است که نخستین چیزی که موجود شد، عقل اوّل است.

ششم - در شرح این جمله محی الدّین که گفت: «آن حضرت روشن ترین دلیل بر وجود پروردگارش بود...» قیصری گوید: یعنی وقتی که روح محمّدی کامل ترین فرد این نوع بود، روشن ترین دلیل است بر وجود پروردگارش، زیرا ربّ فقط به وسیله مربوبش و مظهرش ظاهر می شود. و همه ی کمالات ذات احدی به وجود آن حضرت ظاهر شده است زیرا به او جوامع الکلم داده شده است که اساس و ریشه و حقایق الاهیه و کونیه را با تمام جزئیّاتش جمع کرده است و مقصود از مسمیات اسماء آدم همین ها است. بنابراین او بهترین دلیل بر اسم اعظم الاهی است. (۱)

۱۰ - تقدّم در آفرینش، از دلایل افضلیّت است

دیار بکری گوید: و در «شرح المواقف» از قول برخی اهل نظر آمده است: معلول اوّل به خاطر تجرّدش، ذات خود و مبداش را تعقّل می کند و بدین جهت عقل نامیده شده است. همچنین از آن جهت که در صدور دیگر موجودات و نقوش علم واسطه است، قلم نامیده می شود. نیز از جهت وساطتش در افاضه ی انوار نبوّت و از جهت این که کمالات محمّدیّه اثر نور سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و از آن جهت که آن حضرت، وسیله ی حیات و زندگی آن ها است، روح نامیده می شود... (۲)

در جای دیگر گوید:

«... در کتاب «شواهد النبوّه» آمده است که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم هرچند در عالم شهادت آخرین پیامبران است، ولی در عالم غیبت اوّلین نفر آن هاست، آن جناب خودش فرموده است: من پیامبر بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود...»

بیان و شرح این عبارت چنین است: خداوند متعال در ازل الازال بدین گونه بود

۱- ۱) . شرح فصوص الحکم قیصری: ۲۹۳.

۲- ۲) . الخمیس ۱: ۱۹.

که خـدا بود، در حـالی که چیزی بـا او نبود. پس همه ی شؤون بـدون امتیـاز بعضـی از آن هـا بر بعضـی دیگر و صورت هـای شناخته شده ی آن شؤون، تعین اوّل و حقیقت محمّدیّه نامیده می شوند که حقایق دیگر موجودات، همه اجزاء و تفاصیل آنند. بنـابراین خود این حقیقت و تجلّیـاتی که به صورت های آن در عالم غیب پدید می آینـد از تجلّی به صورت های آن حقیقت اوّلیه پدید می آیند. صورت وجودی آن حقیقت در مرتبه ی ارواح، جوهر مجرّدی بود که شارع مقدّس گاهی از آن به «عقل» تعبیر می کنـد و گـاهی به «قلم» و گاهی به «نور» و گاهی به «روح»، در آن جا که حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود:

«اوّل ما خلق اللّه العقل» «اوّل ما خلق اللّه القلم» «اوّل ما خلق روحی أو نوری»

شکّی نیسـت که اختلاـف این عبـارات در رتبه و درجه است؛ زیرا مرتبه اولیت حقیقی فقـط برای یـک چیز می توانـد درسـت باشد، امّا صورت وجودیه آن حقیقت مراتب دارد که هر مرتبه بعداز مرتبه ی دیگر است، تا این که به صورت جسمیّه عنصریّه انسانیّتی که نخستین فرد آن آدم است منتقل شود، که آن حضرت و دیگر پیامبران، تا وقتی که به صورت جسمانی عنصری در عالم شـهود و شـهادت ظاهر نشونـد، متّصف به وصف نبوّت نخواهند شد، برخلاف پیامبر ما صـلی الله علیه و آله و سـلم که به مجرّد موجود شدن به وجود روحانی، به آن حضرت بشارت به نبوّت داده شده و نبوّت بالفعل آن حضرت را به او اعلام داشته و در تمامی شـرایع حکم نبوّت را به او داده و پیامبران و مرسلین نایبان او بودند. همان گونه که علی علیه السلام و معاذبن جبل در عـالم شـهادت به عنوان نماینـده ی آن حضـرت به یمن رفته و احکـام را تبلیغ کردنـد. زیرا نبوّت جز به اعتبار شـرعی که از سوی خداونـد متعال مقرّر شـده باشد، ثابت نمی شود. بنابراین همه ی شـرایع و ادیان، شـریعت آن حضـرتند که از طریق نوّاب آن حضـرت (پیـامبران دیگر) به مردم ابلاـغ می شود. آن گـاه زمـانی که پیـامبر خـاتم به وجود جسـمانی عنصـری ظـاهر شـد، شرایعی را که به حسب باطن مقتضـی آن ها بود نسخ فرمود، زیرا اختلاف امّت ها در اسـتعداد است و قابلیّات مقتضی اختلاف شرایع

می باشد.» (۱)

همین گونه تعابیر و مطالب را «ملا معین» در کتاب «معارج النبوّه» آورده است. (۲)

صریح عبارت جامی در کتاب «شواهد النبوّه» آن است که تقدّم پیامبر در آفرینش، دلیل بر افضلیّت آن حضرت است.

نویسنده گوید: همین گونه است علی علیه السلام زیرا نور هر دو (پیامبر خدا و علیّ مرتضی) یکی است. لذا جایز نیست که هیچ کسی بر آن حضرت مقدّم شود. شیخ عبدالحق دهلوی عبارتی داردکه خلاصه اش این است:بدان که نخستین مخلوق که واسطه در آفرینش موجودات است و آدم و عالم به خاطراو آفریده شده، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است، زیراکه در روایت صحیح آمده است که فرمود: «اوّل ما خلق اللّه نوری» درکتاب «حبیب السیر» چنین آمده است: «واوّلین چیزی که آفریده شده است نور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است،چنان که از حضرت اسداللّه الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه ،روایت شده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی نخستین مخلوق خدا پرسید.حضرت فرمود:نور پیامبر توبود. همین مطلب از جابربن عبداللّه انصاری نیز روایت شده است. وازاین مطلب برمی آیدکه برترین وقدیمی ترین آفریده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ زیرا هر چه که غیر از خداوند متعال است، به خاطر آن حضرت آفریده شده است.»

۱۱ – احادیث روشنی که برافضلیّت پیامبربه خاطر تقدّم آن حضرت در آفرینش دلالت دارد

احادیث فراوانی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که به صراحت می رساند آن جناب از آدم و همه ی مخلوقات به خاطر تقدّم در خلقت بر آنان برتر است. همچنین در جای خود ثابت شده که علی علیه السلام همراه آن حضرت بود و هر دو از یک نور واحد بودند.

پس امیرالمؤمنین هم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دیگران افضل است و همه ی مخلوقات به خاطر علیّ مرتضی نیز آفریده شده اند... و به همین ترتیب همه فضایلی که برای

ص:۲۰۸

۱- ۱) . تاریخ الخمیس ۱: ۱۹. همین عبارات در کتاب «شواهد النبوّه» عبدالرّحمان جامی است. البتّه عبارات تاریخ خمیس در همه جا با کتاب «شواهد» یکسان نیست.

۲- ۲) . معارج النبوّه ۱: ۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است برای امیرالمؤمنین نیز ثابت است. بنابراین مقدّم داشتن دیگران در خلافت و جانشینی پیامبر بر آن امام همام، از اشتباهات رسوا و کارهای زشت و ناروا است.

اینک در این جا برخی از آن احادیث را یادآور می شویم:

حدیث اوّل:

حدیثی است که گروهی از اهل سنّت - مانند: دیار بکری، کازرونی، ملّامعین، جمال محدّث - از جابربن عبدالّله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند.

دیار بکری گوید: «در کیفیت آفرینش نور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایات متعدّده ای وارد شده است. از همه ی آن روایات به دست می آید که خداوند متعال، نور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتگان و انسان ها و جنّیان و دیگر مخلوقات آفریده است و این نور در فضای عالم قدس دیده می شد. گاهی او را به سجود و گاهی به تسبیح و تقدیس دستور می داد. حجب و پرده هایی برای او آفرید و در هر حجابی مدّتی طولانی او را نگاه داشت تا در آن حجاب، خداوند را به تسبیح مخصوص و ویژه ای تسبیح گوید. بعد از آن که از آن حجاب ها بیرون آمد، نفس ها کشید. از انفاس او ارواح پیامبران و اولیاء و صدّیقین و شهدا و دیگر مؤمنان و فرشتگان آفریده شدند. چنان که از جابربن عبدالّله انصاری روایت شده است که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی اوّلین مخلوق پرسیدم. فرمود:

«ای جابر! آن نور پیامبر تو است. آن را آفرید. سپس همه ی خیرات را از آن خلق کرد و بعد همه چیز را از آن آفرید. هنگامی که او را آفرید، در پیش روی او در مقام قرب، دوازده هزار سال قرار داد و بعد آن را به چهاربخش تقسیم کرد.

عرش را از یک قسمت، کرسی را از یک قسم، حاملان عرش و نگهبانان کرسی را از بخش دیگر. قسم چهارم را دوازده هزار سال در مقام حبّ و دوستی قرار داد.

بعد آن را چهار قسم نمود: مخلوقات را از یک قسم، لوح از یک قسم، بهشت از بخش دیگر آفرید. بخش چهارم را دوازده هزار سال در مقام خوف نگاه داشت و

بعد آن را چهار بخش کرد: فرشتگان را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء آفرید. جزء چهارم را دوازده هزار سال در مقام رجاء نگاه داشت و بعد آن را به چهار قسم تقسیم کرد. عقل را از یک جزء، حلم و علم را از یک جزء، عصمت و توفیق را از یک جزء آفرید. جزء چهارم را دوازده هزار سال در مقام حیاء نگاه داشت. بعد خداوند متعال به آن نگریست. نوری به صورت عرق از آن ترشح کرد و یکصد و بیست و چهار هزار عرق از آن چکید. خداوند از هر قطره آن روح پیامبری و یا رسولی را آفرید. سپس ارواح پیامبران نفس کشیدند و از انفاس آنان نور اولیاء و سعدا و شهدا و مطیعین از مؤمنین را تا روز قیامت آفرید.

بنابراین عرش و کرسی از نور من است، کرّوبیّون از نور من اند. روحانیون از ملائکه از نور من اند. فرشتگان آسمان های هفت گانه از نور من اند و بهشت و هر نعمتی که در آن است از نور من اند. خورشید و ماه و ستارگان از نور من، عقل و علم و توفیق از نور من و ارواح پیامبران و مرسلین از نور من و شهیدان و صالحان از نتایج نور من می باشند.

آن گاه خداوند سبحان دوازده حجاب آفرید. آن نور را که جزء چهارم بود، در هر حجابی هزار سال نگاه داشت و آن مقامات عبودیت بود و آن ها حجاب کرامت، سعادت، هیبت، رحمت، رأفت. علم، حلم، وقار، سکینه، صبر، صدق و یقین بودند. آن نور در هر حجابی هزار سال ماند و خدا را پرستید.

هنگامی که آن نور از حجاب ها بیرون آمد، خداوند آن را بر روی زمین سوار کرد و او هم چون چراغ در شب تاریک بین شرق و غرب نورافشانی کرد.

بعد خداوند آدم را در روی زمین آفرید. در آن حالت نور در پیشانی حضرت آدم نشست، سپس از او به شیث منتقل شد، بعد از او به بانش. و به همین ترتیب، از صلب پاکی به صلب پاک نهادی دیگر، تا این که خداوند متعال آن را به صلب عبداللّه بن عبدالمطلب رسانید و از آن به رحم آمد. بعد مرا به دنیا آورد و آقای رسولان و خاتم پیامبران و رحمت برای جهانیان و پیشوای سپیدرویان اشراف قرار داد. ای جابر! آغاز آفرینش پیامبر تو چنین بود.»

این حدیث را بیهقی آورده است. (۱)

۱- ۱) . تاریخ الخمیس ۱: ۱۹- ۲۰.

در کتاب «المواهب اللدنیّه» نیز، از عبدالرزّاق به سندش از جابر به همین گونه آورده است. (۱)

حدیث دوم:

«قسطلانی» و «محمّدبن یوسف شامی» از «ابن قطان» و هم چنین «حلبی» در «انسان العیون» از مولای ما حضرت علی بن الحسین از پدرش از جدّ بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه پروردگارم، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام .» (۲)

نویسنده گوید: دلالت این حدیث بر افضلیّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار است و بر کسی پوشیده نیست.

حدیث سوم:

«دیار بکری» از «کعب الاحبار» و «قسطلانی» از «عبداللّه بن ابی حمزه» و «ابن سبع» از او روایت کرده اند. عبارت دیار بکری چنین است: هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را بیافریند، به جبرئیل دستور داد مشتی از خاک سفیدی که در جایگاه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است بیاورد. آن را در آب تسنیم قرار دادند و بعد در جویبارهای بهشت فرو بردند و در آسمان ها و زمین گردانیدند. بدین روی، فرشتگان حضرت محمّد را شناختند پیش از آن که آدم را بشناسند. و بعد آن را با گل آدم به هم آمیخت. (۳)

حدیث چهارم:

۱- ۱) . المواهب اللدنیّه ۱: ۹.

۲- ۲) . انسان العیون ۱: ۴۹.

۳- ۳) . تاریخ الخمیس ۱: ۲۱.

قسطلانی در «المواهب اللدنیّه» گوید: در خبر آمده است که هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور نبوی محمّدی را در صلب او قرار داد. آن نور در جبین او می درخشید و بر دیگر انوار او چیره شده بود. بعد خداوند بر تخت مملکت خود او را نشانید و بر دوش فرشتگان بار کرد و به آنان دستور داد که او را در آسمان ها بگردانند تا شگفتی های ملکوتش را ببیند.

در کتاب «المنتقی» آمده است: در برخی از کتاب ها کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را آورده اند که در پاسخ این سؤال که «تو چه وقت پیامبر بودی؟» فرمود:

«من پیامبر بودم در حالی که آدم بین روح و جسد بود.»

در همان منبع در شرح حدیث گوید: خدای عزّوجلّ نور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را در پیشانی اش قرار داد که هم چون شمع در پیشانی آن حضرت می درخشید و مردم از دیدارش به شگفت می آمدند، تا این که آدم از تعجّب فراوان مردم آرزوی دیدارش را کرد. خداوند دستور داد تا آن نور بر سر انگشت سبّابه ی او ظاهر شود. آدم علیه السلام پرسید:

خداوندا این نور چیست؟ فرمود: نور یکی از فرزندان تو است که نامش محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است. به انگشتش اشاره کرد و گفت: اشهد أن لا إله إلّااللّه و أن محمّداً رسول اللّه. از این جهت سرانگشت سبّابه جایگاه اشاره به شهادت شد. بعد خداوند آن را به جای خودش برگردانید. آدم با حوّا آمیزش کرد. نور از پیشانی او با نطفه به رحم حوا رفت و مانند شمع از بین سینه ی او می درخشید. او به شیث حامله شد و آن نور در پیشانی شیث قرار داده شد، خداوند به آدم وحی فرمود که این امانت را تباه نکن و به فرزندانت دستور بده که تباه نکنند و جز از راه حلال آن را منتقل نمایند. وقتی که شیث آفریده شد، آدم او را به خاطر این نور، بیش از دیگر فرزندانش دوست می داشت.

و این است معنای کلام الاهی که فرمود: «و تقلّبک فی الساجدین» (۱) یعنی در صلب های پدران و ارحام مادران، پشتی بعد از پشت دیگر و شکمی بعد از شکمی و ازدواج و نکاحی بدون این که رابطه ای نامشروع باشد.

۱- ۱) . شعرا (۲۶): ۲۱۹.

حدیث پنجم:

کازرونی گوید: «گفته اند که حکمت در مباح بودن تیمّم، آن است که آسمان پیش از میلاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر زمین مباهات کرده و گفت عرش در من است و فرشتگان و حاملان عرش در منند، فرشتگان تسبیح گوی خداوند و رکوع کنندگان و سجده کنندگان در منند و خورشید و ماه در منند و ستارگان در منند و تو از همه ی این ها خالی هستی. این فخر و برتری را آسمان بر زمین داشت تا این که آن بنده ی با میمنت و برکت، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دیده به جهان گشود. در آن لحظه زمین بر آسمان مباهات کرده و گفت: اگر خورشید و ماه و ستارگان و فرشتگان در تو هستند، بر پشت من پیامبر با برکت صلی الله علیه و آله و سلم جای دارد که نور خورشید و نور آسمان ها و زمین از نور او است. ولادت و تربیت، مبعث و دعوت او بر پشت من است. شریعت و آیین او در پشت من به کار گرفته می شود و مرگ و قبر و مزار او بر پشت من است.

خداوند، افتخار زمین را بر آسمان به وجود پیامبرش از او شنیده و فرمود: بدیهی است هم اکنون که به پیامبرم حضرت محمّد مباهات کردی، خاک شرق و غربت را برای او و امّتش پاک و پاک کننده قرار دادم و مشرق و مغرب زمین را برایشان سجده و مصلّی نمودم، چون تو به وجود محمّد مباهات کردی. بدین جهت بود که حضرت رسول فرمود:

«جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً.»

هم چنین گفته اند که نور آن حضرت در همان گوهری بود که خداوند، زمین را از آن آفرید و به سان خورشید که به زمین نورافشانی می کند، آن گوهر نیز می درخشید.

این سخنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که آسمان و زمین بر یکدیگر مباهات می کردند و به یک دیگر فخر می فروختند. آسمان گفت: من برترم چون فرشتگان صف کشیده و ملائکه تسبیح کننده و عرش و کرشی در من قرار دادند. زمین گفت: بلکه من از تو برترم، چون پیامبران و صالحان در منند و نور و ستارگان تو از نور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و او در من می باشد. حضرت فرمود: با این گفتار یا مانند آن، زمین بر

آسمان پیروز شد و از او پیش افتاد. (۱)»

۱۲ – دلالت احادیث بر افضلیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر آن که اسمش بر عرش

نوشته شده است.

در برخی احادیث، دلالتی روشن بر افضلیت رسول خدا است به خاطر این که نامش بر عرش نوشته شده است.

ابواسحاق ثعلبی گوید: ابوعمر محمّد فریابی با اسنادش از ابن عبّاس به ما خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که الواح به حضرت موسی داده شد، در آن ها نگاه کرد و گفت:

پروردگارا! به من کرامتی دادی که به هیچ یک از جهانیان پیش از من چنین کرامتی نداده بودی. خداوند فرمود: ای موسی! من تو را با رسالت و با کلام خود بر دیگر انسان ها ترجیح دادم و برگزیدم، اینک آن چه را که به تو دادم برگیر و از سپاس گزاران باش، (۲) یعنی با نیرو و تلاش و خویشتن داری و مواظبت بر این مطلب که با محبّت و دوستی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بمیری و از دنیا بروی.

موسی عرض کرد: خداوندا! محمّد صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟

فرمود: احمد. همان کسی که اسمش را بر عرش خود نگاشتم، دو هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینم. او پیامبر من و برگزیده و انتخاب شده من در بین مخلوقاتم می باشد و او از همه ی مخلوقات و فرشتگانم در نزد من محبوب تر است.

موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! اگر محمّد از همه ی مخلوقاتت نزد تو محبوب تر است، آیا امّتی گرامی تر نزد تو از امّت من هست؟ خداوند متعال فرمود: فضیلت و برتری امّت حضرت محمّد بر دیگر امّت ها به مانند برتری من

۱- ۱) . المنتقی من سیره المصطفی – مخطوط.

۲- ۲) . برگفته از سوره ی اعراف (۷): ۱۴۴.

بر همه ی مخلوقات است.» (۱)

نویسنده گوید: بزرگ داشت و توصیفی که خداوند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می کند، به این که اسم او را بر عرش ثبت کرده، دلیل بر آن است که این فضیلت بزرگ موجب ظهور برتری آن حضرت است بر همه ی مخلوقات، و تقدّم آفرینش او بر دیگران نیز دلیل همین مطلب است. بنابراین علی علیه السلام نیز در همین رتبه است، زیرا خلقت او از خلقت پیامبر است و از همان مادّه آفریده شده که پیامبر از آن آفریده شده است.

۱۳ – استدلال حضرت آدم علیه السلام بر افضلیّت پیامبر ما، بر این که اسم آن حضرت، همراه اسم خداوند است.

محدّثان اهل تسنن دربرخی ازاحادیث که آن ها راصحیح السندمی دانند، آورده اندکه حضرت آدم برافضلیّت پیامبرما وبرتری قدر و منزلت او در پیشگاه خداوند متعال به این مطلب استدلال کردکه نام آن حضرت درعرش همراه نام خداونداست و این به هنگامی بودکه برای آمرزش خطای خودش به اسم آن حضرت متوسّل به خداوند شد.

این حدیث را گروهی از بزرگان اهل سنّت هم چون طبرانی، قاضی عیاض در «الشفاء»، سیوطی در «الخصائص» از حاکم و بیهقی و ابی نعیم و ابن عساکر و طبرانی، سمهودی در «خلاصه الوفا» از حاکم، قسطلانی در «المواهب اللدنیّه»، دیار بکری در «الخمیس» از عیاض، مناوی در «الاتحافات السنیّه» از گروهی، حلبی در «انسان العیون» و دیگران نقل کرده اند.

طبرانی گوید: محمّدبن داوودبن اسلم صدفی مصری از احمدبن سعید مدنی فهری، از عبداللّه بن اسماعیل مدنی از عبدالرّحمان بن زیدبن اسلم از پدرش از جدّش از ابن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که آدم علیه السلام مرتکب آن گناه شد، سرش را به طرف عرش بلند کرد و گفت: به حقّ محمّد، از تو درخواست می کنم که مرا ببخشایی. خداوند به او وحی فرمود که محمّد چیست؟ و محمّد کیست؟ پاسخ داد: خداوندا! بلند است نامت! هنگامی که مرا آفریدی، سرم را به سوی عرش تو بلند کردم و دیدم نوشته است: «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه». آن گاه دانستم که هیچ کس نزد تو ارزشمندتر نیست از آن کسی که اسمش را قرین اسم خود قرار دادی. خداوند به او وحی کرد که ای آدم او آخرین پیامبر از ذریّه و نسل تو است و امّت او آخرین

۱– ۱) . العرائس: ۲۸۰.

امّت از ذراری تو می باشند.» (۱)

شیخ عبدالوهاب سبکی در «شفاء الاسقام» در معنای توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آفرینش و بعد از و بعد از رحلتش گوید: (بدین عبارت:)

«می گویم: توسّل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هر حالی قبل و بعد از خلقت در دوران زندگی و بعد از رحلت آن حضرت در برزخ و بعد از حضور در عرصات قیامت و در بهشت جایز است و این بر سه گونه است:

نوع اوّل: آن که توسّل به آن حضرت بدان معنی باشد که نیازمند حاجت خود را از خداوند متعال درخواست کند به حق آن حضرت یا به آبرو یا به برکت او، که این گونه توسّل در هر سه حال جایز است و در مورد هر یک از آن ها روایت و خبر صحیح وارد شده است. در باره ی حالت اوّل یعنی پیش از خلقت حضرتش، آثار و اخباری از پیامبران گذشته صلوات اللّه و سلامه علیهم وارد شده است که ما دراین مورد بر روایاتی که صحّتش برایمان اثبات شده بسنده می کنیم وآن روایتی است که: حاکم،ابوعبداللّه بن بیع در «المستدرک علی الصحیحین» و یا یکی از آن دو روایت کرده اند از ابوسعید عمروبن محمّدبن منصور عدل از ابوالحسن محمّدبن اسحاق بن ابراهیم حنظلی، از ابوالحارث عبداللّه بن مسلم فهری، از اسماعیل بن مسلمه، از عبدالرحمان بن زیدبن اسلم، از پدرش، از جدّش از عمربن خطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که آدم مرتکب آن اشتباه شد، گفت: پروردگارا! به حقّ محمّد از تو درخواست می کنم که مرا ببخشی. خداوند به او فرمود: ای آدم! تو چگونه او را شناختی و حال آن که هنوز او را نیافریده ام؟ گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست قدرت خود آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سر برداشتم و دیدم بر پایه های عرش تو نوشته شده است: لا إله إلّااللّه، محمّدٌ رسول اللّه... دانستم که تو، به اسم خود اضافه نمی کنی مگر کسی را که از همه ی مخلوقات محبوب تر در نزد تو باشد.»

خداوند فرمود:

۱- ۱) . المعجم الصغیر ۲: ۸۲.

راست گفتی، ای آدم، او محبوب ترین خلق است. چون به حق او از من درخواست کردی، تو را بخشیدم و اگر محمّد نبود تو را نمی آفریدم.

حاکم گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و این نخستین حدیث است که از عبدالرّحمان بن زیدبن اسلم در این کتاب آورده ام.

این روایت را بیهقی نیز در کتاب «دلائل النبوّه» آورده و گفته است که تنها عبدالرّحمان این حدیث را نقل کرده است. طبرانی نیز آن را آورده و این عبارت را بر آن افزوده که خداوند فرمود: او آخرین پیامبر از ذریّه تو است.

حاکم همراه با این حدیث روایت دیگری نیز آورده است از علی بن جمشاد عدل از هارون بن عبّاس هاشمی از جندل بن والق از عمروبن اوس انصاری از سعیدبن ابی عروه از قتاده از سعیدبن مسیب، از ابن عبّاس که گوید: خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که: ای عیسی! به محمّد ایمان بیاور و به هر یک از افراد امّت که او درک می کند، دستور بده که به او ایمان بیاورند، چرا که اگر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نبود آدم را نمی آفریدم و اگر محمّد نبود بهشت و جهنّم را خلق نمی کردم. و به یقین، وقتی عرش را بر روی آب آفریدم، به لرزه درآمد. چون نوشتم: لاإله إلّااللّه، آرام گرفت.

حاکم گوید: این حدیثی صحیح الاسناد است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

این سخن حاکم است.

ابن تیمیه با این سند به این حدیث دست نیافته و این مطلب به او نرسیده که حاکم، سند این حدیث را صحیح می دانسته، لذا در این مورد چنین گفته است: «و امّا آن چه را که از داستان آدم و توسّلش به آن حضرت ذکر کرده اند، اصلی ندارد و هیچ کس آن را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اسنادی که بتوان بر آن تکیه کرده و مورد اعتماد باشد نقل نکرده است.» ابن تیمیّه مدّعی شده که این مطلب دروغ است و در این مورد پافشاری های بی نتیجه کرده است. اگر به او خبر می رسید که حاکم این خبر را صحیح دانسته، این سخنان را نمی گفت و یا در فکر پاسخ به آن می افتاد و گویا من او را می بینم که اگر از این تصحیح حاکم خبردار می شد، راوی حدیث عبدالرّحمان بن زیدبن اسلم را مورد طعن قرار می داد و او را تضعیف می کرد. البتّه ما در تصحیح سند این حدیث بر

حاکم اعتماد کرده و او را قبول داریم. هم چنین عبدالرحمان بن زیدبن اسلم را بدان پایه از ضعف و بی اعتباری که ابن تیمیّه بدان معتقد است، ما بی اعتبار نمی دانیم.

چگونه می تواند یک مسلمان این اندازه جرأت و جسارت داشته باشد که این مطلبی را که نه عقل آن را رد کرده و نه شرع، منع کند و نپذیرد؟ با آن که در مورد آن این حدیث وارد شده است. ما بعد از بررسی تمام اقسام آن، توضیح بیشتری درباره ی صحبت و درستی این مطلب خواهیم داد.

و امّا آن چه که وارد شده از توسّل نوح و ابراهیم و دیگر پیامبران، چنین مطالبی را مفسّران آورده اند و ما با نقل این حدیث، از آوردن آن ها در این جا خودداری کرده و به ذکر همین حدیث - به دلیل صحّت و استواری آن بسنده می کنیم. (۱)

۱۴ - در پیشگاه خداوند متعال بعد از رسول خدا کسی ارزنده تر از علی نیست، زیرا نام او همراه اسم آن دو است

اشاره

نویسنده می گوید: احادیث فراوانی وارد شده که به صراحت می گوید: اسم علی علیه السلام همراه با اسم پیامبر بر روی عرش نوشته شده است. آن احادیث افضلیّت حضرت علی بعد از پیامبر را می رساند و گویای آن است که آن حضرت بعد از وجود مقدّس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از همه ی مخلوقات برتر است، چه پیامبران و چه غیر پیامبران.

در این جا با آوردن چند روایت به عنوان نمونه بسنده کرده و می گوییم:

یکم - اسم علی بر روی عرش مکتوب است:

در چندین حدیث در کتب اهل سنّت آمده است که اسم امیرالمؤمنین علیه الصلاهو السلام بعد از کلمه ی توحید و اسم پیامبر آمده است و از آن دانسته می شود که هیچ کس در پیشگاه خداوند، ارزنده تر و والاتر نیست از کسی که نامش همراه با نام خدا و

۱- ۱) . شفاء الاسقام.

پیامبرش آمده است.

این مطلب در روایت قاضی عیاض، ابن مغازلی، خوارزمی، محبّ طبری، زرندی، شهاب الدین احمد، سیوطی، ولی اللّه دهلوی و دیگران آمده است.

الف. قاضی عیاض از ابوالحمراء روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم روی عرش نوشته شده است: لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، ایدته بعلی.» (۱)

ب. ابن مغازلی به سندش از ابوالحمراء روایت می کند که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر ساق سمت راست عرش نوشته شده است: منم یگانه معبود که جز من خدایی نیست، بهشت جاودان را به دست خود پدید آوردم، محمّد برگزیده ی من است و علی را پشتیبان او قرار دادم.» (۲)

ج. خوارزمی از او روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر ساق عرش ثبت شده است که من بهشت جاودان را به دست خود کاشتم. محمّد برگزیده ی من است. از میان آفریدگانم، علی را پشتیبان او قرار دادم.» (۳)

د. محبّ طبری یک فصل اختصاص داده تحت عنوان «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تأیید الاهی اختصاص داشت و خداوند، نام آن حضرت را بر ساق عرش و بر پیکر برخی از حیوانات نوشته است.»

وی در همین فصل گوید:

از ابوالحمراء از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، به سمت راست ساق عرش نگریستم نوشته ای را بر آن دیدم که متن آن چنین بود: «محمّد رسول اللّه، ایّدته بعلی و

۱- ۱) . الشفا: ۱۳۸، جز اللّه خدایی نیست، محمّد رسول خدا است علی را پشتیبان و وزیر او قرار دادم.

۲- ۲) . المناقب تألیف ابن خوارزمی: ۳۹.

۳- ۳) . المناقب: ۲۲۹.

نصرته به».»

این حدیث را ملا در سیره ی خود آورده است.

ابن عبّاس گوید: در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. پرنده ای که در منقارش بادام سبزی بود، از راه رسید و آن را در دامان پیامبر انداخت. حضرت آن را بوسیده و شکست. در داخل آن برگی سبزی بود که بر آن نوشته شده بود: «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، نصرته بعلی.»

این حدیث را ابوالخیر قزوینی حاکمی آورده است. (۱)

ه . زرندی گوید: «روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، در ساق عرش دیدم که نوشته شده است: «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، صفوتی عن خلقی، ایدته بعلی و نصرته به».

و در روایتی دیگر آمده است: بر سمت راست عرش نوشته دیدم: «انّی اللّه وحدی. لا إله غیری، غرست جنه عدن بیدی، محمّد صفوتی، ایدته بعلی.» (۲)

و. شهاب الدین احمد به نقل از طبری و زرندی همان روایت گذشته را از آنان و از ابوالحمراء نقل کرده و بعد می گوید: این روایت را حافظ ابوبکر خطیب نقل کرده است. (۳)

ز. سیوطی: گوید: ابن عدی و ابن عساکر از انس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، دیدم بر ساق عرش نوشته شده است:

«لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، ایدته بعلی». (۴)

۱- ۱) . الریاض النضره ۲: ۲۲۷. جز اللّه خدایی نیست. محمّد فرستاده ی خدا است او را به علی یاری کردم.

۲- ۲) . نظم در درر السمطین: ۱۲۰. من خدای یگانه ام، غیر از من خدایی نیست، بهشت جاودان را به دست خود کاشتم، محمّد برگزیده ی من است او را به علی پشتیبانی و تأیید کردم.

۳- ۳) . توضیح الدلائل مخطوط.

۴- ۴) . الخصائص الکبری ۱: ۷. بنگرید: درّالمنثور۴: ۱۵۳.

ح. ولی اللّه دهلوی از انس به همین گونه روایت کرده است. (۱)

دیگران نیز همین مضمون را آورده اند که به این هشت مورد اکتفا شد.

دوم – اسم علی علیه السلام با اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در چندین جا همراه است

اسم علی علیه السلام همراه با اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از کلمه ی «توحید» در چهار جا آمده است. این مطلب را سیدعلی همدانی بدین سان روایت کرده است:

از علی رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من اسم تو را در چهار جا همراه اسم خودم دیدم، لذا به نگاه به آن انس گرفتم: [اوّل] در معراجم به آسمان، هنگامی که به بیت المقدس رسیدم، بر روی صخره آن جا دیدم: لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره» به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است. [دوم] وقتی که به سدره المنتهی رسیدم، بر روی آن دیدم نوشته شده است: «انّی أنا اللّه لا إله الّا أنا وحدی و محمّد صفوتی من خلقی، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره.» به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. [سوم] وقتی از سدره المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، بر پایه های عرش نوشته دیدم: «انّی أنا اللّه لا إله إلّاأنا محمّد حبیبی من خلقی، أیدته بوزیره و نصرته بوزیره». [چهارم] وقتی به بهشت رفتم دیدم، بر درِ بهشت نوشته شده است: لا إله إلّاأنا، محمّد حبیبی من خلقی، أیدته بوزیره و نصرته بوزیره.» (۲)

سوم – اسم حضرت علی، بر درِ بهشت نوشته شده است

روایت شده است که اسم حضرت علی به همراه اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با عنوان «برادر رسول خدا» بر در بهشت نوشته شده است.

این مطلب در روایت گروهی از اهل سنّت آمده است، از جمله خوارزمی، شهاب الدین احمد، صفوری، محمّد صدر عالم و بدخشانی.

الف.خوارزمی به سندش ازجابربن عبداللّه انصاری درآن جاکه گوید:خبردادبه من

۱- ۱) . ازاله الخفاء۲: ۱۴۸.

۲- ۲) . مودّه القربی، بنگرید: ینابیع الموّده: ۲۵۶.

شهرداربه صورت اجازه از محمودبن اسماعیل اشقر ازاحمدبن حسین بن پادشاه از طبرانی از محمّدبن عثمان بن ابی شبیه از زکریابن یحیی بن سالم از اشعث بن عمر از حسن بن صالح (و او خود بر حسن برتری داشت) از مسدّد از عطیّه از جابربن عبداللّه انصاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر در بهشت نوشته شده است: «محمّد رسول اللّه، علی بن ابی طالب اخو رسول اللّه». و این را دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین نوشت. (۱)

ب. شهاب الدین احمد باب چهاردهم کتاب خودرابه این مطلب اختصاص داده که اسم علی بن ابی طالب علیه السلام با اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در عرش و در بهشت همراه است.

در این باب، از صالحانی به اسنادش از ابن مردویه از جابر به صورت مرفوع (یعنی حذف سند از وسط آن) از خطیب از جابر همان حدیث را آورده و در آن آمده است: هزار هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین. (۲)

ج. صفوری گوید: از پیامبر نقل شده است که: بر درِ بهشت نوشته شده است: محمّد رسول اللّه، علی اخو رسول اللّه.» و این دو هزار سال قبل از خلق آسمان ها بوده است. (۳)

د. محمّد صدر عالم از طبرانی در «الاوسط» و ابن عساکر و خطیب در «المتفق و المفترق» از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همان گونه که آوردیم.

ه . بدخشانی از طبرانی و خطیب به همین گونه که گذشت نقل کرده و بعد گوید:

در روایتی دیگر که نزد احمد است از او به صورت مرفوع آمده است: دیدم بر در بهشت نوشته شده است: «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، علی اخوه.» (۴)

چهارم – «علی ولی اللّه» بر درهای بهشت نوشته شده است

در روایتی از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر هر یک از درهای بهشت نوشته شده است: «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، علی ولی اللّه.» و بعد از آن کلماتی حکمت آموز و پند

۱– ۱) . مناقب امیرالمؤمنین ۸۷: محمّد رسول خدا است و علی بن ابی طالب برادر رسول خدا است.

۲– ۲) . توضیح الدلائل – خطّی.

۳– ۳) . نزهه المجالس ۲: ۲۰۷.

۴– ۴) . مفتاح النجا خطّی.

و اندرزهایی والا است و بر این مطلب در روایات ذیل آمده که حموینی، زرندی و شهاب الدین احمد، نقل کرده اند:

الف. حموینی به سندش از عبداللّه بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی طولانی نقل کرده است که مشتمل بر فوائد بسیاری است...

ب. زرندی به نقل از حموینی در کتاب، نظم درر السمطین»

ج. سید شهاب الدین احمد از زرندی از حموینی.

و این است عین عبارات حدیث با همان تفصیل، از حموینی:

عبداللّه بن مسعود نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دستور داده شد که بهشت و جهنّم را بر من عرضه کنند و همه ی آن ها را دیدم، بهشت و نعمت های رنگارنگش را و جهنّم و انواع عذابش را. وقتی که برگشتم، جبرئیل علیه السلام به من گفت: یا رسول اللّه! آیا آن چه را که بر درِ بهشت و بر درِ جهنّم نوشته شده بود خواندی؟ گفتم: نه یا جبرئیل. گفت: بهشت هشت در دارد که بر هر دری از آن چهار کلمه نوشته شده است. هر کلمه ای از آن ها برای کسی که آن ها را بداند و به کار برد، از دنیا و هر آن چه در دنیا است، بهتر است. جهنّم هفت در دارد که بر هر دری از آن سه کلمه نوشته شده است که هر کس آن ها را بیاموزد و به کار برد، برای او از دنیا و هر آن چه در آن است بهتر است. گفتم: ای جبرئیل! با من برگرد تا آن ها را بخوانم.

جبرائیل با من برگشت و از درهای بهشت آغاز کرد:

بر در اوّل نوشته شده بود: لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، علی ولی اللّه.

هر امری را چاره ای است و چاره ی زندگی در دنیا چهار خصلت است: قناعت، به دور انداختن کینه، ترک حسد، هم نشینی با اهل خیر.

بر دومین نوشته شده بود: لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، علی ولی اللّه.

هر امری را چاره ای است و چاره ی خوشحالی در آخرت چهار خصلت است:

دست کشیدن بر سر یتیمان، مهربانی نسبت به بیوه زنان، سعی و کوشش در حوائج مسلمان ها، دل جویی از فقرا و مساکین.

بر در سوم نوشته شده بود: لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه علی ولی اللّه.

هر امری را چاره ای است و چاره ی سلامتی در دنیا چهار خصلت است: کم خوردن غذا، کم سخن گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن.

بر در چهارم نوشته شده بود: لاإله إلّاالله،محمّد رسول الله، علی ولی الله.

هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید همسایه اش را گرامی دارد. هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد،باید میهمانش را احترام کند. هرکس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد،باید به پدرومادرش نیکی کند، هرکس به خداو روز قیامت ایمان دارد، باید یا سخن نیکو گوید و یا ساکت باشد.

بردر پنجم نوشته بود: لا إله إلّاالله،محمّد رسول الله، علی ولی الله. هرکس می خواهد خوار نشود، خوار نکند. هرکس می خواهد ناسزا نشنود، ناسزا نگوید.

و هر کس می خواهد که بر او ظلم نشود ظلم نکند. هر کس می خواهد به ریسمان محکم چنگ زند به سخن «لا إله إلّاالله، محمّد رسول الله» چنگ زند. بر در ششم از آن ها نوشته شده بود: لا إله إلّاالله، محمّد رسول الله، علی ولی الله. هر کس دوست دارد قبرش گسترش یابد، مسجدها را تمیز کند. هر کس دوست دارد که کرم ها در قبر بدنش را نخورند، مساجد را جارو کند. هر کس دوست دارد قبرش تاریک نباشد، مساجد را روشن کند. هر کس دوست دارد که پیکرش در گور، تر و تازه بماند، مساجد را گسترش دهد و زمین وسیع برای مساجد تهیه کند.

بر در هفتم آن نوشته شده بود: لا إله إلّاالله، محمّد رسول الله، علی ولی الله. سفیدی و روشنی دل در چهار خصلت است: در عیادت مریض، تشییع جنازه، خریدن کفن مردگان، برطرف سازی قرض و وام.

بردرهشتم آن نوشته بود:لا إله إلّاالله،محمّدرسول الله، علی ولی الله.هرکس می خواهدازاین درهای هشتگانه واردبهشت شود،به چهارخصلت چنگ زند:

صدقه،سخاوت،خوش اخلاقی،خویشتن داری ازآزاربه بندگان خدای متعال.

بعد رفتیم به سوی جهنّم.

بر در اوّل سه کلمه نوشته شده بود: خداوند دروغ گویان را لعنت کند، خداوند بخیلان را لعنت کند، خداوند ستمکاران را لعنت کند.

بر در دوم آن نوشته شده بود: هر کس امیدش به خداوند باشد، سعادتمند است. هر کس از خدا خائف (ناامن) باشد، در امن است. هلاک شونده مغرور کسی است که امیدش به غیر خدا باشد و از غیر خدا خوف ورزد.

بر در سوم نوشته شده بود: هر کس می خواهد در روز قیامت برهنه نباشد، برهنگان را بپوشاند. هر کس می خواهد در قیامت گرسنه نماند، گرسنگان را در دنیا اطعام کند. هر کس می خواهد که در روز قیامت تشنه نماند، تشنگان را

در دنیا سیراب کند.

بر در چهارم آن نوشته شده بود: خداوند ذلیل و خوار می سازد، هر کسی را که اسلام را سبک شمارد، خداوند ذلیل و خوار می دارد هر کسی را که به اهل بیت پیامبر خدا توهین کند. خداوند ذلیل می سازد هر کسی را که ستمگران را بر ستم به بندگان خدا کمک کند.

بر در پنجم نوشته شده بود: از هوی و هوس پیروی نشود، زیرا هوی از ایمان به دور است. گفتارت را، در آن چه که فایده ای برایت ندارد، زیاد مکن که از چشم پروردگارت می افتی. یاور ستمگران مباش زیرا بهشت برای ستمکاران آفریده نشده است.

بر در ششم آن نوشته شده بود: من (جهنّم) بر تلاشگران (در راه عبادت) حرام هستم، من بر تصدیق کنندگان و راستگویان حرام هستم. من بر روزه داران حرام هستم.

بر در هفتم آن نوشته شده بود: پیش از آن که به حساب شما رسیدگی شود، خود به حساب خویشتن برسید. پیش از آن که شما را توبیخ کنند، شما خود را سرزنش کنید. خداوند را بخوانید پیش از آن که در محضر او حاضر شوید و توان آن را نداشته باشید.»

این حدیث را زرندی روایت کرده و گوید که شیخ العالم صدرالدین ابراهیم بن محمّدبن مؤید آن را در کتاب فضل اهل البیت آورده است.

پنجم – عبارت «علی ولی اللّه» با طلا بر در بهشت نوشته شده است

در حدیثی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

«دیدم بر در بهشت با طلا نوشته شده است: لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، علی ولی اللّه.»

این مطلب در روایت شهاب الدین احمد آمده در آن جا که در شمار اسامی امیرالمؤمنین،به اسم ولی اللّه می رسد. تحت این عنوان گوید: از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفربن محمّد از پدرش از جدّش علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه وعنهم اجمعین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم با طلا بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه، علی ولی اللّه.»

تمام این حدیث در باب خودش به زودی خواهد آمد، حافظ ابوموسی با اسنادش این را روایت کرده است. (۱)

ششم – بر در بهشت نوشته شده است: «علی حبیب اللّه»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که آن حضرت دیده است بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه، علی حبیب اللّه.

این مطلب در روایت عدّه ای از اهل سنّت آمده است از جمله: خوارزمی، بدخشانی، شهاب الدین احمد.

الف. خوارزمی به سندش از ابن عبّاس که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلّا، محمّد رسول اللّه، علی حبیب اللّه، الحسن و الحسین صفوه اللّه، فاطمه امه اللّه، علی مبغضیهم لعنه اللّه» (۲)

ب. بدخشانی از خطیب و حافظ رسعنی از ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم . (۳)

ج. سید شهاب الدّین احمد در ضمن برشمردن اسماء امیرالمؤمنین، ذیل اسم «حبیب اللّه»، همین مضمون را آورده است. و می افزاید:

تمام حدیث در باب خودش به زودی خواهد آمد، صالحانی در باب خودش به اسنادش آن را روایت کرده است. (۴)

هفتم – بر عرش نوشته شده است: «علی مقیم الحجّه»

در روایت خوارزمی، شهاب الدین احمد و قندوزی بلخی آمده است که بر عرش نوشته شده است: لا إله إلّااللّه، محمّد نبی الرحمه، علی مقیم الحجّه...»

۱- ۱) . توضیح الدلائل، خطّی.
۲- ۲) . مناقب امیرالمؤمنین: ۲۱۴.
۳- ۳) . مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، خطّی.
۴- ۴) . توضیح الدلائل، خطّی.

الف. خوارزمی به سندش از عبداللّه بن مسعود که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید و از روحش در او دمید، عطسه ای زد و گفت: الحمدللّه. خداوند وحی کرده و فرمود: بنده ی من مرا ستود. به عزّت و جلالم سوگند که اگر دو نفر از بندگانم نبودند که می خواستم آن دو را خلق کنم، تو را نمی آفریدم. گفت: خداوندا! آیا آن دو از من هستند؟ فرمود:

آری. ای آدم سر بردار و بنگر. آدم سر برداشت و دید که بر عرش نوشته شده است: لا إله إلّااللّه، محمّد نبی الرّحمه، علی مقیم الحجّه، هر کس حق علی را بشناسد پاک و پاکیزه است و هر کس حق او را انکار کند ملعون و زیانکار است.

به عزّت خود سوگند یاد کرده ام که هر کس از او اطاعت کند وارد بهشتش سازم، هر چند که نافرمانی مرا کرده باشد. و به عزّت خود قسم خورده ام که هر کس نافرمانی او کند، به دوزخش ببرم، هر چند از من اطاعت کرده باشد.» (۱)

ب. شهاب الدین احمد نام های امیرالمؤمنین علیه السلام را برمی شمرد، از جمله: «مقیم الحجّه» و ضمن آن، از صالحانی از خوارزمی همان حدیث را می آورد. (۲)

ج. قندوزی بلخی از خوارزمی به همین گونه آورده است. (۳)

هشتم – بر بال جبرئیل نوشته شده است: «علی ولیّ اللّه»

در حدیثی آمده است که بر یکی از دو بال جبرئیل نوشته شده است: «لا إله إلّا اللّه، علی الوصی» و بر بال دیگر نوشته شده است: «لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه» که نام علی با وصف وصایت، بعد از اسم خداوند متعال آمده است. این مضمون را خوارزمی و شهاب الدین احمد آورده اند.

الف. خوارزمی گوید: خبر داد به من شهردار این روایت را به صورت اجازه از ابوالفتح عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی به صورت کتبی از ابوطاهر حسین بن علی بن سلمه از ابوالفرج صامت بن صهیب بن عباد که گوید: پدرم از حضرت

۱- ۱) . مناقب خوارزمی: ۲۲۷.

۲- ۲) . توضیح الدلائل – خطّی.

۳- ۳) . ینابیع المودّه: ۱۱.

جعفربن محمّـد از پـدرش از علی بن الحسـین از پدرش از علی بن ابی طالب روایت کرد که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«جبرئیـل - در حالی که بالش را گشوده بود - نزد من آمـد. دیـدم بر یکی از دو بالش نوشـته شـده است: لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه، و بر بال دیگر نوشته شده بود: لا إله إلّا اللّه، علی الوصی.» (۱)

ب. سید شـهاب الدین احمد در ضـمن بیان اسامی حضرت علی علیه السلام از وصیّ اللّه و خلیفه اللّه یاد می کند و می گوید: از امام جعفر صادق از پـدرش امام باقر از جـدّش از رسول خـدا صـلّی اللّه علیه وآله وبارک وسـلم ، آن گاه حدیث پیشـین را آورده و می افزاید: صالحانی نیز این حدیث را با اسنادش نقل کرده است. (۲)

نهم - بین دو دست صرصائیل نوشته شده است: «علی بن ابی طالب مقیم الحجّه»

در حـدیثی دیگر آمده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله دید: «لا إله إلاّ اللّه محمّد رسول اللّه، علی مقیم الحجه» بین دو کف دست صرصائیل نوشته شده است.این مطلب در روایت ذیل آمده است:

خوارزمی به سـندش از امام جعفربن محمّـد صادق علیه السـلام از پـدرش از علی بن الحسـین از پـدرش با عبارات ذیل آورده است: خبر داد مرا ابوالعلاء، حافظ همدانی و امام اجلّ نجم الدین ابومنصور محمّدبن حسین بن محمّد بغدادی، از شـریف امام اجـل نور الهـدی ابوطـالب حسـین بن محمّـدبن علی زینبی، از امـام محمّـدبن احمـدبن علی بن الحسن بن شاذان، از معاف ابن زکریا، از حسن بن علی عاصـمی [هاشـمی]، از صـهیب، از جعفربن محمّـد، از پـدرش، از علی بن الحسـین، از پدرش [علیهم السـلام] که گوید: روزی رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در خانه ام سـلمه بود. فرشته ای بر او فرود آمد که بیست سر داشت، در هر سـری هزار زبان که با هر زبانی به عباراتی که شبیه به عبارات دیگر نبود، خـدای را تسبیـح و تقدیس می کرد و کف دست او از هفت آسمان و هفت زمین وسیع تر بود. رسول

۱- ۱) . المناقب: ۹۰.

۲- ۲) . توضیح الدلائل - خطّی.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم گمان کرد که او جبرئیل است. با خود فرمود که هیچ گاه جبرئیل در چنین صورتی بر من وارد نشده است. او گفت: من صرصائیل هستم نه جبرئیل. خداوند مرا نزد تو فرستاده که به حضرتت بگویم باید نور را با نور تزویج کنی، حضرت فرمود: چه کسی را؟ و با چه کسی؟ گفت: دخترت فاطمه را با علی بن ابی طالب.

رسول خدا فاطمه را با حضور و گواهی جبرئیل و میکائیل و صرصائیل به ازدواج علی بن ابی طالب درآورد. راوی گوید: رسول خدا بین کف دست های صرصائیل (۱) را نگاه کرد. دید نوشته شده است: لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه، علی بن ابی طالب مقیم الحجّه. بعد فرمود: ای صرصائیل! از چه زمانی این مطلب بر دستان تو نوشته شده است؟ گفت: دوازده هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند.

دهم – برپیشانی فرشته نوشته شده است:خداوند محمّد را به علی تأیید و پشتیبانی فرماید

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرشته ای را دید که بر پیشانی اش نوشته شده بود: «ایّد اللّه محمّداً بعلی». این حدیث در روایت خوارزمی به سندش از محمّدبن حنفیه آمده است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند، در آسمان چهارم و ششم (۲) فرشته ای دیدم که نیم او از آتش و نصف دیگرش از برف بود و بر پیشانی اش نوشته شده بود: «ایّداللّه محمّداً بعلی» شگفت زده شدم. فرشته به من گفت: چرا تعجّب کردی؟ آن چه را که تو می بینی، خداوند دو هزار سال پیش از دنیا در پیشانی من آن را نوشته است. (۳)

یازدهم – بر لواء حمد نوشته شده است: «علی ولی اللّه»

این مطلب را سید علی همدانی از عبداللّه بن سلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن

۱– ۱) . المناقب ۲۴۵، به جای دست ها، کتف (شانه) آمده است.

۲– ۲) . در نسخه ی دیگر آمده: چهارم یا ششم.

۳– ۳) . المناقب: ۲۱۸.

حدیثی روایت کرده که در باره ی لواء الحمد از آن حضرت پرسیده شد... (۱)

دوازدهم – بر پرچم نور نوشته شده است: «آل محمّد خیر البریّه»

ابونعیم حافظ از جابربن عبداللّه روایت کرده است که روزی در حضور رسول خدا در مسجد مدینه بودیم، که سخن از بهشت به میان آمد. دجانه گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که می فرمودید: بهشت بر پیامبران و بر امّت های دیگر حرام است تا این که من وارد شوم. فرمود:

«آیا نمی دانی که خداوند را پرچمی از نور است و ستونی از زبرجد که آن دو را دو هزار سال پیش از خلقت آسمان و زمین آفریده است؟ بر روپوش آن پرچم نوشته شده است: «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، آل محمّد خیر البریّه، صاحب اللواء امام القوم.»

علی علیه السلام گفت:

«سپاس خداوندی را که ما را به وسیله ی تو هدایت فرمود و گرامی داشت و شرافت بخشید.»

پیامبر به او فرمود:

«آیا نمی دانی که هر کس که ما را دوست بدارد و (در این راه) آزموده شود، خداوند او را با ما ساکن خواهد کرد؟»

و بعد این آیه را تلاوت فرمود:

«فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» (۲)

سیزدهم – بر روی گوهری تابناک یا برگی سبز نوشته شده است: «محمّد رسول اللّه نصرته بعلی»

در حدیثی آمده است که: «لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، نصرته بعلی» بر روی درّی تابناك یا برگی سبز - که در داخل بادامی سبز بوده و نزد حضرت رسول آورده

۱- ۱) مودّه القربی، مودّت ششم.

۲- ۲) . منقبه المطهّرین - خطّی.

شده – نوشته شده است.

این حدیث را گروهی از اهل سنّت هم چون دانشمندان ذیل نقل کرده اند، از جمله: محبّ الدین خطیب، ابن مغازلی، قندوزی و صفوری.

الف. محب الدین خطیب. حدیثش گذشت.

ب. ابن مغازلی به سندش از سعیدبن جبیر روایت کرده است که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شدّت گرسنه شده کنار کعبه آمده و پرده ی آن را گرفت و گفت:

خداوندا! محمّد را، بیش از آن چه که گرسنه کرده ای، گرفتار گرسنگی مکن. جبرئیل نازل شده و بادامی با خود آورده و گفت: خداوند تو را سلام می رساند و به تو می گوید:

این بادام را بشکن، در درون آن برگ سبزی بود که بر آن نوشته شده بود:

«لا إله إلّااللّه، محمّد رسول اللّه، ایّدته بعلی و نصرته به. فما انصف اللّه من اتّهمه فی قضائه و استبطأه فی رزقه.»

«جز اللّه خدایی نیست، محمّد رسول خدا است، او را به علی پشتیبانی و یاری کردم. هر کس خداوند را در داوری اش متّهم کند و در روزی رساندن او را به کندی و دیر کردن نسبت دهد، با خداوند انصاف ننموده است.»

ج. قندوزی، از ابن مغازلی از ابن عبّاس همین مضمون را آورده است.

د. صفوری از ابن عبّاس که گوید: در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. در آن هنگام پرنده ای که در دهانش بادام سبزی بود، رسید. آن را نزد پیامبر انداخت. حضرت آن را گرفت. دید در آن درّی سبزرنگ است که به رنگ زرد بر آن نوشته شده است: «لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه، نصرته بعليٍ.»

چهاردهم – تقدّم نبوّت دلیل افضلیت است و آن متفرع بر تقدّم نوری است که علی از آن

آفریده شده است

تقدّم نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دلیل بر افضلیّت آن حضرت است. بدیهی است که این مطلب فرع است بر تقدّم مقام نوری آن حضرت و به طریق اولی بر افضلیت آن حضرت دلالت می کند.

از آن جا که علی علیه السلام از همان نوری آفریده شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن نور آفریده شده، به همین جهت آن حضرت به جز مقام شامخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دیگر مخلوقات خدای متعال افضل و برتر است. بنابراین دلیلی وجود ندارد که کسی بخواهد کسی را بر آن حضرت برتری دهد، چه از پیامبران و چه از صحابه.

نمونه ای از احادیث تقدّم نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم

شواهد تقدّم نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از احادیث و گفتارهای دانشمندان بسیار فراوان است که ما برخی از آن ها را یادآور می شویم:

یکم - بخاری به سندش از عرباض بن ساریه صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که حضرتش فرمود:

«من بنده ی خدا و خاتم پیامبرانم. آدم در طینت او بوده و به زودی از آن به شما خبر خواهم داد. منم نتیجه ی دعای پدرم ابراهیم. منم بشارت عیسی بن مریم و رویایی که مریم و دیگر مادران پیامبران در خواب دیده اند.»

راوی گوید: مادر رسول خدا، هنگامی که او را وضع حمل کرد، نوری دید که قصرهای شام برایش درخشید. (۱)

دوم - ترمذی به سندش ازابوهریره نقل می کند که مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند:

ای رسول خدا! از چه وقت نبوّت برای شما حتمی شد؟ فرمود: در هنگامی که آدم بین روح و جسد بود.

ترمذی گوید: این حدیث، حَسَن و صحیح و غریب است از حدیث ابوهریره، که جز از همین طریق آن را نمی شناسیم. (۲)

سوم - ابونعیم در فصل مربوط به «تقدّم نبوّت آن حضرت پیش از تمام شدن خلقت حضرت آدم» این روایات را با اسناد گوناگون و الفاظ مختلف از ابوهریره و

۱- ۱) . تاریخ الصغیر ۱: ۱۳.

۲- ۲) . صحیح ترمذی ۵: ۵۸۵.

میسره و ابن ساریه نقل کرده است. (۱)

چهارم - کازرونی به سندش از عبداللّه بن شفیق همین مضامین را آورده است. (۲)

پنجم - سیوطی یک باب آورده تحت عنوان «باب اختصاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این که در آفرینش اوّلین پیامبر است و نبوّتش تقدّم داشته و خداوند برای نبوّت او عهد و میثاق گرفته است.»

وی، این مطلب را از راویان ذیل نقل کرده است:

الف. ابن ابی حاتم و ابی نعیم از ابوهریره

ب. ابوسهل قطان از سهل بن صالح همدانی از ابوجعفر محمّدبن علی علیهما السلام

ج. احمد و بخاری و حاکم و طبرانی و ابونعیم از میسره.

د. احمد و حاکم و بیهقی از عرباض بن ساریه.

ه . حاکم و بیهقی و ابونعیم از ابوهریره.

و. بزار و طبرانی و ابونعیم از طریق شعبی از ابن عبّاس.

ح. ابونعیم از عمر.

ط. ابن سعد از ابن ابی الجدعا.

سپس سیوطی از تقی الدین سبکی گفتاری را در معنای این احادیث نقل کرده است که عین عبارت او چنین است: «فائده: شیخ تقی الدّین سبکی در کتابش «التعظیم و المنّه فی لتؤمننّ به و لتنصرنّه» گوید:

در این آیه نکته ای است در تعظیم و بزرگداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر کسی پوشیده نیست و با وجود آن، در صورتی که در زمان آن ها آمد، رسول آنان و مبعوث به سوی آنان بود. بنابراین نبوّت و رسالت آن حضرت، فراگیر و شامل همه ی مردم است، از زمان حضرت آدم تا روز قیامت. در نتیجه پیامبران و امّت های آنان، همگی از امّت او به حساب می آیند.

۱- ۱) . دلایل النبوّه ۱: ۵۴.

۲- ۲) . المنتقی من سیره المصطفی - خطّی.

بدین روی سخن حضرتش که فرمود: «بر همه ی مردم مبعوث شدم.» می رساند که نبوّت آن جناب، مخصوص مردم زمان آن حضرت تا روز قیامت نیست، بلکه افراد پیش از آنان را نیز شامل می شود.

با همین مبنا، معنی سخن آن حضرت نیز معلوم و روشن می گردد، که فرمود:

«کنت نبیاً و آدم بین الروح و الجسد.» برخی این جمله را چنین تفسیر کرده اند که خداوند می داند که در آینده این شخص پیامبر خواهد شد. اینان به این معنای لطیفی که ما کردیم نرسیده اند؛ زیرا علم الاهی بر همه چیز احاطه دارد. و این که در آن شرایط، حضرت رسول را به نبوّت و پیامبری توصیف کرده است، می بایست نبوّت برای آن حضرت در آن زمان ثابت باشد. بدین جهت حضرت آدم دید که اسم آن حضرت بر عرش به نام «محمّد رسول اللّه» نوشته شده است، پس می بایست که حتماً نبوّت آن حضرت در آن زمان ثابت باشد. اگر مقصود آن بود که خداوند می داند که در آینده پیامبر خواهد شد، چنین ویژگی را نداشت که پیامبر باشد در حالی که آدم بین روح و جسد بود، زیرا خداوند نبوّت همه ی پیامبران را در آن زمان می دانست و اختصاص به حضرت رسول نداشت. پس به ناچار می بایست خصوصیّتی در پیامبر اسلام باشد که بدان جهت به امّت خود خبر دهد و اعلام کند تا قدر و منزلت او در پیشگاه پروردگار را بدانند و از این راه، خیر و مقامی برایشان حاصل شود.

سبکی می گوید: شاید کسی بگوید: می خواهم این ارزش والا و این قدر و منزلت بالا را بفهمم، زیرا نبوّت شاخصه ای است که باید موصوف به آن موجود باشد. وصفی که بعد از رسیدن به سن چهل سالگی به کسی رسیده، چگونه پیش از پیدایش آن حضرت موصوف به آن باشد؟ اگر این صفت درباره ی او در چنین شرایطی درست باشد، دیگر اوصاف نیز قابل انتساب به آن حضرت هست.

در پاسخ می گویم: در روایات آمده است که خداوند، ارواح را پیش از اجساد آفریده است، پیامبر در این روایت اشاره به روح و حقیقت شریف خود فرموده است که عقول و اندیشه ها، از درک حقایق و شناخت آن واقعیّات کوتاه است. آن ها را آفریدگارشان و کسانی که از نور الاهی مدد گرفته اند، می فهمند. خداوند هر یک از این حقایق را در هر وقتی که بخواهد، به هر کس که بخواهد، عطا می کند. پس حقیقت

حضـرت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم پیش از آفرینش حضـرت آدم بوده و خداونـد، آن وصف را در همان زمان به آن حضرت داده است، بدین گونه که خلقتش آماده برای اتّصاف به وصف بود.

در همان زمان که این ویژگی را به آن حضرت داد، پیامبر گشت و اسمش را بر عرش نوشت. آن گاه، از رسالت او خبر داد تا فرشـتگان و دیگران کرامت و ارزش او را در پیشـگاه پروردگارش بدانند. بنابر این، حقیقت آن حضرت از همان زمان موجود بود، هر چند که خلقت بدن شـریفش که متّصف به آن وصف است بعدها تحقّق یافت. اتّصاف حقیقت آن حضـرت به وصف نبوّت از سوی خداونـد متعـال، از همـان آغـاز تحقّق حقیقت بوده، بعثت و تبلیغ و دیگر مأموریت های الاهی بعـداً انجام شـده است، هر چنـد که آمادگی و شایسـتگی در ذات و حقیقت شـریف آن حضـرت هیچ تأخیری نداشـته است. همین گونه اسـت گزینش او به نبوّت و دادن کتاب و حکم و نبوّت که همگی به حقیقت او از همان روز اول داده شـده است. پس آن چه که از نظر زمانی دیرتر آمده است، پیدایش و تکوین بدن آن حضـرت بوده است، تا این که در عالم ظاهر، از خاندانی بزرگوار پدید آمـد و به خواست خداوند، این کرامت بعد از مدّتی که از تولّد او گذشت، به او افاضه شد. بی تردید، همه ی این پدیده ها را خداوند از روز ازل می دانست. ما از راه دلایل عقلی و نقلی به این علم الاهی معتقدیم. مردم نیز هر آن چه را که بعد از ظهور آن حضـرت به آن رسـیدند آگاه گشـتند، مثل این که بعد از نزول قرآن و جبرئیل بر آن حضرت، از نبوّت او آگاه شدند. این موارد، از جمله معلومات خداونـد است که به صورت فعلی از افعال او آشـکار شـده و از آثار قدرت و اراده و اختیار الاهی در جایگـاه ویژه ای بـدان متّصف گشـته است. این هـا دو مرتبه است که یکی از آن هـا بـا برهـان و دلیـل عقلی اثبات می شود و دیگری بالعیـان دیـده می شود. بین این دو رتبه از سوی خداونـد متعـال، وسایـط و ابزاری است که به اختیار و امر او انجام می گیرد. برخی از آن وسایل و ابزار، بعـد از ابلاغ نبوّت برای مردم آشـکار می شود و برخی فقط اثبات کمالی برای آن حضـرت است، هر چند برای مردم ظاهر نشود. این گروه، خود تقسـیم می شود به کمالاتی که از آغاز آفرینش همراه آن حضرت بود و کمالاـتی که بعـدها به او پیوسـته است و ما از آن ها فقط از طریق خبر و روایتی راستین آگاه می شویم. پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم

ص:۲۳۵

بهترین آفریدگان است. هیچ یک از آفریده ها کمالی بالاتر از کمال او و رتبه ای برتر از مقام او ندارند و ما از طریق خبری صحیح، حصول این کمال را پیش از آفرینش حضرت آدم برای آن حضرت خبردار شده ایم. یعنی می دانیم که خداوند، نبوّت را در همان زمان به آن حضرت داده است و برای او از پیامبران عهد و میثاق گرفته تا بدانند که مقام او بالاتر از آنان است و او پیامبر و رسول آن ها است. در قرآن، سخن از اخذ میثاق است و خداوند با آوردن لام قسم، مطلب را در لزوم ایمان و یاری کردن آن حضرت به مردم می رساند، آن جا که فرمود: «لتؤمننّ به و لتنصرنّه» (۱) نکته ی دیگر آیه، عبارت است از ایمان به بیعتی که برای جانشینان گرفته می شود که ایمان خلفا از این جا سرچشمه گرفته است، پس به این تعظیم و بزرگداشت مهمی که از سوی پرورگار نسبت به آن حضرت انجام گرفته نیک بنگرید.

وقتی که این مطلب دانسته شد، نتیجه می گیریم که پیامبر اسلام، پیامبرِ پیامبران است. بدین روی، در روز قیامت، همه ی پیامبران در زیر پرچم آن حضرت خواهند بود و در این دنیا نیز در شب معراج، تمام پیامبران به آن حضرت در نماز اقتدا کردند. اگر بعثت آن حضرت در زمان حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اتّفاق می افتاد، ایمان به آن حضرت و یاری کردن آن جناب بر آنان و امّت هایشان واجب می شد.

خداوند هم بر همین مطلب از آنان پیمان گرفت. رسالت آن حضرت بر آنان حقیقتی بود که برای آن حضرت ثابت و حاصل بود که در صورت اجتماع با آن حضرت تحقّق می یافت. پس تأخّر این کار به خاطر وجود آنان بود نه از آن جهت که دارای این ویژگی و مأموریّت نباشد. فرق است بین این که فعل متوقّف بر قبول محل باشد یا متوقّف بر شایستگی فاعل باشد. در این جا نه از جهت فاعل توقّفی داشت و نه از جهت ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم . بلکه از جهت وجود دورانی بود که او را در بر داشت که اگر در زمان آنان وجود می یافت، بدون تردید بر آنان لازم بود که از آن حضرت پیروی کنند.

بدین جهت در آخر الزّمان، عیسی علیه السلام بر شریعت رسول خاتم می آید با این که

۱- ۱) . آل عمران (۳): ۸۱.

خود دارای مقام نبوّت است، نه بدان گونه که برخی پنداشته اند که به صورت فردی معمولی و یکی از افراد امّت باشد. البتّه از آن جهت که پیرو حضرت رسول است، یکی از افراد امّت آن جناب به حساب می آید و به شریعت و قرآن و سنّت اسلامی عمل می کند.

و هر گونه دستوری که در این شریعت است، شامل حال او هم می شود؛ در عین حال که او پیامبری بزرگوار است و از مقام نبوّت او چیزی کاسته نمی شود. از سوی دیگر، اگر حضرت رسول در زمان او یا زمان حضرت موسی و ابراهیم و نوح و آدم مبعوث می شد، آنان در مقام نبوّت و رسالت خود نسبت به امّت های خود بودند و در عین حال، رسول خاتم، پیامبر آنان و مبعوث بر همه ی آن ها بود. بنابراین نبوّت و رسالت آن حضرت، فراگیرتر و بزرگتر بود و با شریعت آنان در اصول همراهی داشت، زیرا اختلافی با یکدیگر در اصول نداشتند. برتری شریعت اسلام در موارد فروعی که ممکن است اختلاف داشته باشد، یا از راه تخصیص برخی از احکام است یا از طریق نسخ و یا گونه ای دیگر است که بگوییم در آن زمان ها نسبت به آن امّت ها همان احکامی باشد که آن پیامبران برای امّت های خود آورده اند و در این زمان نسبت به این امّت، چنین شریعت و احکام که نسبت به اختلاف اشخاص و اوقات، تفاوت داشته باشد.

بدین گونه معنای دو حدیثی که از ما پوشیده و پنهان بود، برایمان روشن و آشکار می شود؛ یکی این که فرمود: «بُعثتُ إلى النّاس كافّه» . می پنداشتیم حضرتش مبعوث بر همه ی مردم است، از زمان خودش تا روز قیامت، که معلوم شد مراد، همه ی مردم است، از آغاز آفرینش تا فرجام خلقت.

حدیث دوم: این که فرمود: «کنت نبیّاً و آدم بين الروح و الجسد» . می پنداشتیم معنای حدیث آن است که حضرت نسبت به آن زمان، آگاهی و علم داشته است و اکنون معلوم شد که بیش تر از آن است، همان گونه که شرح دادیم که دوره ی بعد از موجود شدن بدن آن حضرت تا سن چهل سالگی با دوره ی پیش از آن نسبت به کسانی که بر آنان مبعوث شده است و شایستگی آنان برای شنیدن گفتار آن حضرت است تفاوت دارد، نه نسبت به خود آن حضرت یا آن مردم، اگر در زمان ایشان می بودند.

وابستگی احکام به شروط، گاهی به حسب محل قابل است و گاهی به حسب

فاعلی است که در آن ها تصرّف می کند و انجام می دهد. در این جا وابستگی مربوط است به حسب محل قابل که بر آنان مبعوث شده است و پذیرش آنان نسبت به خطاب حضرتش که از بدن شریفش می شنوند که به زبان با آنان سخن می گوید. این به مانند وقتی است که پدری مردی را در تزویج دخترش وکالت می دهد که هر گاه کفو و همتایی یافتی، او را به ازدواج آن مرد درآور. در این صورت وکالت دادن صحیح است.

آن مرد هم شایستگی وکالت را دارد و وکالتش نیز ثابت است. ولی تصرّف او در این وکالت، وقتی حاصل می شود که این مرد کفوی پیدا کند که ممکن است بعد از مدّتها پدید آید و این تأخیر در پیدایش کفو، به صحّت وکالت و شایستگی وکیل در وکالت ضرری نمی زند و مشکلی ایجاد نمی کند. این تمام گفتار سبکی بود به لفظ و عبارت خودش. (۱)

ششم - قسطلانی از احمد و بیهقی و حاکم - که گوید: حدیث صحیح الاسناد است - از عرباض بن ساریه، نیز از بخاری و احمد و ابونعیم - که حاکم این روایت را صحیح دانسته است - از میسره.

و از ترمذی از ابوهریره، قسطلانی سپس گفتار «سبکی» را در این زمینه آورده است. (۲)

هفتم - دیار بکری از احمد و مسلم و ترمذی و حاکم و بیهقی و ابونعیم و بخاری در تاریخش . (۳)

هشتم - حلبی از «وفاء الوفاء» از میسره. (۴)

نهم - قندوزی از ترمذی از ابوهریره، نیز از مشکوه از عرباض بن ساریه... (۵)

دهم - جمال المحدّث. (۶)

۱- ۱) . الخصائص الکبری ۱: ۳- ۵.

۲- ۲) . المواهب اللدنیّه۱: ۵- ۸.

۳- ۳) . تاریخ الخمیس ۱: ۲۰.

۴- ۴) . انسان العیون ۱: ۳۵۵.

۵- ۵) . ینابیع المودّه: ۱۰.

۶- ۶) . روضه الاحباب فی سیره النبی و الاصحاب.

یازدهم – ابن حجر. که حدیث را صحیح دانسته است. (۱)

دوازدهم – اسکندری که عبارت او چنین است: «و امّا برتری آن حضرت بر آدم علیه السلام ، از گفتار آن حضرت برمی آید که فرمود: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین و آدم و من دونه من الانبیاء یوم القیامه تحت لوایی» و نیز گفتار آن حضرت برمی آید: «إنّی اوّل شافع و انّی اوّل مشفع، و انّی اوّل من تنشق الارض عنه.» (۲)

سیزدهم – محمّدبن یوسف شامی گوید: به روایات شعبی و غیر او – از آن چه که در باب گذشته گفتیم – استدلال می شود بر این که آن حضرت متولّد شده در حالی که پیامبر بوده است، زیرا نبوّت آن حضرت از همان لحظه ای است که از او عهد و میثاق گرفته شد، به هنگامی که از پشت حضرت آدم بیرون آمد. و از همان زمان پیامبر بود، لکن زمان ورود او به دنیا پس از آن زمان بود و این تأخیر، مانع از نبوّت آن حضرت نیست، مانند کسی که برای ولایت و سرپرستی جایی مأموریّت می یابد ولی زمان تصرّف در آن منطقه در آینده خواهد بود که حکم ولایت، از همان آغاز دادن مأموریّت برای او ثابت است، هر چند که تصرّفش متأخّر از آن زمان باشد. و احادیث پیشین در بخش تقدّم نبوّت آن حضرت، در این مطلب صراحت دارد.

آن گاه حدیث و حاصل کلام سبکی را نقل می کند. (۳)

چهاردهم – عیدروس گوید: «بدان که خداوند سبحان، هنگامی که اراده فرمود آفریده هایش را پدید آورد، از انوار صمدیّه ی خود در حقیقت محمّدیه تابانید. آن گاه همه ی عوالم بالا و پایین را – مطابق آن چه که حکمت بالغه اش ایجاب می کرد و در اراده و علمش پیشی گرفته بود – از آن ها بیرون کشید. آنگاه کمالات و مقام نبوّت آن حضرت

۱– ۱) . المنح المکیه فی شرح الهمزیّه.

۲– ۲) . لطائف المنن: ۴۷– ۴۸. من پیامبر بودم در حالی که آدم بین گل و آب بود. بنابراین حضرت آدم و دیگر پیامبران تا روز قیامت زیر پرچم من می باشند. منم نخستین شفیع و نخستین کسی که شفاعتش پذیرفته می شود، و نخستین کسی هستم که از زمین سر برون می آورد و زمین از روی او شکافته می شود.

۳– ۳) . السیره الشامیه.

را به او اعلام فرموده و به فراگیری دعوت و رسالتش بشارت داد و در حالی که هنوز پدرش آدم بین روح و بدن بود، به او خبر داد که وی پیامبرِ پیامبران و واسطه ی همه ی برگزیدگان است... (۱)»

۱۵ - گرفتن میثاق نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دلیل برتری آن حضرت است و او دلیل

اشاره

برتری علی علیه السلام است.

نتیجه تقدّم پیامبری پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم آن است که از همه ی پیامبران بر نبوّت او عهد و پیمان گرفته شده باشد و این دلیل برتری آن حضرت است. از وجه قبلی دانسته شد که تقدّم نبوّت متفرع است بر تقدّم خلقت آن حضرت. وقتی فرع فرع دلیل بر افضلیت باشد، دلالت اصل بر افضلیت به طریق اولی است. از سوی دیگر نور حضرت علی علیه السلام با نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم متّحد است و آن نیز پیش از حضرت آدم آفریده شده است.

پس برای امیرالمؤمنین علیه السلام فضیلت بزرگی است که گرفتن عهد و میثاق، فرع بر فرع آن است. پس شکّ و تردیدی نیست در این که آن حضرت از همه ی پیامبران و رسولان، برتر است. بنابراین فقط آن حضرت شایستگی جانشینی حضرت رسول را دارد نه دیگران.

نمونه ای از احادیث اخذ میثاق متفرّع بر تقدّم خلقت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم :

میثاق گرفتن، متفرّع بر تقدّم خلقت آن حضرت است. این حقیقت، از چندین حدیث استفاده می شود:

یکم - ابونعیم گوید: خداوند، نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از کسانی که در بعثت بر آنان مقدّم است، آورده و فرمود:

«إِنّا أَوْحَینا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ ، وَ أَوْحَیْنا

ص:۲۴۰

۱- ۱) . النور السافر فی اعیان القرن العاشر مقدّمه الکتاب.

إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ... وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً...» (۱)

و در آیه ی دیگر فرمود:

«وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ ...» (۲)

این همـان حقیقت است که ابو محمّـد عبـداللّه بن ابراهیم بن ایّوب، از جعفربن عـاصم، از هـاشم بن عمّار، از بقیّه، از سـعیدبن بشیر، از قتاده، از حسن، از ابو هریره، روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ذیل آیه ی:... «أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثـاقَهُمْ » فرمود: من در آفرینش، نخستین نفر از پیـامبران بودم و در بعثت، آخرین نفر آن هـا هسـتم... آن گاه راوی سه طریق دیگر برای روایت از ابوهریره نقل می کند به همین مضمون... (۳)

دوم – سبکی – چنان که سیوطی از او نقل می کند – گوید: پس به خبر صحیح، دانستیم... قبلاً کلام او نقل شد.

سوم – شیخ عبدالحق دهلوی بر این مطلب تصریح کرده و گوید: «و در روایات آمده است...» (۴)

نمونه ای از احادیث افضلیّت حضرت رسول بر پیامبران، به خاطر گرفتن میثاق از آنان

اشاره

اخـذ میثاق، افضـلیّت آن حضـرت بر پیامبران را می رسانـد. این، از مطالب واضح و روشن است. از جمله احادیث و گفتارهای صریح در دلالت بر این مطلب، عبارات زیر است:

یکم – ابونعیم گوید: «و از جمله فضایل پیامبر، آن است که خداوند متعال از همه ی پیامبران پیمان گرفت که اگر پیامبری نزد آنان آمد، به او ایمان آورده و او را یاری

۱- ۱) . نساء (۴): ۱۶۳. «ما به تو وحی کردیم همان طور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و به ابراهیم و اسـماعیل و اسحاق و یعقوب وحی کردیم...».

۲- ۲) .احزاب (۳۳):۷. «و آن هنگام که ازپیامبران میثاقشان راگرفتیم و از تو و نوح میثاق گرفتیم...».

۳- ۳) . دلائل النبوّه۱: ۴۴.

۴- ۴) . مدارج النبوّه ۲: ۳.

کننـد. هر یـک از آنـان که حضـرتش را درک کرد، ایمـان آوردن و یاری کردن حضـرتش بر او واجب شـد، زیرا از او پیمان گرفته شـده بود، خداونـد همگـان را پیرو او قرار داد و فرمانبرداری و اطاعت از او در صورت ادراک حضور و زمان او بر آنان واجب شد.

ایـن حقیقـت، مبتنی بر حـدیثی اسـت که محمّـدبن احمـدبن حسن... از جـابر از عمربن خطـاب برای مـا روایت کرده است که گوید: خدمت حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم رسیدم در حالی که نوشته ای را که از اهل کتاب به من رسیده بود، همراه داشتم. حضرت فرمود:

«سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر امروز حضرت موسی زنده بود، چاره ای جز پیروی از من را نداشت.» (۱)

دوم – قاضـی عیاض گویـد: خداونـد متعال درباره ی عظمت قـدر و شـرافت و رتبه و تقدّم آن حضـرت بر دیگر پیامبران، خبر داده است، آن جا که فرمود:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ... مِنَ الشّاهِدِينَ ».

ابوالحسن قابسـی گویـد: خداونـد پیامبر ما را به فضـیلتی اختصاص داد که به هیـچ کسـی جز او نـداده است و آن همان مقام و فضـیلتی است که در این آیه به آن حضـرت داده است. مفسّـران گویند: خداوند به وسیله ی وحی، عهد و میثاق گرفت و هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که برای او، از حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده و او را توصیف نمود و از آن پیامبر عهد و میثاق گرفت که اگر او را درک کرد، به او ایمان آورد.

برخی گفته اند: برای آن است که پیامبر برای قومش بیان کند و میثاقشان را بگیرد که برای آیندگان خود بیان کنند... .

علی بن ابی طـالب فرموده است: خداونـد آدم و پیـامبران بعـد از او را مبعوث نکرد مگر این که دربـاره ی محمّـد صـلوات اللّه علیه(وآله) از آنان پیمان گرفت که اگر آنان زنـده بودنـد و آن حضـرت مبعوث شد، به او ایمان آورده و او را یاری کنند و بر این مطلب از قوم خود عهد و پیمان گیرند.

۱- ۱) . دلائل النبوّه ۱: ۵۰.

مانند همین مطلب از سدّی و قتاده در آیاتی که گویای فضیلت آن حضرت است نه از یک جهت (بلکه از چندین جهت) نقل شده است، خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ ...»

و فرموده است:

«إِنّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ ... وَکِیلاً»

و از عمربن خطاب نقل شده است که در ضمن گفتاری که پیامبر به آن گریست به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! فضیلت و مقام تو در پیشگاه خداوند به آن رتبه رسیده که تو را به عنوان آخرین پیامبر مبعوث کرده، ولی در ردیف نخستین نفر آنان نام برده و فرموده است: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ ...» پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! برتری تو در پیشگاه پروردگار تا بدان جا رسیده که دوزخیان دوست می دارند که فرمانبرداری تو را داشته باشند و در حالی که در بین طبقات جهنّم در شکنجه و عذابند می گویند: «ای کاش ما از خدا و رسول پیروی می کردیم.» قتاده گوید: پیامبر فرموده است: «من نخستین پیامبرم در آفرینش و آخرین آنانم در بعثت.» لذا در این آیه ی شریفه اسم رسول خاتم پیش از حضرت نوح و دیگران آمده است.

سمرقندی گوید: در این عبارت برتری دادن پیامبر ما صلوات اللّه علیه (وآله) است، زیرا با این که او آخرین نفرآنان است، اختصاص اسم او را دراوّل آورده است.

برخی از آنان گفته اند: از فضیلت و برتریِ آن حضرت یکی آن است که خداوند پیامبران رابه نام آنان مخاطب ساخته،ولی آن حضرت را به مقام نبوّت و رسالت مخاطب ساخته و در کتاب و قرآنش به عنوان: «یا ایّها النّبی» و «یا ایّها الرّسول» اسم برده است.

سمرقندی از کلبی نقل کرده است که در ذیل آیه ی شریفه: «و ان من شیعته لابراهیم» گوید که ضمیر به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم برمی گردد. یعنی از پیروان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابراهیم است. یعنی بر دین و روش او. فرّاء، این مطلب را برگزیده و مکّی آن را

از او حکایت کرده است، و برخی گفته اند: مقصود حضرت نوح علیه السلام است. (۱)

سوم - قسطلانی در مقصد ششم از کتابش بحثی طولانی دارد که به این مطلب اختصاص داده است و با این عبارت شروع می شود.

«نوع دوم: در این که خداوند از پیامبران به نشان برتری برای او، میثاق و عهد گرفته که اگر زمان او را درک کردند، به او ایمان آورده و او را یاری کنند». وی، در این مورد آیات و احادیث را آورده است. (۲)

چهارم - قسطلانی عبارتی دارد که خلاصه اش این است: از علی بن ابی طالب روایت شده است که فرمود: خداوند،ازآدم گرفته تاپیامبران بعد ازاو،هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگراین که ازاوعهد وپیمان گرفت که اگر زنده بود وآن حضرت مبعوث شد،به اوایمان آورده واو رایاری کنند وازقوم خود برای اوعهد وپیمان گیرند.همین مطلب ازابن عبّاس نیزروایت شده است. دوحدیث راعمادبن کثیردر تفسیرش آورده است.

شیخ تقی الدین سبکی گوید: وقتی این مطلب دانسته شد، پس رسول خاتم، پیامبرِ پیامبران است. و بر اساس این نکته در آخرت معلوم می شود که همه ی پیامبران زیر پرچم آن حضرتند. در این دنیا نیز در شب معراج بر آنان نماز گزارد. اگر آمدنش در زمان آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات اللّه وسلامه علیهم روی می داد، ایمان آوردن به او و یاری کردنش بر آنان و امّت هایشان واجب می شد و به همین مطلب هم، از آنان عهد و میثاق گرفته شده است. (۳)

پنجم - ابن حجر و شیخ سلیمان در شرح خود بر قصیده همزیّه ی بوصیری ذیل این بیت، به همین گونه گفته اند: ما مضت فتره من الرسل الا بشرت قومها بک الانبیاء

- دوره هیچ پیامبری سر نیامد مگر این که قومش را به آمدن تو بشارت داد.

ششم - شیخ قندوزی در «ینابیع المودّه» در ذیل حدیث علی علیه السلام همین مطلب را

۱- ۱) . الشفا: ۳۵ - ۳۸.

۲- ۲) . المواهب اللدنیّه ۲: ۵۱.

۳- ۳) . المواهب اللدنیّه ۱: ۸.

گفته و غیر از او دیگران نیز گفته اند. (۱)

احادیثی در ولایت علی علیه السلام و میثاق امامت او

از سخنان بزرگان اهل سنّت و امامان و حافظان سرشناس و مشهورشان چنین معلوم می شود که گرفتن میثاق نبوّت برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم از همه ی پیامبران و رسولان، از روشن ترین دلایل بر افضلیّت و تقدّم آن حضرت بر آنان است. این معنی فرع بر آن است که در خلقت بر آنان مقدّم باشد و تقدّم در آفرینش برای حضرت علی علیه السلام هم ثابت و مسلّم است. از اینجا نتیجه می شود که آن حضرت بعد از رسول خدا، از همه ی آفریدگان برتر و مقدّم است. پس او است امام و خلیفه بعد از رسول خدا، و جایز نیست که هیچ کس بر او پیشی گیرد.

بلکه احادیث فراوانی در کتب و آثار آنان است که ازپیامبران ودیگران میثاق ولایت حضرت علی علیه السلام گرفته شده است، به همان گونه که میثاق نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شده است. پس همه آن چه را که دانشمندان اهل سنّت درباره ی فضیلت حضرت محمّد گفته اند، باید در باره ی حضرت علی علیه السلام نیز بدانیم و این همان نکته است که زبان افراد لجوج را بریده و گلوی معاندان را می فشارد. و الحمدللّه ربّ العالمین.

اینک برخی از آن احادیث را در این جا می آوریم:

یکم - حدیث بعثت پیامبران بر ولایت علی علیه السلام

از جمله آن احادیث شریفه، حدیث بعثت پیامبران است بر ولایت سیّد و آقای ما حضرت علی علیه السلام که گروهی از بزرگان و شخصیّت های اهل سنّت، آن رانقل کرده اند، از جمله.

حاکم نیشابوری، ابواسحاق ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، خطیب خوارزمی، عبدالرزّاق رسعنی، سید علی همدانی، سید شهاب الدّین احمد، شمس الدّین گیلانی،

ص:۲۴۵

۱- ۱) . ینابیع المودّه: ۱۷.

عبدالوهّاب بن محمّد رفیع الدّین احمد، میرزا محمّد بدخشانی.

الف. روایت حاکم

وی این روایت را به سند خود از عبداللّه بن مسعود آورده است، در آن جا که گوید: حدیث کرد مرا محمّدبن مظفّر حافظ از عبداللّه بن محمّدبن غزوان، از علی بن جابر از محمّدبن خالد بن عبداللّه، از محمّدبن فضیل، از محمّدبن سوقه، از ابراهیم، از اسود، از عبداللّه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمّد! از پیامبران پیش از خود بپرس که بر چه چیز مبعوث شدند. گفتم: بر چه چیزی مبعوث شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.»

حاکم گوید: این روایت را فقط علی بن جابر از محمّدبن خالد از محمّدبن فضیل نقل کرده و ما جز از ابن مظفّر نمی نویسیم. او نزد ما حافظ، ثقه و مأمون است. (۱)

ب. روایت ثعلبی

این مطلب را ثعلبی روایت کرده و گوید: «خبر داد به ما ابوعبداللّه حسین بن محمّدبن حسین دینوری از ابوالفتح محمّدبن حسین ازدی موصلی از عبداللّه بن محمّدبن غزوان بغدادی از علی بن جابر، از محمّدبن خالد و محمّدبن اسماعیل از محمّدبن فضیل از محمّدبن سوقه، از ابراهیم از علقمه از عبداللّه بن مسعود... سپس مانند همین مطلب را نقل کرده است. (۲)

ج. روایت خوارزمی

خوارزمی آن را از شهردار دیلمی از حاکم از عبداللّه بن مسعود نقل کرده است. (۳)

۱- ۱) . معرفه علوم الحدیث: ۹۶.
۲- ۲) . الکشف و البیان، خطّی در تفسیر آیه ی: «و أسأل من أرسلنا قبلک من رسلنا» (زخرف (۴۳): ۴۵).
۳- ۳) . المناقب ۲۲۰- ۲۲۱.

د. روایت شهاب الدّین احمد

شهاب الدین آن را از ابوهریره نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که به هنگام رفتن به آسمان در شب معراج، پیامبران در آسمان گرد مرا گرفتند. خداوند به من وحی فرمود: ای محمّد! از آنان بپرس که شما بر چه مطلبی مبعوث شدید؟

گفتند: بر شهادت این که جز «اللّه» معبودی نیست و بر اقرار به پیامبریِ تو و ولایت علی بن ابی طالب.

این حدیث را شیخ بزرگوار، عارف ربّانی سید شرف الدّین علی همدانی در برخی از نوشتجاتش آورده و گوید حافظ ابونعیم آن را روایت کرده است. (۱)

ه. روایت عبدالوهّاب بن محمّد

وی آن را از ابونعیم اصفهانی از ابوهریره مانند نقل پیشین آورده است. (۲)

و. روایت گیلانی لاهیجی

وی در «شرح گلشن راز»، بعد از آن که چندین روایت در فضیلت حضرت علی علیه السلام آورده است، نقل می کند که پیامبر رحمت فرمود:

«علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی است.»

«هرپیامبری راجانشین و وارثی است و علی جانشین و وارث من است.»

«من بر تنزیل قرآن می جنگم و علی بر تأویل قرآن می جنگد.»

«ای ابوبکر! کف دست من با کف علی در عدالت یکسان است.»

«من شهر علم هستم و علی درِ آن است. هر کس خواهان علم است، باید از در آن وارد شود.»

۱- ۱) . توضیح الدلائل خطّی، که از آن روایت ابونعیم و همدانی نیز دانسته می شود.

۲- ۲) . تفسیر انوری... و از آن روایت ابونعیم دانسته می شود.

«من و علی از یک درخت هستیم و دیگر مردم از درختان پراکنده.»

«حکمت به ده جزء تقسیم شده است. به علی نه جزء و به مردم یک جزء داده شده است.»

«کسانی را که به من ایمان آورده اند، به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می کنم هر کس او را به ولایت بپذیر مرا به ولایت پذیرفته و هر کس ولایت مرا بپذیرد خدا را به ولایت قبول کرده است.»

«هنگامی که مرا به معراج بردند، پیامبران در آسمان پیرامون من گِرد آمدند. خداوند متعال به من وحی فرستاد: ای محمّد! از آنان بپرس که شما بر چه مطلبی مبعوث شدید؟ گفتند: بر شهادت دادن این که جز «اللّه» خدایی نیست و بر اقرار به نبوّت تو و ولایت علی بن ابی طالب.» (۱)

ز. روایت بدخشانی

وی این روایت را از عبدالرزّاق رسعنی از ابن مسعود نقل کرده است. (۲)

دوم - حدیث عرض ولایت علی علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام

این حدیث را بدخشانی از حافظبن مردویه نقل کرده است، در آن جا که گوید:

ابن مردویه از حضرت ابوعبداللّه جعفربن محمّد صادق رضی الله عنه در ذیل آیه ی شریفه ی «و اجعل لی لسان فی الآخرین» آورده است که فرمود:

«لسان صدق، علی بن ابی طالب است که ولایتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه شد.آن حضرت گفت: خداوندا! او رااز ذریّه ی من قرارده، خداوند آن را انجام داد.» (۳)

در این روایت، فضیلتی برای حضرت علی آمده است که هیچ کس دارای آن نیست و بر کسی پوشیده نیست.

۱- ۱) . شرح گلشن راز.

۲- ۲) . مفتاح النجا خطّی، روایت رسعنی از آن دانسته می شود.

۳- ۳) . مفتاح النجا خطّی.

سوم – حدیث، میثاق گرفتن خداوند از فرشتگان بر فرمان روایی علی علیه السلام

شیرویه دیلمی، سید علی همدانی، شیخ عبدالوهاب در این زمینه روایاتی آورده اند.

الف. روایت شیرویه

شیرویه بن شهردار دیلمی از حذیفه که گوید: «اگر مردم می دانستند که چه وقت علی امیرالمؤمنین نامیده شد، فضیلت او را انکار نمی کردند. وی در هنگامی امیرالمؤمنین نامیده شد که آدم بین روح و بدن بود. خداوند فرمود:

«و إذ اخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و أشهدهم علی أنفسهم الست بربّکم»

فرشتگان گفتند: آری، فرمود:

«من پروردگار شمایم و محمّد پیامبر شما و علی امیر شما است.» (۱)

بنابراین هر آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است برای علی علیه السلام نیز ثابت خواهد بود و او هم چون پیامبر از فرشتگان برتر است. هنگامی که او از همه ی پیامبران – به جز پیامبر اسلام – و نیز از تمام فرشتگان برتر باشد، از دیگر مخلوقات چه صحابه و چه غیر صحابه برتر خواهد بود... بنابراین فقط او است خلیفه بعد از پیامبر، نه غیر او. و اوست امیر و فرمانده نه دیگران.

دیلمی و فردوس الاخبار

شیرویه دیلمی از بزرگان حفّاظ اهل سنّت است. تذکره نویسان از او به عظمت و احترام یاد کرده اند مانند:

تذکره الحفاظ، ذهبی ۴: ۵۳؛ العبر، ذهبی ۴: ۱۸؛ طبقات الشافعیه، سبکی ۷:

۱۱۱؛ طبقات الشافعیه، اسدی – خطّی؛ طبقات الشافعیه، اسنوی؛ طبقات الحفاظ،

۱- ۱) . فردوس الاخبار ۳: ۳۹۹.

سیوطی ۴۵۷؛ فیض القدیر، مناوی ۱: ۲۸. دهلوی نیز بر او اعتماد کرده و در چندین جا از کتاب «التحفه» از او نقل کرده است.

دیلمی خود و فرزندش شهردار در «مسند الفردوس» و همدانی در «روضه الفردوس» کتاب «فردوس الاخبار» را با اوصاف ارزنده نام برده اند.

خلاصه ی گفتار شهردار درباره ی این کتاب چنین است: کتابی است ارزنده، کمیاب، و محبوب که کلمات درربار پیامبر، احادیث سودمند فراوان و نیکویی های بسیار در بر دارد، آفاق را در برگرفته، آوازه اش به همه جا رفته، دوستان و آشنایان در فراگیری اش شوق و علاقه نشان داده اند و به مانند آن در فصل بندی و تنظیم مطالب در اسلام کتابی به رشته ی تحریر درنیامده، نویسنده آن چه بسیار از اخبار شگفت انگیز، و احادیث بی سابقه ای که در هیچ یک از کتاب های دیگر یافت نمی شود، در این کتاب گردآورده و در حقیقت بسان بهشت برین است.

امروزه نسخه های آن کتاب در شهرها به گونه ای تکثیریافته که شهری از شهرهای عراق، و روستا و آبادی از گوشه و کنار دنیا نمانده، مگر این که دانشمندان آن جا در تحصیل و فراگیری اش پی گیر باشند و پیشوایان آن جا بر خرید و نوشتن آن علاقمند باشند، فاضلان و فرهیختگان بر قرائت و حفظ آن اصرار دارند... (۱)

ب. روایت سید علی همدانی

سید علی همدانی از حذیفه مانند همین روایت را آورده است. (۲) و از ابوهریره نقل شده است که گوید: از رسول خدا پرسیدند: پیامبری از چه زمانی برای شما حتمی شد؟ فرمود: پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند و روح را در او بدمد و فرمود:

«و إذ اخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربّکم»

در این جا بود که ملائکه پاسخ مثبت دادند. خداوند فرمود: من پروردگار شمایم

۱- ۱) . مسند الفردوس خطّی.

۲- ۲) . مودّه القربی بنگرید: ینابیع المودّه: ۲۴۸.

و محمّد پیامبر شما و علی امیر شماست. (۱)

همدانی کیست؟

شرح حال عارف محدّث سید علی همدانی را در برخی از مجلّدات همین کتاب از چندین منبع و مصدر آورده ایم، از آن جمله: خلاصه المناقب بدخشانی، نفحات الانس جامی، کتائب الاعلام کفوی، الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه دهلوی.

ج. روایت شیخ عبدالوهاب

شیخ عبدالوهّاب بن محمّدبن رفیع الدین احمد در تفسیرش ذیل تفسیر آیه ی مودّت به هنگام ذکر فضایل علی علیه السلام از کتاب الفردوس، از قول حذیفه به همین گونه روایت کرده است.

شرح حال شیخ عبدالوهّاب

بزرگی و عظمت شیخ عبدالوهّاب را با مراجعه به کتاب های زیر می توانیم بشناسیم.

اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی؛ تذکره الابرار سید محمّد ماه عالم.

چهارم - حدیث اخذ میثاق حضرت رسول بر وصایت حضرت علی، از صحابه و یارانش

طبق برخی روایات اهل تسنّن، حضرت رسول از صحابه اش نسبت به امامت و امارت حضرت علی علیه السلام میثاق گرفت، همان گونه که خداوند بر این مطلب از فرشتگان پیمان گرفته و بر پیامبران و رسولانش عرضه فرمود. این مطلب در روایت سید علی همدانی آمده است:

از عتبهبن عامر جهنی نقل شده است که گوید: با رسول خدا صلّی اللّه علیه و [آله] وسلّم بیعت کردیم بر این که خدا یکی است و شریکی برای او نیست و بر این که محمّد پیامبر

۱- ۱) . مودّه القربی بنگرید: ینابیع المودّه: ۲۴۸.

او و علی وصی او است. اگر این سه مورد را ترک می کردیم، کافر می شدیم و به ما فرمود: او را دوست بدارید که خداوند او را دوست می دارد. و از او حیا کنید؛ زیرا که خدا حرمت او را نگاه می دارد. (۱)

از این حدیث دانسته می شود که اقرار به وصایت علی [به مانند اقرار به پیامبری حضرت محمّد و یکتایی خداوند متعال] رکن ایمان است و هر کس از آن روی گرداند و و آن را ترک کند، کافر می شود.

۱۶ – احادیثی درفضیلت علی علیه السلام که امامت او را ثابت می کند و مؤیّد حدیث نور است

حدیث اوّل: گنجی به سندش از ابوالزبیر از جابربن عبداللّه که گوید: از رسول خدا در باره ی میلاد علی بن ابی طالب پرسیدم. پاسخ داد:

«از من درباره ی بهترین مولود پرسیدی که مانند حضرت مسیح زاده شده است. خداوند علی را از نور من آفرید و مرا از نور او خلق کرد و هر دوی ما در یک نور بودیم. آن گاه خداوند عزّوجلّ ما را از صلب حضرت آدم به اصلاب پاک در رحم های پاکیزه منتقل کرد. من از صلبی منتقل نشدم مگر این که علی به همراه من بود. و پیوسته به همین گونه منتقل می شدیم تا این که مرا در بهترین رحم ها که رحم آمنه باشد، قرار داد و علی را در بهترین رحم ها که فاطمه بنت اسد باشد به ودیعت نهاد».

در زمان ما مردی پارسا و تارک دنیا بود به نام مبرم بن دعیب بن شقبان که دویست و هفتاد سال خدای را پرستیده بود و هیچ چیزی را از خداوند درخواست نکرده بود. خداوند ابوطالب را نزد او فرستاد. هنگامی که چشم مبرم به او افتاد، از جای برخاست، سر او را بوسیده و او را پیش روی خود نشانید. از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: مردی از تهامه و گفت: از کدام تهامه؟ گفت: از بنی هاشم.

عابد از جا برخاست. دوباره سرش را بوسید. و به او گفت: ای مرد، خداوند علیّ اعلی به من مطلبی را الهام کرده است. ابوطالب گفت: آن مطلب چیست؟ گفت: فرزندی

۱- ۱) . مودّه القربی بنگرید: ینابیع المودّه: ۲۴۸.

است که از صُلب تو زاده می شود و او ولیّ خدای عزّوجلّ است. در آن شب که علی علیه السلام متولّد شد، زمین را نوری فرا گرفت. ابوطالب از منزل بیرون آمد، در حالی که می گفت:

ای مردم! ولیّ خدای عزّوجلّ در کعبه زاده شد.

صبح که فرا رسید، داخل کعبه شد، در حالی که این اشعار را می سرود: یا ربّ هذا الغسق الدجی

- ای خداوندگارِ این تاریکی ظلمت زا و ماه تابان درخشنده! از امر پنهان خود برای ما آشکار کن، در نام این کودک چه می بینی و چه نظری می دهی؟

در این هنگامی هاتفی ندا در داد: یا اهل بیت المصطفی النّبیّ

- ای خاندان پیامبر برگزیده! شما به فرزند پاکیزه اختصاص داده شده اید.

- نام او از بلندای برین، علی است که از نام «العلی» خدا مشتقّ و جدا گشته است.

گنجی گوید: این حدیث را به اختصار آورده ام. آن را به خاطر این جهت نوشتم که مسلم بن خالد زنجی شیخ شافعی فقط آن را به این عبارت آورده است و به صورت انفرادی فقط از زنجی، عبدالعزیزبن عبدالصمد که او را می شناسیم، نقل کرده است.

زنجی لقب مسلم است و به خاطر زیبایی و سرخ رویی و خوش چهره ای به این اسم نامیده شده است. (۱)

نویسنده گوید: دلالت حدیث بر مطلب، واضح و روشن است.

حدیث دوم: گنجی به سندش از مالک بن انس از ابی سلمه از ابوسعید که گوید:

ابوعقال از پیامبر پرسید: ای رسول خدا! سرور مسلمانان کیست؟ آیا حضرت آدم نیست که خداوند او رابه دست قدرت خود آفرید و از روحش در او دمید و کنیزش حوّا را به همسری اودر آورد و ساکن بهشتش ساخت؟ (اگر او نیست) پس چه کسی است؟

۱- ۱) . کفایهالطالب: ۴۰۶- ۴۰۷.

پیامبر پاسخ داد:آن کسی است که خداونداو رابرتری داده است.گفت:

شیث است؟فرمود:از شیث برتر است. گفت: ادریس است؟ فرمود: از ادریس افضل است. همین گونه در باره ی هود، صالح، لوط، موسی، هارون، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، داوود، ایّوب، یونس، زکریا، الیسع، ذا الکفل و عیسی پرسید. هر بار پیامبر پاسخ داد که او افضل است.

ابوعقال گفت: نمی دانم کیست ای رسول خدا، آیا فرشته ای مقرّب است؟

پاسخ داد: کسی که با تو سخن می گوید (یعنی خود پیامبر).

ابوعقال گفت: به خدا سوگند خوشحالم کردید ای رسول خدا.

حضرت فرمود: آیا بیش از آن چه گفتم بگویم؟ گفت: آری، فرمود: بدان ای ابوعقال که پیامبران، سیصد و سیزده تن بودند که اگر همه ی آنان را در یک کفه ی ترازو و صاحب تو را در کفه ی دیگر بگذارند، صاحب تو بر آنان برتری خواهد یافت. گفتم:

ای رسول خدا، دلم را مالامال از خشنودی و خوشحالی کردید، بعد از تو برترین مردم کیست؟ گروهی از قریش را برای حضرت نام بردند. پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب.

عرض کردم: ای رسول خدا کدام یک از اینان نزد تو محبوب ترند؟ فرمود:

علی بن ابی طالب. گفتم: به چه جهت؟ فرمود: زیرا من و علی از یک نور آفریده شده ایم.

گفتم: ای رسول خدا، چرا او را آخرین نفر قرار دادید؟

فرمود: وای بر تو ای ابوعقال، آیا به تو خبر ندادم که من بهترین پیامبرانم و دیگران در رسالت قبل از من بودند و به آمدن من بشارت دادند؟ آیا اگر آخرین نفر باشم، این آخر بودن ضرری به من می رساند؟ من محمّد رسول اللّه هستم. همین گونه به علی زیانی نمی رساند که آخرین نفر قوم باشد. لکن ای ابوعقال! فضیلت علی بر دیگر مردم، مانند فضل جبرئیل است بر دیگر فرشتگان.

گنجی گوید: این حدیث حسن و عالی است، طولانی تر از این بود و مختصرش کردم و جز از این وجه، آن را ننوشتم. (1)

۱- ۱) . کفایهالطالب: ۳۱۵- ۳۱۷.

نویسنده گوید: این حدیث دلالت می کند بر آن که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوبترین مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا از یک نور واحد آفریده شده اند. پس او بعد از آن حضرت برترین مردم است. پیامبر این مطلب را صریحاً بیان داشت، آن جا که فرمود:

«ای ابوعقال! فضیلت علی بر مردم، هم چون فضیلت جبرئیل است بر دیگر فرشتگان».

و امّا آن چه که در ذیل حدیث آمده است که آن حضرت را آخرین نفر قوم قرار داد... این از جمله عباراتی است که فقط اینان آن را نقل کرده، و دیگران این عبارات را نیاورده اند و بر شیعه ی امامیه حجّت نیست. به علاوه با عبارات پیشین تناقض دارد.

زیرا وقتی که محبوب ترین مردم به رسول خدا باشد و فضیلت آن حضرت نسبت به دیگران (علی الاطلاق) مانند فضیلت جبرائیل باشد بر دیگر فرشتگان، هیچ کس را نرسد که هیچ گاه در هیچ چیز بر او مقدّم شود.

حدیث سوم: گنجی به سندش از ابوامامه باهلی نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند، پیامبران را از درختان پراکنده آفرید، در حالی که من و علی را از یک درخت خلق کرد. اصل و ریشه ی درخت من هستم و علی شاخه و فاطمه شکوفه و حسن و حسین میوه ی آنند. هر کس به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند، نجات یابد. و هر کس از آن منحرف شود سقوط می کند. و اگر بنده ای خداوند را بین صفا و مروه هزاران سال بندگی کند، امّا محبّت ما را نداشته باشد، خداوند او را بر بینی و صورت به آتش خواهد افکند. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى » .» (1)

گنجی گوید: این حدیثی حسن و عالی است. طبرانی آن را در معجم خود روایت کرده به همان گونه که ما آوردیم. محدّث شام (ابن عساکر) نیز در کتابش (تاریخ دمشق) از راه های مختلف نقل کرده است. (2)

نویسنده گوید: این حدیث نیز در مقصد و مطلوب ما صراحت دارد.

حدیث چهارم: گنجی از ابن عساکر به سندش از ابوالزبیر نقل کرده که گوید: از

۱- ۱) . شوری (۴۲): ۲۳.

۲- ۲) . کفایه الطالب: ۳۱۷.

جابربن عبداللّه شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در صحرای عرفات دیدم. به من و حضرت علی اشاره فرمود. نزد آن حضرت رفتیم. حضرت فرمود: نزدیک تر بیا، نزدیک تر رفت. فرمود:

«دستت را در دستم بگذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شدیم.

من ریشه ی آنم و تو شاخه ی آن و حسن و حسین شاخه های آنند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، داخل بهشت می شود. ای علی! اگر امّت من آن قدر شب زنده داری کنند که هم چون کمان خم شوند و آن قدر نماز بخوانند که به سان زه باریک شوند، امّا دشمن تو باشند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.»

گنجی گوید: ابن عساکر حدیث را به همین گونه در کتابش (تاریخ دمشق) در شرح حال علی علیه السلام روایت کرده است. (۱)

نویسنده گوید: این روایت، حدیث نور را تأیید می کند و صحت آن را اثبات می نماید و بر وجوب پیروی از حضرت علی علیه السلام و قول به امامت آن حضرت دلالت دارد.

حدیث پنجم: گنجی باب پنجاه و هشتم کتابش را در مورد تخصیص علی علیه السلام به کلام رسول خدا آورده که فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها» . در این باب، به سندش از خطیب بغدادی از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«درختی است که من ریشه ی آنم و علی شاخه و حسن و حسین میوه و شیعه برگ آن است. آیا از پاک و پاکیزه جز پاک و پاکیزه خارج می شود؟ من شهر علم هستم و علی درِ آن. هر کس می خواهد به شهر وارد شود، باید از در آن شهر وارد شود.»

گنجی گوید: خطیب در تاریخش به همین گونه روایت کرده و اسناد و طرق حدیثش به همین گونه است. (۲)

نویسنده گوید: این که حضرت رسول، بین حدیث «شجره» و حدیث

۱- ۱) . کفایهالطالب: ۳۱۸.

۲- ۲) . همان: ۲۲۰.

«مدینهالعلم» را در یک سیاق و یک عبارت آورده، می رساند که «باب مدینه علم» بودن، متفرّع بر آن است که از یک شجره باشند. بدین روی، حدیث شجره هم چون حدیث نور، دلیل بر اعلمیّت حضرت علی است.

حدیث ششم: گنجی در باب پنجاه و ششم کتابش (در مورد اختصاص حضرت علی علیه السلام به لقب امام الاولیا)، به سندی که در آن گروهی از بزرگان وجود دارند، از ابن عبّاس روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس خوش دارد هم چون من زندگی کند و بمیرد، و در آن بهشت برینی ساکن شود که پروردگارم درختانش را کاشته است، باید بعد از من ولایت علی را بپذیرد و ولایت ولیّ او را به گردن گیرد و به امامان بعد از من اقتداء کند، زیرا آنان خاندان منند و از طینت من آفریده شده اند. به آنان فهم و علم روزی شده است. وای بر کسانی از امّت من که برتری آنان را دروغ پندارند و پیوند مرا با آنان ببرند. خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نخواهد کرد.» (۱)

نویسنده گوید: این حدیث دلالت می کند بر وجوب اقتدا به امامان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بر این که امامان، خاندان و عترت اویند و علی نخستین آنان است. این کلام، امّت ها را از تکذیب فضیلت آنان برحذر می دارد تا بدین وسیله صله ی پیامبر را قَطع نکرده و از شفاعت حضرتش در روز قیامت محروم نشوند.

پس می باید تأمّل شود: آیا این حدیث، شاملِ تکذیب کنندگانِ حدیث نور و منکران دلالت آن نمی شود؟

حدیث هفتم: گنجی در باب ۵۶، به سندش از انس روایت کرده که گوید: روزی رسول خدا مرا به دنبال ابوبرزه اسلمی فرستاد و در حالی که می شنیدم به او فرمود:

«خداوندگار جهانیان درباره ی علی بن ابی طالب، از من عهد و پیمان گرفته است که او رایت هدایت، روشنگر ایمان، پیشوای اولیای من و نور همه ی کسانی است که مرا اطاعت کنند. ای ابوبرزه! علی بن ابی طالب، فردای قیامت امین من و صاحب پرچم من است و امین من بر کلیدهای گنجینه های رحمت

۱- ۱) . کفایهالطالب: ۲۱۴.

پروردگارم.»

گنجی گوید: این حدیث حسن است که صاحب حلیهالاولیاء آن را نقل کرده است. (۱)

نویسنده گوید: این حدیث نیز به روشنی مطلب را می رساند، به ویژه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را به «امام اولیاء من» وصف می کند که به تنهایی در اثبات مقصود ما کافی است.

حدیث هشتم: گنجی به سندش از زیدبن علی از پدرش از جدّش از علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که در روز فتح خیبر فرمود:

«یا علی! اگر نبود که امکان دارد گروه هایی از امّت من درباره ات کلامی بگویند که نصاری درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز درباره ی تو چیزی می گفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان عبور نکنی مگر این که از خاک زیر پای تو و زیادتی آب وضویت برای طلب شفا بردارند. لکن تو را همین فضیلت کفایت می کند که تو از منی و من از تو هستم، از من ارث می بری و من وارث تو هستم. تو از من به منزله ی هارون از موسایی جز این که بعد از من پیامبری نیست. تو قرض مرا می پردازی و بر سنّت و روش من می جنگی. تو در آخرت نزدیک ترین مردم به من هستی، و فردای قیامت در کنار حوض منی و نخستین فردی از امّت من که وارد بهشت می شود. شیعه تو بر منبرهایی از نور شادمانند و سپیدرویان در پیرامون من اند که آنان را شفاعت می کنم و فردا همسایگان من در بهشت می باشند. دشمنان تو فردای قیامت، تشنه کامانی هستند با چهره های سیاه و درهم و گرفته. جنگ تو جنگ من و سازش تو، سازش من، پنهانی و آشکارای تو پنهانی و آشکارای من است. راز سینه ی تو هم چون راز سینه ی من است و تو دروازه ی علم و دانش منی. فرزندان تو فرزندان من، گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است، حق با تو و بر زبان تو و در قلب تو و پیش چشمان تو است. ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است همان گونه که با گوشت و خون من آمیخته است. خداوند عزّوجلّ به من دستور داده که به تو

۱- ۱) . کفایهالطالب: ۲۱۵.

بشارت دهم که تو و خاندانت در بهشت هستید و دشمن تو در آتش. دشمن تو، بر کنار حوض بر من وارد نمی شود و دوستدار تو از آن به دور نیست.»

علی علیه السلام گوید:

«من در پیشگاه خدا به سجده افتادم و خدا را بر نعمت هایی که به من ارزانی فرموده - از اسلام و قرآن و این که مرا نزد خاتم النبیّین و سیّد المرسلین محبوب قرار داده - سپاس گفتم.»

نویسنده گوید: این حدیث را خرگوشی، ابن مغازلی، عمر ملّا، ابن سبع اندلسی، وصّابی، شهاب الدین احمد، محمّدبن اسماعیل یمانی نیز نقل کرده اند، به همان گونه که در جلد حدیث منزلت آوردیم.

از جمله نکات حدیث، این جمله است که فرمودند:

«سرّ تو سرّ من و آشکارای تو آشکارای من است، و راز سینه ی تو هم چون راز سینه ی من است.»

این کلام، دلیلی است واضح و روشن بر این که آفرینش امیرالمؤمنین علیه السلام هم چون آفرینش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که مدلول حدیث نور و از مؤیّدات این حدیث شریف است. با این جمله از حدیث، عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و افضلیّت آن حضرت از همه ی خلائق حتّی فرشتگان و پیامبران و دیگر اولیا و اوصیاء ثابت می شود، زیرا پنهان و آشکار، از سینه ی او به سان پنهانی و آشکارا و راز سینه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

بی تردید، سرّ رسول خدا و آشکارای او و راز سینه ی آن حضرت، از خطا و اشتباه معصوم است و از همه ی مخلوقات برتر، بنابراین پنهان و آشکار و راز سینه ی علی علیه السلام نیز چنین است.

نتیجه آن است که امامت و جانشینی آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بدیهیّات اوّلیه باشد، پس تقدّم دیگران بر آن حضرت کار زشتی است و خلافت و امامت آنان باطل است. البتّه حدیث از جهات دیگر نیز بر افضلیت آن حضرت دلالت دارد، چنان که پوشیده نیست.

حدیث نهم: گنجی در باب بیست و ششم، تحت عنوان «شوق فرشتگان و بهشت

به علی علیه السلام و استغفار آنان برای دوستداران آن حضرت»، به سندش از انس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، فرشته ای را دیدم که بر روی منبری از نور نشسته و فرشتگان اطراف او را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل این فرشته کیست؟ گفت: جلو برو و بر او سلام کن. به او نزدیک شدم و سلام کردم. در این هنگام برادر و پسرعمویم علی بن ابی طالب را دیدم. گفتم: ای جبرئیل علی در رفتن به آسمان چهارم بر من سبقت گرفته است؟ گفت: ای محمّد! نه. ولی فرشتگان از محبّت خود به علی (و ندیدن چهره ی او) به خدا شکایت بردند.

خداوند این فرشته را از نور به شکل و صورت علی آفرید. فرشتگان او را در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار زیارت می کنند و خدای را تسبیح و تقدیس می گویند و ثوابش را به دوستدار علی هدیه می کنند.»

گنجی گوید: این حدیثی حسن و عالی است، که جز از همین جهت ما آن را ننوشتیم. فقط یزیدبن هارون آن را از حمید طویل از انس نقل کرده که فردی ثقه است. (۱)

نویسنده گوید: این حدیث می رساند فرشته ای که از نور به شکل و صورت امیرالمؤمنین خلق شده، از دیگر فرشتگان افضل است، پس چه شک و تردیدی است در این که امیرالمؤمنین از نور آفریده شده و بعد از پیامبر بزرگوار، از همه ی مخلوقات برتر است؟!

حدیث دهم:موفّق بن احمد مکّی بزرگترین خطیب خوارزم روایت کرده از مهذّب الائمّه، از ابوالقاسم نصربن محمّدبن علی بن زیرک مقری از پدرش ابوبکر محمّد، از ابوعلی عبدالرّحمان بن محمّدبن احمد نیشابوری، از احمدبن محمّدبن عبداللّه نانیجی بغدادی در دینور (از حافظه اش) نقل کرد از قول محمّدبن جریر طبری از محمّدبن حمید رازی، از علاءبن حسین همدانی، از ابومخنف لوطبن یحیی ازدی، از عبداللّه بن عمر که گفت: شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: در شب معراج خداوند با کدامین زبان با تو گفت وگو کرد؟ پاسخ داد:

۱- ۱) . کفایه الطالب: ۱۳۲.

«به لغت علی بن ابی طالب. آن گاه خداوند به من الهام فرمود که بپرسم:

پروردگارا! تو با من سخن گفتی یا علی بن ابی طالب؟ فرمود: ای احمد! من شیء هستم. امّا نه هم چون اشیاء. من با مردم مقایسه نمی شوم و به مانندها توصیف نمی گردم. تو را از نور خودم آفریدم و علی را از نور تو. آن گاه بر ژرفای قلب تو نگریستم و دیدم در سویدای درونت کسی را بیش از علی دوست نمی داری. لذا به زبان او با تو سخن گفتم تا دلت آرام گیرد.» (۱)

این روایت را سید علی همدانی نیز نقل کرده است.

نویسنده گوید: اهل سنّت (اشاعره) هر کار قبیحی را بر خداوند روا می دانند، امّا دروغ را برای او تجویز نمی کنند. به این مطلب بیفزایید حدیث هفتم همین بخش را که در ضمن مواردی که خدا بر پیامبر بزرگوار عهد و پیمان گرفت، آن بود که: «علی نور همه ی کسانی است که از خداوند اطاعت کنند.»

سخنان دانشمندان وعارفان بزرگ اهل سنّت درفضیلت علی علیه السلام و معنای حدیث نور

اشاره

بزرگان پیشوایان اهل سنّت در حدیث و عرفان، کلمات و سخنان زیبا و ارزنده ای در افضلیّت علی علیه السلام دارند که آن فضایل بر اساس خلقت نوری آن حضرت و در پرتو حدیث نور است. برخی از آن کلمات را با تصریحاتی که در این مقام دارند، در تأیید دلالت حدیث نور بر مقصود و مرام خود می آوریم:

۱- شیخ ابن عربی

اشاره

گفتار اوّل ابن عربی:

از جمله آنان شیخ محیی الدین ابن عربی بزرگ اولیا و بزرگترین پیشوای عارفانشان است. وی آشکارا می گوید که در عالم هبا (یعنی عالم نور) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک ترین فرد به خداوند است، و نزدیک ترین مردم به رسول خدا علی بن ابی طالب است که: «امام و پیشوای همه ی جهانیان و جامع اسرار همه ی پیامبران است.»

۱- ۱) . مناقب خوارزمی: ۳۶- ۳۷.

عین عبارت محی الدّین چنین است:

فصل: خدا بود در حالی که هیچ چیزی با او نبود. او هم اکنون نیز چنین است و بر همان حالتی است که در اوّل بود. از ایجاد عالم صفتی را که نداشته باشد به او برنگشت، بلکه به خود موصوف بود. پیش از آن که بیافریند، خود را به نام هایی نامید که آفریدگانش او را به آن نام ها بخوانند. وقتی هستیِ عالم را اراده فرمود و به همان گونه که علمش به آن تعلّق گرفته بود آن ها را آغاز کرد به خود فعل، از همان اراده مقدسه اش که یک تجلّی از تجلیّات تنزیه به حقیقت کلیه فرمود: حقیقتی که «هبا» نامیده می شد، حقیقتی که به سان طرح ساخت گچ بود که با آن، شکل ها و صورت را بسازد و این نخستین موجود در عالم هستی بود. این مطلب را علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سهل بن عبداللّه رحمه الله و غیر از آن دو از اهل تحقیق، اهل کشف و آگاهی ذکر کرده اند.

سپس خداوند به نورش بر این «هبا» تجلّی فرمود. اندیشمندان این هباء را هیولای کلّی نامیده و گفته اند: همه ی جهان در این «هباء» به صورت قوه و استعداد وجود دارد و پذیرش آن ها در او به حسب قوه و استعدادش می باشد، همان طور که زوایای خانه، نور چراغ را می پذیرد و هر اندازه که به آن نور نزدیک تر باشد، روشنی و نورانیّت بیشتری دارد. خداوند متعال فرموده است: «مثل نوره کمشکوه فیها مصباح» که نورش را به چراغ تشبیه کرده است که از حیث قبول نور، «هباء» نزدیک ترین به خداوند است پس از حقیقت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که عقل اوّل نامیده می شود. او آقای همه ی جهانیان است و نخستین پدیده در عالم هستی است که از آن نور الاهی و از «هباء» و از حقیقت کلیّه ظاهر می شود. «عین» او و عین عالم از تجلی او در «هباء» پدید آمده است، و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است که امام همه ی جهانیان است و جامع اسرار همه پیامبران می باشد. (۱)

وجوه دلالت این گفتار: گفتار شیخ ابن عربی بر مطلوب ما از چندین جهت دلالت دارد:

اول: عبارت او که درباره ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «در پذیرش آن هباء

ص:۲۶۲

۱- ۱) . الفتوحات المکیه، باب ششم در آغاز آفرینش.

چیزی نزدیک تر از حقیقت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که «عقل اوّل» نامیده شده است نبود. او آقای همه ی جهانیان و نخستین پدیده در عالم هستی است که ظهورش از آن نور الاهی و از «هباء» است».

این عبارت به روشنی می رساند که سروری او بر جهانیان، فرع بر آن است که در پذیرش نور، نزدیک تر از همه باشد و بر این که همه ی هستی به خاطر او آفریده شده باشد و از تجلیّات انوار او باشد.

نویسنده گوید: حضرت امیرالمؤمنین نیز چنین است، زیرا خلقت آن حضرت همراه خلقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هر دو از یک نور می باشند و بعد از آن حضرت، او پیشوای جهان و آقای عالم است. بنابراین جایز نیست که کسی بر او مقدّم شود.

دوم: ابن عربی گوید: «و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است» (یعنی در عالم هبا و در نور الاهی). این سخن بر صحّت حدیث نور دلالت دارد و قطعیّت صدور حدیث نور را تأیید می کند. وقتی امیرالمؤمنین در آن عالم نزدیکترین مردم به پیامبر باشد و بعد از آن بزرگوار، پیشوای همه ی جهانیان باشد، جایز نیست که هیچ کس در هیچ مقامی بر او مقدم شود و جلوتر بیفتد.

سوم: ابن عربی درباره ی حضرت علی گوید: «امام همه ی جهانیان» این کلام در حق صراحت دارد و در مطلوب صریح است. آن حضرت پیشوای همه ی پیامبران و رسولان و اولیاء و صالحان است از اوّلین و آخرین، پس جایز نیست که هیچ کس بر آن حضرت مقدّم شود و بطلان تقدّم آن سه نفر بر آن حضرت را ثابت می کند. و الحمدللّه.

چهارم:ابن عربی درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: «جامع اسرار همه ی پیامبران» یعنی آن حضرت همه ی کمالات پیامبران مقرّب را دارا است و اسرار و علوم همه ی آنان نزد او است.این مطلب نیز بر افضلیّت او و بطلان تقدّم دیگرانی که بر او مقدّم شدند، دلالت دارد. با این جمله صحّت حدیث تشبیه نیز ثابت می شود که رسول خدا درباره ی امیرالمؤمنین فرمود:

«هر کس می خواهد که به آدم در علمش و به نوح در فهمش و به موسی در مناجاتش و به عیسی در رفتارش و به محمّد در تمامیّت و کمالاتش و جمالش بنگرد، به علی بن ابی طالب بنگرد.»

دلالت این حدیث بر افضلیّت امیرالمؤمنین و بر بطلان بافته های دهلوی روشن و واضح است. (۱)

با این گفتار، صحّت دلالت حدیث نور و حدیث تشبیه بلکه صحّت همه ی احادیثی که بر افضلیّت امیرالمؤمنین به آن ها استدلال می شود ثابت می گردد و الحمدللّه ربّ العالمین.

گفتار دوم از ابن عربی:

شیخ ابن عربی در باب دهم از کتاب «الفتوحات المکیه» در شناخت دوران ملک گوید: بدان خداوند تو را پشتیبانی کند که در روایت آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم فرموده است: من آقای فرزندان آدم می باشم و افتخاری نیست [اگر فخر را با حرف راء بخوانیم، چنین معنی می شود و اگر با زاء نقطه دار بخوانیم، به معنای اظهار شادی کردن به باطل است یعنی بیهوده اظهار خوشحالی نمی کنم] و در صحیح مسلم آمده است: من آقای مردم هستم در روز قیامت. سیادت و شرافت بر دیگر هم نوعان او از افراد بشر ثابت می شود. نیز آن جناب فرمود:

«من پیامبر بودم، در حالی که آدم بین آب و گل بود.»

مراد پیامبر آن است که در آن زمان می دانستم که پیامبر می شوم. خداوند، او را از رتبه و مقامش خبر داد، در حالی که روح بود، قبل از این که ابدان و اجساد انسانیه را ایجاد کند. چنان که پیش از آفرینش اجساد آدمیان، از آنان عهد و میثاق گرفت. خداوند ما را به پیامبرانش ملحق ساخت بدین سان که ما را گواه گرفت بر امّت های آنان با آنان، به هنگامی که از هر امّتی گواهی را بر آنان برانگیخت از جنس خودشان که پیامبرانشان باشند. بنابراین پیامبران علیهم السلام در روی زمین، نایبان حضرت رسول صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم بودند، از زمان حضرت آدم تا آخرین رسول علیهم السلام

رسول خاتم صلّی اللّه علیه و [آله] وسلّم با چندین عبارت این مقام را توضیح داده است،

۱- ۱) . رجوع شود به مجلد حدیث تشبیه، از همین کتاب. (ویراستار)

از جمله فرمود: اگر موسی زنده می بود، جز این که از من پیروی کند، راهی و چاره ای نداشت. و در مورد نزول حضرت عیسی در آخرالزّمان فرمود: امامی از خاندان ما به امامت می رسد و به سنّت پیامبر ما حکم خواهد داد، صلیب را می شکند و خنزیر را می کشد.

اگر حضرت محمّد، از زمان حضرت آدم تا زمانی که هم اکنون موجود شده است به وجود می آمد، همه ی پیامبران و تمام انسان ها تا روز قیامت زیر فرمان شریعت او بودند. لذا هیچ فردی به صورت عموم مبعوث نشدند مگر این که آن حضرت خاص و ویژه او بود، پس پادشاه و فرمان روا و آقا او است... بدین روی، از سوی آن روح پاک به آنان در شرایع و علومی که در زمان وجودشان به صورت پیامبران آشکار می شود، امداد و کمک می رسید، مانند علی و معاذ و دیگر افرادی همانند آنان که در زمان رسول خدا بودند و یا هم چون الیاس و خضر علیهما السلام و هم چون حضرت عیسی که در آخرالزّمان ظاهر می شود و به شریعت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم در بین امّت خود حکم می کند.

از مجموع این مطالب می توان دریافت که او فرمان روا و آقا است بر همه ی بنی آدم. تمام کسانی که قبل از آن حضرت بودند، او بر آن ها فرمان روا بود و دیگران پیرو او بودند و کسانی که در بین مردم حکومت می کردند، از طرف او نیابت داشتند.

اگر گفته شود: بنابر این گفتار آن حضرت که فرموده: «مرا برتری ندهید»، چه می شود؟!

پاسخ آن است که ما برتری نداده ایم، بلکه خداوند او را برتری داده است. (۱)

نویسنده گوید: همه ی این مقامات که برای رسول خدا ثابت بود، برای آقا و پیشوای ما حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است، به خاطر حدیث نور که بر اتحّاد آن دو بزرگوار در خلقت و آفرینش پیش از خلقت حضرت آدم دلالت می کند. علی علیه السلام بر همه پیامبران غیر از پیامبر اسلام برتری دارد و بر همگان مقدّم است و آقای همه ی فرزندان

۱- ۱) . الفتوحات المکیّه، باب دهم، در شناخت دوره های ملک.

آدم است. وقتی افضلیت ثابت شد، امامت و خلافت نیز بدون شکّ و شبهه ثابت می شود، و مطلوب ما همین است.

گفتار سوم از ابن عربی:

وی در جایی دیگر گوید: «بدان که خداوند متعال وقتی رتبه و درجه حضرت محمّد صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم را رتبه سیادت و آقایی قرار داد، او سرور است و دیگران رعیّت اویند که در مقابل او نمی توانند ایستادگی کنند، زیرا رعیّت با ملوک خود قدرت برابری را ندارند. حضرتش را منزلت و مقامی است و رعیّت را مقامی دیگر است. از این که این منزلت به آن حضرت داده شده در حالی که آدم بین آب و گل بوده، می فهمیم که هر انسانی که به شریعت و دینی مبعوث شده و یا حکم و دستوری به او داده شده است، از او مدد و کمک گرفته است. نخستین بار که این حقیقت آشکار شد، در مورد خود حضرت آدم بود که خداوند، او را از سوی حضرت محمّد خلیفه و جانشین قرار داد و از مقام جامع کلماتی که به حضرت محمّد عطاء کرده بود، همه ی اسماء را به او آموخت و او را امداد کرد... (۱)

نویسنده گوید: علی علیه السلام نیز دارای این موقعیت است، با همان بیانی که گذشت.

بدین وسیله بطلان خلافت کسانی را که بر آن حضرت جلو افتاده اند نیز می فهمیم. زیرا دیگران، رعیّت اویند. و رعیت در مقابل ملوک مقاومتی نمی توانند داشته باشند، تا چه رسد که بخواهند بر آنان مقدّم شوند.

شرح حال ابن عربی

در این جا مناسب است که پاره ای از سخنان برخی از بزرگان اهل سنّت را درباره ی شخصیّت شیخ اکبرشان «ابن عربی» بیاوریم:

شعرانی گوید: پژوهشگران از «اهل اللّه» همگی اتّفاق دارند بر این که شیخ اکبر

۱- ۱) . همان کتاب، باب ۳۳۷.

محی الدین ابن عربی در همه ی علوم برتری داشته، چنان که کتاب ها و نوشته های او بر این مطلب شهادت می دهد. و کسی منکر این حقیقت نیست مگر این که کلام او را به خاطر دقّت و لطافتش نفهمیده باشد. لذا کسانی را که سلوکی در راه ریاضت نداشته اند، از ترس آن که مبادا شبهه ای در اعتقاداتشان وارد شود و بر آن شبهه بمیرند و تأویل کلام شیخ را نفهمیده باشند، از مطالعه کتاب های او منع کرده اند.

شیخ صفی الدین بن ابی المنصور و دیگران، از او به عنوان دارنده ولایت کبری و صلاح و عرفان یاد کرده اند. صفی الدین چنین گوید: او شیخ، امام محقّق، سرور دانشمندان عارف و مقرّب؛ صاحب اشارات ملکوتی، نفحات قدسی، انفاس روحانی، فتح آراسته، کشف تابنده، بینش های شکافنده، رازهای راستین، معارف درخشان، حقایق شکوفا بود. جایگاه والا از مراتب قرب در منازل انس، آبشخورهای گوارا از جایگاه های دست یابی به سیراب شدن از چشمه سارهای حقایق، و جایگاه رفیع از بلندای دین داشت و گام های استوار در دست رسی به حالات نهایت و سرمایه ای فراوان در تصرّف و جابجایی در احکام ولایت را واجد بود. او یکی از ارکان و پایه های این گروه است.

شیخ عارف باللّه محمّدبن اسعدیافعی او را به عرفان و ولایت ستوده است.

شیخ ابومدین به او لقب «سلطان العارفین» داده است.

گفتار این مرد را دلیل بر مقامات باطن و ظاهر او دانسته اند و مناقب و فضائل او بین مردم مخصوصاً در سرزمین روم مشهور است. شیخ عزّالدین بن عبدالسلام شیخ الاسلام مصر که افراد فراوانی به او مراجعه داشتند وقتی با شیخ ابوالحسن شاذلی آشنا شد و حالات آنان را دانست، از او به دارنده ی ولایت و عرفان و قطبیت اسم می برد. (۱)

ابن النجّار در شرح حال او عبارتی دارد که خلاصه اش چنین است: وی با صوفیه و ارباب قلوب مصاحبت کرده و طریقه ی فقر را پیمود، به زیارت خانه ی خدا رفت و در آن جا مجاور شد، کتاب هایی در علوم آنان و اخبار مشایخ و زهّاد مغرب نوشت، وی

۱- ۱) . لواقح الانوار فی طبقات الاخیار ۱: ۱۶۳.

اشعاری نیکو و سخنی نمکین و دلنشین داشت. من در دمشق با او مصاحبت کردم و برخی از اشعار او را نوشتم. او شیخ و استاد خوبی بود، وارد بغداد شد و پاره ای از کتاب هایش را برای مردم گفت. حافظ آن دوران شیخ عبداللّه دبیثی احادیث او را نوشت... وی در سال ۶۳۸ وفات کرد. (۱)

اسکندری داستان ملاقات او را با حضرت خضر پیامبر علیه السلام در ضمن حکایاتی که برای بقاء حضرت خضر به آنان استشهاد کرده، آورده است. (۲) وی سخن گفتنِ ظرفی شیشه ای را با شیخ ابن عربی در حضور جماعتی از مشایخ و بزرگان ذکر کرده است. (۳)

یافعی بعد از آن که او را به «شیخ طریقت و بحر حقیقت» توصیف کرده، این دو قصه را از او آورده است. (۴)

ابن زملکانی او را به «البحر الزاخر فی المعارف الالهیّه» توصیف کرده است.

«کفوی» در شرح حال او گوید: او پیشوای قائلین به وحدت وجود است و مردم در حق او دو گروهند. برخی از فقها و علمای ظاهر ایرادهای زیادی بر او گرفته و او را تکفیر کرده اند. برخی از فقها و عالمان باطن گرا و بزرگان صوفیّه، از او تجلیل و تعظیم می کنند و گفتارش را ستوده اند، و او را به والایی مقام توصیف کرده و کرامات فراوانی را به او نسبت داده و در فضایل و مناقب و حالات و درجات و مقامات او کتاب ها نوشته اند.

امام یافعی در تاریخش گوید: شیخ شهاب الدّین سهروردی و شیخ محی الدین ابن عربی در یک مجلس با هم ملاقات کردند. وقتی از آن ها درباره ی دیگری پرسیده شد، ابن عربی درباره ی سهروردی گفت: از فرق سر تا قدمش، از سنّت پیامبر پر و مالامال بود. سهروردی درباره ی او گفت: او دریای حقایق است. (۵)

ازنیقی نکته ای از کتاب المحاضرات (محاضره الابرار و مسامره الاخیار)

۱- ۱) . ذیل تاریخ بغداد خطّی.

۲- ۲) . لطائف المنن: ۱۵۲.

۳- ۳) . همان.

۴- ۴) . الارشاد.

۵- ۵) . کتائب اعلام الاخیار - خطّی.

نوشته ی ابن عربی نقل کرده و او را چنین ستوده است: شیخ امام، عالم ربّانی و بحر صمدانی پشتوانه ی سالکان و نجات بخش نابودشوندگان، شیخ ابوعبداللّه محی الدین محمّدبن علی بن محمّد العربی الحاتمی طائی اندلسی. وی مردی جلیل القدر است، نوشته های بی شمار و تصنیفات فراوان و ارزنده ای دارد.» (۱)

عبدالعلی سهالی گوید: وارث پیامبر عربی صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم ، شیخ محی الدین ابن عربی صاحب کتاب «الفتوحات» گوید: آنان علم را از مرده فرا گرفته و ما علم را از زنده ای فرا گرفته ایم که نمی میرد. (۲)

برزنجی او را به «امام المحقّقین» توصیف کرده است. (۳)

جامی شرح حال او را آورده و به مانند عبارات «کفوی»- که قبلاً آوردیم توصیف نموده و نسبت خرقه ای را که وی پوشیده، یاد کرده است. (۴)

دهلوی او را ستوده، به عنوان شیخ اکبر وصف کرده، به کلمات او استشهاد و استناد کرده است. (۵)

شیخ سلامه اللّه از او به «قطب الموحّدین» نام برده است. (۶)

صدیق حسن قنوجی او را در ردیف مجتهدان شمرده است در آنجا که گوید: و از آنان است شیخ اکبر ابن عربی که او از هیچ کس جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تقلید نکرد. وی در کتاب «الفتوحات»، مذاهب چهارگانه و دیگر مذاهب را نام برده و بدون در نظر گرفتن شخص خاصّی، هر آن چه که اجتهاد خودش ایجاب کرده برگزیده است. دانشمندان بزرگ به ولایت او عقیده دارند، که ولیّ کامل از کسی تقلید نمی کند. (۷)

۲- شیخ عبدالوهاب شعرانی

اشاره

ص:۲۶۹

۱- ۱) . مدینهالعلوم تألیف ازنیقی.

۲- ۲) . الصبح الصادق فی شرح المنار.

۳- ۳) . الاشاعه لاشراط الساده: ۱۰۷.

۴- ۴) . نفحات الانس: ۵۴۶.

۵- ۵) . رساله الرؤیا نوشته ی دهلوی.

۶- ۶) . معرکه الآراء.

۷- ۷) . الجنّه.

گفتار اوّل شعرانی:

شیخ عبدالوهاب شعرانی عبارات و کلماتی را که از ابن عربی قبلاً آورده شد، تقریر و تثبیت نموده، به آن ها استشهاد کرده و بر آن ها تکیه نموده است در آن جا که گوید: «می پرسند: پس چه معنی دارد این سخن که گفته اند: نخستین کسی که خداوند متعال آفریده است، حضرت رسول می باشد؟ آیا مقصود از آن، خلق مخصوصی است یا مقصود مطلق آفرینش است؟

پاسخ این سؤال همان است که شیخ (ابن عربی) در باب ششم گفته است که مقصود از آن خلقت مخصوص است، زیرا نخستین چیزی که خداوند آفریده، «هباء» است.

شیخ محی الدین گفته است: نزدیک ترین مردم به آن حضرت در این «هبا»، علی بن ابی طالب است که اسرار همه ی پیامبران در او جمع بود...

پس معلوم است که همان گونه که شیخ محی الدین در کتاب «الفتوحات» گفته است همه ی پیامبران و رسولان، از روح حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم کمک می گیرند و مدد می جویند، زیرا آن حضرت قطب همه ی اقطاب است... (۱)

نویسنده گوید: بنابر این دانسته شد که شعرانی به همان راهی رفته است که ابن عربی از آن راه رفته است و گفتار او و مطلوب و مقصود ما را از راه های محکم و استوار گذشته ثابت می کند.

با توجّه به این نکته، گفتارِ بعديِ او با این مطلب منافات ندارد در آنجا که گوید:

«شیخ در حق علی رضی الله عنه گوید که جامع اسرار پیامبران است و از حضرت خضر علیه السلام نیز نقل کرده است که در حق شیخ ابی مدین تلمسانی به هنگام پرسش درباره ی او گفت:

جامع اسرار مرسلین است که در زمان خود، کسی را نمی شناسم که اسرار پیامبران را جمع کرده باشد.»

زیرا اگر این نقل ثابت شده باشد، ضرری به مطلوب و مقصود ما یعنی اثبات

۱- ۱) . الیواقیت و الجواهر ۲: ۲۰.

برتری حضرت علی علیه السلام (به مقتضای نزدیکتر بودن و جامعیّت او نسبت به اسرار پیامبران)- نمی رساند. که آن حضرت را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر خلافت و امامت، از کسانی که بر آن حضرت پیش افتاده و سبقت گرفتند، برتر می داند. پس به فرض این که مطلب منقول از حضرت خضر علیه السلام درباره ی ابومدین تلمسان صحیح باشد، ثابت می شود که او هم از آن خلفا برتر و افضل است.

امّا تساوی بین امیرالمؤمنین و ابومدین را هیچ عاقل و خردمندی گمان نمی کندتا چه رسد به یک مسلمان. به علاوه آن که گفتار و فرمایش حضرت خضر درباره ی ابومدین، مخصوص به زمان خود او است، چنان که صریح کلام او چنین است.

گفتار دوم شعرانی:

شیخ شعرانی در جای دیگر گوید: می پرسند: در حدیث آمده است که: رسول خدا فرمود: نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود. و در روایتی دیگر فرمود:

نخستین چیزی که خداوند آفرید عقل است، چگونه بین این دو حدیث جمع می شود؟

جواب آن است که معنای این دو حدیث یکی است، زیرا از حقیقت محمّدیّه گاهی تعبیر به عقل می شود و گاهی به نور.

اگر بپرسند: چه دلیلی از قرآن وجود دارد که آن حضرت به پیامبران گذشته که بر او سبقت در ظهور داشته اند، کمک می کرده است؟

جواب آن است: دلیل بر آن این آیه ی شریفه است که خداوند می فرماید:

«أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ »

یعنی هدایت آنان همان هدایت تو است که در باطن به آنان سرایت کرده است که وقتی تو به هدایت آنان هدایت یافتی، معنای اهتداء آنان است به هدایت تو، زیرا تو در باطن نسبت به آنان اولی هستی، و در ظاهر بعد از آنان و در آخر قرار گرفته ای. و اگر مقصود از هدایت آنان غیر از این چیزی بود که ما گفتیم، آن حضرت به او می فرمود: «به آنان اقتدا کن.»

حدیث «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین» قبلاً گذشت، هر پیامبری که پیش از

زمانِ ظهور دنیاییِ آن حضرت آمده، به نیابت از آن جناب به آن شریعت مبعوث گشته است. مؤیّد این مطلب، کلام پیامبر است که در حدیثی فرمود: «خداوند دستش را وسط سینه ی من قرار داد.» یعنی همان گونه که مناسب و شایسته ی مقام خداوندی است، «علم اوّلین و آخرین به من داده شد» زیرا مقصود از اوّلین، پیامبرانی هستند که قبل از آن حضرت آمدند و در غیبت جسمانی آن حضرت ظاهر شدند.

توضیح مطلب آن است که به حضرت رسول دو مرتبه علم و دانش داده شده است: یک بار پیش از آفرینش حضرت آدم و یک بار بعد از ظهور رسالت آن حضرت.

همان گونه که قرآن، ابتدا بدون این که به وسیله ی جبرئیل باشد، بر او نازل شد و بار دیگر جبرئیل به آن حضرت آموخت.

اگر بگویند: بنابر این روح حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم روح همه ی عالم خیر است و او است نفس ناطقه در تمام عالم؟ می گویم: آری، از همین قرار است. همان گونه که شیخ (ابن عربی) در باب سیصد و چهل و ششم (از کتاب فتوحات) آورده است. حال عالم پیش از ظهور حضرت ختمی مرتبت، به منزله ی جسدی کامل و مستوی بود و بعد از رحلت آن حضرت هم چون جسمی خوابیده شد و به هنگام رستاخیز در روز قیامت به مانند بیداری از حالت خواب درمی آید. بنابراین از آن لحظه که رسول خدا چشم از دنیا فرو بست تا روز قیامت، تمام جهان در حال خواب است. (۱)

نویسنده گوید:هرآن چه راکه شعرانی درحق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهارداشت همگی در باره ی حضرت علی علیه السلام صدق می کند (به خاطر حدیث نور) که آن حضرت همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است درهمه ی امور،از جمله: مقدّم داشتن وتقدّم بر پیامبران. نتیجه آن که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر همه ی مخلوقات افضل و برتر است.

لذا فقط او است که برای منصب خلافت و جانشینی بعد از آن حضرت شایستگی دارد.

شرح حال شعرانی

۱- ۱) . الیواقیت و الجواهر ۲: ۲۰- ۲۱.

شخصیّت و اهمیّت شیخ عبدالوهّاب شعرانی، از کلمات و عباراتی معلوم و مشخّص می شود که در باره ی او و کمالات و ویژگی های او آورده اند:

شَرقاوی در شرح حال او گوید: شیخ امام، عالم عامل، فقیه عارف باللّه تعالی، و راهنمای به سوی خدا، عبد الوهاب شعرانی ابن احمدبن علی بن احمدبن محمّد که نسبش به محمّد حنفیّه رضی الله عنه می رسد. وی در علوم دینی و غیر دینی پیشوا و امام بود.

علوم را از اساتید زمان خود هم چون سیوطی و شیخ الاسلام زکریا انصاری و دیگران از دانشمندان ظاهر فرا گرفت. همزمان، از شیخ محمّد شناوی و شیخ علی خواص و دیگر علمای باطن علوم باطنیه آموخت و بعد از آن که در علوم دینی مهارت کامل یافت و به پایان رسانید طریقه ی تصوّف را پیمود... وی مصنّفات فراوانی در حدود هفتاد جلد نوشته است، فضائل و مناقبش مشهور و کراماتش آشکار است. در روز دوم جمادی الاولی سال ۹۷۳ دیده از دنیا فرو بست. (۱)

محمّدبن عبداللّه زرقانی در سند اجازه روایتش به کتاب «المواهب اللدنیّه بالمنح المحمّدیه» تألیف شهاب الدین قسطلانی درآن جاکه طریق سنداجازه اش را ازمؤلّف آن کتاب قسطلانی آورده است، ازاویادکرده واو رابه کلمه ی«العارف» توصیف نموده است. (۲)

ابومهدی عیسی بن محمّد ثعالبی مالکی در شرح حال اساتید و مشایخش او را به «الولی العارف باللّه تعالی و صاحب تصانیف السائره» توصیف کرده است. (۳)

نورالدّین حلبی در «السیره» با تعبیر «رضی اللّه عنه» از او روایت نقل کرده است. (۴)

تاج الدین دهّان در «مرویات العجیمی» گفته است: «طبقات الصوفیه» از عالم ربانی استادم شیخ عبدالوهاب بن علی شعرانی می باشد. این کتاب را شیخ حسن عجیمی از گروهی از علما روایت کرده است از نویسنده ی آن کتاب: «العارف باللّه تعالی و الدالّ علیه، استادم شیخ عبدالوهاب بن علی شعرانی» و آن را آورده است. (۵)

ص:۲۷۳

۱- ۱) . التحفه البهیه فی طبقات الشافعیّه خطّی.

۲- ۲) . شرح المواهب اللدنیه ۱: ۳.

۳- ۳) . مقالید الاسناد.

۴- ۴) . السیره الحلبیه.

۵- ۵) . کفایه المتطلع خطّی.

شیخ احمد قشاشی او را به کلمه: «الامام» توصیف کرده است. (۱)

محمّد عابد سندی گوید: «کتاب «الیواقیت و الجواهر» در عقیده اکابر، از شیخ عبدالوهاب شعرانی است و من آن را روایت می کنم... (۲)

محمّد معین بن محمّد امین سندی گوید: امام حنفیّه بلکه قطب صوفیه که به سرچشمه ی شریعت و آیین واصل شده و امامان مجتهد از دریای او جام ها برگرفته اند،امام شعراوی... (۳)

شاه ولی اللّه دهلوی در بیان کیفیّت ارتباط خود به سلسله ی قادریّه از جهت خرقه نام او را آورده و از آن بر می آید که شعرانی در طریقه ای است که دهلوی خرقه ی قادریّه را از آن طریقه پوشیده است. (۴)

وی درطریق حدیث مصافحه در سلسله ی شیخ ولی اللّه دهلوی قرار گرفته است.

فرزند دهلوی به طور آشکار، شعرانی را از مشایخ و اساتید پدرش ولی اللّه دهلوی بیان کرده است. (۵)

۳- شمس الدین فنّاری

اشاره

شیخ شمس الدین محمّد فنّاری گوید: مقصود از کلمه ی «هبا» که در کتاب «الفتوحات» آمده، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است. محیی الدین در فتوحات گوید:...

نزدیکترین معنایی که قابل قبول است چیزی جز حقیقت محمّدیه نیست که عقل اوّل نیز نامیده می شود. او آقای همه ی جهان و نخستین کسی است که در وجود ظاهر شده است و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است و بعد دیگر پیامبران... .

فنّاری گوید: این غیر از آن «هبا» است که در کتاب «الفتوحات» بعد از چند

۱- ۱) . السمط المجید فی شان البیعه و الذکر تلقینه و سلاسل اهل التوحید.

۲- ۲) . حصر الشارد.

۳- ۳) . دراسات اللبیب: ۱۶۳.

۴- ۴) . رساله الانتباه.

۵- ۵) . اصول الحدیث.

صفحه ی دیگر آمده است و می گوید: هنگامی که خداوند، قلم و لوح را آفرید و آن دو را عقل و روح نامید و به روح دو صفت علم و عملش را داد و عقل را معلّم آن دو قرار داد، جوهری غیر از نفس آفرید که آن روح مذکور است و آن را «هبا» نامید و خداوند فرموده است: «فکانت هباء منبثّا» (۱) علی بن ابی طالب را بدین اسم نامید. (۲)

نویسنده گوید: در نسخه ای از کتاب «مصباح الانس» که در اختیار دارم، چنین آمده است و در آن از عبارت کتاب فتوحات، عبارت «امام العالم باسره» و نیز جمله «الجامع الاسرار الانبیاء اجمعین» را انداخته و به جای آن کلمه «سائر الانبیاء» را آورده و آن را بر کلمه ی «علی بن ابی طالب» عطف گرفته است.

اگر شما در این تحریف تردیدی دارید، به عین عبارت ابن عربی رجوع کنید که قبلاً گذشت. در عین حال، این تحریف نیز مطلوب را می رساند و آن تقرّب حضرت علی علیه السلام است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، که آن جناب بعد از پیامبر، از همه ی صحابه، برتر و مقدّم بودند و چون در هیچ شرع و دینی تقدّم فروتر بر فراتر جایز نیست، در این جا هم نباید دیگران را بر علی بن ابی طالب علیه السلام مقدّم داشت.

و شگفتی زا است که دهلوی از مفاد کلمات این بزرگان از عرفا، و صوفیه در این مقام روی گردانده و به کلمات برخی از نادانانِ آنان چنگ زده و در پاسخ دلالت حدیث تشبیه، به سخنان آنان تکیه کرده است. تفصیل این بحث در جای خودش خواهد آمد.

کتاب مصباح الانس

کتاب مصباح الانس، از جمله کتاب هایی است که شیخ حسن عجیمی و شیخ ابراهیم کردی روایت کرده اند. این دو تن از بزرگان مشایخ و اساتید شاه ولی اللّه پدر دهلوی هستند.

کردی گوید: کتاب «مصباح الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود»، تألیف شمس محمّدبن حمزه فنّاری است. این کتاب و تصانیف و مرویات دیگر او، را بر استادمان امام احمد خواندم که به سندش به حافظ ابن حجر

۱- ۱) . الواقعه (۵۶): ۶.

۲- ۲) . مصباح الانس: ۱۷۵.

می رسد. (۱)

تاج الدین دهّان گوید: شرح مفتاح الغیب که مصباح الانس بین المعقول و الشهود نامیده می شود، تألیف امام محقّق شمس محمّدبن حمزه فناری است که خبر داد به آن و به دیگر مصنّفات و مرویاتش از شیخ احمد عجل از بدر محمّدبن رضی غزی از حافظ جلال الدّین سیوطی، از حافظ احمدبن حجر عسقلانی و علّامه محمّدبن سلیمان کافیاجی هر دو از نویسنده ی آن ها علّامه شمس الدّین محمّدبن حمزه فنّاری، سپس دهّان آن دو را یادآوری کرده است. (۲)

شرح حال فنّاری

اینک خلاصه ی شرح حال فنّاری از «کتائب اعلام الاخیار» نقل می شود:

مولای فاضل استاد علی الاطلاق و عامل کامل که بدون هیچ اختلافی بدو اشاره می شود، خورشید پیشوایان و ماه تابان بزرگان، صاحب توانِ علمیِ گسترده و زبان روان و گویا، مولانا شمس الدین محمّدبن حمزهبن محمّد فنّاری علیه رحمه اللّه الغفّار الباری، امامی بزرگ، علامّه ای ژرف نگر، با رتبه ی والا و جایگاه رفیع، جامع بین علم و عمل، یکتا شخصیّت در علوم نقلی اعمّ از اصول و فروع، پیروزمند بر همتایان در فنون عقلی، گردآورنده علوم، استاد روزگارانش در علم و ادب و مجتهد زمان خود در ارائه ی آرای مذاهب فقهی گوناگون. او برتر از همه ی پیشوایان و سرکردگان است که هر یک ازآنان درفضیلت منحصربه فرداست.وی درآغازقرن هشتم ازهمه ی همردیفان خود پیش افتاد وبردیگران غلبه یافت.به مصر رفت وبعدازآن جابه روم برگشت ودرشهر بروسا عهده دارمنصب قضاوت شد،فضیلت و برتری او شهرت یافت و همه جا را گرفت، فصل های جدید در اصول شرایع و دیگر کتاب های نوین و جالب و تازه نگاشت. (۳)

۱- ۱) . الامم لایقاظ الهمم: ۱۲۱.

۲- ۲) کفایه المتطلع فی مرویات الشیخ حسن العجیمی - خطّی.

۳- ۳) . کتائب اعلام الاخیار من مذهب النعمان المختار - خطّی

۴- سید محمّد گیسو دراز

گفتار اوّل گیسودراز:

عـارف مشـهور سـید محمّـد گیسودراز در تفسـیر آیه ی شـریفه: «ثُمَّ أَوْحَیْنـا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ » حـدیث «نور» را به این عبـارت می آورد: «خلقت أنا و علی من نور واحـد قبل أن یخلق اللّه آدم باربعه الاف سـنه، ثمّ رکّب اللّه ذلک فی صـلب آدم. فلم نزل فی شیء واحد حتّی افترقنا فی صلب عبدالمطّلب ففیّ النبوّه و فیه الخلافه». سپس چنین گوید:

بر مبنای همین حدیث است گفته ی شاعر: انّی و ان کنت ابن آدم صوره فلی فیه معنی شاهد بأبوتی

- من هر چند از لحاظ صورت پسر آدم هستم، ولی در من از آن معانی است که گواهی می دهد پدر اویم.

کلام خداوند متعال نیز به همین مطلب اشاره دارد که فرمود:

«ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً»

تو در صـلب هـای پـدرانت که پیامبر بودنـد جابه جا می شـدی و به شـکل آن ها در می آمـدی و از فیوضاتشان بهره منـد می گشـتی. هر یـک از پیـامبران دارای یـک ویژگی مخصـوص به خود بودنـد که دیگران فهم آن را نـداشت، به عقـل و نیکویی. صفات ویژه یکصـد و چهل هزار و چنـد پیامبر در تو گرد آمـده بود، تا آن جا که قلب گرامیت از لطایف و انوار و مشاهـده و اسرار مالامال گردید و جایی برای افزایش و زیادتی برایش نماند.

آن گـاه تو را از فراسوی پرده هـا برون آوردیم و از انـدرون رازهـا برای تکمیـل مکـارم اخلاـق آشـکارت ساختیم. نبوّت تاج پیامبران نیکوکار بود. و تو درّ تابناک آن تاج بودی، ای آقای نیکوکاران. (۱)

نویسـنده گوید: این بود برخی از بزرگواری های آقا و پیشوای مان حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم که بر زبان این عارف بزرگ جاری گشـته است. همه ی این ها به دلیل حدیث نور برای آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است. از این رو، به مقتضای این

۱- ۱) . الدرّ الملتقط. تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ ....» .

حدیث، شعری که بدان استشهاد شد درباره ی او مصداق پیدا می کند و حضرتش از حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم السلام برتر است.

پس دلالت حدیث نور بر امامت امیرمؤمنان ثابت شده و تقدّم کسانی که از آن حضرت خود را مقدّم ساختند، باطل گشت.

گفتار دوم گیسودراز:

سید محمّد گیسودراز در جای دیگر گوید: حدیث: «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق اللّه آدم باربعه آلاف سنه، فلم نزل فی شیئی واحد حتّی افترقنا فی صلب عبدالمطلب.» دلالت دارد بر آن که تمام کمالات آدم و نوح و موسی و ابراهیم خلیل علیهم السلام به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم منتقل شده است و هیچ چیز آفریده نشد، نه حضرت آدم و نه جهان جز به خاطر آن حضرت. (۱)

نویسنده گوید: حدیث دلالت دارد بر انتقال کمالات آنان به حضرت محمّد و حضرت علی علیهما الصلاه والسّلام و بر این که آدم و جهان جز به خاطر محمّد و علی علیهما السلام خلق نشده اند. هم چنین دلالت دارد بر آن که برترین مخلوقات بعد از حضرت محمّد حضرت علی علیه السلام است. بدین ترتیب شبهات کژاندیشان برطرف می شود و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است.

۵- قسطلانی

شهاب الدین قسطلانی گوید: هنگامی که اراده ی خداوند متعال بر ایجاد آفریدگان و تقدیر رزق آنان تعلّق گرفت، حقیقت محمّدیّه را از انوار صمدیّه موجود در حضرت احدیّت آشکار کرد... آنگاه خداوند نبوّتش را به او اعلام کرد و رسالتش را به او بشارت داد. و این در حالی بود که آدم هنوز بین روح و بدن بود. آن گاه، از آن حضرت چشمه های ارواح بیرون جست و برای موجودات عالم بالا در حالی آشکار گشت که

۱- ۱) . الاسمار سمر ۴۷.

آن حضرت در دیدگاهی روشن تر و بالاتر از آن بود و برای آنان آبشخوری شیرین تر.

پس آن حضرت جنس عالی است نسبت به همه ی اجناس و بزرگ ترین پدر همه ی موجودات و مردم. (۱)

نویسنده گوید: پیامبر برای همه ی موجودات و مردم بزرگ ترین پدر است، بدان جهت که آفرینش نور او پیش از همه ی عوالم بالا و پایین است. حضرت علی علیه السلام هم به خاطر وحدت نور او با نور پیامبر همین سمت را پیدا می کند. لذا هیچ کس نباید از او مقدّم شود، زیرا همه ی آفریدگان پیروان اویند. به همین جهت حضرت رسول فرمود:

«یا علی أنا و أنت أبوا هذه الامّه»

بوصیری در قصیده ی برده گفته است: احلّ امّته فی حرز ملّته کالليث حلّ مع الاشبال فی الاجم

- امّت خود را در پناه دینش جای داد به مانند شیر که با شیر بچگان در بیشه و جنگل جای گرفته باشند.

رومی در شرح این بیت گوید: چگونه چنین نباشد در حالی که رسول خدا امّتی را که به او پاسخ مثبت دادند، در کنف حمایت محکم و دژ استوارش از شریعت حنیفش که تا روز رستاخیز جاویدان است، به سان شیری که در بیشه ی نهایی کمال از مردان و پیروانش به مانند اولاد و شیربچگان نگاه می دارد، چون خداوند متعال فرموده است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ » (۲) و نیز به دلیل کلام آن حضرت که فرمود: «من از خدایم و مؤمنان از من اند» و فرمود: «من و تو - یا علی - دو پدر این امّت می باشیم.» و دلیل برای نیرومندیِ دین خداوند، آیه ی قرآن است. که فرمود:

«وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» (۳)

ص:۲۷۹

۱- ۱) . المواهب اللدنیّه بالمنح المحمّدیّه ۱: ۵. واژه جنس اصطلاحی منطقی است به معنای آن مفهوم کلی که بر حقایق مختلفه صدق می کند.

۲- ۲) . حجرات (۴۹): ۱۰.

۳- ۳) . تاج الدره فی شرح البرده - خطّی. آیه: نساء (۴): ۱۴۱. «خداوند هیچ گاه برای کافران بر مؤمنان راه سلطه ای قرار نداده است».

نویسنده گوید: پس آیا جایز است که کسی بر آن حضرت سبقت گیرد، در صورتی که حال چنین است؟

۶- دولت آبادی

ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی حدیث نور را یاد کرده و حاصل معنایش را آورده است. سپس عبارتی دارد بدین مضمون: این نور بار دیگر به رحم فاطمه برگشت، زیرا حسن و حسین از نور خدایند. در حالی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غیر از علی، عموزادگان دیگر و غیر از حضرت فاطمه دختران دیگر داشت. علی و فاطمه نیز غیر از حسن و حسین فرزندانی داشتند، ولی پیامبر، این ویژگی را فقط برای حسنین دانست که از نور خدایند، در آن جا که فرمود:

«یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً.

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقِیماً» (۱)

نتیجه آن که اگر به نور خدا تمسّک جستید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد.

زیرا هر کس به نور خدا تمسّک جوید، هرگز گمراه نخواهد شد.

و این عنایت و توفیقی است از سوی خداوند که هر کسی را بخواهد، به نور خود هدایت خواهد کرد. و این مثال ها را برای مردم می زند. کسانی که از این نور دور باشند و گمراه شوند و از رحمت خدا دور بمانند، در خاموش کردن این نور می کوشند و بر فضایل و مناقب آنان ایراد می گیرند و اعتراض می کنند.

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ

۱- ۱) . نساء (۴): ۱۷۴. ای مردم از سوی پروردگارتان برای شما دلیل روشن و واضحی آمده و نوری آشکار به سوی شما فرستادیم کسانی که به خدا ایمان داشته و به او چنگ بزنند آنان را به زودی در رحمت و فضل خود جای خواهد داد و راهی مستقیم را به آنان نشان خواهد داد.

الکافرون» (۱)

و اگرهمه ی مردم عالم برخاموش کردن نور خدا مجتمع شونـد و به یک دیگر کمک کنند نخواهند توانست...زیرانسل نیکان تاروزجز اباقی خواهد مانـد و مردمانی که به نور ایمان منوّرنـد، بر محبّت و دوستی آنان اجتماع خواهند کرد، ولی دیگر افراد منکر خواهند بود.

بایـد دانست که ذات هـای اینـان از نور خـدا آفریـده شدنـد و این نور در چهره حضـرت فـاطمه علیها السـلام در پایان هر روز آشکار می گشت و نوری از چهره آن حضرت می درخشید، تا آن جا که از عایشه روایت شده است که گوید: از نور صورت فـاطمه در شب هـای تاریـک، من نـخ را به سـوزن می کردم. و در کتـاب «الـدرر» آمـده است که شـبی حسن و حسـین از نزد حضـرت رسول برگشـتند، در حـالی که نورشـان آن دو را فرا گرفته بود. و مـا آن را در جلوه ی نخسـتین از هـدایت هشـتم از کتاب هدایه السعداء آوردیم تا معلوم شود که آنان نور خدایند. (۲)

نویسـنده گویـد: این گفتـار، از چنـدین جهت بر مطلـوب مـا بر طبق حـدیث نور، دلالـت روشن داد که بر اهـل بصـیرت و نظر پوشـیده نیست. از این گفتار به دست می آیـد که منکران حدیث نور، همان کسانی هسـتند که خداوند درباره ی آنان فرموده است:

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ...» (۳)

۷- همدانی

ابن فارض در قصیده ی مشهور خود گوید: لها البدر کاس و هی شمس تدیرها هلال و کم یبدو إذا مزجت نجم

- برای او ماه تمام، جامی است. او خورشیدی است که آن را هلال ماه می گرداند و به هنگام

۱- ۱) صف (۶۱) ۸ می خواهنـد نور خـدا را با دهان خود خاموش کننـد و خداونـد نورش را به پایان خواهـد رسانیـد هر چه کافران را خوش نیاید.

۲- ۲) صف (۶۱) ۸

۳- ۳) هدایه السهداء خطی

آمیختن با ستارگان چه خوب آشکار می شود.

عارف بزرگ سید علی همدانی در شرح این بیت عبارتی دارد بدین مضمون:

مقصود شاعر از این عبارات، یا اعیان خارجی است و یا حقایق نفسانی آنان. بر فرض اول، مقصود حقیقت محمّدیّه است که مظهر انوار الهیه و وعاء حقایق ذوقیه است و مقصود از هلال ماه، علی است که گرداننده جام های محبّت خدا است که تشنگان را به سرچشمه وصال می رساند و در حق او آمده است که: «أنا مدینه العلم و علی بابها»

همان گونه که هلال با بدر اختلافی ندارد بلکه جزئی است از ماه تمام، پیشوا و آقای اولیاء نسبت به حضرت رسول که آقای پیامبران است، همان نسبت را دارد، زیرا فرمود: من و علی از یک نوریم. و فرمود: علی از من است و من از اویم.

نکته ی دیگر آن که آمیخته شدن احکام شریعت مصطفویّه به حقایق مرتضویّه، باعث ظهور دیدگاه ها و مشارب ذوقی اعیان اولیا است و کلام رسول خدا در حق آن حضرت که فرمود: «من و تو دو پدر این امّت می باشیم» به این مطلب اشاره دارد، زیرا آن حضرت منبع اسرار توحید و مطلع انوار معالم تحقیق است و از چشمه سار هدایتش تمامی اهل کشف و شهود به درجات کمال دست یافته اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«من منذر هستم و علی هادی است.»

به حضرت علی فرمود:

تنها به وسیله ی تو، ای علی هدایت یافتگان هدایت می یابند.

وقتی این راز برای شما آشکار شد، پس بدانید که تمام انوار حقایقی که اولیا به آن دست یافته اند، از چراغ دانِ ولایت علی کسب نور گروه و جرقه ای از آن به آنان تابیده است و با وجود این امام هدایت گر، پیروی از دیگران، نشانه ی کمی بصیرت و بینش اندک است. (۱)

نویسنده گوید: این گفتار به روشنی در راستای حدیث نور، از چندین جهت

۱- ۱) . مشارب الاذواق.

دلالت دارد که بر تیزهوشان زیرک پوشیده نیست.

۸- سهروردی

شیخ شهاب الدین، ابوحفص عمربن محمّد سهروردی احادیث فضیلت تفقه در دین را نقل می کند، آن گاه می گوید: خداوند متعال، فقه را صفت قلب قرار داده و فرموده است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها» (۱) که هنگام تفقّه خواهند دانست. چون بدانند عمل خواهند کرد. و چون عمل کنند خواهند شناخت. وقتی که شناختند هدایت خواهند یافت. چرا که هر کس فقیه تر باشد، روح و روانش سریع تر اجابت خواهد کرد و نسبت به دین شناس مطیع تر خواهد بود و از نور یقین بهره بیشتری خواهد برد. پس علم و دانش، بخششی الاهی است برای قلب ها. و معرفت این موهبت الاهی را تشخیص می دهد. هدایت عبارت است از این که دل ها این ها را وجدان کنند. پس معنای این جمله که رسول خدا فرمود: «آن چه که مرا خداوند از هدایت و علم برانگیخت»، آن است که حضرت خبر داده است از این که دل پیامبر، هدایت و علم را یافته و وجدان کرده، پس هدایت گر و هدایت یافته است. و علم آن حضرت وراثتی است که از حضرت آدم ابوالبشر صلوات اللّه در اوست و با او در هم آمیخته است، از آن هنگام که خداوند اسامی اشیاء را به او آموخت و او را به علم گرامی داشت، در آن جا که فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ » (۲) پس حضرت آدم علیه السلام به خاطر علم و حکمتی که در وجود او قرار داده شده و ترکیب یافته بود، دارای فهم، هوشیاری، معرفت، مهربانی، لطف، محبّت، کینه، شادی، غم، خشنودی، رفاه، خشم و زیرکی بود. سپس اقتضای آن داشت که همه ی این ها را به کار گیرد و برای قلب او بصیرتی قرار داد و به وسیله ی نوری که به او بخشیده شده بود، به سوی خداوند متعال هدایت یافت.

بنابر این پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با آن نور موروثی که بخشش ویژه ی او بود، به سوی

۱- ۱) . برای آنان دلهایی است که به وسیله ی آن تفقّه نمی کنند.

۲- ۲) . علق (۹۶): ۵. به انسان آن چه را که نمی دانست آموخت.

امّت مبعوث شده است. گفته اند: هنگامی که خداوند سبحان خطاب به آسمان ها و زمین فرمود: «اِئْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ » (۱) سرزمین مکّه و محلّ مکه از طرف زمین و نیز آسمانی که در مقابل آن است به نطق درآمده و پاسخ مثبت به خداوند دادند.

عبداللّه بن عبّاس گفته است: اصل طینت رسول خدا صلّی اللّه علیه و [آله] وسلّم از مرکز زمین است که در مکّه قرار دارد. بعضی از دانشمندان گفته اند: این مطلب می رساند که از روی زمین، ذریّه و اولاد حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند و از جایگاه کعبه، زمین گسترده شد. بدین روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصل و ریشه تکوین شد و بقیه موجودات به پیروی و به دنبال آن حضرت پدید آمدند. پیامبر، خود به این مطلب اشاره کرده و فرمودند: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین» و در روایتی دیگر: «و آدم بین الروح و الجسد» . نیز گفته اند: که بدین جهت حضرتش امّی نامیده شد که مکّه امّ القری است و ذرّه آن حضرت مادر آفرینش است و تربت هر شخصی جایگاه دفن او است. بنابر این می بایست که مدفن آن حضرت شهر مکّه باشد، زیرا تربتش از آن جا است، لکن برخی گفته اند که وقتی آب به موج آمد و کف خود را به ساحل افکند، جوهره ی پیامبر را به آنجا افکند که با تربت آن حضرت در مدینه محاذی و برابر بود. لذا رسول خدا مکّی و مدنی بود. و دلتنگ مکّه بود با این که تربتش در مدینه است.

اشاره به این مطلب که در باره ی ذره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم، در آن آیه است که خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی .» (۲)

در حدیث آمده است که خداوند به پشت آدم دست کشید و ذریّه او را هم چون ذرّه به در آورد و ذریّه از سر موی آدم هم چون عرق به در آمدند.

۱- ۱) . فصلت (۴۱): ۱۱. بیایید از روی میل و به اکراه و ناخواسته، گفتند: به میل خود می آییم.

۲- ۲) . اعراف (۷): ۱۷۲. «و هنگامی که پروردگار تو از فرزندان آدم، از پشت آنان ذریّه شان را گرفت و آنان را بر خویشتن شان گواه گرفته و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری».

نیز گفته اند که فرشتگان به پشت آدم دست کشیدند. از این جهت، فعل را به مسبّب نسبت داده است. برخی گفته اند: معنای دست کشیدن، احصا و شمارش و اندازه گرفتن است، چنان که وقتی زمین را که اندازه می گیرند، می گویند مسّاحی شد. و این کار در سرزمین نعمان بود که درّه ای است بین مکّه و طائف در کنار صحرای عرفات.

خداوند، به آن ذرّه خطاب کرد و همگان جواب مثبت دادند و «بلی» گفتند.

آن گاه خداوند، این پیمان و قرارداد را در نامه ای سفید نوشته و فرشتگان را بر آن گواه گرفت و حجرالاسود آن را بلعید. ذرّه ی رسول خدا از روی زمین پاسخ داده بود، در حالی که علم و هدایت در آن به هم آمیخته بود. از این جهت به علم و هدایتِ موروثی و وهبی برانگیخته شد.

گفته اند: هنگامی که خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل مأموریت داد که مشتی از خاک زمین بردارند، زمین از برداشتن خاک خودداری کرد و مانع شد، تا این که خداوند عزرائیل را فرستاد و او مشتی از خاک زمین برداشت. شیطان بر روی زمین با دو پای خود قدم نهاد و برخی از جاهای آن جای پای او شد. نفس از ردّ پای شیطان خلق شد و جایگاه شرور و بدی ها گشت. و جاهایی که پای شیطان به آن جاها نرسید، تربت اصل و ریشه پیامبران و اولیا شد. ذرّه رسول خدا صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم همان جایی است که پای ابلیس به آن جا گذاشته نشده و جایی است که نظر خداوند متعال به آنجا افتاده و عزرائیل از آن جا مشتی خاک برداشت. لذا هیچ بهره ای از نادانی به آنجا نرسید، بلکه جهل از آن جا کنده شده و بهره ی علم و هدایتش فراوان است. از این جهت، خداوند حضرتش را به علم و هدایت برانگیخت و از دل او به دل های دیگر و از روح و نفس او به جان های دیگر منتقل شد، تناسب در اصل طهارت طینت واقع شد. و با آن آشنایی نخستین، هر یک که مناسبت نزدیک تری به او داشت، به نسبت طهارت طینت، بهره اش در پذیرش آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، بیشتر خواهد بود و دل های صوفیان مناسبت نزدیک تری دارد. لذا بهره ی بیشتری از علم می برند و باطن آنان مانند آبگیر و استخر است. آنان می دانند و عمل می کنند و به سان برکه و استخری

که از آن جا آبیاری وکشت و زرع می شود، آنان بهره های دانش آموختن را با علم و داشتن جمع کرده و به احکام پایه های تقوی و پرهیزگاری بهره ورند. هنگامی که ارواحشان بدن را ترک می کند، آیینه ی دل هایشان به صیقلی که از تقوی به آن ها زده شده است، جلاـ و تابش می یابد و صورت اشیاء بدان گونه که هستند در آن ها پدیدار می شود، زشتی های دنیا برایشان آشکار می گردد و آن را کنار می نهند. هم چنین زیبایی های آخرت نمایان شده آن ها را می جویند. چون در دنیا زهد ورزیدند، بخش های علوم به باطن آن ها فرو می ریزد و علم درایت به علم وراثت می پیوندد. (۱)

نویسنده گوید: این بود گوشه ای و برخی از مقامات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در پیِ قرب آن حضرت به خداوند متعال و آفرینش نوری آن حضرت پیش از آفرینش کل جهان هستی روی داده است. از آن جا که وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام مقامات و درجاتش همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، هر آن چه را که در حق آن حضرت ثابت شود، همه ی آن ها در باره ی علی علیه السلام نیز ثابت است و به مانند رسول خاتم، از تمام مخلوقات خدا برتر است. لذا تنها اوست که باید بعد از پیامبر، جانشین بر امّت باشد. و اثبات همین مطلب، مطلوب ما است.

۹- ابونعیم اصفهانی

حافظ شهیر و عارف بزرگ ابونعیم اصفهانی چنین گوید:

«امّا بعد، پرسیده بودید... گروهی از روایات شهرت یافته درباره ی نبوّت و دلایل آن، معجزه و حقایق آن، ویژگی های حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که برانگیخته شده است با روشنی درخشان و شفای سودمند که نیک بختان از او روشنایی گرفته و شهیدان بدان شفا یافته و دوردستان به وسیله ی آن به مقصد رسیده اند. از خداوند متعال کمک می خواهم. از او توفیق می جویم، و حول و قوّه از او می گیرم که او توانای مقتدر است.

و بدانید - خداوند شما را موفّق بدارد - آفریدگار حکیم، آفریدگان را پدید آورد

۱- ۱) . عوارف المعارف تألیف سهروردی.

بـا صورت هـا و گوهرهـای گوناگون و مزاج ها و دیـدگاه های متفاوت. اجزایشان در طبیعت و قوّه، مختلف و عقل و فهمشان در نظر و اعتبـار، متفاوت انـد. برخی مزاجی دارنـد که نیازی به طبیب و دارو ندارنـد. برخی از اعتـدال متوسّـطی برخوردار که نیازمند ابزار و وسایل اندک اند. برخی چنان فرو افتاده اند که موادّ و عناصر گران قیمت آنان را پابرجا نمی سازد. ارواح نیز به همین گونه انـد: برخی صـاف و پاکیزه و به حکمت آراسـته و به دانش و بینش زبور یافته و به آن چه سـعیدان و نیکبختانی به آن دست یافته اند، حریص و مشـتاقند. امّا برخی ارواح تیره و کدری هسـتند که از معارف و بصـیرت ها روی گردانیده و هیچ توجّهی به عوامل بصـیرت زا و بینش آور ندارنـد، دست به چیزهای بی ارزشـی دراز کرده انـد که فرو افتادگان از آن ها لذّت می برند. برخی نیز ارواح متوسّـطه ای هسـتند که از آن درجه ی والای صفا و پاکیزگی دورند، ولی از وادی هلاکت تیرگی و کوری نجات یافته اند.

به دلیـل همین تفـاوت در اشـباح و ارواح، گفته ها و حالات با یک دیگر اختلاف دارنـد. آن جسـمی که به ارواح پاکیزه داده شـده است، گوهر او همیشه به سوی برگزیـدگان روحانی - که ساکنان آسـمان های برین انـد - تمایل دارند. امّا اشـباحی که دارای ارواح تیره و تارند، گوهرشان همیشه متمایل به هم آهنگی با فرومایگان و چهارپایان و حیواناتی است که تاریک و تیره اند، با توجّه به اختلاف پایه و اساس و مزاج ها، کسـی که از معتدل ترین ترتیب و صافترین ترکیب از اجزا و جوارح برخوردار است، به سوی خـداپرستی و شایسـتگی متمایل و برای رسـتگاری و تلاش و حرکت به سوی آراسـتگی در جنبش است. چنین کسـی به بشـارت و انـذار الاـهی اختصـاص می یابـد، مـورد تـوجّه و عنـایت بزرگواران نیکوکـار قرار می گیرد و از موهبت و بخشـش الاـهی و نتایـج والاـو بریـن برخـوردار می شـود. افراد متوسّـط به او روی می آورنـد، سـخن او را پـذیرا می شونـد و کوردلان تیره بخت از او روی برمی گردانند.

این گروه که مقصود مایند، همینان دعوت کنندگان و مبلّغانند و اینان اولیاء و پیشوایان از پیامبران و رسولانند.»

نویسنده گوید: این گفتار ابونعیم دلالت دارد بر افضلیت پیامبران، زیرا از نظر

خلقت از همه ی آفریدگان برترند و از مزایا و فضایل برین برخوردارند. از آن جا که نور امیرالمؤمنین با نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتّحاد دارد ودر آفرینش بر خلقت حضرت آدم مقدّم است، از این جهت علی علیه السلام هم چون حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه ی پیامبران و دیگر مخلوقات برتر است و آن فضایل برتری های عالی را دارا است. لذا بعد از رسول خدا، از همه ی افراد امّت افضل است. پس تقدّم آن سه نفر بر آن حضرت باطل می شود و مطلوب ما همین است.

به ادامه ی سخن ابونعیم بازگردیم: «نبوّت نمایندگی عبد است بین خداوند و بندگان خردمند او. بدین جهت برای همیشه به رسالت و بعثت توصیف می شود. گفته اند:

که نبوّت عبارت است از زدودن سبب های خردمندان در مواردی که عقل آنان در مصالح دین و دنیا کوتاه می آید. لذا همیشه به کلمه «حجّت» و هدایت توصیف می شود تا از طریق هدایت و فهم درست، بیماری جهل و نادانی را برطرف سازد. «نبی» یعنی کسی که خبر دارد که از سوی خداوند، نسبت به آن چه مخصوص به وحی الاهی شده است خبر بدهد.

گفته اند که نبوّت مشتقّ از «نَبْوه» است به معنای جایگاه بلندی که از روی زمین بالا آمده و به گونه ای از ارتفاع و بلندی اختصاص یافته است. پیامبر بین خداوند و آفریدگانش نماینده شده و بدین مقام، شرف و موقعیّتی رفیع پیدا کرده است. آن ها که نبوّت را از انباء به معنای خبر دادن می گیرند، فرقی بین نبوّت و رسالت نمی نهند.

رسول یعنی مرسل. «فَعول» به معنای «مُفْعَل» است. ارسال پیامبر، دستور دادن به او است به ابلاغ رسالت و وحی. «وحی» به معنای عجله است. رسول نسبت به آن چه می فهمد، عجله و شتاب دارد. بدین جهت این فهمیدن را وحی گفته اند و در قرآن مجید مراتب و وجوهی دارد. یک وحی به پیامبر می رسد و آن در صورتی است که فرشته شفاهاً به او خطاب کند، یا در دل او می افکند. چنان که می فرماید:

«ما کان لبشر ان یکلّمه اللّه الّا وحیا أو من وراء حجاب أو یرسل

رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء» (۱)

که مقصود از این آیه خطابی است که فهم آن را به قلب او می افکنـد تا آن را خوب فرا گیرد و حفظ کنـد، امّا دیگر مواردی که خطابی در آن نیست، آغاز اعلام و الهام و آگاهی است که بـدون سـخن و خطاب به موجودی داده می شود، چنان که می فرماید: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ .» (۲)یا «أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی .» (۳)...

نبوّتی که سفارت الاهی است، جز بـا داشـتن ویژگی هـای چهارگانه ای که خداونـد به پیامبرانش می بخشـد تمام نمی شود، همـان گـونه که زدودن بیمـاری هـای عقول، تنهـا از طریق سـالم بودن از آفـات چهارگـانه ای که بایـد از آن آفـات مصون و محفوظ باشـد، انجـام می گیرد. نماینـده سـعادتمندی که مواهب چهارگـانه را دارد، از آفـات چهارگـانه سـالم است و عاقل و خردمندی که از آفات چهارگانه سالم مانده، دارای مواهب چهارگانه نیست.

مواهب چهارگانه عبارتند از: فضیلت نوعیه، فضیلت اکرامیّه، امداد از طریق هدایت، استواری و پای بندی به هنگام لغزش.

آفـات چهارگـانه ای که اولیـای الاـهی از آن هـا سالمنـد، عبارتنـد از: کفرورزی نسـبت به خداونـد، دروغ بسـتن به خداونـد، نافرمانی نسبت به دستورات الاهی و نادانی نسبت به احکام الاهی.

معنـای فضـیلت نـوعیه آن است که بهـترین حـالت در رفتـار پادشاهـان و سـتوده ترین دسـتوراتشان، آن است که از سوی خود نماینده ای نمی فرسـتند مگر کسـی را که در تحمّل بار رسالت و وظیفه ی مأموریت خود بهتر از دیگران باشد یعنی کسـی که خـدمت گزاریِ او را به خـوبی دانسته و حـال و احوال او را از مـدّ نظر گذرانـده باشـند. عقـل هـا گواهی می دهنـد که چنین شخصی باید در نظرِ فرستنده در ابلاغ و ادای رسالت، از هر جهت

۱- ۱) . شوری (۴۲): ۵۱. به هیـچ بشـری نرسـد که خداونـد با او سـخن گوید مگر به صورت وحی یا از پشت پرده و با اعزام نماینده ای که به اجازه ی او آن چه که می خواهد به او وحی کند.

۲- ۲) . نحل (۱۶): ۶۸. پروردگار به تو زنبور عسل وحی کرد.

۳- ۳) . قصص (۲۸): ۷. به مادر موسی وحی کردیم.

مورد اطمینان و مطیع و هم آهنگ با او باشد. خداوند عزیز و حکیم برای رسالت انتخاب نمی کند مگر کسی را که از دیگران در تمامی ویژگی های کمال و فضیلت برتری داشته و مزیّن به تمام آراستگی ها باشد. لذا هیچ پیامبری دیده نشده است که در بدنش آفت و عیبی و یا در عقل و خردش نقصان و کمبودی و یا در نسبش پستی و یا در اخلاقش فرومایگی و رذالتی باشد. به همین مطلب اشاره دارد که می فرماید: «اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ » (۱)

فضیلت اکرامیه بدان معنی است که پادشاهان، هنگامی که نماینده ای از سوی خود می فرستند، به هنگام اعزام او، به صورت های مختلف از او تجلیل و احترام می کنند و به گونه ای به او کمک و تأیید می رسانند که دشواری های راه و مأموریّتشان را برایشان آسان گرداند و بیش از آن چه در گذشته به آن ها امکانات می داده اند، در این مأموریت به آن ها امکانات می دهند. خداوند رئوف و رحیم نیز هنگامی که برای ابلاغ از سوی خود فرد برتری را برمی گزینند، او را به تقوای دل و ذوق رسا و اخلاق پسندیده و اراده های استوار و حکمت های نافذ امداد می کند. همان گونه که حضرت موسی علیه السلام را مدد رسانید، با گشایشی که در زبانش انجام داد، هارون را در کار او شریک کرد و به کمک او فرستاد، چنان که فرمود: «فَأَرْسِلْهُ مَعِي رِدْءاً يُصَدِّقُنِي ...» (۲)... به همین مطلب برمی گردد آن آیه ای که می فرماید: «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يا مُوسى ...» (۳)

معنای امداد به هدایت آن است: پادشاهان به هنگامی که برای ابلاغ خبری از سویشان کسی را برمی گزینند که در او نسبت به مأموریّتی که به او داده اند کفایت و شایستگی لازم را می بینند، بخشنامه و دستورالعملی که هدایت و ارشاد او را متضمّن باشد همراه او می کنند. چون توجّه به این نکته دارند که او انسان است و دارای سرشت آدمی است. خداوند متعال نیز به هنگامی که مأموریت رسالت را به گردن بنده ای از

۱- ۱) . انعام (۶): ۱۲۱. خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

۲- ۲) . قصص (۲۸): ۳۴. او را به پشتیبانی من بفرست تا مرا تصدیق کند.

۳- ۳) . طه (۲۱): ۳۶. درخواست تو به اجابت رسید و آن را به تو دادیم.

بندگان خود می نهد، حکمتش اقتضا می کند که او را از سرمایه ارشاد و هدایت خالی نگذارد، چون می داند که علوم کسبی، فقط شناختی ادراکی را به دست می دهد و از مصالح کلّی باز می دارد. آیه ی قرآن به همین مطلب اشاره دارد که می فرماید:

«کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ » (۱)و «لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ ...» (۲)

تثقیف به هنگام لغزش یعنی این که هیچ پادشاهی مأموری را برای جلب نظر رعیّت به فرمانبرداری از خودش نمی فرستند، مگر این که وقتی او را در حال ابلاغ، متمایل به نظر مردم می بیند، با مشاهده کمترین انحراف و لغزش از او به شدیدترین وجه او را از آن حالت باز می دارد تا موقعیّت او را حفظ کند و پایدار و استوارش نگه دارد.

چون به خوبی می داند که اگر او را از اشتباهات و لغزش هایش آگاه نکند، ممکن است به آن ها خو گیرد و به گمراهی بیفتد. خداوند متعال که نسبت به بندگانش لطف و محبّت دارد و اولیاء و دوستانش را یاری و پشتیبانی می کند، نسبت به فرستاده و برگزیده ی خود که بار سنگین نبوّت را بر دوش او نهاده از آگاهی و هشدار دریغ نمی ورزد. خطاب خداوند به حضرت نوح علیه السلام به همین مطلب برمی گردد که فرمود:

«فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ » (۳)

هم چنین کلام الاهی به حضرت داوود علیه السلام که فرمود:

«فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ» (۴)

و به حضرت سلیمان:

«وَ أَلْقَیْنا عَلی کُرْسِیِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ » (۵)

۱- ۱) . فرقان (۲۵): ۳۲. و بدین گونه شد تا دل تو را به وسیله ی آن تثبیت و استوار کنیم.

۲- ۲) . اسراء (۱۷): ۷۴. و اگر ما تو را نگه نمی داشتیم نزدیک بود که تو... .

۳- ۳) . هود (۱۱): ۴۶. از من آن چه را که علم و آگاهی نداری مپرس. من تو را پند می دهم که از نادانان نباشی.

۴- ۴) . ص (۳۸): ۲۲. بین ما به حق و حقیقت حکم کن و زیاده روی نکن.

۵- ۵) . همان: ۳۴. و بر روی تخت او جسدی را انداختیم و بعد از آن او توبه و رجوع کرد.

و به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم :

«وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ » (۱)

«لَوْ لا کِتابٌ مِنَ اللّهِ سَبَقَ » (۲)... «وَ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْراضُهُمْ » (۳)

این ویژگی های چهارگانه را از طریق تلاش و کوشش نمی توان به دست آورد، زیرا این ها موهبتی الاهی و نشانه ای از عالم بالا است که وابستگی به تدبیر کسی دارد که خلق و امر به دست او است که در زمان مخصوص و مکانی مناسب اظهار کند یعنی جایی که نیازی کلّی برای هدایت گمراهان خلق ایجاب می کند. جایگاه این ویژگی ها برتر از آن است که عقل های جزئی بدان راه یابد و یا از طریق کسب و تلاش به دست آید.

قرآن مجید به همین مطلب اشاره می کند، آن جا که می فرماید:

«وَ ما کانَ اللّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللّهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ» (۴)

نیز آن جا که از زبان پیامبران بیان می دارد:

«إِنْ نَحْنُ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ لکِنَّ اللّهَ یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ » (۵)

نیز آن جا که فرمود:

۱- ۱) . شوری (۴۲): ۱۵. به همان گونه که به تو امر شده است، استقامت کن و از هوی و هوس آنان پیروی مکن.

۲- ۲) . انفال (۸): ۶۸. و اگر نبود کتابی از سوی خداوند که قبلاً معین کرده است... .

۳- ۳) . انعام (۶): ۳۵. و هرچند اعراض و پشت کردن آنان بر تو سنگین و سخت است.

۴- ۴) . آل عمران (۳): ۱۷۹. این چنین نیست که خداوند شما را بر غیب آگاه سازد لکن خداوند از پیامبرانش هر کس را که بخواهد برمی گزیند.

۵- ۵) . ابراهیم (۱۴): ۱۱. ما جز بشری هم چون شما چیز دیگری نیستیم لکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منّت می گذارد.

«فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ » (۱) و (۲)

نویسنده گوید: این ویژگی های چهارگانه ای که برای پیامبران حاصل می شود، بدان جهت است که آفرینش آنان برتر و والاتر از دیگر مخلوقات است. همه ی این ها برای آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل است، زیرا آن حضرت همراه با برترین پیامبران حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از یک نور آفریده شده است. لذا از همه ی آفریدگان و پیامبران به جز حضرت خاتم النبیّن افضل و برتر است پس روا نیست که هیچ کس از او جلو افتد و مقدّم بر او شود.

۱۰- شاه ولی الله دهلوی

پدر دهلوی چنین گوید: ارواح پاک پیامبران، در نهایت درجه ی صفا و مقام رفیع آفریده شده اند. حکمت الاهی اقتضا کرده است که به خاطر این صفا و بلندی به درجه ی نبوّت و پیامبری برسند. ریاست و سرپرستی جهان را به آن ها واگذاشته است.

چنان که فرماید:

«اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ » (۳)

در بین افراد امّت، گروهی هستند که ارواحشان نزدیک به ارواح پیامبران آفریده شده و اینان در اصل آفرینش، جانشینان پیامبران در بین امّت هایند. هم چون خورشید که در آینه منعکس می شود ولی در خاک و چوب و سنگ منعکس نمی شود. اینان که خلاصه و عصاره ی امّت اند، ویژگی خاصّی از نظر روح قدسی دارند. که در دیگران امکان وجودش نیست. قلوب آنان بر آن چه که به دست می آورند، گواهی می دهد که گویا قبلاً به طور اجمال و سربسته، خود آن حقایق وحیانی را ادراک کرده اند و بعد به طور تفصیل به آن ها وحی می شود. در درجه ی بعد از آن ها افرادی جای می گیرند که

۱- ۱) . جن (۷۲): ۲۷. بر غیبش کسی را آگاه نمی سازد جز آن کس را که بپسندد که عبارت باشد از پیامبر.

۲- ۲) . دلائل النبوّه تألیف ابونعیم.

۳- ۳) . انعام (۶): ۱۲۴. خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

کمی پایین تر از آنان قرار دارند. به همین ترتیب پایین می رود تا به عوام مردم می رسد.

پس همان گونه که دارنده ی مقام خلافت مخصوصه در ظاهر رییس مسلمین است، می بایست از جهت استعدادات باطنی هم چون صفای باطن و مقام و شخصیّت والا نیز از دیگران برتر باشند تا ریاست ظاهریّه ی آنان همراه با ریاست باطنی باشد. (۱)

وجوه دلالت این گفتار:

گفتار شاه ولی اللّه پدر دهلوی دلالت حدیث نور را از چندین جهت آشکار می سازد:

۱ – دهلوی گوید: حکمت الاهی اقتضا کرده است که به خاطر این صفا...

نویسنده گوید: با توجّه به همین مطلب، امام علی بن ابیطالب علیه السلام شایستگی کامل برای احراز مقام ریاست جهانی را داشته است. زیرا مقتضای حکمت الاهی را به دلیل حدیث «نور» واجد بود. حدیث نور دلالت دارد بر آن که حضرتش از آدم و دیگر پیامبران الاهی غیر از پیامبر اسلام برتر است؛ زیرا به خاطر وحدت نور آن حضرت با نور حضرت خاتم النبیّین و برتری مقام ختمیّت از همه ی پیامبران گذشته، صفا و رفعت شأن امیرالمؤمنین از دیگران بیش تر است. بنابراین حدیث نور، از جمله ی دلایل روشن بر وجوب واگذاری امامت بعد از پیامبر به وجود مقدّس علی علیه السلام است و همین مطلوب و خواسته ما است. از این جهت می گوییم که مخالفت دهلوی با پدرش و انکار دلالت حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کار عجیب و غریبی است.

۲ – دهلوی گوید: «در بین افراد امّت گروهی هستند...»

نویسنده گوید: فحوای حدیث نور بر این مطلب دلالت دارد که بعد از رسول اعظم فقط علی بن ابی طالب شایستگی مقام خلافت را دارا است، نه افرادی غیر از او که به این درجه و یا کمترین درجه از این مقامات نرسیده اند.

۳ – این عبارت که دهلوی می گوید: «مانند خورشید...» این عبارت ظاهر دراین است که جانشینان حضرت رسول می بایست بدان گونه باشند نه هم چون خاک و چوب

۱– ۱) . ازاله الخفاء فی سیره الخلفاء.

و سنگ که اشعه ی خورشید هرگز در آنها منعکس نمی شود.

شکّی نیست که حضرت علی علیه السلام در تمام حالات و صفاتش نزدیک ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. بلکه بر طبق حدیث نور، هر دو یکی هستند تا جایی که هیچ یک از پیامبران و مرسلین به این پایه و درجه نمی رسند، تا چه رسد به آنانی که در ذاتشان هیچ یک از صفات حضرت رسول نقشی نبسته و دارای هیچ یک از ویژگی ها و خصال آن حضرت نیستند.

۴ - کلام دهلوی که گفت: «اینان که خلاصه و عصاره این امّت می باشند...» صریح است در این که می بایست خلفا چیزهایی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته باشند که دیگران نگرفته اند و علی علیه السلام به این درجه ی والا رسیده است (به خاطر حدیث نور). از این جهت خلیفه بلافصل رسول خدا است و خلافت دیگر افرادی که بر او جلو افتاده و او را کنار گذاردند باطل است.

۵ - دهلوی گوید: «پس همان گونه که صاحب خلافت مخصوص....»

نویسنده گوید: حدیث نور نیز بر این معنی دلالت دارد و گویای اختصاص این مقام است برای حضرت علی علیه السلام . او در ظاهر و باطن، بعد از رسول خدا رییس امّت است و دیگران در این مقام نصیب و بهره ای ندارند. آنان - هر چند بزرگ و عظیم و باشخصیّت باشند - حق تقدّم بر او را ندارند، تا چه رسد به کسانی که بر آن حضرت مقدّم شده و به چنین درجه و مقامی نرسیده اند.

۱۱- یازدهم - محمّد صدر عالم

علّامه محمّد صدر عالم را در این باره گفتاری است طولانی که در مطلوب ما صراحت دارد و منظور را کاملاً می رساند. از این جهت ما تمام عبارات او را در این جا می آوریم:

«ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم و بیهقی همه در کتاب «الدلائل» آورده اند که علی علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد:

«وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ » (۱) پیامبر مرا فرا خوانده و فرمود:

«یا علی! خداونـد به من دسـتور داده که خویشاونـدان نزدیک را هشدار دهم. من از این دسـتور، احساس دلتنگی و سـختی می کنم و می دانم که اگر آنان را به این امر فرا خوانم، از آنان برخوردهای ناخوش آیندی خواهم دید. از این جهت لب فرو بسته و سـاکت مانـدم تـا این که جبرئیـل بر من نـازل شـده و گفت: «ای محمّـد اگر آن چه که بـدان مـأمور شـده ای انجام نـدهی، پروردگـارت تو را عـذاب خواهـد کرد.» اکنون نـانی آمـاده کن و پـاچه ی گوسـفندی و کـاسه ی شـیری در کنـارش قرار ده. فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا با آنان سخن گویم و مأموریتم را به آنان ابلاغ کنم».

من دستورات پیامبر را اجرا کردم، آنان را به نزد حضرتش فرا خواندم. در آن روز تعداد آنان چهل نفر با کم و زیادش بود که عموهای پیامبر، جناب ابوطالب و حمزه و عبّاس و ابولهب در بین آنان بودنـد. بعـد از اجتماع آنان دسـتور دادنـد که غذایی را که برایشـان ساخته بودم، بیاورم. من آوردم و پیش رویشان گذاشـتم. پیامبر، پاره ای از گوشت را گرفت، با دنـدانش تکّه تکّه کرد، در اطراف سـفره به سوی آنـان انـداخت و فرمود: بخوریـد به نام خـدا. آنان شـروع کردنـد به خوردن تا این که جز آثار انگشتانشان چیزی باقی نماند. به خدا سوگند به گونه ای می خوردند که به نظر می رسید که هر یک از آنان می توانست همه ی غذاها را بخورد. بعد فرمود که یا علی اینان را سیراب کن. من کاسه را نزد آنان آوردم تا این که همگی از آن نوشیدند، به گونه ای که هر یک از آن ها می توانست همه کاسه را بیاشامد. همین که پیامبر خواست سـخن گوید، ابولهب پیشی گرفت و گفت: «همراهتان شما را سحر کرد». افراد پراکنده شدند و آن جناب با آنان سخنی نگفت، فردای آن روز فرمود:

«یـا علی! این مرد (ابـولهب) از من جلـو افتـاده و کلمـاتی را گفت که شـنیدی. در نـتیجه پیش از آن که من سـخن گویم افراد پراکنده شدند. مجدّداً همان

۱- ۱) . شعراء (۲۶): ۲۱۴.

برنامه دیروز را اجرا کن. همان غذا و آشامیدنی را آماده ساز و آن ها را دعوت کن.»

من دستورات آن گرامی را اجرا کردم، طعام و غذا را آماده ساختم، آنان را فرا خواندم و غذا را جلو آن ها گذاشتم. پیامبر نیز همان کار دیروز را تکرار کرد و آنان نیز خوردند و آشامیدند تا سیر شدند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سخن درآمد و فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من در بین اعراب، جوانی را نمی شناسم که بهتر از آن چه من به شما داده ام، برای شما آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خداوند به من دستور داده که شما را به سوی او فرا خوانم. کدام یک از شما مرا در این امر کمک می کند؟»

من – در حالی که از همه ی آن ها کم سنّ و سال تر بودم و قد و قامتم از آنان کوچکتر و جثّه ام ضعیف تر بود – عرض کردم: ای پیامبر خدا! من پشتیبان و یاور شما در این امر خواهم بود. پیامبر گردن مرا گرفت و فرمود:

«این برادر و جانشین و وصیّ من است در بین شما. از او گوش دهید و فرمانش را اطاعت کنید.»

آنان از جا حرکت کردند، به ابوطالب می خندیدند و می گفتند: به تو دستور داد که گوش به فرمان علی باشی و از او اطاعت کنی.

ابن جریر از علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب! من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام.

خداوند به من دستور داده است که مردم را به سوی او فرا خوانم. کدام یک از شما در این کار مرا کمک می کند که در پیِ آن، برادر و وصیّ و جانشین من در بین شما باشد؟»

همگی از اطراف آن جناب پراکنده شدند. من گفتم: ای پیامبر خدا من یاور و وزیر شما در این مأموریّت هستم. حضرتش گردن مرا گرفت و فرمود:

«این است برادر من، وصیّ من و جانشین من. به او گوش دهید و از او اطاعت کنید.»

احمد و ابن جریر و ضیاء روایت کرده اند که به حضرت علی علیه السلام گفتند: چگونه

شد که تو وارث پسرعمویت شدی ولی وارث عمویت نشدی؟! فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه ی فرزندان عبدالمطّلب را که همگی یک تنه گوسفند را با یک مشک آب می خوردند فرا خواند و برایشان مختصری نان تهیّه کرد. آنان از آن نان خوردند تا سیر شدند، امّا آن غذا همان طور به جای خود باقی ماند به گونه ای که گویا دستی به او نرسیده و کسی از آن چیزی نخورده و نیاشامیده است. پیامبر فرمود:

«ای پسران عبدالمطّلب! من به سوی شما به طور خاصّ و به سوی مردم به طور عمومی مبعوث شده ام. شما نشانه و آیات مرا دیده اید، کدام یک از شما با من بیعت می کند بر آن که برادر و همدم و وارث من باشد؟»

هیچ کس پاسخ مثبت نداد و به سوی او حرکت نکرد. من از جا حرکت کردم، در حالی که از همه ی آن ها کوچکتر بودم. فرمود: بنشین، بعد سه مرتبه سخنان خود را تکرار کرد. در هر سه مرتبه من از جا برمی خاستم و به من می فرمود: بنشین. در مرتبه ی سوم دستش را بر دست من زد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: بدین صورت من وارث پسرعمویم شدم.

تفسیری ارزشمند که ذوق صحیح بدان راه می یابد:

بدان که برادری عبارت است از همراهی وجودی در مرتبه ی اوّل و همراهی شهودی و دیداری در مرتبه ی دوم. وصایت عبارت است از تحقّق یافتن بدانچه وصیّت کننده بدان متحقّق است، از نظر علم و حال و مقام و معرفت. وزارت، پذیرش مسؤولیّت و بار تکلیفی است که وزیر گیرنده آن بار را بر دوش دارد. وراثت یعنی به دست آوردن چیزی که مورّث آن را به دست آورده است، نه از راه تلاش و کسب، بلکه به مناسبت استعداد و قرارداد. خلافت عبارت است از ایستادن در جای آن کسی که جانشین گمارده به عنوان جایگزینی.

تحقیقی شایسته:

بدان که وصایت و اخوّت و دیگر فضائلی که ذکر شد، حکمتی پیچیده و رازی ژرف است در اصل و ریشه وجود و هستی که به وسیله ی وجدان روشن و ذوق صحیح آشکار می شود.

ص:۲۹۸

توضیح آن است که مقام وجوب، و خدایی چون با فیض اقدس خود (۱)صورت های علمی را در مقام علم خود افاضه فرمود، نخستین صورتی که در آن مقام مورد فیض الاهی قرار گرفت، عین محمّدیّه و حقیقت آن حضرت بود که جمیع حقایق ممکنات و اعیان آن را در بر گرفته است که وساطت بزرگ بین مقام وجوب و امکان را دارا بود. آن گاه با ثبوت علمی به خاطر وساطت و همراهی عین علوی که تمام حقایق انبیاء و مرسلین و دیگران را جامع است واجد آن فیض شد و از او به دیگر اعیان موجودات رسید. و به همین گونه در این مقام به فیض مقدس به اعیان خارجی موجودات افاضه فرمود که نخستین موجود در مقام روحانی، روح محمّدی بود و بعد از آن روح علوی. بعد از این مرحله، هنگامی که خداوند «هبا» (۲) را پدید آورد، نخستین چیزی که از آن آشکار شد، حقیقت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و روح آن حضرت پیش از دیگر حقایق و ارواح بود. در آن حال، روح علوی نزدیکترین روح به آن حضرت بود.

لذا به همراه آن و مقارن ظهور آن حضرت پدید آمد.

سپس آن حقیقت محمّدیّه و آن صورت هبائیّه آمادگی یافت و روی آورد تا با جلوه ی اعظم الاهی که خلق بدان هدایت یابند و به آن پناهنده شوند، منطبق و همراه شود، آن جلوه عبارت است از تجلّی الاهی به حسب جمع شدن اسماء الاهی در اسم «الرحیم الهادی». این اسم شریف به احدیت همه ی اسما، در صورت نور اعظم تجلّی یافت و با آن صورت هبائیه منطبق شد و بدان تحقّق و جوهریّت یافت. بعد آن نور بر کسانی که نزدیکتر به آن حضرت بودند، گسترش یافت و همین سان پیش رفت.

۱- ۱) . عرفا برای خداوند، سه مقام قائلند و خداوند را در سه رتبه و مقام مدّعی شهودند: اوّل مقام کنز مخفی،دوم مقام تجلّی بر اسماء و اعیان ثابته که آن را فیض اقدس می نامند و سوم مقام تجلّی بر اعیان موجودات خارجی که آن را فیض مقدس می گویند. در این قسمت، جناب محمّد صدر عالم مرتبه خلقت حضرت خاتم النّبیّن را با آن اصطلاحات توجیه کرده است. (مترجم)

۲- ۲) . هبا یا ذره هبا: کوچکترین ذرّه ی عالم ماده است که مبدأ و آغاز خلقت عالم مادی و اجسام به حساب می آید. (مترجم)

نزدیک ترین مردم به آن حضرت در آن «هبا»، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. بدین جهت آن حضرت جامع حقایق انبیاء و مرسلین و اسرار متقدّمین و متأخّرین است و برادر و وصیّ و خلیفه و وارث و وزیر و ولیّ مؤمنان و سرپرست آنان و کمک کننده به همه ی رسولان و پیامبران و اولیاء اوّلین و آخرین با مدد آن حضرت که نور اعظم از آن ناشی شده است.

مؤیّد گفتار، روایتی است که احمد در کتاب «مناقب» از سلمان فارسی روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند. هنگامی که آدم علیه السلام را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی از آن من هستم و جزء دیگر علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

هم چنین در تأیید این بحث کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می آوریم که فرمود:

«یا علی تو در پنهانی با تمام پیامبران بودی و به صورت آشکارا با من هستی.»

سرور و تکیه گاه و جدّ بزرگوار من که خداوند صمد را به یکتایی پذیرا است، شیخ ابوالرّضا محمّد در شرح این حدیث گوید: آری او از پیش کسوتانِ اولیای خدا است، و آنان کسانی هستند که روحشان پیش از آمدن به این دنیا متجسّم شده و قبل از آن که به بدن عنصری تعلّق گیرد و منصرّف در آن شوند و تدبیر کنند، در امور این عالم متصرّف هستند.

آن گاه می گوید: داستان دشت ارزن این گفتار را تأیید می کند. این داستان طولانی است که این موضع مناسب با ذکر آن نیست و یادآوری آن، مطلب را به درازا می کشد. کسانی که طالب آگاهی از آنند به کتاب «الملفوطات القدسیه الرضاییه» که از مؤلّفات من است، مراجعه کنند. مؤیّد دیگر برای گفتارم، روایتی است که از حضرت علی علیه السلام رسیده است که فرمود:

«من علی هستم و او علی است و من به همه چیز آگاه هستم. منم آن کسی که کلیدهای عالم غیب در نزد من است که بعد از حضرت محمّد، کسی غیر از من هیچ کس آن را نمی داند. من قلب خدا، دست خدا، جنب اللّه، لوح محفوظ،

ذوالقرنین، نوح نخست، ابراهیم خلیل، موسای کلیم هستم. من اوّل و آخر، ظاهر و باطن، روح الارواح، روح الاشباح، خازن نبوّت، وجه اللّه، ترجمان وحی خدایم.» انتهی.

آن گاه باید دانست که منشأ این تحقیق، آن است که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شهر من قدم گذاشت و به کاخ سلطانی روی آورد و با اصحابش وارد آن کاخ شد. هر یک از اصحاب که نسبت به کسی از مردم شهر معرفت و مودّتی داشت، وارد خانه ی او شد تا این که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خانه ی من وارد شد. بر روی بام خانه ام نشست. من به پشت بام رفتم و پشت سر آن حضرت برای خدمت به او ایستادم. آن جناب قدری درنگ کرد و به پا خاست و به من فرمود: به آسمان بنگر. من در وسط آسمان، ماه کاملی دیدم که تمام عالم را نورانی کرده بود.

علیّ مرتضی فرمود: این ماه تمام، چهره ی حقیقت محمّدیّه است. در این هنگام ماه دو نیم شد. نیمی در آسمان باقی ماند و بلافاصله بدر تمام شد، به طوری که گویا اصلاً نصف نشده و نیم دیگر وارد سینه ی آن حضرت شد در حالی که من به آن نگاه می کردم که به تدریج سریعاً ماه کامل شد. علی علیه السلام فرمود: نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدین گونه است. بعد با مهربانی و لطف هر چه تمام تر فرمود: و همین گونه است نسبت تو با من. به ماه نگاه کن، من به آن نگاه کردم. دیدم ماهش دو نیم شد: نیم اوّل در سینه ی حضرت ماند و ماه تمام شد، به طوری که گویا اصلاً نصف نشده است. و نصف دیگر به سینه ی من وارد شد. حضرت با محبّت هر چه تمام تر به من نگاه کرد و فرمود:

نیمه ی تو به زودی کامل می شود، لکن به تدریج یکی بعد از دیگری، بعد حضرت علی وارد خانه ی من شد. من دست به گردن ایشان انداخته و شروع کردم به گفتن این کلمات: تو آقا و امام منی، تو حجّت و برهان منی، تو اسلام و ایمان منی، تو عرفان و وجدان منی، تو ذات و صفات منی، تو حقیقت و رسم و نشان منی، تو اخلاق و اسرار منی، بعد این سرّی را که من نوشتم بر من مکشوف شد. سپاس جاودانه خداوند را، سپاسی که جز علم الاهی پایانی برایش نیست... و چیزی با او برابری نمی کند غیر از مشیّت و خواست او و پاداشی برای گوینده اش نباشد جز رضایت و خشنودی او.

ص:۳۰۱

شیخ اکبر محی الـدین ابن عربی به برخی از این تحقیقات تصـریح کرده است و من صـلاح در این دیدم که عین عبارات او را در این جا بیاورم و بدان شاهد گیرم:

شیـخ در بـاب شـشم از کتاب «الفتوحات المکیّه» گویـد: هنگامی که خداونـد متعال اراده فرمود عالم را آشـکار کنـد به همان گونه که در علم او گذشـته بود، عالم را از آن اراده مقـدّسه اش جـدا ساخت و یکی از تجلّیات تنزیه را به حقیقت کلیّه زد. از آن «هبا» پدید آمد. به میزان قرب و نزدیکی که به آن داشتند، از آن نور قبول کردند، همان گونه که زوایای خانه نور چراغ را می پذیرند که به میزان نزدیکی اش به آن نور، درخشـش و روشنی آن بیشتر است. در پذیرش نور حقیقت محمّدیّه هیچ کس نزدیک تر از او نبود.

لذا از تمامی موجوداتی که در آن هباء هسـتند، پذیرش آن نور بیشتر است. بدین روی، آن حضرت مبدأ ظهور عالم و نخستین موجود است.

شیخ محی الدین گوید:نزدیک ترین مردم به اودرآن «هباء»،علی بن ابی طالب است که پیشوای همه ی جهان وجامع اسرارهمه ی پیامبران است.پایان عبارتی که در کتاب «الیواقیت والجواهر» به نقل ازکتاب «الفتوحات المکیّه» محی الدین آمده است.

این تحقیق رابه خوبی نگاه داریدکه درکشف هرفضیلت ومنقبتی درگذشته وآینده مفید است إن شاءاللّه، زیرا آن اصل و ریشه ی هر منقبتی است. و خداوند، داناترین است. (۱)

۱- ۱) . معارج العلی خطّی.

پاسخ به دیگر سخنان دهلوی در مورد دلالت حدیث نور بر امامت

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام

۱ – دهلوی گوید:

زیرا شریک بودن آقای ما حضرت امیر در نور نبوی،مستلزم امامت آن حضرت

بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست.

در پاسخ می گویم: نفی این ملازمه، انکاری است رسوا که جناب دهلوی انجام داده؛ زیرا جزئیّت نور علوی از نور نبوی و جلوتر بودن در آفرینش از حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم السلام چنان است که برتری و افضلیّت او را به روشنی نشان می دهد، چنان که صریح کلام محقّقان اهل سنّت است، که از نظر خوانندگان گرامی گذشت. پس برتری آن حضرت نسبت به سه خلیفه، از بدیهیّات قطعی است. و این مطلب برای اثبات امامت بلافصل آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافی است. گفتار پدر دهلوی و تصریحات ابن تیمیّه و دیگر بزرگان اهل سنّت نیز بر این مطلب دلالت دارد.

باید دانست که تعبیر «اشتراک» در نور، در عبارت دهلوی چندان روشن نیست.

گویا وی می خواهد این دو نور را از یکدیگر جدا کند و بگوید نور آن حضرت از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کمتر است. لکن دیدیم که احادیث وارده دلالت بر آن دارد که نور نخستینی که قبل از هر چیزی آفریده شد، نور واحدی بود و پیوسته به همین صورت واحد در اصلاب و ارحام در حال انتقال بود تا این که در صلب عبدالمطّلب رضی الله عنه دونیم شد. لفظ «نصف» در تساوی بین دو نور صراحت دارد و مناصفه ای که در روایات آمده،

با مشارکتی که در عبارت دهلوی آمده تفاوت بسیاری دارد.

بـدین جهت می بـایست روایـاتی را که لفـظ «نصف» در آنهـا نیامـده، بر این معنی حمـل کنیم. آن روایاتی که کلمه «جزء» را آورده، از این که بر معنـای نصف حمـل شود مشـکلی نـدارد. بلکه معنـای متبـادر از کلمه ی «جزئین» همـان دو جزء متسـاوی است.

بعلاوه بر فرض که بپـذیریم که نور آن حضـرت از نور رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم کمتر است، باز هم افضـلیّت آن حضـرت را از دیگر مخلوقـات ثـابت می کنـد، تـا چه رسـد به کسـانی که پیش از اظهار اسـلام، کافر بوده و از آن نور محروم بودند؟!

۲ – دهلوی گوید:

پس بر آن کس که مدّعی خلافت و امامت بلافصل است،لازم است که به گونه ای

این ملازمه را اثبات کند که قابل منع نباشد.

درپاسـخ می گویم: مـابه توفیق الاـهی این مطلب رابه گونه ای اثبـات کرده ایم که هیـچ شکّ وتردیـدی درآن راه نـدارد؛زیرا تسـاویِ نور وصـی بانور نبی وتقـدّم بر دیگران، دلیلی روشن بر خلافت بلافصل است. انکار و عـدم پـذیرش این مطلب، جز از یاوه سرایان و معاندان فرومایه برنمی خیزد و غبار گردی بر چهره ی تابناک این نور درخشنده نمی نشاند. پس کسی منکر این حقیقت نیست جز افرادی که هیـچ گـاه نخواسـته انـد به پژوهش در لابلاـی آثـار و تحقیقـات بپردازنـد و هرگز به تصـریحات استوانه های بزرگوار از اهل علم، دیده ای ندوخته و در ژرفای دریای نوشته های اندیشمندان فرو نرفته اند.

۳ – دهلوی گوید: آسان تر از اثبات این مطلب، خرط القتاد است.

(۱)

در پاسخ می گویم: خرط القتاد را آسان تر از اثبات این اندیشه استوار و عقیده ی صحیح و روشن دانستن، جز از افراد معاند و لج باز و کج اندیش صادر نمی شود. افرادی

۱- ۱) . خرط القتاد خرط، دست کشیدن وتراشکاری، قتاد، درخت پرخار. اصطلاح «دونه خرط القتاد» یعنی این که آسان تر از آن، دست کشیدن و تراشیدن درخت پرخار است. ضرب المثلی است برای مشکل بودن یک کار. (مترجم)

چنین می پندارند که از راه راست منحرف نشده، در وادی گمراهی و تعصّب افتاده، نقادی و جواهریابی را با سرگردانی و گمراهی یکی گرفته اند.

۴ – دهلوی گوید: در نزدیکی نسب حضرت امیر با پیامبر سخنی نیست.

در پاسخ می گویم: مفاد حدیث نور را فقط در قرب نسبی و خویشاوندی با رسول خدا دانستن، انحرافی عقیدتی بی سابقه است، گرچه اعترافی ضمنی به صحّت حدیث نور است. چنین گوینده ای، آشکارا ادّعاهای گذشته خود را که حدیث نور را باطل می پنداشت رد می کند. چنان که تکذیبی است نسبت به ادّعای ابن جوزی و کابلی و قاضی هندی که ساختگی و جعلی بودن حدیث نور را ادّعا کرده اند. آری چنین است که نیرنگ زشت، دامن اهل خود را می گیرد.

دهلوی خویشاوندی و قرب نسبی حضرت علی را به رسول خدا اقرار کرده است. این کلام، ردّ گفتار عمربن الخطاب است که اخوّت و برادری امیرالمؤمنین را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انکار کرد.

ابن قتیبه گوید: ابوبکر خبردار شد که عدّه ای که از بیعت کردن با او خودداری کرده اند، در نزد علی علیه السلام جمع شده اند، عمربن خطاب را به سوی آنان فرستاد. او به در خانه ی علی آمده آنان را صدا زد، امّا آنان بیرون نیامدند. عمر دستور داد هیزم بیاورند.

گفت: سوگند به آن کسی که جان عمر در دست او است، یا بیرون آیید و یا خانه را بر روی همه ی کسانی که در آن به سر می برند آتش خواهم زد، به او گفته شد: ای ابوحفص! فاطمه در این خانه است.

گفت: باشد.

آنان از خانه ی علی(علیه السلام) بیرون آمده و همگی به جز آن جناب علیه السلام بیعت کردند.

پنداشت که حضرت فرمود: سوگند یاد کرده ام که خارج نشوم و جامه ام را از تن بیرون نیاورم تا این که قرآن را گرد آورم. فاطمه بر در خانه اش ایستاده و فرمود: من با مردمی که به بدترین گونه با من برخورد کردند، عهد و پیمانی ندارم. جنازه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رها کرده و کارتان را در بین خود انجام دادید و از ما نظر نخواستید و حقّی برای ما قائل نشدید... .

ص:۳۰۵

عمر نزد ابوبکر آمده و به او گفت: آیا از این کسی که از بیعت کردن با تو خودداری می کند، نمی خواهی بیعت بگیری؟

ابوبکر گفت: ای قنفذ (او غلام ابوبکر بود) برو و علی را فرا خوان. قنفذ نزد علی رفت. حضرت به او گفت: تو چه می خواهی؟ گفت: خلیفه ی رسول خدا تو را فرا می خواند، حضرت فرمود: چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بستید، قنفذ برگشت و مأموریتش را ابلاغ کرد، عمر مدّت زیادی گریست. آن گاه به ابوبکر گفت: آیا این فرد متخلّف از بیعت را به بیعت کردن وادار نمی کنی؟ ابوبکر به قنفذ گفت: به سوی او برگرد و بگو: امیرالمؤمنین تو را فرا می خواهد تا بیعت کنی. قنفذ نزد حضرت آمده و مأموریتش را به حضرت گفت. علی علیه السلام صدایش را بلند کرده و گفت: سبحان اللّه! چیزی را مدعّی شده که ربطی به او ندارد. قنفذ برگشت و پیغام را رسانید. مدّتی طولانی گریست. سپس عمر از جا حرکت کرده و به همراه گروهی به راه افتاد تا این که به در خانه فاطمه رسید و در خانه را کوبید. وقتی فاطمه صداهای آنان را شنید، با صدای بلند گریست و گفت: ای رسول خدا! بعد از تو، من از پسر خطّاب و پسر ابوقحافه چه ها دیدم! وقتی مردم صدای گریه ی حضرت زهرا را شنیدند، گریه کنان برگشتند، دلهایشان می خواست پاره پاره شود و جگرهایشان در حال انفجار بود. عمر به همراه عدّه ای ایستاد. علی را از خانه بیرون کشیده و نزد ابوبکر آورد و به او گفتند: بیعت کن. حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم، چه می شود؟ گفتند: در این صورت سوگند به آن خداوندی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. حضرت فرمود: بنابراین بنده ی خدا و برادر رسولش را می کشید.

عمرگفت:بنده ی خدا،آری.ولی برادر رسول خدا،نه.ابوبکرساکت بود وچیزی نمی گفت. عمربه اوگفت:آیا دراین باره دستوری صادرنمی کنی؟گفت: تاوقتی که فاطمه درکناراواست اورابه چیزی وادارنمی کنم.حضرت علی کنارقبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و فریاد می زدو می گریست و می گفت: «یابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی» (۱)» (۲)

ص:۳۰۶

۱- ۱) . اعراف (۷): ۱۵۰. ای پسر مادرم! مردم مرا ضعیف گمارده و نزدیك بود که مرا بکشند. این گفتاری است که هارون برادر موسی علیهما السلام در پاسخ آن حضرت گفت، به هنگامی که موسی از او پرسید: چه شد که مردم به دنبال پرستش گوساله رفتند.

۲- ۲) . الامامه و السیاسه، تحت عنوان «بیعت علی بن ابی طالب چگونه بود» ص ۱۲

وجوه صحت استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل

اشاره

دهلوی گوید: سخن در ملازمه ی نزدیکیِ نَسَبی است با امامت بلافصل

در پاسخ می گویم: استدلال به نزدیکی نَسب امیرالمؤمنین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلافت آن حضرت، بدون شکّ و شبهه صحیح و در نهایت متانت است. وجوهی که بر صحّت استدلال به این امر دلالت دارد و بطلان تشکیلات دهلوی را ثابت می کند، فراوان است. برخی از آن وجوه چنین است:

۱ - احادیث اصطفاء و گزینش بنی هاشم

اشاره

احادیث فراوانی می رساند که خداوند، بنی هاشم را از میان تمام آفریدگانش برگزیده و آنان از دیگران برترند. امیرالمؤمنین علیه السلام از بنی هاشم بود، بلکه بعد از پیامبر، بالاجمال از همگان برتر بود. آن حضرت از سه نفری که از بنی هاشم نبودند، برتر بود.

کسی که در بنی هاشم از همگان افضل است، چگونه جایز است کسی بر او مقدّم شود؟ اینک برخی از نصوص احادیث اصطفاء که بدان اشاره شد، با برخی از مطالب وابسته به آن نقل می شود.

ص:۳۰۷

یکم - مسلم از ابوعمار شدّاد از واثلهبن اسقع که می گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«خداونـد عزّوجلّ، کنانه را از فرزندان اسـماعیل علیه الصـلاه والسّـلام برگزید و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش بنی هاشم را و مرا از بنی هاشم برگزید.» (۱)

نووی در شـرح این حدیث گوید: اصـحاب ما به این حدیث استدلال می کنند بر این که افراد غیر قریش، کفو و همتای قریش نیسـتند و افراد غیربنی هاشم کفو و همتا ندارند جز فرزندان بنی المطّلب، زیرا آنان و بنی هاشم همگی یک قبیله اند، چنان که در حدیث صحیح به آن تصریح شده است. واللّه اعلم. (۲)

دوم - ترمـذی از واثلهبـن اسـقع روایـت کنـد که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: خداونـد از فرزنـدان ابراهیم اسماعیل را، و از فرزندان اسماعیل بن کنانه را، و از بنی کنانه قریش را، و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا برگزید.

ابوعیسی (ترمذی) گوید: این حدیث حسن و صحیح است.

ترمذی از عبّاس بن عبدالمطّلب روایت کند که گفت: به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم عرض کردم که قریش نشسته بودنـد و از حسب و نسب خود بین خود سـخن می گفتنـد. آنـان مثال تو را هم چون درخت خرمایی بر روی بلنـدایی از زمین قرار دادند. حضرت فرمود:

«خداونـد خلق را آفریـد و مرا از بهترین گروه های آنان قرار داد. و همین گونه بهترین ها را برگزیـد و مرا از بهترین قبایل قرار داد. و بعد بهترین خانواده ها را برگزید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد. سپس بهترین خانه را برگزید و مرا در بهترین خانه قرار داد. پس من بهترین شخص و از بهترین خانواده هایشان هستم.»

ترمذی گوید: این حدیث، حدیثی حَسَن است... (۳)

سوم - ابن اثیر همین روایت مسلم و ترمذی را همراه با روایات دیگری در

۱- ۱) . صحیح مسلم ۲: ۲۰۳.
۲- ۲) . المنهاج فی شرح مسلم ۱۵: ۳۶.
۳- ۳) . صحیح ترمذی ۵: ۵۸۳- ۵۸۴.

فضایل و مناقب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است... (۱)

چهارم - واقدی گفت وگوی عمروعاص را با قسطنطین روایت کرده است. در آن گفت وگو چنین آمده است: خداوند عزّوجلّ برای پیامبر ما، انساب را از صلب حضرت آدم برگزید تا این که از صلب پدرش جناب عبداللّه بیرون آمد. پس بهترین مردم را از فرزندان اسماعیل قرار داد. او به اسماعیل الهام فرمود تا به زبان عربی سخن گوید و اسحاق را به همان زبان پدرش واگذاشت. عرب، از اسماعیل پدید آمد. آن گاه بهترینِ عرب را کنانه قرار داد و بهترین نسل از کنانه را قریش و بهترین خاندان را از قریش را بنی هاشم قرار داد و بهترین خانواده از بنی هاشم، فرزندان عبدالمطلب را و بهترین فرد از فرزندان عبدالمطلب را پیامبر ما را قرار داد. او را به رسالت برانگیخت و پیامبر قرارش داد... جبرئیل بر او وحی فرو آورد و گفت: باختر و خاور را گردش کردم و از تو برتر نیافتم ای محمّد.

راوی گوید: موی بر اندام آن مردم راست شد، اندامشان به هنگام یاد و نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خضوع و فروتنی افتاد و دلهایشان نرم شد. به هنگامی که قسطنطین سخنان عمروعاص را گوش می داد، هیبت و عظمت حضرت بر دلش نشست و به او گفت: در گفتارت راست می گویی. پیامبران همه این چنینند که از بزرگان خانواده های قوم و قبیله شان مبعوث می شوند. (۲)

پنجم - ابن سعد حدیث واثلهبن اسقع را روایت کرده و سپس می گوید: ابوضمره مدینی از انس بن عیاض لیثی از جعفربن محمّدبن علی از پدرش محمّدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند زمین را دو نیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد. بعد آن نیمه را بر سه بخش تقسم کرد و من در بهترین قسمت از آن سه بخش بودم.

سپس عرب را از مردم برگزید و قریش را از عرب و بنی هاشم را از قریش و بنی عبدالمطلب را از بنی هاشم، مرا از بنی عبدالمطلب برگزید.»

ص:۳۰۹

۱- ۱) . جامع الاصول ۹: ۳۹۶.

۲- ۲) . فتوح الشام ۲: ۴۱.

از محمّدبن علی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند عرب را برگزید و از آنان کنانه و یا نضربن کنانه را، سپس از آنان قریش را و از آنان بنی هاشم و سپس مرا از بنی هاشم انتخاب کرد.»

عبداللّه بن عبید بن عمیر گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

« خداوند عرب را برگزید و کنانه را از عرب و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش و مرا از بنی هاشم انتخاب کرد.» (۱)

ششم حافظ ابونعیم فصل دوم از کتابش را در بیان فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاکی زادگاه و حسب و نسب و دیگر مطالب از این گونه اختصاص داده است. (۲)

وی در این باب احادیث فراوانی با اسناد پیوسته آورده است. ما برخی از احادیث آن را بدون ذکر سند در این جا می آوریم:

«... من از نکاح و ازدواج پدید آمدم و از همان زمان حضرت آدم تا هنگام ولادت از پدر و مادرم، هیچ گاه از زنا و رابطه ی نامشروع زاییده نشدم.

هیچ گاه، از زنا و روابط نامشروع دوران نامشروع دوران جاهلیّت چیزی به من نرسید.»

«... بهترین عرب مضر، بهترین فرد مضر، فرزندان عبد مناف، بهترین فرزندان عبد مناف، بنی هاشم و بهترین فرد بنی هاشم، فرزندان عبدالمطلب هستند. خداوند از آن هنگام که آدم را آفرید هیچ گاه به دو بخش تقسیم نکرد مگر این که همواره من در بهترین بخش از آن دو گروه بودم.»

«...خداوند متعال خلق را به دو نیمه تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن دو قرار داد و بعد دو نیمه را به سه بخش تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش از آن سه گروه قرار داد. بعد آن سه بخش را به صورت قبایل درآورد و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد. آن گاه قبایل را به صورت خانواده درآورد و مرا در بهترین خانواده ها و این است فرمایش خداوند متعال که فرمود: «إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ...»» . (۳)

۱- ۱) . الطبقات الکبری ۱: ۲۰- ۲۱.

۲- ۲) . دلائل النبوّه تألیف ابونعیم.

۳- ۳) . احزاب (۳۳): ۳۳.

«... آن گاه از بین آفریدگان، بنی آدم و از بنی آدم، عرب را، و از عرب، مضر را و از مضر قریش و از قریش بنی هاشم و از بنی هاشم مرا برگزید و من برگزیده ای به سوی انتخاب شده ای هستم.»

هفتم - قاضی عیاض گوید: «و امّا شرافت نسب و والاییِ شهر و دیار زادگاه حضرتش، نیازی به دلیل و برهان ندارد. گفتاری مشکل و یا سخنی پنهان نیست، زیرا پیامبر، نتیجه و برگزیده بنی هاشم و برترین عصاره و سلاله قریش و مغز و مرکز آن است، برترین و گرامی ترین فرد عرب و از طرف پدر، عزیزترین آنان و از اهالی شهر مکّه است که ارزشمندترین شهرهای خداوند بر بندگان او است.»

در این فصل و فصول دیگر، احادیث چندی هم چون حدیث «واثله» و برخی از احادیث گذشته را با اسناد به راویان آورده است. (۱)

هشتم - حافظ گنجی با سند خود، حدیث «واثله» را از مسلم و ترمذی نقل کرده و چنین گفته است: پیامبر فرمود: «اصطفی» یعنی اختیار کرد و برگزید. این معنی را گروهی از مفسّران در ذیل آیه ی شریفه: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ » (۲) ذکر کرده اند. «إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ» (۳) پس ثابت شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که راستگو و درست گفتار است، از سوی خداوند متعال خبر داده است که خداوند، بنی هاشم را بر دیگر قبایل قریش برتری داده و آنان را برگزیده است.

مؤیّد این گفتار، روایتی است که عبداللّه بن احمدبن حنبل در شمار احادیثی که زیاده بر پدرش در مناقب و فضایل حضرت علی علیه السلام گرد آورده، نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام می فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای گروه بنی هاشم! سوگند به آن کسی که مرا به راستی برانگیخت، اگر

۱- ۱) . الشفاء: ۶۲.

۲- ۲) . آل عمران (۳): ۳۳.

۳- ۳) . ق (۵۰): ۳۷. دراین داستان، یادآوری است برای کسی که قلب داشته باشد وگوش فرا دهد و آگاه باشد.

حقه ی در بهشت را بگیرم، جز شما به کسی آغاز نخواهم کرد.»

اگر این روایت به سان خورشید نمی درخشید، او در کتاب و نوشته های پدرش وارد نمی کرد. (۱)

نهم - حافظ محب الدین طبری برخی از این احادیث را تحت عنوان «اصطفای اهل بیت» و «این که اهل بیت بهترین آفریدگانند» آورده است. (۲)

دهم - متّقی هندی روایات فراوانی در این باب آورده است که برخی از آن ها را از کتاب های گوناگون قبلاً آوردیم. افزون بر آن ها، دو روایت است: یکی آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل به من گفت: خاوران و باختران زمین را زیر و رو کردم، مردی را برتر از محمّد نیافتم. و مشارق و مغارب زمین را گشتم، خاندانی برتر از خاندان هاشم نجستم. (۳)

این روایت را حاکم در «الکنی» و ابن عساکر از عایشه نقل کرده اند. دیگر آن که پیامبر فرمود:

«من و آدم در صلب او در بهشت بودیم، کشتی نوح مرا در صلب او در خود سوار کرد و در صلب ابراهیم مرا در آتش افکند. پدر و مادرم هیچ گاه به ناروا با یک دیگر جمع نشدند و پیوسته خداوند مرا از صلب های نیکو به رحم های پاک منتقل کرد. برگزیده و هدایت یافته بودم و هیچ گاه دو رشته نشد مگر این که من در بهترینشان بودم...» (۴)

«ازآن زمان که ازصلب آدم بیرون آمدم، هیچ گاه زنا ورابطه ی نامشروع مرا نزایید. امّت ها و گروه ها یکی بعد از دیگری مرا دست به دست می کردند تا این که از بهترین قبیله ها و خاندان های عرب که هاشم و زهره باشند بیرون آمدم.» (۵)

این گونه احادیث را گروه دیگری هم چون «محمّدبن یوسف زرندی» (۶)، «سید علی همدانی» (۷) و «شهاب الدین قسطلانی» (۸) آورده اند. ابن حجر مکّی نیز در شرح قصیده

۱- ۱) . کفایهالطالب: ۴۱۰.

۲- ۲) . ذخائر العقبی: ۱۰.

۳- ۳) . کنزالعمال ۱۱: ۴۰۹.

۴- ۴) . همان: ۴۲۷.

۵- ۵) . همان.

۶- ۶) . نظم در السمطین: ۵۲.

۷- ۷) . المودّه فی القربی بنگرید: ینابیع المودّه: ۲۴۲.

۸- ۸) . المواهب اللدنیّه ۱: ۱۳.

بوصیری در ذیل این بیت: لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات و الاباء (۱)

به این مضامین اشاره دارد.

نورالدین حلبی نیز گوید: «از جمله چیزهایی که بر شرافت این نسب دلالت می کند، روایتی است که از عمروبن عاص... و به لفظ دیگر از واثله... و روایتی از جعفربن محمّد... و از ابن عبّاس... و از ابن عمر... و از ابوهریره... و از... نقل شده است.» (۲)

گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث:

بزرگانی از دانشمندان پیرامون این احادیث به همین معنی تصریح کرده اند، عین عبارات برخی از آنان را به اختصار می آوریم:

یکم قسطلانی: «بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ کس در پدر و مادر شریک نیست. برادر و خواهری از پدر و مادر ندارد، زیرا گزینش الاهی آن دو را به او منتهی کرده و نسبتشان به او منحصر شده است تا در آن نسبت که خداوند هدف نبوّت و پایان شرافت قرار داده است، ویژه ی آن بزرگوار باشد. اگر کسی تحولات نسب شریف و پاکی مواد آن حضرت را بررسی کند، یقین می کند که آن حضرت چکیده و خلاصه پدرانی بزرگ و بزرگوار است. بنابراین وی که درود خداوند بر او باد، پیامبر عربی، ابطحی، حرمی. هاشمی، قرشی است که برگزیده بنی هاشم است و از برترین خاندان عربی، اصیل ترین نژاد، شریف ترین تبار، پاکیزه ترین ریشه، استوارترین ستون، پاک ترین شاخه، گرامی ترین عنصر، گویاترین زبان، رساترین گفتار، والاترین سنجش، و درست ترین ایمان، نیرومندترین نفرات، بزرگوارترین گروه از سوی پدر و مادر و شرافتمندترین شهر و دیار در نزد خداوند و بندگان او است.» (۳)

دوم - سیوطی در کتاب «المقامات» تحت عنوان «المقامه السندسیه» می نویسد:

۱- ۱) . المنَح المکیّه فی شرح الهمزیّه. برایت پیوسته در دل هستی پدران و مادران والا برگزیده می شد.

۲- ۲) . السیره الحلبیّه ۱: ۴۳- ۴۴.

۳- ۳) . المواهب اللدنیّه ۱: ۱۳.

«لقد جائكم رسول من انفسكم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم»

«شما را پیامبری از جنس خودتان آمد که رنج و زحمت شما بر او دشوار است، بر هدایت شما حریص است و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان.» (۱)

پیامبری بخشنده و بزرگوار، که ارزش او والا و دلیلش روشن است، بهترینِ آفریدگان از حیث پدر و مادر و پاکیزه ترین آنان در حسب و نسب. خداوند به خاطر او جهانیان را آفرید و دیدگان هر مؤمنی را به او روشن ساخت. او را پیامبرِ پیامبران قرار داد در حالی که آدم هنوز در خاک و گل بود، نام او را بر عرش نوشت تا برتری و فضیلت او را آشکار سازد، آدم به او توسّل جست و به نام او توبه کرد و خداوند توبه اش را بدین وسیله پذیرفت و به او خبر داد که اگر رسول خاتم نبود، وی را نمی آفریدم. بهترین گواه برای مزیت و برتری او این جمله است که: نبی خصّ بالتّقدیم قدماً

- پیامبری که به این تقدّم از قبل ویژگی یافت، در حالی که آدم در بین گل و آب بود.

- بزرگواری که از دستانش بخشش و از چهره اش شرم آشکار است.

از جمله ویژگی های آن حضرت که غزالی و دیگران آورده اند، آن است که خداوند بهشت را به او داده و به او اجازه داد که هر قسمت از آن را به هر کس بخواهد ببخشد و چه نعمت بزرگی است که او داده است؟!

خداوند، به خاطر تعظیم شأن و مقامش او را به طهارت نسب ویژه ساخت و پدرانش را از آلودگی نگاه داشت تا دلیل و برهانش تمام تر گردد و هر ریشه از ریشه هایش را بهترین اهل زمان خود قرار داد، همان گونه که در حدیث بخاری آمده است. ما به صدور این حدیث یقین داریم، به خاطر این که بخاری نقل کرده است. بر

۱- ۱) . توبه (۹): ۱۲۸.

اساس این حدیث، پیامبر فرمود:

«من از بهترین نسل های اولاد آدم یکی پس از دیگری انتخاب شدم تا به این دوره رسیدم.»

هم چنین فرمود:

«من ارزنده ترین شما از حیث نسب و خانواده ام، خداوند پیوسته مرا از صلب های پاک به رحم های پاکیزه منتقل کرده، صاف و تمیز. هیچ تقسیمی انجام نشد و به هیچ بخشی تقسیم نشدم مگر این که در بهترین بخش آن بودم، بنابراین من هم بهترین فرد شمایم و هم پدرم بهترین پدران شما است.»

و چه شایسته و سزاوار است گفتار بوصیری در قصیده ی همزیه که گوید: در پهنه ی قیامت، حضرتش را توان و نیرویی است (نفرات و عدّه ای است) و بدا للوجود منك كريم من كريم آباؤه كرماء

– برای هستی، از تو بزرگواری از بزرگواری که پدرانش هم بزرگواران بودند، آشکار شد. نسب تحسب العلا بحلاه قلدتها نجومها الجوزاء

– نسب و خاندانی که بلندمرتبگی با زیوری که ستارگانش به گردن ستاره ی جوزاء انداختند شرافت یافت. حبّذا عقد سودد و فخار أنت فيه اليتيمه العصماء

– چه نیکو است گردن بند آقایی و بزرگواری که تو در آن دُرّ نایاب و گوهر یکتایی هستی که در ردیف همین جواهر و گوهرها نگاه داشته شده ای.

گفتارحافظ دوران ابوالفضل ابن حجرنیز درهمین مضامین به رشته ی تحریر درآمده است. نبی الهدی المختار من آل هاشم

– پیامبر هدایت که از خاندان هاشم برگزیده شده است که هر کس به آن ها دست درازی می کند که از مفاخر آنان دستش کوتاه است، در صلب مردان و مردمی جابه جا شده است که به او شرافت

یافته، به مانند فرودگاه هایی که برای ماه تمام در آسمان وجود دارد. (1)

سوم - حلبی گوید: صاحب قصیده ی همزیه ی (بوصیری) به شرافت این نسبت اشاره کرده آنجا که گوید: و بدا للوجود منک کریم... (تا آخر بیت هایی که پیشتر نقل شد).

توضیح بیت ها این است: برای این جهان از سوی تو کریم و بزرگواری آشکار شد یعنی جامع همه ی صفات کمالیه. و این جمله در ردیف جملاتی است به مانند این که می گوییم: لی من فلان صدیق حمیم . این بزرگواری که آشکار شده است، از پدری بزرگوار و سالم از نقائص دوران جاهلیّت به وجود آمده است. پدران شامل مادران نیز می شود. همگی بزرگ و بزرگوار بوده اند، یعنی از نقائص جاهلیّت، سالم و بی عیب و آفت بوده اند.اینان، ازهر چه که دراسلام نقایص وعیوب دوران جاهلیّت به حساب می آمد بری وبرکناربوده اند،این حسب ونسبی است که بزرگ ترازآن وجودنداشته است.

ماوردی در کتاب اعلام النبوّه گوید: هر گاه حال نسب آن حضرت را بررسی کنی و طهارت مولدش را بشناسی، می فهمی که وی سلاله و نتیجه ی پدران بزرگواری است که در بین آنان، افراد فرومایه ای وجود نداشته بلکه همگی آقایان و بزرگواران و پیشوایان بوده اند. شرافت نسب و طهارت مولد، از شروط پیامبری است. این است گفتار ماوردی.

و از کلمات عمویش حضرت ابوطالب در شأن او این اشعار است: اذا اجتمعت یوماً قریش لمفخر فعبد مناف سرّها و صمیمها

- هرگاه روزی قریش برای بیان مفاخر خود جمع شوند، عبد مناف مغز و باطن آن مفاخر است. و ان حصلت انساب عبد منافها ففی هاشم اشرافها و قدیمها

- و اگر انساب عبد منافش به دست آید، در هاشم اشراف و بزرگان و سابقه دارتر آن وجود دارد. و ان فخرت یوما فان محمّدا هو المصطفی من سرّها و کریمها

- واگر روزبخواهد مباهات کند،پس محمّد برگزیده ای ازباطن واصل آن وبزرگوارترین آنان است.

ص:۳۱۶

۱- ۱) . المقامات.

بنابراین شریف ترین اقوام، قوم او و گرامی ترین قبایل، قبیله ی او و با شخصیت ترین دامان، دامانی است که او را تربیت کرده است. (۱)

چهارم - ابونعیم اصفهانی بعد از نقل احادیث پیشین گوید: جهت استدلال در این فضیلت، آن است که: نبوّت، فرمان روایی و زمامداری همگانی است. بر طبق کلام خداوند متعال که فرمود: «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ » (۲) فضل الاهی همان حکومت و فرمان روایی است در بین افراد خانواده دار و بزرگان از مردم، زیرا هر کس که از ویژگی های فضیلت بیشتری برخوردار باشد، فرمان برداریِ رعیت از او بیشتر و پیروی از او سریع تر انجام می گیرد. و هر گاه در زمامدار و یا کارگزارانش نقیصه و کمبودی وجود داشته باشد، از تعداد پیروانش کاسته شده و رعیت کمتری خواهد داشت... و این مطلب می رساند که فرمان روایی جز در افراد کامل و با ابّهت و شخصیّت جای نمی گیرد و این دو ویژگی را جز در افراد خانواده دار نمی توان یافت. از این جهت خداوند برای پیامبرش سهم و بهره ای از این شرافت های خانوادگی قرار داد بیش از دیگران و لذا فرمود: من برگزیده ای از برگزیدگانم... (۳)

پنجم - سیوطی، بعد از ذکراحادیث، کلام ابونعیم را نقل کرده و پذیرفته است... . (۴)

ششم - قاضی عیاض، باب دوم کتاب خود را به این مطلب اختصاص داده که خداوند متعال زیبایی های اخلاقی و آفرینشی آن حضرت را کامل ساخت و همه ی فضایل دینی و دنیوی را در آن حضرت جمع کرد... قاضی در این باب، فوائد فراوان در ضمن گفتاری طولانی آورده است... (۵)

۲ - رسول خدا از بنی هاشم بود، امام نیز از آنان خواهد بود

شاه ولی اللّه دهلوی روایاتی را از داستان سقیفه نقل می کند تا آن که گوید:

ابوسعید خدری روایت کرد که: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت، خطبای انصار به

۱- ۱) . السیره الحلبیه ۱: ۴۴.

۲- ۲) . نساء (۴): ۵۴. «یا به آن چه که خداوند از فضل خود به مردمی داده است، حسادت می ورزند؟».

۳- ۳) . دلائل النبوّه تألیف ابونعیم.

۴- ۴) . الخصائص الکبری ۱: ۲۹.

۵- ۵) . الشفا: ۴۶.

خطابه برخاستند. یکی از آنان گفت: ای گروه مهاجران! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هر گاه می خواست یکی از شما را به کاری بگمارد، یکی از ماها را همراه او می کرد.

بنابراین ما چنین صلاح می دانیم که زمام این امر خلافت را دو نفر در دست داشته باشد:

یک نفر از ما و یک نفر از شما.

دیگر سخنگویان انصار همین پیشنهاد را یکی بعد از دیگری تکرار کردند. ولی زیدبن ثابت به پا خاست و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مهاجران بود، پس امام نیز می بایست از مهاجران باشد و ما انصار او باشیم، همان گونه که انصار پیامبر بودیم.

ابوبکر به پا خاست و گفت: ای انصار! خداوند به شما پاداش خیر دهد و گوینده ی شما را پایدار بدارد.

سپس افزود: به خدا سوگند اگر غیر از این کار انجام دهید، من با شما نخواهم ساخت. این مطلب را ابن ابی شیبه روایت کرده است. (۱)

نویسنده گوید: زیدبن ثابت بر لزوم مهاجربودنِ خلیفه استدلال کرد بدین سان که چون پیامبر از مهاجران بوده، می بایست که خلیفه او نیز از مهاجران باشد. ابوبکر این استدلال را تقریر و تثبیت کرد و با آن موافقت نمود و به همین استدلال، بیعت با او تمام شد و کار انجام گرفت.

برطبق این استدلال ما می گوییم: رسول خدا از بنی هاشم بود، پس امام نیز باید از بنی هاشم باشد. و ازآنجا که علی علیه السلام برترین فرد بنی هاشم است و هیچ یک از خلفای سه گانه از خاندان هاشم نبودند، بنابر این خلافت منحصر است در علی علیه السلام و شامل دیگران نمی شود.پس ثابت شدكه خويشاونديِ نزديک،ازدلایل امامت و خلافت است.

۳ - سخنان ابوبکر در سقیفه

ابوبکر در سقیفه با انصار به مخالفت برخاسته و در مقابل آنان در امر خلافت استدلال کرد و گفت: عرب این امر را جز از این خاندان قریش، از کسی دیگر نشناخته است، اینان از جهت خانواده، از شرافتمندترین خاندان های عربند. ابوبکر با این بیانات،

۱- ۱) . ازاله الخفاء فی تاریخ الخلفاء.

با دیگران در افتاد و مخاصمه کرد و در نتیجه کار بیعت با او تمام شد. بر همین مبنا، شکّی نیست که علی اشرف قوم است و برتر از همه ی مهاجرین و انصار، از حیث نسب و خانواده. با این اولویّت می بایست که عرب این مقام را تنها برای وی بپذیرد، نه برای کسی دیگر. بنابر این خویشاوندیِ نسبی، از قوی ترین دلایل امامت آن حضرت است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

بخاری در ضمن حدیثی طولانی از ابن عبّاس روایت کرده که عمربن خطاب گفت: به من خبر داده اند که کسی از شما گفته است: به خدا سوگند اگر عمر بمیرد، من با فلان کس بیعت خواهم کرد، نباید کسی فریب این حرفها را بخورد که چنین گوید که بیعت با ابوبکر فلته ای بود (کاری حساب ناشده و بدون سنجش بود) و تمام شد. البتّه چنین بود ولی خداوند شرّش را حفظ کرد. در بین شما کسی مانند ابوبکر نیست که چشم ها به سوی او دوخته شده باشد. کسی بدون مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت نکند مگر این که هم او و هم کسی که با او بیعت شده است، کشته می شود.

داستان، از این قرار بود که بعد از درگذشت رسول خدا، انصار به مخالفت با ما برخاستند و همگی در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند. علی و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند و همراه ما نیامدند. مهاجران همگی به ابوبکر نظر دادند. من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر! بیا برویم و به برادرانمان از انصار بپیوندیم. ما به سوی آنان رفتیم و به آنان نظر داشتیم. وقتی به آن ها نزدیک شدیم، دو نفر از شایستگانِ آنان را دیدیم که ما را در جریان خواسته های آنان گذاشتند و گفتند: به آنان نزدیک نشوید و کار خودتان را بکنید. من گفتم: به خدا سوگند ما به سوی آنان خواهیم رفت. به راه خود ادامه دادیم تا به سقیفه بنی ساعده رسیدیم. مردی را در گلیم پیچیده در بین آنان دیدیم. پرسیدیم: این مرد کیست؟ گفتند: این سعدبن عباده است. گفتم: او را چه شده است؟ گفتند: تب دارد.

کمی نشستیم. سخنگوی آنان به پا خاست و بعد از حمد و ثنای الاهی گفت: امّا بعد:

ماییم انصار خدا و سپاه اسلام، در حالی که شما مهاجران گروهی بیش نیستید. کسی از شما ندایی از خود درآورد و حرکتی آغاز کرد. اینک قوم شما می خواهند که ما را ریشه کن کنند و خوار و ذلیل شمارند و کنار بگذارند. بعد که ساکت شد، خواستم سخن گویم و گفتاری را آماده کرده بودم که می خواستم پیش روی ابوبکر ایراد کنم. همین که

خواستم به سخن آیم، ابوبکر گفت: به کار خودت مشغول شو و کاری نداشته باش. من نخواستم او را ناخشنود کنم و به خشم درآورم. ابوبکر که از من بردبارتر و سنگین تر بود، به سخن آمد. به خدا سوگند، از سخنان و کلماتی که من ردیف کرده بودم که بگویم، چیزی فرو نگذاشت، بلکه بهتر را گفت و ساکت شد. وی چنین گفت: خوبی هایی که برای خود گفتید، به راستی چنین است و شما شایسته ی آن ها هستید و هیچ گاه این امر جز برای این خاندان از قریش به رسمیّت شناخته نخواهد شد. آنان در بین عرب، از همه شریف تر و اصیل ترند. من برای شما یکی از این دو نفر را می پسندم. با هر یک از این دو که می خواهید، بیعت کنید. در حالی که بین ما نشسته بود، دست من و ابوعبیده جراح را گرفت و اگر غیر از این را می گفت من ناراحت نمی شدم. به خدا سوگند اگر پیش می رفتم و گردنم را می زدند برای من نزدیک تر از این گناه بود که بر گروهی که ابوبکر در بین آنان بود، فرماندهی داشته باشم، مگر این که به هنگام مرگ، چیزی به خاطرم افتد که الان آن را نمی یابم.

یکی از انصار گفت: اساس و محور این کار منم، هم از ما امیر باشد و هم از شما ای گروه قریش امیری باشد. گفت و گو و هیاهو زیاد شد و صداها بلند گردید تا این که از اختلاف ترسیدم و گفتم: دستت را بگشای ای ابوبکر. وی دستش را باز کرد. ابتدا من، سپس مهاجران و بعداً انصار با او بیعت کردند. بر سعدبن عباده هجوم آوردیم. گوینده ای از قبیله ی آنان گفت: سعدبن عباده را کشتید، من گفتم: خدا سعدبن عباده را بکشد.

عمر گوید: به خدا سوگند، در بین همه ی چیزهایی که ما در اختیار داشتیم، کاری قوی تر از بیعت با ابوبکر نبود که ترسیدیم مردم از ما جدا شوند و بعد از ما دیگر بیعتی با هیچ کس صورت نگیرد که یا بیعت کنیم بر چیزی که نمی پسندیم، یا مخالفت کنیم و فسادی روی آید. هر کس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با مردی بیعت کند؛ او و همان کس که با او بیعت شده است، هر دو در معرض کشته شدن خواهند بود. (۱)

این روایت را ابن هشام و ابن جریر طبری و متّقی نیز نقل کرده اند. (۲)

۱- ۱) . صحیح بخاری، کتاب الحدود باب ۳۱.

۲- ۲) . سیره ابن هشام ۲: ۶۵۷- ۶۶۱؛ تاریخ طبری ۳: ۲۰۳؛ کنزالعمال ۵: ۶۴۴- ۶۴۷.

۴ – سخنان ابوبکر به نقلی دیگر

ابوبکر در روز سقیفه در مقابل انصار به خویشاوندیِ خود با رسول خدا استدلال کرد. وی گفت: «ما خویشاوندان و نزدیکان و ارحام پیامبریم و ما شایستگی خلافت داریم و نسب ما از همه ی مردم والاتر است». بر اساس این استدلال، علی علیه السلام که بدون شک از ابوبکر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تر است، سزاوارتر و شایسته تر به امر خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا است.

این گفتار را گروهی از پیشوایان و حافظان حدیث نقل کرده اند از آن جمله:

حافظ محب الدین طبری گوید: موسی بن عقبه از ابن شهاب نقل کرده است که ابوبکر در روز سقیفه مردم را با ذکر شهادتین ساکت کرد و چنین گفت: خداوند، پیامبرش را به هدایت و دین حق برانگیخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اسلام فرا خواند. خدا دل و روی ما را به سوی آن چه که او فرا خوانده بود، جلب نمود. ما گروه مهاجران نخستین مردمی بودیم که به اسلام گرویدیم. ماییم خویشاوندان و نزدیکان و ارحام پیامبر. ما شایستگی خلافت را داریم و در بین عرب، از حیث نسب از همه والاتریم. همه ما در بین عرب زاییده شده ایم. در بین اعراب قبیله ای نیست مگر این که از قریش در بین خود فرزندی دارند، امر خلافت شایسته هیچ کس جز قریش نیست، آنان آبرومندتر از همه ی مردم، زبانشان بر همگان چیره و گفتارشان برتر از همه است.

مردم پیرو قریشند. ما امیرانیم و شما وزیران و امربران مایید. شما ای گروه انصار! در کتاب خدا با ما برادرید و در دین خدای متعال شریک مایید و می بایست در مقابل برادران خود که مهاجرند، تسلیم باشید. شما سزاوارترید از همه ی مردم در آن که بر خیر و خوبی که خداوند به آنان داده است، حسادت نورزید. من شما را به یکی از این دو نفر فرا می خوانم. بعد همان مطلبی را گفت که مضمون آن را در حدیث ابن عبّاس قبلاً آوردیم... . (۱)

در روایت محمّدبن جریر طبری آمده است: خداوند، مهاجران نخستین را از بین

۱- ۱) . الریاض النضره ۱: ۲۱۳.

قوم و قبیله اش به تصدیق و ایمان به پیامبر، امتیاز بخشید و در هم آهنگی و همراهی و پایداری در مقابل شدّت آزاری که از قومش به آنان و دینشان می رسید، اختصاص داد.

همه ی مردم با آنان مخالف و دشمن بودند. آنان از کمبود جمعیّت خود و سخت گیری مردم بر آنان و هم ندایِی دسته جمعی در برابر خود نهراسیدند. آنان نخستین افرادی بودند که خداوند را در روی زمین پرستیدند، به خدا و رسول ایمان آوردند، طرفدار و خویشاوند پیامبر بودند و بعد از آن حضرت شایسته ترین مردم به این امرند. کسی با آنان در امر خلافت به نزاع و ستیزه برنخیزد، مگر آن که ستمگر باشد. (۱)

در گزارش ابن خلدون چنین آمده است: «ما اولیای پیامبر و خویشاوندان آن جناب و سزاوارترین مردم به امر اوییم و در این امر، کسی حق نزاع با ما را ندارد.» (۲)

تذکّر

این گفتار، در زمره ی قوی ترین ادلّه بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، زیرا همه ی این ویژگی هایی را که ابوبکر بیان داشته و به آن ها استناد کرده و انصار به آن ها اعتراف نموده و در مقابل آن ها سر تسلیم فرود آورده اند، همگی در وجود مقدّس علی علیه السلام به تمام معنی و عالی ترین درجه اش موجود است. آن حضرت واجد همه ی این امتیازات است نه ابوبکر و دیگر افراد از مهاجران. بنابر این تنها آن جناب است که شایستگی امامت و پیشوایی را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

و امّا این که ابوبکر گفت: «پس ما گروه مهاجران نخستین کسانی هستیم که اسلام آورده ایم.» باید دانست که علی علیه السلام نخستین نفری است که اسلام آورده و این حقیقت روشن، از ویژگی های آن حضرت است. حافظان بزرگ اهل سنّت به این مطلب اعتراف کرده و آن را روایت کرده اند. از آن جمله:

حافظ ابویعلی احمدبن علی موصلی، حافظ ابونعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی، موفّق بن احمد مکّی خوارزمی، حافظ ابن عساکر دمشقی، ابوالخیر حاکمی، حافظ گنجی

۱- ۱) . تاریخ طبری ۳: ۲۱۹- ۲۲۰.

۲- ۲) . تاریخ ابن خلدون ۲: ۸۵۴.

شافعی، سید شهاب الدیّن احمد، ابراهیم بن عبداللّه وصابی، احمدبن فضل بن باکثیر مکّی، محمّد صدر عالم.

عبارت حافظ ابونعیم در این زمینه چنین است: ابراهیم بن احمدبن محمّدبن ابی حصین از محمّدبن عبداللّه حضرمی از خلف بن خالد عبدی بصری از بشربن ابراهیم انصاری از ثوربن یزید از خالدبن معدان از معاذبن جبل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی! من در نبوّت بر تو امتیاز دارم که نبوّت بعد از من نیست. و تو در هفت چیز بر دیگر مردم برتری داری که هیچ یک از قریش هم آورد تو نیست: تو نخستین نفر آنانی در ایمان آوردن، به عهد خدا از همگان وفادارتر، به امر خدا پایدارتر، در تقسیم بالسّویّه دقیق تر، در بین مردم عادل تر، به حکمیّت و قضاوت آشناتر و در رتبه و برتری از همگان در پیشگاه خداوند برتری.» (۱)

۵ – احتجاج حضرت علی علیه السلام در مقابل ابوبکر

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقابل ابوبکر و پیروانش، به همان نکته ای احتجاج و استدلال فرمود که ابوبکر به همان مطلب در مقابل انصار احتجاج کرده و سخنش را پیش برده بود.

این مطلب را ابن قتیبه (که شرح حال و موقعیّت او را بزرگان اهل سنّت ذکر کرده و در کتاب هایی آورده اند، از جمله: تاریخ بغداد ۱۰: ۱۷۰، الانساب دینوری، تذکره الحفّاظ ۲: ۱۸۵، تهذیب الاسماء و اللغات ۲: ۲۸۱، وفیات الاعیان ۱: ۳۱۴، مرآه الجنان ۲: ۱۹۲، بغیه الوعاه: ۲۹۱). تحت عنوان «امتناع ورزیدن علی بن ابی طالب از بیعت کردن با ابوبکر» گوید: علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می گفت: من بنده ی خدا و برادر رسول اویم. به او گفته شد که با ابوبکر بیعت کن. گفت: من به این امر، از شماها سزاوارترم. من با شما بیعت نمی کنم. شما سزاوارترید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید، با این استدلال که خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارید، و

۱- ۱) . حلیهالأولیا: ۶۵- ۶۶.

هم اکنون این مقام را غاصبانه از ما می گیرید. آیا شما در مقابل انصار به این مطلب استدلال نمی کنید که حضرت محمّد از شما است!! مگر چنین نیست که انصار به همین دلیل از شما پیروی کرده و زمامداری و فرماندهی را به شما سپردند؟ من هم اکنون به همان دلیلی احتجاج می کنم که شما بدان بر انصار احتجاج کردید. ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه در زنده بودن و چه بعد از مرگ سزاوارتریم. اگر به خداوند ایمان دارید و خوف از خدا دارید، به ما انصاف دهید، وگرنه آگاهانه در جایگاه ظلم و ستم بنشیند!

عمر به آن حضرت گفت: تا بیعت نکنی رها نخواهی شد.

علی علیه السلام به او فرمود: تو فعلاً ـ شیر بدوش که بخشی از خلافت به تو می رسد. تو امروز کار را برای ابوبکر استوار و محکم ساز، فردا او به تو باز می گرداند. آن گاه فرمود:

به خدا سوگند ای عمر! سخن تو را نمی پذیرم و با او بیعت نمی کنم. ابوبکر به آن حضرت گفت: اگر با من بیعت نکنی من تو را اکراه نمی کنم.

ابوعبیده جراح به علی علیه السلام گفت: ای پسرعمو، تو کم سن و سالی، در حالی که اینان پیرمردان قوم و قبیله ی تو هستند. تو تجربه و کاردانی آنان را نداری. من ابوبکر را برای این کار نیرومندتر و بردبارتر و آگاه تر از تو می بینم. این کار را به ابوبکر واگذار کن. تو اگر زنده بمانی و عمرت بیشتر شود، برای این کار شایسته تری. تو در فضیلت و دیانت و دانش و بینش و سابقه و نسبت و خویشاوندی شایستگی داری.

علی علیه السلام فرمود: ای گروه مهاجران! خدا را، خدا را، سلطنت و آقایی محمّد را در بین ملّت عرب از خانه و خاندانش به خانه ها و خاندان خود بیرون نبرید و حق اهل بیت او را از آنان باز نستانید. ای گروه مهاجران! به خدا سوگند، ما چون اهل بیت هستیم، به این کار از دیگران شایسته تریم. تا وقتی که در بین ما قاری قرآن، فقیه در دین خدا، آگاه به سنّت رسول خدا، خبره در امور مردم، مدافع مردم در مقابل امور ناگوار و زشت، دادگر و تقسیم کننده حقوق به طور مساوی و یکسان در بین آنان وجود دارد که به خدا سوگند، این ویژگی ها در ما هست. از هوی و هوس پیروی مکنید، که از راه خدا منحرف می شوید و از حقّ و حقیقت به دور می مانید.

قیس بن سعد گفت: ای علی اگر انصار این سخنان را پیش از بیعت شان با ابوبکر

از تو می شنیدند، در مورد تو هیچ کس اختلاف نمی کرد.

به هر حال، علی(علیه السلام) شبها حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سوار بر الاغی می کرد و به در خانه ی انصار می رفت و از آنان یاری می خواست. آنان به حضرت زهرا می گفتند: ای دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت ما با این مرد انجام شده و کار از کار گذشته است. اگر شوهر و پسرعموی تو زودتر از ابوبکر اقدام می کرد، ما او را با ابوبکر جایگزین نمی کردیم و او را برابر علی نمی دانستیم. علی علیه السلام می گفت: آیا من پیکر رسول خدا را در خانه اش - دفن ناشده - رها می کردم و با مردم در پی قدرت و سلطنت او به نزاع و درگیری می پرداختم؟!

فاطمه فرمود: علی علیه السلام کاری انجام نداد، جز همان چه که او خود بدان شایستگی داشت. امّا آنان کاری انجام دادند که خداوند در آینده از آنان مطالبه خواهد کرد و بدان عمل به حساب آنان خواهد رسید. (۱)

جمال الدین محدّث استاد دهلوی این روایت را به همین گونه از گروهی از اهل تاریخ روایت کرده است. (۲)

۶ - احتجاج علی در روز شوری

وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خویشاوندی خود و نزدیکتر بودنش از دیگران، در روز شوری برای اثبات خلافتش استدلال کرد، هیچ یک از حاضران در آن مجلس، استدلال را ناروا ندانسته و انکارش نکرده، بلکه اعتراف نموده و تسلیم این استدلال شده اند.

ابن حجر مکّی گوید: دار قطنی این روایت تاریخی را نقل کرده که علی علیه السلام در

۱- ۱) . الامامه و السیاسه ۱: ۱۱. شکّی نیست که این کتاب از ابن قتیبه است و جماعتی این کتاب را به او نسبت داده و در کتابهایشان از آن نقل کرده اند، مانند: کتاب «اتحاف الوری باخبار ام القری؛ غایه المرام باخبار سلطنه البلد الحرام»؛ العقد الثمین؛ الف باء؛ تفسیر شاهی.

۲- ۲) . روضهالاحباب.

روز شوری بر اهل شوری استدلال کرد و به آنان فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در بین شما کسی هست که از من در خویشاوندی نزدیک تر باشد و پیامبر، او را جان خود، فرزندانش را فرزندان و زنانش را زنان خود قرار داده باشد؟ گفتند: بار خداوندا نه!، تا آخر حدیث . (۱)

کمال الدین جهرمی آن را در کتاب «ترجمه الصواعق» آورده است. (۲)

ملّا مبارک هروی نیز این روایت را نقل کرده است.

روشن و بدیهی است که آن حضرت به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله وسلّم نزدیک تر بوده است، نه فقط از اهل شوری بلکه از همه ی مردم حتّی خلیفه ی اوّل.

اگر استدلال به اقربیّت جایز نبود، امیرالمؤمنین علیه السلام خود به آن استدلال نمی کرد و مخالفان، این استدلال را مردود می دانستند و بر آن حضرت انکار می کردند.

۷ - اعتراف طلحه و زبیر و مسلمان ها به این که آن حضرت به خاطر نزدیکتر بودن به

پیامبر، شایسته تر از دیگران است.

متّقی هندی از محمّدبن حنفیّه روایت کرده است که بعد از قتل عثمان، علی علیه السلام در خانه ابوعمروبن حصین انصاری پنهان شده بود. مردم بر در خانه ی او گرد آمده و به سویش هجوم آوردند به سان شتر تشنه ای که بر آبشخور خود وارد شده باشد، او را گرفتند تا با او بیعت کنند. گفتند: ما با تو بیعت می کنیم. فرمود: مرا به این بیعت نیازی نیست. بروید نزد طلحه و زبیر. گفتند: پس تو هم با ما بیا. علی علیه السلام به همراه جماعتی از مردم - در حالی که من هم با آن حضرت بودم - به راه افتادیم تا به طلحه رسیدیم.

حضرت به او فرمودند که مردم اطرافم را گرفته اند تا با من بیعت کنند، در حالی که من نیازی به بیعت آنان ندارم. تو دستت را بیاور تا با تو بر کتاب خدا و سنّت پیامبرش بیعت کنم. طلحه به آن حضرت عرض کرد که شما به این کار، به خاطر سابقه و قرابتتان شایسته تر و سزاوارترید. و جماعتی از مردم دور تو جمع شده اند که از من دور گشته و

۱- ۱) . الصواعق المحرقه: ۹۳.

۲- ۲) . البراهین القاطعه: ۲۶۳.

گرد من نیامده اند. حضرت به او فرمودند: از آن می ترسم که بیعتت را با من بشکنی و با من نیرنگ کنی. گفت: از این کار نترس، به خدا سوگند، از سوی من هیچ کاری که ناپسند تو باشد سر نخواهد زد. حضرت فرمود: خدا بر تو کفیل است و تو را به خدا واگذار می کنم. بعد علی علیه السلام با همان جماعت نزد زبیربن عوام آمد. و همان سخنانی را که به طلحه فرموده بود، به او نیز فرمود و او هم همان پاسخ طلحه را داد.

طلحه ناقه ی اختصاصی عثمان و کلیدهای بیت المال را برداشته بود. عدّه ای از مردم اطرافش را گرفته بودند که با او بیعت کنند که هنوز بیعت نکرده بودند. عدّه ای سواره قضیّه را به عایشه خبر دادند که در آن هنگام در «سرف» به سر می برد. عایشه گفت: گویا می نگرم به انگشتش که با نیرنگ و فریبکاری بیعت می کند.

ابن حنفیّه گوید: هنگامی که مردم اطراف حضرت علی را گرفته بودند، به آن حضرت گفتند: این مرد (عثمان) کشته شده است. مردم را چاره ای جز داشتن یک پیشوا نیست و برای این کار، کسی را از تو شایسته تر و سابقه دارتر و نزدیک تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت خویشاوندی نمی بینیم. فرمود: این کار را نکنید. من پشتیبان و وزیر باشم، بهتر از آن است که فرمانده و امیر باشم. گفتند: به خدا سوگند ما هیچ گاه از این کار دست برنمی داریم تا این که با تو بیعت کنیم و به زور دست های حضرت را گرفتند. تا بیعت کنند. وقتی حضرت این حالت را دید، فرمود: بیعت با من در خلوت انجام نخواهد شد و می بایست در مسجد و در حضور مردم انجام گیرد. دستور داد تا صدا زنند:

مسجد، مسجد. و خود از خانه برون آمد و با مردمی که آن جا بودند وارد مسجد شد، بالای منبر رفت، حمد و ثنای الاهی را به جا آورد و سپس فرمود: حقّی است و باطلی و هر یک را اهلی است. اگر باطل پیروان فراوانی داشته باشد، چیز تازه ای نیست و از قدیم چنین بوده است. و اگر طرفداران حق کم باشند، آن نیز تازگی ندارد. و بسا که آن چه که پشت کرده روی آورد. اگر امر شما به شما بازگشته، سعادتمندی شما است. من ترس آن را دارم که شما را سستی فرا گیرد و من وظیفه ای جز تلاش و کوشش ندارم. دو نفر سبقت گرفتند و سومین نفر به پا خاست. سه تن و دو تن نفر ششمی ندارد. فرشته ای است مقرّب. و کسی که خداوند عهد و پیمانش را گرفته، دوستی که نجات یافته و

تلاش گری کوشا و جوینـده ای امیـدوار، نابود است کسـی که ادّعا کنـد و زیانکار است کسـی که تهمت زنـد، راست و چپ گمراهی است و راه درست همـان راهی است که بقیه کتاب خـدا و آثار پیامبری در آن است. خداونـد این امّت را با تازیانه و شمشیر ادب کرد.

هیـچ کس را در نزد ما امتیازی نیست. خانه هایتان را یکسان سازید و اختلافاتتان را اصـلاح کنید. حق را در بین خود دست به دست نمایید. هر کس در مقابل حق چهره بگشاید و خودنمایی کند، نابود می شود. توبه را پشت سـر خود دارید. این سخن را گفتم و برای خود و شما از خداوند آمرزش خواهانم.

این نخستین خطبه ای بود که حضرت به هنگام روی کار آمدن و خلیفه شدن ایراد فرمود. (۱)

نویسـنده گوید: از کلمات و عبارات طلحه و زبیر و دیگر مسلمانان آن روز، اولویت و شایسته تر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خلافت ظاهر می شود، زیرا آن حضرت از دیگران به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکتر بود.

۸ – رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی را از دلایل امامت برشمرده اند

حافظ سـیوطی گوید: طبرانی از ابن عبّاس رضـی الله عنه روایت کرده است که بعد از بازگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سـلم از جنگ حنین، سوره شریفه: «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ » بر آن حضرت نازل شد. رسول خدا فرمود: ای علی بن ابی طالب! ای فاطمه دختر محمّد! یاری خدا و پیروزی رسید و مردم را می بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می شوند.

پس پاك و منزّه است پروردگار من، او را می ستایم و از او آمرزش می خواهم که او توبه پذیر است.

ای علی، بعـد از من در بین مؤمنان جهاد خواهد بود. علی علیه السـلام گفت: بر چه چیز با مؤمنانی که می گویند ایمان آورده ایم، جهاد کنیم؟ فرمود: بر آن چه که در دین خـدا بـدعت می آورنـد، وقتی که به رأی و نظریه خود عمل می کننـد، حال آن که در دین خدا

۱- ۱) . کنز العمال ۵: ۷۴۷- ۷۵۰.

جای رأی و نظریّه پردازی شخصی نیست، چرا که امر و نهی دین از سوی خداوند است.

علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! اگر مطلبی برای ما پیش آمد که در قرآن چیزی درباره ی آن نازل نشده و سنّتی از شما وارد نشده بود، چه کنیم و تکلیف ما در آن جا چیست؟!

فرمود: آن را در معرض شوری و مشورت بین عبادت کنندگان از مؤمنان قرار دهید و به رأی خاصّ و مخصوصی حکم نکنید. اگر من بخواهم کسی را جانشین خود قرار دهم، هیچ کس را از تو شایسته تر نمی دانم، به خاطر سابقه ات در اسلام و خویشاوندی ات به رسول خدا و داماد بودنت و این که فاطمه زهرا بزرگ بانوی جهانیان نزد تو است و پیش از آن آزمایش و بلا ابوطالب بود و قرآن نازل شد و من حریص بر آن بودم که در این مورد، خداوند خواسته ی مرا رعایت کند. (۱)

نویسنده گوید: روشن شد که هیچ کسی به خلافت، از علی بن ابی طالب شایسته تر نیست. زیرا فقط او بود که این ویژگی ها را داشت که از جمله ویژگی ها، خویشاوندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

پس قرابت از اموری است که مستلزم امامت و خلافت است. بنابراین بطلان آن چه را که متعصّبین اهل سنّت در انکار این مطلب گفته اند، واضح است.

۹ – پیامبر و جانشین او، می بایست از یک نسل و تبار باشند

شاه ولی اللّه پدر دهلوی گوید: خداوند متعال فرمود:

«قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی ، وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی، هارُونَ أَخِی اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً» (۲)

دهلوی در تفسیر آیات گوید: پیامبر از خداوند متعال درخواست کرد که او نیازمند وجود کسی است که او را در امر رسالت کمک کند، از او در این جا به «وزیر»

۱- ۱) . الدر المنثور ۷: ۴۰۷.

۲- ۲) . طه (۲۰): ۲۵ تا ۳۵.

تعبیر کرد و در جای دیگر «ردءاً یصدّقنی» گفت. بعد از آن وجود سه ویژگی را در شخص وزیری که خواهان او است، نام برد. یکی از ویژگی ها، آن بود که وزیر، از «اهل خانواده» او باشد. این ویژگی از جهت شؤون حضرت موسی به شمار می آمد. زیرا هیچ کس جز او در این خصوصیّت با او یکسان نبود و این صفت شرط مطلق نبود زیرا بعدها حضرت موسی جناب «یوشع» را خلیفه ی خود قرار داد و خلافت از وزارت مهم تر و عظیم تر است.

هم چنین شرط است که وزیر نیرومند باشد و توان انجام کار وزارت را داشته باشد و در نزد اهل حلّ و عقد، دارای شأن و موقعیّتی باشد.

و در خلیفه شرط است (غیر از شروطی که گذشت) که از خانواده و خویشاوندان حضرت رسول باشد، به طوری که هر دو به یک پدر برسند تا خلیفه در نزد مردم گرامی تر و محترم باشد. بدین جهت بود که خدا هیچ پیامبری را بر بنی اسرائیل مبعوث نکرد، مگر این که از خودشان و از نوادگان موسی یا غیر موسی بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را در جانشیان خود شرط دانسته است، آن جا که فرمود: «الائمّه من قریش» تا با سنّت خداوند در پیامبران بنی اسرائیل همراه و هم گام باشد. (۱)

نویسنده گوید: ما نیز به همان نکته متمسّک می شویم که او بدان متمسّک شد و نزدیک بودن خلیفه را به پیامبر، شرط خلافت قرار داد و رجوع پیامبر و خلیفه را به یک پدر لازم دانست. در پی آن می گوییم که نسبت به جانشینِ بحقّ پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم شرط است که از خویشاوندان او و از بنی هاشم باشد. در این جا است که امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت می شود، زیرا او در بین بنی هاشم، از همگان برتر است.

از آن چه که دهلوی در باره ی لزوم استمرار سنّت جاریه الاهی گفت، فهمیده می شود که جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بایست معصوم و از جانب خود آن حضرت نیز منصوص باشند و می بایست بعد از آن حضرت، از همگان برتر باشند.

۱- ۱) . ازاله الخفا۲: ۱۶۲.

واضح است که این ویژگی ها در آن سه نفری که بر علی علیه السلام سبقت گرفتند، وجود نداشت.

۱۰ – سخنان فخر رازی در مناقب و فضائل امام شافعی

فخر رازی سخنی طولانی در بیان نسب شافعی از جهت پدران و مادران و اجداد و مخصوصاً مادرش داد که این مطالب را از جمله مناقب و فضایل اختصاصی او برشمرده و او را از ابوحنیفه برتر دانسته است... وی در مقام اوّل، نسب او را از جهت پذیرش ذکر کرده، آن گاه گفته است: «مقام دوم: آن است که شافعی از طرف مادرانِ اجدادش هاشمی است... این نسبی که شرح دادیم، شرافت و منقبت او را از جهاتی ثابت می کند:

وجه اوّل آن که عبد مناف جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار پسر داشت: اوّل هاشم که جد رسول خدا بود و بعد مطّلب که جد شافعی است... هاشم و مطّلب با یک دیگر هم پیمان و یار و یاور بودند و عبد شمس و نوفل نیز با یکدیگر همکاری داشتند و یار و یاور بودند... پس چون بین هاشم و مطّلب اخوّت و برادری از جهت نسب وجود داشت و از جهت محبّت و یاوری نیز با هم برادری نیز داشتند. این مطلب در بین فرزندان آن ها نیز باقی ماند پس به ناچار شافعی نسبت به یاری دین خدا بیشتر همّت می گمارد.

وجه دوم در تثبیت و تقریر آن چه که ذکر کردیم: روایت شده است که هاشم بن عبد مناف با زنی از بنی نجار در مدینه ازدواج کرد. شیبه جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن زن متولّد شد، هاشم از دنیا رفت و شیبه در مدینه با مادرش می زیست. بعد که به سن بلوغ رسید، مطلب بن عبدمناف نزد او رفته و او را از مادرش گرفته و به مکّه آورد. در بین راه، شیبه پشت سر مطلب بر روی اسب او سوار بود. مردم گمان کردند که او برده ای است که مطلب او را خریداری کرده است و از این جهت او را «عبدالمطّلب» نامیدند و این اسم بر روی او ماند. ولی مطلب به آنان گفت که وی برادرزاده او است، آن گاه تربیت و سرپرستی او را بر عهده گرفته و او را بزرگ کرد.

پس ثابت شد که مطّلب جد شافعی، یار و یاور هاشم و مربی عبدالمطّلب بود.

ص:۳۳۱

این تربیت تا آن جا ادامه داشت که او به عبـدالمطّلب شـهرت یافت. خداونـد متعال چنین مقدّر داشت که شافعی نیز یار و یاور دین حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله و سـلم و مدافع دین آن حضـرت باشد. لذا شافعی را در شـهر بغداد، «ناصـر الحدیث» لقب دادند تا نسبت اولاد به اولاد، به سان نسبت اجداد به اجداد او باشد.

وجه سوم جبیربن مطعم روایت کرده است که هنگـامی که رسول خـدا سـهم ذوی القربی را از غنـائم خیبر بر بنی هـاشم و بنی المطلب تقسـیم کرد، من و عثمـان بن عفان نزد آن حضـرت رفتیم و گفتیم: یا رسول اللّه، اینانـد برادران شـما از بنی هاشم. ما منکر فضایل آنان نیستیم، زیرا خداوند شـما را از بنی هاشم قرار داده است. شـما به فرزندان مطلب نیز سـهمی دادید، ولی به ما چیزی ندادید. و ما را کنار گذاردید، در حالی که ما و آنان در یک رتبه ایم.

پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: آنان در دوران جاهلیّت و اسـلام از ما جـدا نشدند. بنی هاشم و بنی مطّلب یک واحدند، این چنین، (که پیامبر، انگشتان خود را در یکدیگر قرار داد.

بدین ترتیب، حضرتش بنی هاشم و بنی مطلب را تثبیت فرمود).

... مردم در تفسیر آل محمّد اختلاف کرده اند. برخی آن را به نسب تفسیر کرده و برخی گفته اند: هر کس که بر دین و آیین حضرت باشد آل آن حضرت حساب می شود.

بر هر دو فرض، شـافعی از اهـل بیت و آل حضـرت محسوب می شود، و در ذیـل صـلواتی که می فرسـتیم و می گوییم: «اللهُمَّ صـلّ علی محمّـد و آل محمّـد» داخـل است. چـون او از آل محمّـد محسـوب شود و صـلوات بر آل محمّـد واجب باشـد، پس صلوات و درود بر او نیز واجب است. شـکّی نیست که «مالک» و «ابوحنیفه» این چنین نیستند. پس این نوع از شرافت و فضیلت برای او حاصل است و برای دیگران حاصل نیست و این کمال افضلیّت را موجب می شود.

نویسـنده گویـد: تمـام وجوهی که فخر رازی برای اثبات افضـلیّت شافعی بر مالک و ابوحنیفه و دیگر مجتهـدان گفته است، به اولویّت قطعیّه کمال افضلیّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن سه نفر و دیگر مدعیان خلافت را می رساند.

ص:۳۳۲

عبّاس شایسته تر از علی و نزدیک تر از او به پیامبر نیست

اشاره

دهلوی گوید: اگر ذکر قرابت، به خودی خود مستلزم امامت می بود، عبّاس از علی شایسته تر بود، زیرا او عموی حضرتش و همتای پدر او بود. و عمو شرعاً و عرفاً نزدیک تر از عموزاده است.

در پاسخ می گویم: دلالت حدیث نور بر کمال افضلیّت امیرالمؤمنین علیه السلام روشن است و سبقت گرفتن هر کسی بر آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زشت است.

بدین روی، دیگر مجالی و زمینه ای برای این نقض و این ایراد نیست. به علاوه از چندین جهت، این نقض دور از حقیقت و صواب است:

۱ - عبّاس عموی پدریِ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است

عبّاس عموی پدری پیامبر است و مادرش مادر جناب عبداللّه پدر پیامبر نیست، ولی مادر جناب ابوطالب و جناب عبداللّه یکی بود که همان فاطمه دختر عمرو مخزومی است... بنابراین عبّاس عموی پدری پیامبر است و حضرت علی عموزاده پدر و مادری است. بی تردید، عموی پدری از عموزاده پدر و مادری شرعاً و عرفاً نزدیک تر نیست.

جناب ابوطالب و جناب عبداللّه برادرِ پدر و مادری اند و مادرشان فاطمه مخزومی است.

این از جمله مطالب تاریخی است که در آن شک و شبهه ای وجود ندارد، چنان که ابن حجر عسقلانی گوید: ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی قرشی هاشمی، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شقیق پدرش. مادر آن دو، فاطمه دختر عمروبن عائذ

مخزومی است... (۱)

نیز گوید: عبّاس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف القرشی عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، ابوالفضل، مادرش نفیله دختر حباب بن کلب (۲)

با توجّه به این مطلب، یوسف اعور در رساله «الرّد علی الامامیه» گوید:

اگر حکم دائر مدار اقرب و نزدیکتر بودن باشد، رافضه می توانند بگویند علی را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکمی نیست، زیرا عبّاس از او نزدیکتر بود، زیرا او عموی پیامبر بود و علی پسر عموی او، و هر یک از ابوبکر و عمرو عثمان، از عبّاس افضل هستند. (۳)

نجم الدین خضربن محمّدبن علی رازی در پاسخ به او گفته است: و امّا وجه سوم این که حکم از آنِ فرد نزدیکتر است به دلیل آن چه که ذکر کردیم. و از آن لازم نمی آید آن چه که این آدم (اعور) از روی جهل و عنادش و خروجش از طریق حق و حقیقت، آن را لازم دانسته است، زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام پسرعموی پدر و مادریِ رسول خدا است و عباس عموی پدری آن حضرت است و پسرعموی پدر و مادری از عموی پدری در فقه امامیّه در ارث مقدّم است. پس چگونه بر آن ها لازم می آید که بگویند علی بعد از رسول خدا حکمی ندارد، ای ابوجهل عوام النّاس؟ و برتری دادن آن سه خلیفه بر عبّاس، ادّعای محض است و اساس و پایه ای و نصّ و صراحتی در این باره نیست و زورگویی است از این ناصبی اعور که دارای تلبیس و وسواس است. (۴)

۲ – برادر نزدیک تر از عمو است

شاه ولی اللّه دهلوی در کتاب «ازاله الخفاء» گوید: طبرانی در کتاب «المعجم الصغیر» از حدیث ابوهندیجی بن عبداللّه بن حجربن عبدالجبّاربن وائل بن حجر حضرمی کوفی در کوفه آورده و گفته است که عمویم محمّدبن جعفربن عبدالجبار از سعیدبن عبدالجبار از پدرش عبدالجبار از مادرش امّ یحیی از وائل حدیثی طولانی را در

۱- ۱) . الاصابه ۴: ۱۱۵.

۲- ۲) . الاصابه ۲: ۲۷۱.

۳- ۳) . رساله الاعور در رد بر امامیّه خطّی.

۴- ۴) . التوضیح الانور فی الرد علی الاعور خطّی.

داستان ورودش به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، بازگشتش به وطنش، کناره گیری او از مردم در فتنه عثمان و ورودش نزد معاویه نقل کرده که معاویه به او گفت: چه چیز تو را از یاری کردن ما بازداشت، با این که مورد اطمینان عثمان بودی و تو را به عنوان دامادی خود قبول کرده بود؟!

به او گفتم: به خاطر این که تو با کسی جنگیدی که او نسبت به عثمان، از تو سزاوارتر و شایسته تر بود!

گفت: چگونه او به عثمان از من نزدیکتر است، با این که من در نسب از او نزدیک ترم؟

گفتم: به خاطر آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بین علی و عثمان برادری ایجاد کرده بود. بنابراین برادر، نزدیک تر از پسرعمو است و من با مهاجران نمی جنگم.

گفت: مگر ما از مهاجران نیستیم؟

گفتم: مگر ما از هر دو نفر شما کناره گیری نکردیم؟!... (۱)

نویسنده گوید: بر طبق آن چه این صحابی گفته است (چون پنداشته که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین حضرت علی علیه السلام و عثمان برادری ایجاد کرده است) که برادر از پسرعمو نزدیک تر است، امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان از معاویه نزدیکتر است. ما می گوییم که امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از عبّاس نزدیک تر است، زیرا پیامبر، علی علیه السلام را برادر خود دانست در روزی که بین اصحاب برادری ایجاد کرد چنان که در احادیث فراوان این مطلب وارد شده است.

۳ – آیه ی «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ »

(۲)

جناب محمّدبن عبداللّه بن حسن بن امام حسن بن علی علیهما السلام به آیه ی شریفه: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ » بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کرد و تمسّک جسته است.

فخر رازی در تفسیر این آیه گوید: محمّدبن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن

۱- ۱) . ازاله الخفاء خطّی.

۲- ۲) . انفال (۸): ۷۵.

ابی طالب رضی الله عنه در نامه اش به ابوجعفر منصور به این آیه تمسّک جسته است در این که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علیّ بن ابی طالب است. وی به منصور گفت: کلام خداوند متعال «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ » بر ثبوت اولویّت دلالت دارد و در این آیه ویژگی خاصّی وجود ندارد که این اولویّت را ثابت کند. لذا می بایست آن را بر کلّ و همه ی مقامات حمل کنیم، مگر آن چه که به دلیل خاصّی از عمومیّت آن بیرون رود. لذا شامل مقام امامت نیز می شود. نمی توان گفت که ابوبکر از اولوالارحام است، زیرا نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره ی برائت را به ابوبکر داد تا به مردم مکّه ابلاغ کند، بعد علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد و به آن حضرت دستور داد که او باید ابلاغ کند و فرمود: آن سوره را ادا نمی کند مگر من یا مردی از من. این مطلب دلیل بر آن است که ابوبکر، از خاندان آن حضرت نبود.

فخر رازی گوید: این است وجه استدلال به این آیه. جوابش آن است که اگر این دلالت صحیح باشد، عبّاس به امامت اولی است، زیرا او به رسول خدا از علی نزدیک تر است. ابوجعفر منصور هم به همین گونه به محمّدبن عبداللّه بن حسن پاسخ داد. (۱)

نویسنده گوید: بر اهل سنّت است که به این استدلال تسلیم شوند، زیرا آنان ادّعای تمسّک به اهل البیت و پیروی از آنان را دارند و می گویند که مقصود از «اهل البیت» در حدیث ثقلین و دیگر احادیث وارده در این باب، اعمّ است از امامان دوازده گانه و فرزندان آنان، چنان که صریحاً از سخنان کابلی در کتاب «الصواقع» و کلام دهلوی در باب چهارم تحفه ی اثناعشریه در جواب حدیث ثقلین و دیگر بزرگان اهل سنّت به دست می آید. اگر چنین باشد، نمی بایست آنان از این استدلال روی برگردانند و می بایست پاسخ رازی را در ابطال این استدلال بدهند.

باید دانست که ابوالعبّاس مبرّد و ابن اثیر و ابن خلدون عین نامه محمّدبن عبداللّه بن حسن و پاسخ ابوجعفر متصوّر را به او آورده اند. (۲)

ما متن هر دو نامه را در جلد مربوط به حدیث غدیر آورده ایم.

ص:۳۳۶

۱- ۱) . تفسیر فخر رازی ۱۵: ۲۱۳.

۲- ۲) . کامل مبرد ۲: ۳۸۳- ۳۹۱؛ الکامل فی التاریخ ۵: ۵۳۶؛ تاریخ ابن خلدون ۳: ۴۰۷.

۴ – اولویت علی علیه السلام در گفتار عبّاس

عبّاس از جمله کسانی است که به امامت و خلافت امیرالمؤمنین قائل و معتقد بود. او همان کسی است که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی گفت:

«دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم». این مطلب صراحت دارد در این که عبّاس، علی را شایسته تر و سزاوارتراز خود به مقام امامت و خلافت می دانست.

این اظهارات و عبارات از جناب عبّاس در نهایت شهرت است، بلکه گروهی از متکلّمان اهل سنّت در مقام ردّ امامیّه به آن استدلال کرده و آن را آورده اند...

فضل بن روزبهان در ردّ علّامه حلّی گوید: مذهب اهل سنّت و جماعت آن است که امام بر حق بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر صدیق است و در نزد شیعه، علی مرتضی کرم اللّه وجهه و رضی اللّه عنه است، دلیل اهل سنّت دو چیز است:

اوّل: راه ثبوت امامت،یانصّ است ویا اجماع بربیعت.امّا نص،وجود نداردبه خاطرآن چه که گفتیم ودرآینده متذکّرخواهیم شد وان شاءاللّه به تفصیل ذکر خواهم کرد.

و امّا اجماع: در مورد غیر ابوبکر، اتّفاق کلمه ای از امّت در مورد هیچ کس پیش نیامد.

وجه دوم: اجماع منعقد بر حقّانیّت امامتِ یکی از سه نفر: ابوبکر، عبّاس و علی است. بعلاوه آن دو نفر با ابوبکر اختلاف نداشته و به نزاع با او برنخاستند.اگر بر حق نبود، با او مخالفت می کردند، همان طور که علی با معاویه نزاع کرد، زیرا عادت در این گونه موارد بر آن است که به نزاع برخیزند. ترک منازعه در صورت امکان، با عصمت منافات دارد، زیرا معصیتی کبیره است که عصمت را از میان می برد، در حالی که شما (شیعیان) در مورد امام، عصمت را ضروری و شرط صحّت امامت می دانید.

اگر بگویند: قبول نداریم که امکان نزاع با ابوبکر برای آن دو نفر (عبّاس و علی) وجود داشته است.

می گوییم: شمامعتقدید که علی شجاع ترین مردم و دین دارترین آن ها است و از ابوبکر شجاع تر و دین دارتر بوده است، تعداد یاران او نیز بیشتر از ابوبکر بوده، در نسب و حسب شریف تر و گرامی تر از او بوده است، نصّی را که مدّعی آن هستید در حضور تمام مردم بوده است، انصار هیچ گاه ابوبکر را بر علی ترجیح نمی دادند، حضرت

رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز در روزهای واپسین عمر شریفشان بر روی منبر فرمودند که انصار حامیان و یاوران من اند، لشکر و سپاه پیروز حضرت بودند و سزاوار و شایسته چنان بود که حضرت به انصار دستور می دادند که علی را در امر خلافت و امامت یاری کنند و با هر کس که با صریح فرمایش آن حضرت در خلافت علی مخالفت می کند بجنگند.

بعلاوه فاطمه علیها السلام با مقام و منصب عالی که دارد، همسر آن حضرت و حسین و حسین علیهما السلام با این که دو نواده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، فرزند آن حضرت بودند و عبّاس با مقام عالیش، عموی آن حضرت و همراه با آن جناب بود. زیرا روایت شده است که وی به علی علیه السلام گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسرعموی آن حضرت بیعت کرد و بعد هیچ اختلافی حتّی بین دو نفر نباشد و هم چنین جناب زبیر با تمام شجاعتش نیز با آن حضرت بود... . (1)

این کلام فضل بن روزبهان بود. از جمله کسانی که این مطلب را در اثبات امامت ابوبکر و در ردّ امامیّه آورده اند، قاضی ناصرالدّین بیضاوی در کتاب «طوالع الانوار» و شمس الدین اصفهانی در شرح آن کتاب است.

ابن قتیبه گوید: عبّاس بن عبدالمطّلب، علی بن ابی طالب را ملاقات کرده و به او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح می شود و از این دنیا می رود. از او بخواه که این امر خلافت و زمامداری را - اگر از آنِ ما است - برایمان کاملاً شرح دهند. و اگر مربوط به غیر ما است، به ما وصیت خیر کنند. بعد از آن که حضرت رسول رحلت فرمود، عبّاس به علی بن ابی طالب گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم، تا گفته شود عموی رسول خدا با پسرعموی آن حضرت بیعت کرد و اهل بیت خودت نیز با تو بیعت می کنند. در نتیجه، این امر از آنِ ما باشد، در آن تأخیری رخ نخواهد داد.

علی بن ابی طالب به او فرمودند: کیست غیر از ما که دنبال این کار باشد؟! عبّاس قبلاً با ابوبکر ملاقات کرده و به او گفته بود که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو وصیّت کرده است؟! گفت: نه. بعد با عمر ملاقات کرد، همین سؤال را از او نیز پرسید. عمر گفت: نه. در

۱- ۱) . ابطال الباطل، فضل بن روزبهان خطّی.

این هنگام عبّاس به علی گفت: دست را بگشای تا با تو بیعت کنم و اهل بیت تو نیز با تو بیعت کنند. (۱)

۵ – عذرخواهی و امتناع عبّاس از پذیرش وصیّت پیامبر

سید علی همدانی در کتاب «مودّه القربی» از ابوحمزه ثمالی رضی الله عنه از قول امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که به هنگام بیماری رسول خدا در آخرین روزهای زندگانی اش سرش بر دامان علی بود، عبّاس از آن حضرت پرستاری می کرد و خانه از وجود مهاجران و انصار پر بود. پیامبر به عبّاس فرمودند: آیا تو وصیّت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی؟! عبّاس پاسخ داد: من مردی کهن سالم و اهل و عیالی فراوان دارم. پیامبر روی به علی کرده و فرمود: یا علی! آیا تو وصیّت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی؟ بغض در گلوی علی گیر کرده و نتوانست پاسخ بدهد. پیامبر بار دیگر به علی فرمود. علی علیه السلام پاسخ داد: پدر و مادرم فدای شما باد، آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تویی برادر و وصیّ و وزیر و جانشین من.

آن گاه فرمود: ای بلال! شمشیر رسول خدا ذوالفقار را بیاور. بلال آن را آورده و پیش روی حضرت قرار داد، بعد فرمود: کلاه خود پیامبر را – که ذوالنجدین نام دارد بیاور. بلال آن را آورد و در مقابل پیامبر گذاشت. بعد فرمود: ذوالفصول زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیاور. آن را نیز آورد. فرمود: اسب رسول اللّه به نام «مرتجز» را بیاور.

اسب را آورده و جلوی در بست. بعد فرمود: ناقه ی رسول خدا به نام «عضباء» – را بیاور. آن را نیز آورد و جلوی در بست. بعد فرمود: بُرده «گلیم» رسول خدا به نام «سحاب» – را بیاور. آن را آورد و پیش روی ایشان گذاشت. بعد فرمود: چوب دستی و عصای پیامبر – به نام «ممشوق» – را بیاور. آن را نیز آورده و گذاشت. همین سان، یکی بعد از دیگری لوازم حضرت را – حتّی آن دستمالی که حضرت در جنگ ها بر شکم می بست – همه را خواسته و پیش روی حاضر کرد. بعد انگشتری خود را از انگشت به

۱– ۱) . الامامه و السیاسه ۱: ۴.

در آورده و به علی علیه السلام داد و فرمود:

«ای علی! همه ی این ها را بردار و در خانه ی خود نگاه دار. در حضور مهاجران و انصار، هیچ کس بعد از من حق ندارد در این کار با تو مخالفت کند.

حضرت امیر آن را برداشته به خانه ی خود برد و بازگشت». (۱)

نویسنده گوید: از این حدیث معلوم می شود که حضرت رسول می خواستند بفهمانند که عبّاس شایستگی خلافت و جانشینی ایشان را ندارد. لذا اوّل از او پرسیدند که آیا تو وصیّت مرا می پذیری؟ عبّاس که این شایستگی را در خود نمی دید، از این کار عذر خواست و از پذیرش خودداری کرد. آن گاه حضرت علی علیه السلام را وصیّ خود قرار داده و تصریح فرمود که او وزیر و خلیفه ی آن حضرت است بعد از خودش. این نصّ آشکار و همراه با قرائن قطعیّه، مجالی برای این نمی گذارد که کسی بپندارد که عبّاس جانشین آن حضرت بوده است.

۶ – حدیث یوم الدار

از جمله نکاتی که دلالت بر وراثت امیرالمؤمنین دارد حدیث یوم الدار است.

حضرت علی علیه السلام خود به صراحت بر این مقام تصریح فرمود در پاسخ سؤالی که از آن حضرت شد که پرسیدند: چه شد تو وارث پسرعمویت شدی ولی عمویت وارث آن حضرت نشد؟!

ولی اللّه دهلوی در کتاب «الخصائص» از ربیعهبن ناجد روایت کرده است که شخصی به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: چه شد که تو وارث پسرعمویت شدی، ولی عموی تو وارث او نشد؟ علی علیه السلام پاسخ داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام فرزندان عبدالمطلب را فرا خواند و برایشان غذایی تهیه کرد. آن ها همگی خوردند و سیر شدند، ولی غذا همه اش به جای خود باقی ماند. آن گاه آشامیدنی آوردند، همگی نوشیدند و سیراب شدند، ولی آن نوشیدنی سر جای خود دست نخورده باقی ماند. بعد از آن فرمود:

۱– ۱) . المودّه فی القربی بنگرید: ینابیع المودّه.

ای فرزندان عبدالمطّلب! من بر شما به طور خصوص و بر مردم به طور عموم مبعوث شده ام. شما هم اکنون این نشانه و کرامت را از من دیدید. کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و وصی و وارث من باشد؟! هیچ کس از جا حرکت نکرد. من که در آن جمع از همگان کم سن و سالتر بودم، از جا بلند شدم. به من فرمود: بنشین. پیامبر، سخن خود را سه بار تکرار کرد. در هر سه بار، من از جا بلند شدم و به من می فرمود: بنشین. در بار سوم دستش را بر من زد و آنگاه فرمود: بدین دلیل من وارث پسرعمویم شدم و عمویم وارث او نشد. (۱)

۷ – اجماع بر عدم خلافت عبّاس است

اجماع شیعه و غیر شیعه بر عدم خلافت عبّاس تحقّق یافته است. پس بطلان احتمال اولویت او نسبت به حضرت علی، واضح و روشن است.

۸ – خلافت در مهاجران است

از لوازم جانشینی آن است که می بایست خلیفه از مهاجران اوّلیّه باشد. بدیهی است که عبّاس از مهاجران نخستین نیست، بلکه او کمی پیش از فتح مکّه مهاجرت کرد.

حافظ ابن حجر در شرح حال عبّاس گوید: وی در دوران جاهلیّت، عهده دار امر سقایت و ساختمان مسجد الحرام بود. در بیعت عقبه پیش از آن که مسلمان شود با انصار بود. در جنگ بدر با مشرکان همراهی کرد تا این که اسیر شد. فدیه خود و فدیه برادرزاده ی خود عقیل بن ابی طالب را داد و به مکه برگشت. گفته اند که او مسلمان شده بود و اسلامش را از قومش پوشیده نگاه می داشت تا از مکّه اخبار قریش را برای حضرت رسول بنویسد و خبر دهد. کمی پیش از فتح مکّه، به مدینه مهاجرت کرد. در فتح مکّه شرکت داشت و در روز جنگ حنین ثابت قدم بود. (۲)

از سوی دیگر، ضرورت این که می بایست خلیفه از مهاجران نخستین باشد،

۱– ۱) . الخصائص، شاه ولی اللّه دهلوی.

۲– ۲) . الاصابه ۲: ۲۷۱.

امری مسلم و حتمی است که شاه ولی اللّه دهلوی خود در کتاب «ازاله الخفا» به آن تصریح کرده است.

۹ – خلیفه می بایست از کسانی باشد که در بیعت شجره، با پیامبر بیعت کرده است

شاه ولی اللّه دهلوی گفته است که خلیفه می بایست از کسانی باشد که در صلح حدیبیّه شرکت داشته، نزول سوره ی نور را حاضر بوده و در مشاهد بزرگی هم چون بدر و دیگر جنگ ها شرکت داشته باشد. این شروط را از روی دلایل قرآنی و حدیثی استفاده کرده است.

روشن است که عبّاس در جنگ بدر و دیگر غزوات شرکت نداشته، چون او کمی قبل از فتح مکّه مهاجرت کرد (چنان که قبلاً از ابن حجر نقل کردیم) غزوه بدر در سال دوم هجری بوده و فتح مکّه در سال هشتم، بلکه قبلاً گذشت که عبّاس از اسیران جنگ بدر بوده است. علّت عدم حضور او در داستان حدیبیّه آن است که حدیبیّه در سال ششم بوده (۱) وی به هنگام نزول سوره ی نور نیز حضور نداشت است، زیرا نزول این سوره به گمان اهل سنّت در داستان «افک» است و این داستان از رویدادهای سال پنجم هجری است. (۲)

۱۰ – خلافت برای آزادشدگان جایز نیست

اوّلاً خلافت به طلقا و آزادشدگان نمی رسد و ثانیاً عبّاس از طلقاء است.

امّا بخش اوّل این بحث به خاطر آن است که دهلوی در کتاب «ازاله الخفا» گوید که عبدالرحمان اشعری فقیه اهل شام به ابوهریره و ابودرداء – که می کوشیدند علی علیه السلام خلافت را به شوری واگذار کند – گفت: شگفتا از شما دو نفر! چگونه چنین سخنی می گویید و دنبال این کار را گرفته اید و می گویید که باید علی خلافت را به شورای مسلمان ها واگذارد، با این که خود می دانید که مهاجران و انصار و اهالی حجاز و عراق با

۱- ۱) . همان ۱: ۴۷۵.

۲- ۲) . تاریخ الخمیس ۱: ۴۰۶.

او بیعت کرده اند و کسانی که او را پسندیده اند، بهترند از کسانی که او را خوش نداشته اند. و کسانی که با او بیعت کرده اند، بهترند از کسانی که با او بیعت نکرده اند.

معاویه را چه راهی است برای ورود به شوری؟ با این که او از «طلقاء» (۱) است که خلافت برای آن ها روا نیست. او و پدرش، از رؤسا و بزرگان احزاب اند. آنان از رفتار خود پشیمان شده و به دست او توبه کردند.

این مطلب را ابوعمرو در «الاستیعاب» آورده است. (۲)

جمله ی دوم از عبارت حافظ عسقلانی - که قبلاً آوردیم - به دست می آید.

دیاربکری در داستان غزوه ی بدر، اسامی اسیران جنگ بدر را از ابن اسحاق نقل می کند، سپس می گوید: از جمله اسیران بدر، عبّاس بن عبدالمطلب است که ابن اسحاق، او را ضمن اسرای بدر نام نبرده است. (۳)

نویسنده گوید: این بخش از بحث پیرامون «دلالت حدیث نور»، از بخش های اساسی مباحث «حدیث نور» است که پندارها و خیالات دهلوی - هم چون دیگر یاوه های او و پیش کسوتانش مانند کابلی و ابن روزبهان و امثال آنان - را کاملاً ابطال می کند. هم زمان با آن، شبهه ای در باب امامت را پاسخ می گوید. این شبهه را،برخی از مدّعیان دانش به خاطر تقرّب به حکومت های عبّاسی مطرح کرده اند، در کنار آن مناقب جعلی که برای عبّاس و فرزندان و نوادگانش تراشیده و جعل کرده اند و از این راه، دین خود را به دنیایشان فروخته اند و برخی از نویسندگان و شاعران از آنان پیروی کرده اند.

آنان می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خداوند نور خود را تمام می کند هرچند که کافران را خوش نیاید. (۴)

دهلوی و امثال - که برای رویارویی حق به هر دستاویزی چنگ می زنند این

۱- ۱) . «طلقاء»، کسانی هستند که در زمان فتح مکّه مشرک بودند و پیامبر، با فرمان عفو عمومی، آن ها را آزاد(طلیق) اعلام کرد. (ویراستار)

۲- ۲) . ازاله الخفا خطّی.

۳- ۳) . تاریخ الخمیس ۱: ۴۰۶.

۴- ۴) . «یریدون لیطفئوا نوراللّه بافواههم واللّه متم نوره و لو کره الکافرون». سوره ی صف آیه ی ۸.

شبهه را به خاطر دشمنی با حق و ایستادگی در مقابل حق از روی عناد ذکر می کنند...

وگرنه آنان خود بطلان این سخن را بهتر از هر کسی می دانند. خلاصه آن که این شبهه به اجماع مسلمان ها مردود است و دست آویزی به آن واضح البطلان است... و خداوند، عاصم و نگه دارنده است.

ص:۳۴۴

شبهه ی اولویت حسنین علیهما السلام برای امامت بعدازپیامبرنسبت به علی علیه السلام چگونه نقض وباطل می شود؟

اشاره

دهلوی گوید: اگر گفته شود که علّت محرومیت عبّاس از خلافت، آن است که از نور جناب عبدالمطلب چیزی به او نرسیده است، زیرا از عبدالمطلب به عبداللّه و ابوطالب رسیده نه دیگر فرزندان او.

در پاسخ می گویم: صریح این گفتار، آن است که اقربیّت در نسب، امری دیگر غیر از اشتراک در نور است. شگفت آور است که وی با این که این معنی را به خوبی می داند، چگونه مورد بحث گذشته را فقط در مورد قرب در نسب دانسته است.

دهلوی گوید: (در پاسخ به پرسش پیشین) می گوییم اگر امامت به شدّت و کثرت نور وابستگی می داشت، حسنین علیهما السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از علی اولی و اقدم به امامت بودند. زیرا نور عبداللّه و ابوطالب در آن دو جمع بود، با این که در علی فقط نور ابوطالب بود، چنان که معلوم است که نور پیامبر قوی تر از نور علی است و هر دو نور در حسنین علیهما السلام جمع بود.

در پاسخ می گویم: این نقض به وجوهی مردود است:

۱ – برتری مدار امامت است

مدار امامت، افضلیّت است. حدیث نور بر افضلیّت امیرالمؤمنین دلالت می کند پس او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون هیچ حرف و سخنی امام است.

۲ – نور پیامبر به حسنین منتقل نشده است

از آن جا که نور حسنین علیهما السلام از نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، بدیهی است که تمام نور به آنان منتقل نشده، وگرنه لازم می آید با انتقال تمام نور به آن دو، خود رسول خدا بی نور بماند که بطلان این مطلب واضح و روشن است. در این صورت، نور آن دو، از نور علی علیه السلام قوی تر نیست .

۳ – در هر یک از آن دو بزرگوار، یک چهارم اصل نور است

اگر بپذیریم که تمام نور از پیامبر به آن دو منتقل شده است، بدان معنی است که آن نور بین آن دو بزرگوار تقسیم شده است. بنابراین در هر یک از آن دو، نور پیامبر است همراه با یک چهارم اصل نور، یا این که حسن کمی بیشتر از نور برادرش حسین است. لکن نوری که به امیرالمومنین منتقل شده، با نور پیامبر مساوی است. پس نور او نصف اصل نور است. وقتی هیچ یک از آن دو با نور علی مساوی نیست، چگونه می توان گفت: قوی تر از آن است؟

۴ – هر کس که نورش قوی تر است، برتر است

ظاهر عبارت دهلوی آن است که هر کس که افضل است، نورش قوی تر است و قوّت نور، مستلزم افضلیّت است. نتیجه آن که وقتی نور حسنین قوی تر از نور پدرشان بود، می بایست که از پدر برتر باشند. حال که لازم به اجماع و اخبار باطل است، پس ملزوم نیز باطل است.

۵ – این سخن مستلزم آن است که نور فاطمه علیها السلام از نور علی علیه السلام قوی تر باشد

اگر نور حسنین از نور امیرالمؤمنین قوی تر باشد، خواه ناخواه نور بر فاطمه نیز از نور علی قوی تر خواهد بود. زیرا نور پیامبر به توسّط نور فاطمه به حسنین منتقل شده است و سزاوار و شایسته چنان بوده که امامت، اوّل از آنِ فاطمه باشد، پیش از آن که به اولویّت آن دو ملزم شویم.

اگر بگوید: جنسیّت مؤنّث مانع ازامامت حضرت فاطمه است ولذا آن را ذکر نکردم.

مـا می گوییم: پس چرا مفضولیّت حسـنین که به اجمـاع فریقین نقـل شـده است مانع از ادّعای اولویّت آن دو نسـبت به امامت نباشد؟!

۶ – علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است

از دلایل مذکوره در بخش های مختلف این کتاب دانسـته شد که تقدّم نور پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم موجب افضـلیّت آن حضـرت از همه ی پیـامبران و رسولان و همه ی مخلوقات است. از آن جا که نور امیرالمؤمنین علیه السـلام با نور حضـرت رسول متّحد بود، این اتّحاد و یگانگی و نزدیکی، سـبب افضـلیّت آن حضـرت از همه ی کسانی است که نام برده شد. بنابراین آن حضرت از حسنین هم افضل است و محال است که نور آن دو، از نور آن حضرت قوی تر باشد.

۷ – آفرینش علی علیه السلام از نور خدا است

اگر دهلـوی می خواهـد آفرینش حسـنین را از نـور پیـامبر اثبـات کنـد، پس چرا منکر خلقت نـوری امیرالمـؤمنین است؟! بلکه آفرینش حسـنین از نور پیامبر، دلیل بر خلقت نور امیرالمؤمنین از نور الاهی است، وگرنه لازم می آیـد که حسـنین بر علی علیه السلام برتری داشته باشند. این برخلاف چیزی است که مسلمان ها بر آن اجماع دارند.

اگر گفته شود که او خلقت حسـنین را از نور پیامبر بدان جهت آورده است تا معتقدان به امامت امیرالمؤمنین و شـیعه ی امامیّه را محکوم کند و این از باب مخاصمه و احتجاج است؟

می گوییم: در این صورت بر او لازم بود که روایتی از اسـناد و مدارک امامیّه بیاورد که متضمّن این معنی باشد تا این توهّم را ایجاد کند که نور حسنین از نور علی علیه السلام قوی تر است. امّا روایاتی که از طریق شیعیان در این باره آمده است (که قبلاً برخی از آن هـا را آوردیم) به صـراحت دلالـت دارد بر این که امیرالمـؤمنین از آن دو بزرگـوار برتر است و نور آن دو از نور علی علیه السلام قوی تر نیست.

ص:۳۴۷

۸ – مقصود از کثرت نور چیست؟

اگر مقصود از کثرت و فراوانی نور، زیـادتی در کمیّت و کیفیّت است، این همـان قوه و شـدّت است و دلیلی نیست که بین آن دو مفهوم فرق گذاشـته شود. و اگر مقصود آن است که در علی علیه السلام یک نور است که نور علوی باشد و در حسنین دو نـور است که یکی نور نبوی باشـد و دیگری نور علوی. البتّه این دو نور، از نظر کمیّت و کیفیّت از نور علوی کمـتر است. ولی در حقیقت کثرت بر آن صادق نیست و هیچ عاقلی این کثرت را ملاک افضلیّت و اولویّت نسبت به مقام امامت قرار نمی دهد، زیرا کثرتی اعتباری مانند کثرت اجزاء نسبت به کلّ است.

۹ – بر اساس این سخن لازم می آید که نور حسنین از نور پیامبر بیشتر باشد

اگر پندار دهلوی درست باشد، لازم می آید که بگوییم نور حسنین علیهما السلام از نور پیامبر بیشتر است. زیرا ممکن است بر طبـق سـخن دهلـوی بگـوییم که حسـنین بین نور نبوی و نور علوی جمع کرده انـد که در این صورت، نور آن دو، از نور نبوی بیشتر خواهد بود. زیرا وقتی که او نور را به پیامبر و علی تقسیم کرد، رسول خدا را بهره ای از نور علی نخواهد بود و علی علیه السـلام را نصـیبی از نور پیامبر نیست. لکن نور علی به حسـنین منتقل شـده، خواه ناخواه نور حسـنین از نور پیامبر بیشتر خواهد شد. و حال آن که هیچ فرد مسـلمانی چنین عقیده ای ندارد که نور حسـنین از نور پیامبر باشد، هر چند که دهلوی خود را ملزم دیده که این مطلب را بپذیرد تا دلایل طرفداران حق را باطل کند.

۱۰ – چه دلیل داریم بر این که حسنین بین دو نور را جمع کرده اند؟

چه چیزی دلالت می کند بر این که حسـنین، جامع نور نبوی و نور علوی می باشند؟ اگر دلیل تحقیقی باشد، در این صورت بر او و طرفدارانش لازم می آید که حدیث نور را تکذیب کنند. و اگر دلیل الزامی است و می خواهد بدین وسیله دلایل شیعه را باطل کند، در این صورت باید بپذیرد که اسـناد و مدارک شـیعیان و اخبار و روایات آن ها گویای آن است که نور آن دو، از نور امیرالمؤمنین ناقص تر و کمتر است و نور هیچ

ص:۳۴۸

یک از آن دو بزرگوار مساوی با نور حضرت علی علیه السلام نیست، تا چه رسد به این که از آن فراوان تر و بیشتر باشد. بلکه احادیث اهل سنّت نیز دلالت بر آن دارد که علی علیه السلام از آن دو افضل است. از آن جمله احادیث اشباح خمسه که قبلاً در همین کتاب در جای خودش نقل شد.

نویسنده گوید: اینک دانشمندان نظر دهند و داوران داوری کنند که ما چه می گوییم و آنان چه می گویند. آنان حدیث نور را ساختگی می دانند و ادّعای اجماع در این باره می کنند، در حالی که ما آن را از کتاب های معتبر آنان نقل می کنیم و از روایات مشاهیرشان می آوریم.

آنان حدیثی جعلی در مقابل این حدیث می آورند و ما با دلایل قطعیه اثبات ساختگی آن را می نماییم.

نیز دلالت آن حدیث بر امامت بلافصل حضرت امیر را انکار می کنند، در حالی که ما وجوهی از دلالت آن حدیث را بر امامتِ بلافصل متذکر شدیم.

سپس تصمیم می گیرند که با برخی از شبهات، حدیث را نقض کنند، که ما سستی و بی مایگی آن شبهات را به دلایل فراوان اثبات می کنیم.

تعجّب می کنیم که این همه اصرار و پافشاری در راه باطل و گمراهی چرا؟ و این همه تلاش در کتمان حق و یقین چرا؟ پس دانشمندان و دانش پژوهان، بنگرند در آنچه که ما می گوییم و آنان می گویند و انصاف داران در این زمینه انصاف دهند.

سپاس خداوند را بر آن که توانستیم جامه ی باطل و گفتارهای ناروا را به کلّی پاره کنیم، رشته ی آنان را بگسلیم، اجتماع بر گناه و معصیّت را متفرّق سازیم، کمر باطل روندگان و گمراهان را بشکنیم، ریسمان شبهه افکنان دغل باز را از هم بدریم، جدل های معاندان را باطل گردانیم و نشانه های شبهات و تشکیلات و ظاهرسازی ها و فریبکاری هایشان را محو و نابود کنیم. بدین سان خانه های عنکبوتی و بافته های سربه هم کرده ی وساوس آنان را از بنیان ویران شد. و ما گویای آنیم که:

الحمدللّه رب العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین و لعنه اللّه علی اعدائهم اجمعین من الاوّلین و الآخرین.

ملحقات سند حدیث نور

اشاره

نوشته : سید علی میلانی

پیگیری و جست وجوی بیشتر در اسناد و مصادر حدیث و کتاب های مربوط به فضائل، این مطلب را به ما می رساند که راویان حدیث نور، با عبارات و الفاظ گوناگونش از پیشوایان مشهور و حافظان بزرگ حدیث، بیشتر از آنند که در این کتاب آمده است. ولی نویسنده ی بزرگوار کتاب «عبقات» مرحوم میرحامد حسین رضوان اللّه علیه و قدس اللّه نفسه الزکیّه درصدد جمع آوری و استقصای تمام مدارك و اسناد نبوده اند. ما در ضمن تحقیق و بررسی این بخش از کتاب، به اسناد و مدارکی جدید دست یافتیم که آگاهی بر آن ها را مفید دیدیم. از این جهت برای تکمیل فایده، آن را در این بخش آوردیم تا خواننده محترم کتاب، پیش روی خود زمینه ای گسترده تر را برای تحقیق و بررسی ببیند. واللّه الموفّق

۱ – سلیمان اعمش

سلیمان بن مهران اعمش متوفّای سال ۱۴۷ این حدیث را روایت کرده است. نام او را در سند روایت حافظ فقیه ابوالحسن علی بن محمّدبن طیب جلابی واسطی معروف به ابن مغازلی آمده است که قبلاً در همین کتاب نام او ذکر شده است.

«أعمش» از رجال صحیحین است، همان گونه که حافظ ابن قیسرانی نام او را

آورده است. (۱) ابن حبـان نـام او را در ردیف افراد ثقه آورده (۲) و دیگران نیز او را ثقه دانسـته و به عنوان حافـظ و امام یاد کرده اند. (۳)

۲ – فضیل بن عیاض

فضـیل بن عیـاض بن مسـعود خراسانی متوفّای سال ۱۸۷ (اقـوال دیگری هـم در ایـن بـاره هست) و او از رجـال نـور در «زوائد المسند» است.

«فضـیل بن عیاض» از شـیوخ ثوری، ابن عیینه (که خود از اقران و همتای او است)، ابن مبارک، قطان، ابن مهـدی، عبدالرزّاق و دیگران است. ابن عیینه، عجلی، نسائی، دارقطنی او را ثقه دانسته اند و ابوحاتم او را صدوق می داند. (۴)

۳ – محمّدبن مثنی

محمّدبن عبداللّه بن مثنی بن عبداللّه انصاری، متوفای سال ۲۱۴، ابوحاتم رازی حدیث نور را از او روایت کرده است چنان که قبلاً در همین کتاب حدیث او ذکر شد.

بخـاری، ابـوبکربن ابی شـیبه، یحیی بـن معیـن، ابـن نمیر و افرادی دیگر از او روایـت کرده انـد. ابـن معین گویـد: او ثقه است، ابوحاتم گوید: «صدوق» است، مرّه گوید: از امامان و پیشوایان ندیدم جز سه نفر را: احمدبن حنبل، سـلیمان بن داوود هاشـمی و محمّدبن عبداللّه انصاری. ابن حبان او را در ردیف ثقات دانسته است. (۵)

۴ – احمدبن مقدام

احمدبن مقدام بن سلیمان عِجلی بصری متوفّای سال ۲۵۳ حدیث نور را از فضیل بن عیاض روایت کرده است. (۶)

۱– ۱) . الجمع بین رجال الصحیحین ۱: ۱۷۹– ۱۸۰.

۲– ۲) . الثقات ۲: ۱۵۸.

۳– ۳) . به کتاب های تهذیب التهذیب ۴: ۲۲۲؛ تذکره الحفاظ ۱: ۱۵۴؛ طبقات الحفاظ: ۶۷ مراجعه کنید.

۴– ۴) . تهذیب التهذیب ۸: ۲۹۴ به اختصار.

۵– ۵) . همان ۹: ۲۷۴ به اختصار.

۶– ۶) . همان ۱: ۸۱.

بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابوزرعه و ابوحاتم از او روایت کرده اند.

ابوحاتم گوید: وی صالح الحدیث است و جایگاهش صداقت و راستگویی است. صالح جزره گوید: وی ثقه است. ابن حبان نیز او را در زمره ی ثقات آورده است. (۱)

۵ – ابوعلی بردعی

ابوعلی حسین بن صفوان بردعی متوفّای سال ۳۴۰ در طریق اسناد دو حافظ گنجی و ابن عساکر (از حدیث نور) آمده است.

حافظ ذهبی در ردیف کسانی که در سال ۳۴۰ از دنیا رفته اند، گوید: «ابوعلی حسین بن صفوان بردعی، وی با ابوبکربن ابی الدنیا مصاحبت داشته و در ماه شعبان درگذشته است.» (۲)

حافظ خطیب بغدادی گوید: «حسین بن صفوان از ابوبکربن ابی الدنیا نوشته هایش را روایت کرده است و حسین بن بشران از او روایت کرده و فردی صدوق و راستگو بوده است.» (۳)

۶ – ابوبکر نصیبی

احمدبن یوسف بن خلاد ابوبکر نصیبی متوفّای سال ۳۵۹. او در طریق روایت نطنزی صاحب کتاب «خصائص العلویّه» است، چنان که در متن کتاب، قبلاً نام او را آمده است.

«ابوبکر نصیبی» استاد حافظ ابونعیم بوده و سماع او را صحیح دانسته اند.

حافظ ذهبی گوید: «وی از دانش و علم سرشار و سماعش صحیح بود، از حارث بن ابی سماعه و تمتام و گروهی دیگر روایت کرده است.» (۴)

۱– ۱) . چنان که در متن کتاب نقل شد. نیز بنگرید: ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق ۱: ۱۳۵.

۲– ۲) . العبر ۲: ۲۵۳.

۳– ۳) . تاریخ بغداد ۸: ۵۴ به اختصار.

۴– ۴) . العبر ۲: ۳۱۳.

۷ – ابوعلی عطشی

ابوعلی محمّدبن احمدبن یحیی بزاز عطشی متوفّای سال ۳۷۴، که در طریق روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است. (۱)

«العطشی» استاد و شیخ حافظ ابومحمّد جوهری بوده است... کسانی که شرح حال او را آورده اند او را ستوده اند. سمعانی گوید: «ابوعلی محمّدبن احمدبن یحیی بن عبداللّه بن اسماعیل بزاز العطشی. شیخ ثقه و مورد اطمینان و از اهالی بغداد بوده است. از محمّد فریابی و ابویعلی موصلی و محمّدبن صالح بن ذریح حدیث شنیده و حسن بن علی جوهری از او روایت کرده است.» (۲)

۸ – ابوالحسن فارسی

احمدبن فرج بن منصور ابوالحسن فارسی ورّاق متوفّای سال ۳۹۲. او در سند روایت حافظ گنجی حدیث ابوعقال را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، چنان که در همین کتاب یاد شد.

خطیب و دیگران شرح حال او را آورده و او را ثقه دانسته اند. خطیب گوید: او ثقه است و نوشته های فراوانی دارد. (۳)

۹ – ابوالحسین معدل

ابوالحسین علی بن محمّدبن عبداللّه بن بشران معدّل متوفّای سال ۴۱۵، وی از جمله راویان حدیث نور است، چنان که در سند روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است.

۱- ۱) . چنان که در همین کتاب آمد و به شرح حال حضرت علی در تاریخ ابن عساکر ۱: ۱۳۵ مراجعه کنید.

۲- ۲) . الانساب العطش.

۳- ۳) . تاریخ بغداد ۴: ۳۴۲.

ابوالحسین معدل، استاد و شیخ حافظ ابوبکر خطیب بغدادی بود، که او را موثّق دانسته است. ذهبی به نقل از خطیب گوید: وی راستگو بود و خوب ثبت می کرد. با وقار و ظاهر الصلاح بوده است. در شعبان سال ۳۲۸ متولّد شده و در ماه شعبان نیز فوت کرده و ما از او حدیث نوشته ایم. (۱)

۱۰ – ابومحمّد جوهری

حسن بن علی ابومحمّد جوهری متوفّای سال ۴۵۴ که در سند روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است.

ابومحمّد جوهری از مشایخ حافظ خطیب بغدادی بوده است. او و دیگران وی را توثیق کرده اند. خطیب گوید: ما از او حدیث نوشته ایم. فردی ثقه، امین و کثیر السماع بود. (۲)

۱۱ – ابوغالب نحوی

ابوغالب محمّدبن احمدبن سهل نحوی معروف به ابن بشران متوفّای سال ۴۶۲.

وی از راویان حدیث نور است، چنان که در سند روایت حافظ ابن مغازلی آمده است.

ابوغالب نحوی از مشایخ حافظ ابن مغازلی و از پیشوایان و شخصیّت های برجسته حنفی ها است. در نحو و لغت تخصّص داشت، تا حدّی که لقب نحوی گرفت و به آن شهرت یافت، ذهبی او را به «صاحب اللغه» توصیف کرده و گفته است: «در عراق کسی داناتر از او در علم لغت نبود.» (۳) یافعی نیز او را «امام بغوی» می داند. (۴)

۱۲ – ابوالحسین واحدی

ابوالحسین علی بن احمد واحدی متوفای سال ۴۸۶، وی در طریق روایت صدرالدین حموینی آمده است، چنان که قبلاً در همین کتاب یاد شد.

۱- ۱) . العبر ۳: ۱۲۰.

۲- ۲) . تاریخ بغداد ۷: ۳۹۳. بنگرید: تذکره الحفاظ ۱۱۲۸ و منابع دیگر.

۳- ۳) . العبر، حوادث سال ۴۶۲.

۴- ۴) . مرآه الجنان، حوادث سال ۴۶۲.

ابن خلّکان در شرح حال او گوید: «وی در علم نحو و تفسیر، استاد زمان خود بوده و در نوشته هایش از سعادتمندی برخوردار بوده است. همه ی مردم نوشته هایش را پسندیده و بر حسن آن ها اجماع داشتند. مدرّسان در دروس خود آن ها را آورده و از آن ها یاد می کرده اند.» (۱)

۱۳ – ابوعلی حدّاد

ابوعلی حسن بن احمدبن حسن متوفّای سال ۵۱۵. ابوالفتح نطنزی از حافظ ابونعیم حدیث نور را از او روایت کرده است.

ذهبی گوید: «ابوعلی حداد، حسن بن احمدبن حسن اصفهانی مقری مجوّد مسند الوقت. (۲) در ذی حجّه سال ۶۹۶ درگذشته است. با برتری اسنادش بیش از تمام اهل زمان خود روایت کرده و بسیاری از آن احادیث را از ابونعیم نقل کرده است. فردی شایسته، نیکوکار و مورد اطمینان بوده است.» (۳)

۱۴ – ابوالقاسم شروطی

ابوالقاسم هبه اللّه بن عبداللّه واسطی شروطی متوفّای سال ۵۲۸، حافظ ابن عساکر، حدیث نور را از خطیب از او روایت کرده است. (۴)

حافظ ذهبی از او بدین گونه یاد کرده است: «ابوالقاسم هبه اللّه بن عبداللّه بن احمد واسطی شروطی، از خطیب و ابوالسلمه روایت کرده است و در ماه ذی الحجه از دنیا رفته است.» (۵)

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۲: ۴۶۴.
۲- ۲) . مقری، قاری قرآن که به دیگران قرائت می آموخته است. مجودّ یعنی معلّم تجوید و مسند الوقت یعنی در زمان خودش گفتارش برای دیگران سند بوده است. (مترجم)
۳- ۳) . العبر ۴: ۳۴.
۴- ۴) . به شرح حال امام علی بن ابی طالب (ابن عساکر) ۱: ۱۳۵ و به کتاب کفایهالطالب گنجی مراجعه شود.
۵- ۵) . العبر ۴: ۷۵.

۱۵ – ابوالفضل سلامی

ابوالفضل محمّدبن ناصـر سلامی بغدادی متوفّای سال ۵۵۰، حافظ گنجی از او حـدیث ابوعقال را به واسـطه ی ابن مقیر که در آینده یاد خواهد شد – روایت کرده است.

وی شیخ حافظ ابن جوزی است که در شرح حال او گفته است: حافظ، ضابط، متقن، ثقه است و هیچ ایرادی در او نیست. (۱)

۱۶ – ابومحمّد جیلی

عبـدالقادربن ابی طالـح ابومحمّـد جیلی زاهد متوفّای سال ۵۶۱، او اسـتاد و شـیخ رافعی است و حـدیث نـور را از او نقـل کرده است، چنان که در متن کتاب قبلاً آورده شد.

حافظ ذهبی از او یاد کرده و او را چنین می سـتاید: اسـتاد و شـیخ دوران، پیشوای عارفان، صاحب مقامات و کرامات، مـدرّس حنبلی ها، احیاگر دین، که هر گاه سخن از وعظ و کلام می شود، ذهن ها به سوی او سبقت می گیرد. (۲)

۱۷ – ابواسحاق خشوعی

ابواسحاق ابراهیم بن ابی طاهر خشوعی دمشقی متوفّای سال ۶۴۰، حافظ گنجی از ابن عساکر از او حدیث نور را روایت کرده است، به طوری که در متن کتاب گذشت.

ذهـبی گویـد: ابراهیـم خشـوعی ابواسـحاق ابـن شـیخ ابی طـاهر برکـات ابـن ابراهیـم بـن طـاهر دمشـقی، آخریـن کسـی که از عبدالواحـدبن هلال حـدیث شـنید. شـمار آن چه را که از ابن عسـاکر شـنیده (از فرط کثرت) دانسـته نیست. وی در ماه رجب درگذشت و به هنگام فوت ۸۲ سال داشت. (۳)

۱- ۱) . المنتظم ۱۰: ۱۶۲.

۲- ۲) . العبر ۴: ۱۷۵.

۳- ۳) . العبر ۵: ۱۶۴.

۱۸ – ابن نجار بغدادی

محب الدین ابوعبداللّه محمّدبن محمود بغدادی معروف به ابن نجّار متوفّای سال۶۴۲.

وی ازراویان این حدیث است،همان گونه که درسند روایت صدرالدین حموینی نقل شد.

ذهبی گوید: ابن نجّار، حافظ امام برجسته، تاریخ نگار دوران، فایده رساننده به مردم عراق... (۱)

۱۹ – ابن مقیر بغدادی

ابوالحسن علی بن ابی عبداللّه معروف به ابن مغیر بغدادی متوفّای سال ۶۴۳، حافظ گنجی حدیث ابوعقال را از او روایت کرده است.

ذهبی گوید: «ابوالحسن بن مقیر مسند دیار مصر، علی بن منصور بغدادی حنبلی نجّار. در سال ۵۴۵ متولّد شد و از شهده ومعمربن فاخر و گروهی دیگر حدیث شنیده است. ابن ناصر و ابوبکر زاغونی و گروهی به او اجازه نقل حدیث داده اند. وی اهل تلاوت و ذکر بود و فرزندان زیادی داشت. در نیمه ی ماه ذی قعده در قاهره از دنیا رفت.» (۲)

۲۰ – ابوالیمن دمشقی

امین الدین ابوالیمن عبدالصمدبن عبدالوهاب ابن عساکر دمشقی شافعی متوفّای سال ۶۸۷. حدیث نور را روایت کرده، چنان که در روایت صدرالدین حموینی در همین کتاب می توان دید.

ابن شاکر کتبی گوید: «امام محدّث زاهد... دانشمندی فاضل که به خوبی در علوم مختلف مشارکت کرده و دارای نظم بود، اهل عبادت بود. هر کس که او را می شناخت،ثناگوی او می شد. در سال ۶۸۷ از دنیا رخت بربست. و در زمان خود شیخ حجاز بود و آثاری در حدیث دارد.» (۳)

۱– ۱) . تذکره الحفاظ ۴: ۱۴۲۸.

۲– ۲) . العبر ۵: ۱۷۸.

۳– ۳) . فوات الوفیات ۲: ۳۲۸. بنگرید: شذرات الذهب ۵: ۳۹۵، العقد الثمین ۵: ۴۳۲ و منابع دیگر.

میلانی گوید: ما به همین اندازه بسنده می کنیم و سپاس گزار خداوندیم بر این توفیقی که کرامت فرمود، در حالی که بر سروران و موالیانمان محمّد و خاندان پاک و پاکیزه آن حضرت درود می فرستیم و لعنت خداوند را بر دشمنان و منکران فضایل و مناقبان آن حضرت و خاندان گرامی اش از پیشینیان و آیندگان گسیل می داریم.

ص:۳۵۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹